







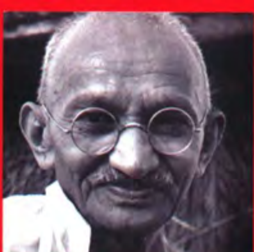


قدرت کلام

درس‌هایی از سخنرانان بزرگ تاریخ

سیمون‌میر، جرمی کوردی/ نادر هوشمندیار

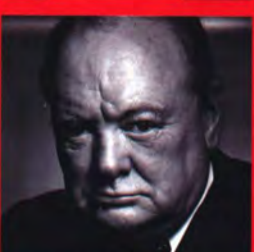











....ܫܠܡܐ



سرشناسه : مایر، سایمون

Maier, Simon

عنوان و نام پدیدآور: قدرت کلام درس‌هایی از سخنرانان بزرگ تاریخ/نوشته‌ی سیمون میر و جرمی کوردی ؛ ترجمه‌ی نادر هوشمندیار.

مشخصات نشر : تهران : نشر شور آفرین، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۴۸۸ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س‌م.

شابک : ۴-۴۱-۶۹۵۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : عنوان اصلی: The,۲۰۱۱ ۱۰۰ : with ۱۰ extra speeches : insights and lessons from ۱۰۰ of the greatest speakers and speeches ever delivered

موضوع: کلمات قصار انگلیسی.

موضوع : گفتارها و سخنرانی‌ها

شناسه افزوده : کوردی، جرمی

شناسه افزوده : Kourdi, Jeremy

شناسه افزوده : هوشمندیار، نادر، ۱۳۳۴ -

رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۴ق۲م/PN۶۰۸۱

رده بندی دیویی : ۸۰۸/۸۸۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۰۱۳۴۷



قدرت کلام

درس‌هایی از سخنرانان بزرگ تاریخ

نوشته‌ی: سیمون میر و جرمی کوردی
ترجمه‌ی: نادر هوشمندیار





این اثر تقدیم می‌شود به استاد بزرگوارم
دکتر صادق زیباکلام






قدرت کلام
درس‌هایی از سخنرانان بزرگ تاریخ
نوشته‌ی: سیمون میر و جرمی کوردی
ترجمه‌ی: نادر هوشمندیار
صفحه‌آرایی: نشر شورآفرین
نوبت چاپ اول: ۱۳۹۳
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان
تلفن: ۸۸۴۳۰۴۹۹
همراه: ۰۹۱۲۲۵۵۷۹۱۴۵
شابک: ۴_ ۴۱ _ ۶۹۵۵_ ۶۰۰ _ ۹۷۸
نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به پیچ شمیران، کوی نوبخت
شماره‌ی ۲، طبقه‌ی همکف؛ تلفن: ۷۷۶۰۳۲۱۲؛ همراه: ۰۹۱۰۱۴۸۵۱۶۶
www.shourafarin.ir





مختصری درباره مترجم

دکتر نادر هوشمندیار متولد ۱۳۳۴ در تهران است. او در ۱۳۶۵ موفق به اخذ لیسانس زبان از دانشگاه تهران شد و پس از آن فوق‌لیسانس مدیریت صنعتی را از سازمان مدیریت صنعتی تهران در ۱۳۷۰ کسب کرد. دو سال بعد نیز موفق به اخذ فوق‌لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه آزاد اسلامی تهران واحد مرکز شد. پس از آن نیز در ۱۳۷۹ توانست فوق‌لیسانس روش تحقیق در علوم انسانی را با عنوان روش تحقیق کمی و کیفی در مدیریت از دانشگاه Bradford انگلستان، دریافت کند. دکتر هوشمندیار سه سال بعد فوق‌لیسانس اقتصادی- سیاسی‌اش (M.Phil.) را با عنوان روند نهادینه کردن توسعه سیاسی و اقتصاد ایران در عصر پهلوی‌ها، از دانشگاه Bradford انگلستان، اخذ کرد و در نهایت توانست دکترای تخصصی توسعه مدیریت را از دانشگاه Dundee انگلستان، ۱۳۸۴، کسب کند.

دکتر هوشمندیار در حوزه تدریس نیز فعال است و در دانشگاه‌ها و مراکز عالی کشور از جمله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دانشگاه علامه طباطبایی تهران (دانشکده حقوق و علوم سیاسی و روانشناسی)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات (دانشکده حقوق و علوم سیاسی) و دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب (دانشکده

مدیریت و حسابداری) تدریس کرده است و این روند تا امروز هم ادامه دارد.

به قلم دکتر هوشمندیار تالیفات و ترجمه‌های زیادی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی منتشر شده است که از آن میان می‌توان به اثر بخشی و چالش‌های مدیریت (انتشارات عمران)، روش تحقیق در مدیریت، مدیریت سیاسی و روابط بین‌الملل (انتشارات هزاره سوم)، فراگیری دستور زبان انگلیسی از مقدمه تا پیشرفته (انتشارات شورآفرین)، ترجمه دو جلد متون کتاب Management (انتشارات هزاره سوم)، روش تحقیق در حقوق (انتشارات هزاره سوم)، آشنایی با جهانی‌سازی (انتشارات هزاره سوم) و تلفات دموکراسی (انتشارات هزاره سوم) اشاره کرد.

از دکتر هوشمندیار بیش از ۲۵۰ مقاله، یادداشت و گفت‌وگو در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده است. برای آشنایی بیشتر با او و آثارش می‌توانید به نشانی اینترنتی www.naderhoushmandyar.com مراجعه کنید.

فهرست

پیش گفتار ۱۳

سالوادور آلنده ۳۴

سوزان بی. آنتونی ۳۹

کورازون آکینو ۴۳

مصطفی کمال آتا تورک (عطاء ترک) ۴۸

آنگ سان سوکی ۵۲

هنری وارد بیچر ۵۷

آنورین بیوان ۶۲

بی‌نظیر بوتو ۶۷

ناپلئون بناپارت ۷۲

نویل بونر ۷۷

آدرین برودی ۸۱

ویلیام جنینگز برایان ۸۵

جان چمبرز ۸۹

سزار استرادا چاوز ۹۳

وینستون چرچیل ۹۸

مارکوس تولیوس سیسرو ۱۰۳

بیل کلینتون ۱۰۷

جرج کلونی ۱۱۲

سباستین کو ۱۱۶

سرهنگ تیم کالینز ۱۲۰

امپراتور کنستانتین ۱۲۳

بیل کازبی ۱۲۸

والتر کرانکیت ۱۳۳

سِورن کولیس سوزوکی ۱۳۷

کلارَنس دارو ۱۴۱

دموستنس ۱۴۶

دنگ ژیائوپینگ ۱۵۲

چارلز دیکنز ۱۵۷

بنجامین دیزراییلی ۱۶۳

فردریک داگلاس ۱۶۸
الیزابت اول ۱۷۴
رالف والدو امرسون ۱۷۸
بنجامین فرانکلین ۱۸۲
گالیلو گالیله ۱۸۷
ایندرا گاندی ۱۹۱
مهندس ک. گاندی ۱۹۵
بیل گیتس ۱۹۹
شارل دوگل ۲۰۴
رودی جولیانی ۲۰۸
پاتریک هنری ۲۱۳
آدولف هیتلر ۲۱۷
هوشی مینه ۲۲۳
ژنرال سِر مایک جکسن ۲۲۸
توماس جفرسن ۲۳۲
محمد علی جناح ۲۳۶
استیو جابز ۲۴۰
باربارا جردن ۲۴۴
جان اف. کندی ۲۴۹
رابرت کندی ۲۵۴
مهتار کنت ۲۵۸
نیکیتا خروشچف ۲۶۲
مارتین لوتر کینگ جونیور ۲۶۶
جو نیچیرو کویزومی ۲۷۱
جیمز لاونسن ۲۷۵
لی کوان یو ۲۸۰
آبراهام لینکلن ۲۸۴
دیوید لوید جرج ۲۹۰
هوی پی. لانگ ۲۹۵
ژنرال داگلاس مک آرتور ۳۰۰
مالکولم ایکس ۳۰۵
نلسون ماندلا ۳۱۰

جرج مارتین ۳۱۵
رابرت منزیس ۳۱۹
جواهر لعل نهرو ۳۲۴
باراک اوباما ۳۲۹
کونان اوبراین ۳۳۶
رابرت اوپنهایمر ۳۴۰
املین پنکهرست ۳۴۵
رندی پوش ۳۵۰
لستر پیرسون ۳۵۴
پریکلس ۳۵۸
ویلیام لایون فلپس ۳۶۲
رانیای اردنی ۳۶۵
رونالد ریگان ۳۶۹
فرانکلین دلانو روزولت ۳۷۴
تئودور روزولت ۳۷۹
لی اسکات ۳۸۳
ریکاردو سملر ۳۸۷
مارگارت چیس اسمیت ۳۹۲
سقراط ۳۹۷
تد سورنسن ۴۰۲
چارلز ارل اسپنسر ۴۰۷
سون یات سن ۴۱۰
مارگارت تاچر ۴۱۴
لئون تروتسکی ۴۱۸
جرج واشنگتن ۴۲۳
دنیل وبستر ۴۲۷
جک ولش ۴۳۲
وودرو ویلسن ۴۳۶
اپرا وینفری ۴۴۱
ویرجینیا وولف ۴۴۴
محمد یونس ۴۴۸
ویلیام ویلبرفورس ۴۵۲

سوکارنو ۴۵۶
واسلاو هاول ۴۶۰
هارولد مک‌میلن ۴۶۴
فیدل کاسترو.. ۴۶۷
آن ریچاردز ۴۷۱
دنیل حنان.. ۴۷۵
نیل کیناک.. ۴۷۹
مری رابینسون ۴۸۳
ویلیام پیت ۴۸۷

پیش گفتار

هنری هاردویک در ۱۸۹۶ چنین گفت: «سخنوری مادر آزادی است. روزگار چنین مقرر داشته که بیان شیوا، آخرین سنگر و مهد آزادی باشد و بستر تولد، شکوفایی و مرگ آن را فراهم کند. به سود مستبدان است که هرگونه کلام فصیح و بلیغ را به خواری و زبونی کشند و جز این ترفند، ایمنی نخواهند یافت. بنابراین ملل آزاد موظفند حامی و پشتیبان سخنوری باشند.»

در سال‌های اخیر دریافته‌ایم که دو هنر سخنوری (تدوین و ارایه سخن در محضر عموم) و بلاغت (هنر کاربرد زبان برای ترغیب دیگران)، بازگشتی دوباره داشته‌اند. بارها دربارهٔ افول آن‌ها و علل آن مطالبی نوشته‌ایم. اما سیاستمداران، به ویژه در آمریکا، دوباره دریافته‌اند تحریر یک سخنرانی و ارائهٔ عالی آن از جمله ضروریات است. برخلاف آن، سخنرانان در گوشه کنار جهان روند نزولی دارد. ما دریافته‌ایم یک مدیر متوسط، تلاش اندکی روی سخنرانی خود صرف می‌کند و ارایه آن را ناشیانه انجام می‌دهد. درست است که نباید همه را با یک چوب راند، اما شواهد حاکی از آن است که دقت و کوشش در تدوین سخنرانی‌های سیاسی، کسب و کار یا اجتماعی اندک است.

با توجه بـه تجـارب مـا در عـالم تجـارت و تماشـای سـخنرانان در صحن بین‌المللی، برای ما روشن شد بسیاری افراد تدوین یـا ارایـه یـک سـخنرانی را دشوار یا کسل کننده می‌یابند. دشواری را می‌توان درک کرد، اما کسل کننده بودن جای سؤال دارد. بـه نظـر مـا بسـیاری از سـخنرانان بـه محتـوای موضـوع بی‌علاقه و به مخاطبان حتـی بـی‌علاقـه‌تـر هسـتند. آن‌هـا فکـر مـی‌کننـد تهیـهٔ سخنرانی یک کار نفرت انگیـز اسـت کـه ماننـد سـنگی سـر راه امـور کـاری روزمره انداخته شده است. در عالم تجارت، این دیدگاهی است که مشـاوران مدیریت ، نمایندگان آژانس‌های تبلیغاتی، متخصصان PR و طیـف وسـیعی از کسانی که از نظر ما باید حامی سخنوری و بلاغت هستند، در آن شریکند.

در ضمن برای چندمین بار نتیجه گرفته‌ایم سخنرانی‌ها از توقعات شنوندگان نازل‌تر هستند. البته استثناء هـم وجـود دارد. افـرادی هسـتند کـه سـخنرانی‌هـای ماهرانه با سبک ویژهٔ شخصی و قدرت بیان ایراد می‌کنند اما به نظر می‌رسد اکثر افراد – حتی چهره‌های بانفوذ – سخنرانی را اگر نه کسـل کننـده بلکـه سـاده یـا عادی می‌انگارند و در نتیجه آمادگی و دقت آن‌ها مطلوب و عمیق نیست. با این که بسیاری از سخنرانی‌ها ضعیف است، اما بعضی بد نیست و تعداد اندکی واقعاً عالی است. بنابراین سؤالی مطرح می‌شود:

چه چیز موجب اثر بخش شدن یـک سـخنرانی اسـت؟ و آیـا اثربخشـی اهمیتی دارد ؟

سخنرانی مهم است و تدوین آن مشاهده یک سخنران بـزرگ و شـنیدن سخنان وی یک تجربه دلگرم کننده و الهام‌بخش است و می‌تواند به بـاور و درک مسائل بسیاری کمک کند. می‌تواند در مواقعی که دوروبر ما نومیدی موج می‌زند، دلداری دهد و شجاعت بخشد. می‌تواند یک تئاتر عالی باشـد. می‌تواند تفاوتی ایجاد کند. پـس از تـرک محـل و ورود بـه دنیـای واقعـی، احساس می‌کنیم آن چه شـاهدش بـودیم نیـز «دنیـای واقعـی» بـوده اسـت،

بنابراین دوچندان سرزنده و شاداب می‌شویم. برای ارزش نهادن به این نکته کافی است شنوندگان مطالب باراک اوباما را در دوران سخنرانی‌های منتهی به ریاست‌جمهوری در نظر گیرید. به رفتار شنوندگان پیش و پس از ایراد سخنرانی دقت کنید.

برخلاف آن، حضور در یک سخنرانی با تدوین نامناسب، ارایه ناشیانه و درک ناچیز از مخاطب یا گاه عدم درک مناسب سخنرانی، عذاب‌آور است. علت آن است که نباید پنداشت هرکس می‌تواند برخیزد و بدون آمادگی سخنرانی ایراد کند. افراد اندکی قادر به انجام چنین کاری هستند و افراد کمتری واقعاً این ریسک را می‌پذیرند. اشخاص مثل بیل گیتس با سبک خودمانی و آسوده خیال چنین القاء می‌کنند که بدون آمادگی سخنرانی می‌کنند ولی حقیقت این است که وی به سختی تمرین کرد تا این سبک را بیافریند.

سخنوری عالی باید الهام‌بخش و روشنگر باشد. بارها تاریخ جهان شاهد بوده که سخنرانی‌ها توانسته‌اند ملتی را تسکین بخشند یا گروهی را برانگیزند. سخنرانی می‌تواند افراد را ترغیب به جنگیدن یا مبارزه با بی‌عدالتی کند. سخن می‌تواند مردمان را به فداکاری وادارد بر یوغ تعصب یا فقر غلبه کنند. سخن می‌تواند مردم را علیه ظلم، نژادپرستی و تعصب بشوراند. از دیگر سو، سخن می‌تواند منشاء اعمال غیرانسانی، نفرت، شکنجه، پیش داوری، خشونت و نابودی بی‌حد و حصر باشد. سخنان بزرگ منشانه، تأثیر نیرومندی بر مخاطب می‌نهند و موجب انقلاب یا دلزدگی می‌شوند. جملات هوشمندانه که با مهارت بیان شوند تا ابد بر لوح ذهن شنونده نقش می‌بندند و جزو حافظه جمعی جامعه می‌شوند. علاوه بر آن سخن دارای بار عاطفی است که ما را تکان می‌دهد. اشک از دیدگان جاری می‌کند؛ ما را متواضع، خشمگین یا انتقامجو می‌کند و سخن یا سخنگو را جاویدان و به یادماندنی.

البته تمام سخنان بزرگ نباید موجب گریستن شود یا ما را به مبارزه فراخواند بلکه باید به ما آرامش بخشد تا دربارهٔ محتوای کلام و گویندهٔ مطلب احساس راحتی کنیم. در واقع، سخنرانی باید ما را به توجه کامل به سخنرانی و کلام او وادارد.

اجزای متعددی در ساخت و پرداخت بین مؤثر دخالت دارند: قدرت تبیین اوضاع عصر جاری، الهام بخشیدن، اثر نهادن و برانگیختن. سخنرانی عالی به سخنرانِ عالی نیاز دارد. این به معنی شکل و شمایل زیبا نیست، زیرا بسیاری سخنورانِ ظاهر چندان مطلوبی نداشتند یا همواره خارجِ صحنه، بلیغ جلوه نمی‌کردند. اما روی صحنه نمی‌توانستند مخاطبان را مجذوب و برانگیزند.

هنگامی که تحریر این کتاب را آغاز کردیم، دوست و آشنا معتقد بودند مردم امروزه به ندرت به سخنوری و بلاغت وقعی می‌نهند. البته جز باراک اوباما. آن‌ها می‌گفتند اوباما تافتهٔ جدا بافته است. بیشتر چهره‌های تاریخی مانند سقراط، چرچیل یا لینکلن را نمونهٔ سخنران عمومی برجسته می‌انگارند و در این میان سیاست مداران یا رهبران عصر جدید جایی ندارند. در نظرخواهی ما مردم برای مثال زدن از شیوایی بیان عمومی، بیشتر از رهبران دنیای تجارت نام می‌بردند. ما که شاهد بسیاری سخنرانی‌های تجاری بوده‌ایم می‌دانستیم این چهره‌ها همواره عالی نبوده‌اند. فرض مردم این بود که کاسبکاران موفق همیشه سخنرانان عالی هستند. این تصویر با گنجاندن دائم در حال پخشِ ۲۴ ساعته و رشد اینترنت گسترده می‌شود. آشنایان اشاره می‌کردند مردم در هر حرفه و رشته‌ای در سراسر جهان، نیازمند سخنرانی یا پاسخگو بدان نیستند. مدیران، سیاستمداران و همهٔ ما با رادیو و تلویزیون یا موبایل خود دلشادیم. تصور این بود آن‌چه نیاز داریم یک ایمیل کوتاه، تکست، بلاگ یا تویتر است. همگی به یک گروه بین‌المللی خواندگان تیتر اول اخبار مبدل شده‌ایم.

البته انتظارات مخاطبان جدید تغییر کرده و سخنرانان با آن تطبیق یافته‌اند. در هر حال گردهمایی عمومی جذابیت اولیه را از کف داده است. کنفرانس‌های نوین، سمینارهای کسب و کار و انواع و اقسام رویدادها هم چنین‌اند. تماس رو در رو مهم انگاشته نمی‌شود همان طور که یک دهه قبل مدیران فکر می‌کردند ایمیل و اینترنت کار را انجام می‌دهد. اما سخنوری از هر نظر دگرگون شده است. هیچ رهبر سیاسی جدید سخنرانی ده‌ها هزار کلمه نمی‌نویسد (مانند املین پنکهرست و نیکیتا خروشچف) تا شنوندگان ساعت‌ها به آن‌ها گوش فرا دهند. سرعت و شجاعت از ۵۰ یا حتی ۱۰ سال پیش اهمیت فراتری یافته است. این‌ها ما را به پرسش دیگری می‌رساند: آیا در Soundbite متواضع، سخنوری هست؟ پاسخ مثبت است. زیرا بهترین Soundbiteها به تکنیک‌های کلاسیک متکی هستند. بیشتر Soundbiteهای خوب (در مقابل موارد مبتذل) چندان متواضع نیستند. یک مورد، معکوس‌سازی جمله است که جان اف. کندی به کار برد: «نپرسید کشورتان برای شما چه کرد، بپرسید شما برای کشورتان چه کردید؟» مورد دیگر، کاربرد کلیشه است. مارگرت تاچر بانوِ آهنین بریتانیا، اصطلاح فرسوده حزب کارگر یعنی «زمستان نارضایی» را گرفت و بدان وعده «پاییز ادراک» را افزود: «لب‌های مرا بخوانید: مالیات جدیدی وضع نمی‌شود.» مثال دیگر، سخنرانی دیوار برلین رونالد ریگان در ۱۹۸۷ است که حاوی این گوهر بود: «آقای گورباچف، این دیوار را خراب کنید.» روزنامه‌ها، وبلاگ‌ها و وب‌سایت‌های اطراف جهان پرِ Soundbiteاست. برخی خوب، ولی اکثراً مبتذل‌اند و مفهومی ارایه نمی‌کنند و در حقیقت ارزش ظاهری چندانی ندارند.

روشن است که یک سخنرانی عالی به یک سخنران خوب نیاز دارد (که بیش از یک Soundbite ساده ارایه نکند) و سپس دو قابلیت دیگر هم دارا

باشد: یک پیام روشن و قوی و عواطف شدید. جالب است افرادی در نهایت بیهودگی، در برابر شنوندگان می‌ایستند و یک پیام ناواضح با فقدان عواطف یا درک از مخاطبِ (یا حتی علت این که چرا مردم آن‌جا جمع شده‌اند) با انبوهی از اسلایدهای پاورپوینت ارایه می‌دهند. بهترین سخنران و کسانی که از پشت پرده مه آلود تاریخ به چشم می‌خورند، از تریبون برای ارائهٔ یک استدلال بهره می‌برند. آن‌ها با آمادگی عمل می‌کنند. مایلند مطلب مفیدی بگویند و درست بیان کنند حتی اگر کار را دشوار بیابند. آن‌ها پیام خود را روشن و زمان زیادی را برای تضمین وضوح آن صرف می‌کنند و احساس تندی نسبت به آن دارند.

سخنوری و بلاغت در راستای متقاعد کردن شنونده، مثلاً برای پذیرش یک تعریف خاص از آزادی، تأیید یک حق، امید دادن، الهام بخشیدن، حمایت عملی یا راهنمایی‌های ساده گام بر می‌دارد. این امور هنوز ضروری است. سخنوری گاه در سخنان معاصر غایب است. چرا؟ با دشواری و مسائل دنیای مدرن، قطعاً جای سخنوری بهتر خالی است. سخنوری را بالاترین هنر شمرده‌اند. از مزایای ادبیات بهره می‌گیرد تا توان بیان نثر رسا، عواطف و هم‌دردی و توشه‌ای از ضرباهنگ و هماهنگی را گرد آورد. شاید مسئله این است.

آیا به اندازه کافی در مورد این مسائل می‌دانیم؟ آیا این عناصر را درک می‌کنیم؟ آیا اهمیت می‌دهیم؟

سایر خصوصیات سخنوری عالی جهت قانع کردن شنونده، عواطف و جاودانگی است. **سخنوری فقط حرف زدن نیست، سخنی است دارای** احساسات عالی بشری، ایده‌آل‌های روشن، ارزش‌ها، به جنبش در آوردن عواطف، تأکید روی آرزوها و الهام بخش عمل. سخنوری در عالی‌ترین مرتبه، در دوران مصائب درد و رنج، بحران و آشوب مفید است. در این

حالات، حکم نوری دارد که روشنگر کسانی است که در سردرگمی به‌سرمی‌برند و به رهبر برای روشن کردن راه می‌نگرند. (اصطلاح نسبی است و «رهبر» می‌تواند یک مدیر میانی و معرف ۳۰ نفر از کارکنان باشد).

یک سخنرانی عالی معرف عصر خود است اما در سایر مواقع نیز چه جزیی چه کلی کاربرد دارد. این وجه مشترک سخنرانی‌های این کتاب است: سخنرانان یک ایده یا برنامه عمل ارایه می‌دهند که با عصر خود و شنوندگان رابطه خاصی برقرار می‌کند ولی پیش از بر زبان آوردن کلام دارای ارزش ذاتی است.

برخی سخنرانی‌ها نشان می‌دهد چگونه کلام ساده می‌تواند اهمیت یک سخنران را در ذهن عموم در هر زبان و مکان برجسته کند. مثلاً سخنان دوران جنگ شارل دوگل نخستین گام برای این بود که او را نجاتبخش فرانسه بخوانند.

به همین شکل، تصمیم و شخصیت مارگرت تاچر موقعی کاملاً محرز شد که او به رغم نرخ زیاد بیکاری گفت: «خانم‌ها عقبگرد نمی‌کنند.» ملی‌گرایی یک تم قوی و مستمر در بسیاری از سخنرانی‌هایی است که بدان علاقه‌مندیم. سایر سخنرانی‌ها برای ضدیت یا قدرت و جوش دادن استدلالات در قالب یک سلاح نابودگر ایراد می‌شوند. این امر به انحای مختلف از قبیل سخنان نلسون ماندلا در جلسه محاکمه به اتهام خیانت در ۱۹۶۴ یا تخریب ماهرانه پارلمانی قضیه آنتونی ایدن در رابطه با اعلام جنگ علیه مصر در ۱۹۵۶ توسط انورین بیوان مشاهده می‌شود. در عصری دیگر، ستایش ارل اسپنسر از پرنسس دایانا، به گونه‌ای ملایم ولی خونسرد، رسانه‌های متعددی را محکوم و عدم علاقه تشکیلات دولتی و از جمله خانوادهٔ سلطنتی را سرزنش می‌کند.

سایر سخنان مهم تصویری را ترسیم می‌کنند که گاه تفصیلی و واقعی است و دربارهٔ جهانی بهتر. ارایه چنین تجسمی در سراسر جهان است که می‌تواند به یک سخنرانی عواقب سیاسی ببخشد. مثلاً سخنرانی شهیر و عالی «رؤیایی دارم» مارتین لوتر کینگ جونیور شجاعانه، خوش ساخت بود و با ایمان و عواطف بیان شد. برخی معتقدند این بهترین نوع موعظه است و در واقع بسیاری از سخنرانانِ عالی از مریدان قلم و سخنِ موعظه‌گران بوده‌اند. سخن لوتر کینگ تجسمی از جهانی دیگر بود: یک جهان قابل دسترسی. مخابرهٔ جهانی این سخنرانی از آن زمان روی نسل‌ها بسیار اثرگذار بوده است.

حتی زمانی که سخنان بزرگ دارای شکل و هدفی بسیار متفاوت باشند برخی لوازم بلاغت همواره در آن‌ها هویداست. این فوت و فن حرفه است که قرن‌ها برای سخنوران آشناست.

قاعده اصلی، قاعدهٔ ثلث است. سخنران دریافته‌اند با گروه‌بندی سه‌تایی مطالب می‌توانند حرف را به کرسی بنشانند. شارل دوگل از این قاعده بهره می‌برد و جای فراخوانی افرادی که «در هر یک نیروهای مسلح فرانسه» به سر می‌برند، به توالی نیروهای زمینی، دریایی و هوایی را نام برد ("de terre de mer et de L'air") و از قافیه مناسب در فرانسوی هم بهره جُست. این ضرباهنگ همگان را فرامی‌خواند تا سلاح بردارند و از ایده‌ای دفاع کنند. مثال دیگر، سخنرانی پیروزی اوباما در گرانت پارک شیکاگو در نوامبر ۲۰۰۸ است. او همسر خود میشل را چنین می‌نامد: «صخرهٔ خانوادهٔ ما، عشق زندگی ما و بانوِ نخست بعدی کشور.» این تکنیک ثلاثه امکان ایجاد مداوم قدرت و فرصت تشویق را به شنونده می‌دهد.

قلب واژگان نیز یک ابزار رایج است. در این حال، سخنرانی ترتیب عادی واژه‌ها را به خاطر تأکید دگرگون می‌کند. مثلاً «هرگز در میدان درگیری انسان‌ها، چنین نبوده که اکثریت به اقلیت تا این حد مدیون باشند.»

از تقارن یا مشابهت هم استفاده می‌شود تا کلمات یا گزاره‌های متوالی با ساخت دستور زبانی مشابه ارایه شود. برای نمونه، در ۱۰ نوامبر ۱۹۴۲، چرچیل در پاسخ به پیروزی متفقین در نبرد دوم العلمین، گفت: «این پایان کار نیست. حتی شروع خاتمهٔ کار نیست. اما شاید پایان یک شروع باشد.» جان اف. کندی، با کمک دبیر اول خود تد سورنسن از کاربرد موازی بهره می‌برد. مثلاً: «بگذار تمام ملل بدانند، چه خیرخواه و چه بدخواه ما باشند، که ما هر قیمتی را می‌پردازیم، هرباری را به دوش می‌کشیم، هر سختی را به جان می‌خریم، هر دوستی را حمایت می‌کنیم و با هر دشمنی مقابله خواهیم کرد تا پیروزی و بقای آزادی را تضمین کنیم.»

ما خواهان محرک‌های جالب و متنوع هستیم: داستانسرایی با حالات نمایشی، صدای ناگهان بلند یا آهسته، تند یا کند، مکث و سایر اثرات نمایشی. ما خواستار قصه هستیم. قصه‌هایی که بافت و پرداخت خوبی دارند، نتیجه سرگرم کننده دارند، یا نکتهٔ مهمی را بیان می‌کنند. قابلیت به یاد سپردن هم مهم است. مایلیم مردم آن چه را می‌گوییم به خاطر بسپارند. شنونده با اشتیاق به سخنوری که فن بیان خوبی دارد پاسخ می‌دهد. یعنی اثرات نمایشی، جملات قصار با صیغهٔ معلوم و چند پیچش بیان خودمانی مثل: «متوجه هستید» و «خوب»؛ همان طور که کمدین‌ها بیان می‌کنند.

سپس symploce به کار می‌رود که اولین و آخرین کلمهٔ جمله در جملات بعد تکرار می‌شود. جان اف. کندی می‌گوید: «بسیاری مردم جهان واقعاً نمی‌دانند یا می‌گویند متوجه نمی‌شوند مشکل بزرگ میان جهان آزاد و کمونیست چیست؟ بگذارید به برلین بیایند. برخی هستند که معتقدند کمونیسم موج آینده است. بگذارید به برلین بیایند. برخی هم در اروپا و جاهای دیگر معتقدند می‌توان با کمونیست‌ها کنار آمد. بگذارید به برلین بیایند. برخی می‌گویند درست است کمونیسم یک تشکیلات شرّ است ولی

امکان پیشرفت اقتصادی را می‌دهد. .Lass' sie nach Berlin kommen بگذارید به برلین بیایند» تکرار، سخن را جان می‌دهد و توقع را بالا می‌برد. نمونه دیگر، بیل کلینتون است که در سخنرانی یاد بود و دعا برای کشته‌شدگان بمب‌گذاری اُکلاهما گفت: «اجازه دهید فرزندانمان بدانند که در برابر نیروهای دهشتبار می‌ایستیم. هرگاه سخن از نفرت است بیایید علیه آن برخیزیم، هرگاه سخن از خشونت است، بیایید علیه آن برخیزیم و سخن بگوییم.» مالکوم ایکس می‌گوید: «بیشتر آن چه می‌گویم تلخ است ولی حقیقت دارد. بیشتر آن‌چه می‌گویم شاید هیزم بر آتش افکندن تلقی شود، ولی حقیقت دارد. بیشتر آن‌چه می‌گویم شاید نفرت آفرین جلوه کند، ولی حقیقت دارد.» می‌توانید ایده را درک کنید و ساخت قدرت را متوجه شوید. این فن بیان وقت و از سبک گوینده بسیار وام می‌گیرد.

اما بلاغت بخودی خود سخن را متعالی نمی‌سازد. غالباً سخنرانی با زبانی آهنگین و روان ایراد می‌شود. اما نتیجه خالص آن فقط نوعی استقرار است. محتوا و شکل‌گیری محتوا نیز به وضوح مهم است. شنونده باید موضوع را درک کند و علت اهمیت آن را بداند. شنونده اصالت می‌خواهد. هرگاه صداقت به شنونده القا شد اثر گذار است و برعکس. این مطلب در مورد کسانی که بعدها مطلب را می‌خوانند هم صدق می‌کند. مثلاً عظمت سخنان ابراهام لینکلن در عصر او درک نشد. اما خصیصهٔ او و آن‌چه او را سیاستمدار بی‌همتایی می‌ساخت تواضع و زیبایی کلام بود. بدین سبب فکر می‌کنیم ارائهٔ سخنان او نیز فوق‌العاده بوده که ظاهراً نبود.

سخنرانان بزرگ غالباً از گذشتهٔ خود مثال می‌زنند تا اهمیت مسائل عصر حاضر را گوشزد کنند. باورهاشان را با شنونده شریک می‌شوند. یک مورد کلاسیک مارتین لوترکینگ است که می‌گفت: «من رؤیایی دارم که چهار بچهٔ کوچکم یک روز میان ملتی زیست کنند که به‌خاطر رنگ پوست

درباره‌شان داوری نشود بلکه بر اساس شخصیت‌شان قضاوت شوند.» سیاستمداران جدید این روند را پی می‌گیرند، هرچند در سخنان تجاری مسائل شخصی کمتر بیان می‌شود این اشتباه است. بیشتر الهامات یک سخنران از امور شخصی حاصل می‌شود.

انگیزش و الهام به انحای گوناگون جلوه می‌کند. افرادی آینده دور را تحسین می‌کنند زیرا می‌توانند هر چیزی را در متن آن ترسیم و شنونده را متقاعد کنند. مشکل است بتوان مردم را به اهمیت «این‌جا و اکنون» وادار کرد. در سپتامبر ۱۹۶۲ جان اف. کندی گفت: «ما چنین خواستیم که در دهۀ حاضر به ماه برویم و امور دیگری را انجام دهیم، نه از آن جهت که سهل بود، بلکه چون دشوار بود. از آن‌جا که هدف، می‌توانست بهترین توانمندی و مهارت‌ها را سازمان دهد و در بوتۀ آزمون قرار دهد. زیرا چالش را می‌پذیریم، آن را به تعویق نمی‌افکنیم و خواهان پیروزی هستیم.» بسیاری از سخنرانان بزرگ ما را وادار به پیروی می‌کنند. ما را متقاعد به پذیرش نظر خود (خوب یا بد) می‌کنند و ما به آن‌ها اجازه رهبری می‌دهیم یا این که به سادگی اندیشۀ ما را به گونه‌ای که عاجز از بیانش هستیم ارایه می‌کنند و با سلاست و شیوایی ارایه می‌دهند.

توان ارایه یک بینش اغواگر و مؤثر یا نگرش به آینده از لوازم سخنوری است. سخن مهیج توسط یک رهبر دولتی که قرار است برگزیده شود در هر ملتی طوری طرح می‌شود که امید آینده را برانگیزد. مثلاً سخنان رؤسای جمهوری در زمان ادای سوگند، فلسفۀ آزادی را از جمیع جهات دربر دارد: آزادی بیان، زیست، سبک، رهایی از شرّ جرم، جنگ و سختی، گرسنگی، نژادپرستی، دودستگیو نومیدی. به همین سبب بیشتر سخنرانان کتاب حاضر آمریکایی هستند: زیرا در دو دهه اخیر آمریکایی‌ها دربارۀ امروز و فردای خود در اندیشه‌اند. جامعۀ مهاجر آمریکا معمولاً حول محور بینش واحدی

گرد آمده است. سخنان عالی همیشه مثبت، آینده‌نگر و موفق است و یک زمینه نمایشی و محتوای به یادماندنی ایجاد می‌کند. مثلاً فرانکلین دی. روزولت که در بدترین اوقات رکود بزرگ سخن می‌گفت در نخستین سخنرانی ریاست جمهوری خود گفت: «تنها چیزی که باید از آن بترسیم خود ترس است... این ایام ظلمانی ارزش‌مند است چنان‌چه به ما بیاموزد سرنوشت راستین ما مستلزم رسیدگی به مسائل خودمان و هم‌قطاران ماست.»

مثال‌های متعددی از دوران سختی، تلاش برای کسب آزادی، جنگ داخلی، خشونت علیه هم‌قطاران، قتل سیاسی، رکود اقتصادی و غیره وجود دارد که در آن سخنوری ارزش می‌یابد و مردمان بدان روی می‌آورند. این لحظات نیازمند رهبری است و مردم نیازمند استماع سخنان رهبرند. گاه، البته، رهبری شَرآفرین است ولی مردم از آن دنباله‌روی می‌کنند. قدرت سخن چنین است.

سخن و سخنور بزرگ غالباً دارای اصالت اخلاقی است به گونه‌ای که امکان تهییج شنونده و موافقت او را با هوشمندی سخنگو یا پیروی از او میسر می‌کند. مواردی هم که این نکته در آن مؤثر نیست باز، آموزنده است. همگی ما تاکنون با سخنرانی مواجه شده‌ایم که بایستی عالی می‌بود ولی هرگز چنین نشد. ما خواستار پرواز سخنران بودیم ولی او حتی تکان نخورد. دیگربار مخلوطی از عوامل در کارند: درک ضعیف شنونده، تکیهٔ زیاد به پاورپوینت، آگاهی کم شنونده، فقدان آمادگی (همان سخنرانی هفتهٔ پیش). سخنوران معمولاً خود را سخنران ماهری می‌دانند ولی نه عمق و نه فرم و نه مهارت زیاد دارند. ارتباط برقرار نمی‌کنند. در سخنان عالی و بلیغ، سخنور اعتقادات شخصی خود را به نحوی بیان می‌کند که فوری با شنونده مرتبط می‌شود. این ارتباط خیلی مهم است. یی.ام. فاستر در مقدمه

«فرجام هاوارد» می‌نویسد: «فقط ارتباط برقرار کنید.» و این اصطلاح مدتی عنوان عملیاتی کتاب حاضر بود.

سخنرانی موفق هوشمندانه شکل می‌گیرد و نویسنده (که همیشه سخنران نیست) منظور اصلی مطالب را درک می‌کند و نیازهای مخاطب را می‌داند. بهترین سخنران در نثر و بیان شفاهی، هر دو استاد است. از واژه‌ها برای تدوین متنی بهره می‌جوید که خواندن و شنیدنش دلنواز است. محتوا می‌آفریند. بلاغت عالی با موفقیت، شنونده را به پذیرش ایده یا حقیقت ترغیب می‌کند. واقعیت این است که بهترین سخنان، مقلب القلوب و الافکار است. سخنرانان بزرگ در لحظات چالش‌آمیز تاریخ اذهان را دگرگون ساخته‌اند. چند سال که از قرن بیستم گذشته بود روشن شد که مبارزه و ناامنی و عدم اطمینان اقتصادی در پیش است. سال‌های اخیر را می‌توان با نگرشی مثبت تلقی کرد زیرا مردمان بیش از پیش از فقر به غنا گراییده (که در آسیا هویداست) و تحولات فناوری وجود ظرفیت کلی نوآوری و پیشرفت را اثبات می‌کند. نکته این است که چه شما خواستار چالش یا طالب فرصت‌ها باشید، هر دو نحله از رهبری سود می‌برند و از رهنمود، الهام، روشنگری، انرژی، دلگرمی، یا حمایت سخنان و سخنرانان بزرگ بی‌نیاز نیستند.

ما تعمداً از سخنان ابراز شده در صحن تئاتر، نمایش، سینما یا تلویزیون در این مجموعه پرهیز کرده‌ایم. قصه‌ها برای ما الهام بخش بود و بسیاری از آن‌ها مورد توجه سخنرانان است. مثلاً شکسپیر به وضوح سخنوری تردست است. به سخنرانی هنری پنجم در اگینکورت دقت کنید: «ما چند نفر، ما چند آدم خرسند، ما برادران همدیگریم، زیرا هر کس امروز کنار من خون بریزد، برادر من است.»

کاربرد این سبک الهام بخش برای ایجاد اخوت، یک روش ساده و بی‌رقیب تهییج نیروبخش است. خطر در استفادهٔ بیش از حد و افراط است که به تقلید ناشیانه شباهت می‌یابد.

سخنوریِ نظامی نیز سخنان به یادماندنی به ما اهداء کرده است. سخنرانی ایراد شده در عراق برای سربازان تیپ سلطنتی ایرلند در گرماگرم نبرد توسط فرمانده سرهنگ دوم تیم کالینز، بخشی از سنت دیرپای سخنان نظامی جهت تهییج روحیهٔ جنگاوری است. در سخنانی آکنده از فضیلت‌های سربازی از جمله شجاعت، متانت و احترام به دشمن، او از افراد می‌خواست «در جنگ توفنده و در پیروزی بخشنده باشند.»

اگر قرار است مطلبی به دل افراد بنشیند باید بدین منظور طراحی شود. از قبیل این که گوینده باید از رویداد یا چهرهٔ تاریخی که برای مخاطب آشناست مثال بیاورد. این نکته ظاهراً بدیهی می‌نماید ولی اغلب فراموش می‌شود. سخنرانان بزرگ هیجان خود را به انحای گوناگون نشان می‌دهند اما به هر صورت که ابراز شود، شنونده دربارهٔ منظور او تردید ندارد. بهترین سخنران از قدرت تخیل شنونده و دانش او از افراد خود و رویدادهای خوب گذشته بهره می‌جوید؛ موارد و افرادی که شنونده به آن علاقه دارد. سخنران ماهر از انتقادات آتی نیز مطلع است و به آن‌ها پاسخ می‌دهد و پیش از آن که موضوع حال شود آن را بررسی می‌کند. آمادگی هم لازم است.

قبلاً دربارهٔ اهمیت آمادگی گفتیم. جان چمبرز ریاست سیسکوسیستم نمونهٔ یک رهبر با آگاهی کامل است. او دربارهٔ مخاطب مطالبی می‌آموزد: چه کسانی هستند، چه چیز می‌خواهند بدانند و چه چیزی دوست دارند یا ندارند. هفتهٔ قبلِ سخنرانی دربارهٔ محتوا با همکاران و متخصصان مشورت می‌کند. شب قبلِ سخنرانی، قبلِ گشودن درها روی صحنه می‌رود و چیدمان سالن را بررسی می‌کند. سپس صحنه را ترک می‌کند تا نورپردازی

را از دید شنونده ببیند و محل چراغ‌ها را در هر قسمت سالن یادداشت می‌کند تا مطمئن شود هرگز از حوزهٔ نور آن‌ها خارج نمی‌شود. بسیار عالی است.

حقیقت این است که هر سخن در هر موقعیت می‌تواند در صورت تمایل درخشنده باشد. نکته این است که آن را مانع کار روزمره ندانید. برای یک رهبر، حتی تحت فشار زیاد، ایجاد ارتباط با مردم از اهم وظایف است. ارتباط خوب روال کار است و ارتباط عالی جاه طلبی.

کیفیاتی هم که یک سخنرانی یا سخنران را از حد خود فراتر می‌برد در قیاس با سخنان متوسط، ضعیف و مصیب بار جلوه‌گر می‌شود . متفکر و تاریخ‌دان قرن ۱۹ فرانسه الکسیس دوتوکویل در کتاب «دموکراسی در آمریکا» می‌گوید: «سکوت، بهترین خدمتی است که یک سخنور متوسط‌الحال به مردم ارایه می‌دهد.» او اضافه می‌کند: «متأسفانه، تشکیلات دموکراتیک مشوق افراد متوسط‌الحال هستند تا سخنان طویل و کسل کننده و فاقد آمادگی با بیان ناشیانه ایراد کنند.» دوتوکویل در ارزیابی دموکرات‌ها می‌گوید: «یا ایده‌های ویژه و روشن دارند، یا بسیار کلی و مبهم، و میانه روی در کار نیست.»

البته آن‌چه یک مخاطب را قانع می‌کند شاید دیگری را قانع نکند ولی سخنان عالی همواره مطلوب اکثریت بوده است. چیزی کلید می‌خورد، لامپی روشن می‌شود، مجاری‌ای که اشک چشم را تخلیه می‌کنند متورم می‌شوند، یا سخنور آن‌چه را مخاطبان مایلند می‌گوید (که شاید بسیار سهل باشد) یا درصدد تغییر عقیدهٔ آن‌هاست (که خیلی دشوارتر است). روشن است که بسیاری سخنان برای جلب توجه اکثریت شنوندگان تدوین می‌شوند: یا بدین سبب که وضعیت مخاطب کاملاً مورد پژوهش قرار گرفته

(که امر مطلوبی است) یا چون فرصت مناسب است (که آن هم امر مطلوبی است.)

همواره دربارهٔ این که عامل موفقیت سخن یا سخنران چیست بحث ادامه دارد. حداقل این که موضوع ذهن مردم را مشغول کرده است و ما از پژوهش‌های اخیر خود بر سر میز شام این را دریافته‌ایم. انتخاب ۱۰۰ سخنرانی بلیغ یک تمرین ذهنی بود و برای مهیا کردن زمینهٔ بحث، مفید. ما سعی کردیم در این گزینش عادل، متوازن و از نظر سیاسی بی‌طرف باشیم، بنابراین تعجب نکنید مارگرت تاچر با انورین بیوان، جواهر لعل نهرو با محمد علی جناح، بیل کلینتون، و باراک اوباما با جان مک کین هم ردیف هستند. بیشتر اسامی که انتظار می‌رود حضور دارند و برخی افراد با شهرت کمتر نیز گنجانده شده‌اند. بین ما دو نفر و رفقای ما بیشترین محبوبیت از آن آبراهام لینلکن، فرانکلین دی. روزولت، مارتین لوتر کینگ جونیور، جان و رابرت کندی، وینستون چرچیل، مهاتما گاندی، فردریک داگلاس، کلارنس دارو، ویرجینیا وولف، بیل کازبی، پریکلس، نلسون ماندلا، رونالد ریگان، و باراک اوباما است. اما این موارد به ترتیب اولویت بیان نشد زیرا اولویتی وجود ندارد. همه یکصد فرد منتخب دارای فضایل بزرگ و متفاوتی هستند و هر یک سر بلند. اگر مخالفید براحتی بیان کنید.

اگر زمینهٔ وحدتبخشی در گزینش ما باشد، آن است که هر سخنرانی اثرگذاری فوق‌العاده‌ای داشته و این غالباً به سبب آن است که در یک تقاطع تاریخی — برای امید بخشیدن، کسب و کار، اضطرار یا آشوب — بیان شده و شنوندگان، مطالبی شنیدند که آن‌ها را یاری داد تا بر حق به جانبی خود غلبه کنند، رهنمود یابند، الهام‌بخش عملی باشد، تردیدشان را برطرف کند، و عقاید را تغییر دهد. برخی سخنان به وضوح دربارهٔ تغییری است که مایلند ایجاد کنند. در سایر موارد فقط با ظرافت می‌توان به نگرش کامل یا

قوتی که به مستمع می‌بخشند پی برد. یک مسئلهٔ مهم در رابطه با گزینش‌ها، موضوع به بردگی کشیدن یا استیلا بر مردمان است. این موضوع بر بسیاری سخنان سایه افکنده است. ما از بحران برده داری به کشاکش بر سر حقوق مدنی می‌رسیم. این موارد یک عنصر دیگر سخنرانی‌های استثنایی ما را برجسته می‌کند: نیاز به انگیزه اخلاقی و دگرگونی استثنایی.

در سایر موارد به دلیل آن که به سخنران [خاصی] علاقه‌مندیم و می‌دانیم ارایه [سخنان] او شنونده را سرحال می‌آورد و در ضمن پیام‌ها بجا و روشن زیادی دارد. در این موارد نحوهٔ ارایه ارزش زیادی دارد. در سایر موارد، شرایط، محیط و حالت نمایشی هم مهم است. می‌خواستیم مطمئن باشیم هرگاه انتخابی می‌کنیم عادلانه باشد. انتخاب یک سخنگو به معنی حذف نفر دیگر است.

تمام موارد انتخاب شده «خوب» نیستند و این امر دلایل خاص خود را دارد. سخنان بلیغ منحصر به قدرت خیر و راستی نیستند. به همین دلیل سخنرانی آدلف هیتلر را گنجانده‌ایم. مهم‌ترین و قدرتمندترین سلاح او همین توان سخنوری بود که به او امکان داد ملتی را از صلح به جنگ بکشاند. به نظر ما درک مشترک از تهدیدی که از جانب مستبدان ایجاد می‌شود با درک تهدیدی که از کلمات سادهٔ نیرومند و فن ایجاد ارتباط آنها بر می‌خیزد، بهبود می‌یابد.

جالب است که برخی سخنرانی‌های برگزیده شنونده را سرزنش می‌کنند. این نوع سخنوری جامعه را در کل مورد حمله قرار می‌دهد و بلاغت کلام شنونده را جذب می‌کند. لِم کار این است که منطق و استدلال روشنی عرضه کنید تا مخاطب به‌درستی بحث را متوجه شود، سپس آن‌ها را به نقطهٔ موافقت با خود بکشانید. مثلاً، فردریک داگلاس که سخنران بزرگی بود و با مهارت جملات را می‌پیچاند حین سخنرانی پنجم جون

موجب شد بعلت نگرانی رنگ از رخ طرفداران الغای بردگی برود و سپس از دستپاچگی برافروخته شوند. او یک به یک فهرست اتهامات را برشمرد: «این چهارم جون مال شماست نه مال ما. شما شاد باشید، من ماتم می‌گیرم.» داگلاس می‌گفت دعوت از او به عنوان سخنران روز استقلال «طنزی حرمت‌شکن و نوعی دست‌انداختن» بوده است. شنوندگان چه قدر در شگفت می‌شدند که بدانند از او دعوت به عمل آمده است! او اعلام کرد خودش و مخاطبانش نباید جرئت کنند ترانه‌های ستایش‌آمیز در روز تولد ملت بسرایند زیرا به‌زعم وی: «فراسوِ غوغای شادمانی ملی شما، ناله و افسوس میلیون‌ها به گوشم می‌خورد!» داگلاس حتی امروز خوانندهٔ سخنان خود را تکان می‌دهد و این شک را برمی‌انگیزد که او در آستانهٔ ابراز مطالبی بوده است. پس از این نطق طعنه‌آمیز، داگلاس آرام شد. در پایان، برای شنوندگان خواستارِ الغای بردگی طالب پایمردی کرد و گوش‌های تب آلود آن‌ها را با اختتامیه‌ای امیدبخش تسلی داد.

ممکن است بگویند: «مسلماً امروزه نمی‌توان چنین مطالبی ابراز کرد.» پاسخی که ما از باراک اوباما وام گرفتیم این است که: «بله، می توان.» و هستند کسانی که چنین کنند. چون یک ماشین چند رسانه‌ای ما را احاطه کرده شاید همیشه در پی سخنوری برای بیان آن نباشیم و همواره لزوم آن را در نیابیم. اما ستاد انتخابی اوباما و انتخاب او نشان داد سخنوری و بلاغت قادر چقدر کارا است. موضوع، زبان، فرهنگ، سیاست و چالش‌های زمانه همگی متفاوتند ولی سخنان بلیغ همیشه از ساختار، قدرت، عواطف لحن و نتایج مشابهی برخوردارند.

پیداست که سخنرانی‌های عصر جدید کوتاه‌تر شده است و این امر نامطلوبی نیست. هر چه باشد، به مدیران سفارش می‌شود از ۲۰ تا ۳۰ دقیقه بیشتر طول ندهند. متأسفانه بسیاری افراد مایلند بیش از یک ساعت حرف

بزنند که دلیلی هم ندارد مگر این‌که این طور می‌خواهند. چرا که نه؟ خب، این گوی و میدان آن‌هاست و می‌توانند هر کاری می‌خواهند بکنند. اما آیا مردم مجبورند چنین سخنرانی تحمیلی را تحمل کنند؟ آیا خواهند نشست؟ آیا مرتبه بعد می‌آیند؟ بسیاری سخنرانی‌های تجاری، آموزشی، سازمانی، روزمره یا سیاسی کسل‌کننده، فراموش‌شونده و بی‌نتیجه هستند. پذیرش این نکته سخت است؟ حقیقتاً خیر. در ضمن هزینه مطرح است. آوردن شنونده، نشاندن و آمادهٔ آن‌ها ارزان تمام نمی‌شود. چرا وقت را تلف کنیم؟ چه کسی مایل است چنین کند؟ سخنان مدرن غالباً شامل فهرست‌های خشک تفصیلی اقلام تجاری یا وعده‌های عمل‌شده و ناشده سیاسی، وعده‌های بازنگری شده، برنامه‌های قول داده شده و ریز سوابق مالی است که همگی میان جملات فرسوده گنجانده و پیام روزانهٔ مدیریت با برخی مطالب بی‌مورد به شکل ناشیانه ارایه می‌شود. چرا؟

فن بیان مدرن همواره با سخنوری بلیغ کنار نمی‌آید. شاید تا بوده همین بوده. رهبران سازمانی، سیاستمداران و مدیران میانی همیشه از فهرست‌های نامفهوم اصطلاحات مغلق بهره برده‌اند:

«به پیش رفتن»، «میوه‌ای که در دسترس و وقت چیدنش است»، «این‌جا را داشته باشید»، «بگیرید و بروید»، «ختم مقال»، «۱۱۰٪»، «تغییر پارادایم»، «پافشاری بر ارزش‌ها»، «نکته سنجی». این فقط معدودی بود. پاراگراف‌های طویل بغرنج هم رواج دارد. این فقط مشکل زبان انگلیسی نیست بلکه یک مسئلهٔ جهانی است. این ملغمه‌ای است از تنبلی، ابراز جملات بی‌فعل و گزاره‌های هوشمندانه همراهِ تعمیمات بی‌مزه‌ای که دوتوکویل پیش‌گویی می‌کرد. اما ما مجموعهٔ حاضر را قابل تکفیر می‌دانیم.

شاید هوشیاری نوینی دربارهٔ آن‌چه زبان قادر بدان است پدید آمده و در مورد لحن آن و توان دستاورد آن درک جدیدی حاصل شده است. این

آغاز یک نگرش نوین به فن بلاغت، تحریر مطالب عالی و ارایه عالی آن‌هاست. به نظر می‌رسد مردم خواستار شنیدن حرف‌ها هستند. ظاهراً مایلند با ارتباط رودررو برانگیخته شوند. ما در سراسر پژوهش خویش دریافتیم این امر حقیقت دارد که سخنان عالی از آن جهت کوبنده است که از شنونده توقعاتی دارد.

باراک اوباما استاندارد سخنوری در عصر ماست. توان او در صداقت و قدرت ارتباط با مردم است. او تصویری مجسم می‌کند که منحصر به خود اوست ولی شنونده نیز می‌تواند بدان بپیوندد. صادق است و خودخواه نیست، بر احساسات نمایشی تکیه نمی‌کند . تعجبی ندارد بدانیم او شاگرد سخنرانان ارجمند و زبان شناسی مانند لینکلن، چهرهٔ محبوب خود او، است. استقبالی که از سخنان او می‌شود، که حتی در دفتر کار مشاهده می‌گردد، نشانهٔ قطعی عطش مردم به سخنوری (و عجالتاً خود وی) است و این منحصر به آمریکا نیست. او در هر سرزمینی به سبب مطالب الهام‌بخش که آرمان‌های شنوندگان را لمس می‌کند صاحب ارج و احترام است.

در راهروهای انواع قدرت در جای جای جهان به سخنوران بلیغی بر می‌خوریم. در هند، پاکستان، چین، مکزیک، کره، فرانسه، کانادا، سنگاپور، برزیل — همه جا — سخنرانان با استعداد دیده می‌شوند. برخی متواضع بوده در مدارس و دانشگاه‌ها، دولت محلی و صحنهٔ کسب‌وکار به سر می‌برند. با این‌که امروزه هنوز سخنوران عالی معدودی وجود دارد، این هنر به بوتهٔ فراموشی سپرده شده است. ویلیام جنینگیز برایان، نامزد ریاست جمهوری آمریکا از حزب دموکرات در سال‌های ۱۸۹۶، ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ معتقد بود فن بیان عالی عبارت است از: «سخنان کسی که می‌داند چه می‌گوید و بدان ایمان دارد. این حریق اندیشه است.» اکنون، مایل نیستید مردم دربارهٔ سخنان شما هم چنین نظر دهند؟ حریق اندیشه!



سالوادور آلنده

۱۹۷۳-۱۹۰۸

شیلی

سالوادور آلنده

«هرگاه عقل حاکمیت یابد مردم براین لحظات ظلمانی و تلخ غلبه خواهند کرد. به زودی، راه‌های تعالی دگربار گشوده خواهد شد و آزاد مردان در آن گام خواهند نهاد تا جامعهٔ بهتری بسازند.»[1]

آلنده حدود ۴۰ سال درگیر امور سیاسی شیلی بود. او سه بار در ۱۹۵۲، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ نامزد ریاست جمهوری شد ولی شکست خورد تا این‌که در ۱۹۷۰ انتخاب شد.

او یک مارکسیست دوآتشه و معتقد بود کشور در سطح کلان نیازمند دگرگونی ساختاری و اجتماعی است. سیاست‌های او شامل شیردادن به بچه مدرسه‌ای‌ها به صورت رایگان و افزایش زیاد دستمزد کارگران بود. بخشی از برنامهٔ دگرگونی او شامل ملی کردن صنعت مس شیلی و اصلاحات ارضی در سطح وسیع بود. آلنده احساس می‌کرد کشور باید به سرعت از آن‌چه او سرمایه‌داری فاسد می‌خواند به سوی سوسیالیسم رهسپار شود. ایجاد تغییر و حرکت از یک سوی طیف سیاسی به سوی دیگر در سطح وسیع دشوار بود و میان طرفداران آلنده تفرقه افکند. نیروهای اپوزیسیون

---

۱. آخرین سخنرانی: برنامه رادیویی، لاموندا، سانتیاگو دچیلی، سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ سالوادور ایزبلینو آلنده گوسنز در ۲۶ ژوئن ۱۹۰۸ متولد شد و می‌گویند در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ خودکشی کرد. وی از نوامبر ۱۹۷۰ تا مرگ در جریان کودتا رییس‌جمهور شیلی بود.

دست راستی شیلی دست به ترمیم تشکیلاتی خود زدند و از سوی آمریکا حمایت شدند. اپوزیسیون بیشتر رسانه‌ها را در اختیار داشت. آلنده میان آب و آتش گرفتار شد. از یک‌سو، تلاش عظیم اصلاحات اجتماعی و اقتصادی (شامل ملی سازی صنایع کشور) دشمنانی برای او در شیلی و آمریکا پدید آورد. از دیگر سو، افراطیون حزب خود او که احساس می‌کردند اصلاحات ملایم و محدود است، مخالفت فرقه‌ای را برانگیختند.

درس‌هایی از سالوادور آلنده

کلید واژه‌ها را قبولاندن. تکرار کلید واژه‌ها یا گزاره‌هایی میان سخنرانی، به ویژه در آغاز جملات کوتاه، چارچوب ایده‌ای ارایه و مخاطب را وادار به یاد سپردن نکات اصلی می‌کند. این فن را تکرار گویند و فایدهٔ آن کمک به سخنگو و شنونده، جمع بندی فکر و منطق یک ایده است. این فن بارها در سخنرانی‌های سیاسی و تجاری نیز به کار می‌رود. آلنده با تکرار ساده، تأثیر عمیق عاطفی برجای می‌نهد: «خطابم پیش از هرکس با شماست، زنان محترم کشور»، «خطابم با متخصصان شیلی است» و «خطابم با مردان شیلی، کارگران و کشاورزان است.»

آمادگی غنیمت شمردن، بهره بردن از لحظات به یادماندنی در سخنرانی. بسیاری سخنرانی‌ها قبل یا کمی بعدِ لحظات تاریخی ایراد می‌شوند. این موارد، لحظاتی بزرگ در تاریخ ملی یا حائز اهمیت برای گروهی از شنوندگان است. درهر صورت، این لحظات تکرار نمی‌شود، بنابراین باید روی سخن، محتوا و ارایه آن کار کرد. البته تمام موقعیت‌ها استثنایی نیست.

درست قبلِ تسخیر کاخ ریاست‌جمهوری پالاسیو دلاموندا، درحالی‌که صدای شلیک اسلحه و انفجار به خوبی شنیده می‌شد، سالوادور آلنده سخنرانی وداع رادیویی خود را برای شهروندان شیلی ایراد کرد. این که آیا

می‌دانست به پایان حکمروایی و زندگی رسیده یا خیر معلوم نیست ولی محتمل است. این سخنرانی، مهیج و بسیار شاعرانه است: فضایی سیاسی، لحن شاعرانه و گویای عشق او به شیلی و آرزوِ سرنوشت بهتری برای آن. سخن، تند ولی بدون هراس است: «کلام من تلخ نیست ولی ناامید کننده است. شاید مجازاتی اخلاقی برای کسانی باشد که خلف وعده کردند... تنها نکته‌ای که می‌توانم به کارگران بگویم این است که نمی‌خواهم استعفا کنم! در این گذر تاریخی جان خود را فدای وفاداری به مردم می‌کنم.» آینده نشان داد که تعهد او به شیلی امکان سازش را نفی کرد. او گفت نمی‌گذارد وسیله‌ای تبلیغاتی در دست کسانی باشد که به او و کشور خیانت کردند و همین طور کسانی که کنارش بودند ولی تسلیم شدند تا در امان باشند. این یعنی او تا آخرین لحظه خواهد جنگید. کمی پس از سخنرانی، سالوادور آلنده درگذشت و رسماً اعلام شد خودکشی کرده است.

میراث آلنده

جناح چپ آلنده را قهرمان می‌داند. طرفداران او ایده‌اش را در دست‌یابی به سوسیالیسم از راه دموکراسی صلح‌جویانه می‌ستایند. او را شهید راه سوسیالیسم یا نمادی مارکسیستی تلقی می‌کنند. زمینهٔ سخنرانی او حالت جانگذار جملات را تشدید کرد و مطالب، سال‌ها در قلب ساکنان شیلی زنده ماند: «یقیناً صدای رادیو ماگالانز خاموش خواهد شد و طنین فلزی آرام صدای من به شما نخواهد رسید. مهم نیست. شما به شنیدن آن ادامه خواهید داد. من همواره کنار شما خواهم بود. حداقل خاطرهٔ من به عنوان یک جوانمرد وفادار به کشور پابرجاست. مردم باید از خود دفاع کنند ولی خود را فدا نکنند. مردم نباید بگذارند نابود و زیر رگبار گلوله درو شوند و در عین حال تحقیر شوند.»

نام و خاطرهٔ آلنده با گذشت زمان تحکیم می‌یابد. نام او در شیلی و خارج آن بر خیابان، موزه و مدرسه گذارده می‌شود. او کسی بود که به سیاست شیلی وقار بخشید و اصلاحاتش بافت مملکت را شکل داد. تأثیرش چنان بود که ممالک همسایه مانند ونزوئلا و بولیوی نیز دولت‌های سوسیالیست با جاه‌طلبی‌های مشابه تأسیس کردند.



سوزان بورنول آنتونی

۱۸۲۰-۱۹۰۶

آمریکا

سوزان بی. آنتونی

«این ما مردم بودیم که متحد شدیم نه ما شهروندان مردم سفیدپوست یا شهروندان مرد بلکه تمام مردم. و متحد شدیم نه برای بخشیدن برکات آزادی بلکه برای حراست آن، نه برای نیمی از جامعه و اخلاف آن بلکه برای تمام مردم، یعنی برای جمیع مردان و زنان.»[1]

سوزان بورنول آنتونی در ۱۵ فوریه ۱۸۲۰ متولد شد و ۱۳ مارس ۱۹۰۶ درگذشت. او یک رهبر حقوق مدنی آمریکا بود که یک نقش کاملاً محوری در جنبش توجه به حق رأی زنان در قرن ۱۹ ایفا کرد.

در [سال] ۱۸۰۰ زنان آمریکا حقوق قانونی اندکی داشتند و نمی‌توانستند رأی بدهند. سخنرانی فوق پس از دستگیری سوزان آنتونی به سبب رأی دادن غیرقانونی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۸۷۲ ایراد شد. او به پرداخت ۱۰۰ دلار جریمه محکوم شد و از پرداخت آن امتناع ورزید.

درگیری او در بحث حق رأی زنان از زمانی که طرفداران لغو بردگی لوید گریسن، آملیا بلومر و الیزابت کدی استانتون را ملاقات کرد آغاز شد. آن‌ها با نفوذ خود به پیشبرد کارش کمک کردند. یک بار طی یک

---

۱. «حق رأی زنان» یک سخنرانی سیار بود که پس از محکومیت به سبب رأی دادن در مونرو کانتی، نیویورک، آمریکا در ۱۸۷۳ ایراد شد.

تظاهرات مسالمت‌آمیز درخواست سخنرانی کرد ولی پذیرفته نشد. در نتیجه او و استانتون اولین انجمن مصالحه‌جویی زنان را تأسیس کردند.

درس‌هایی از سوزان آنتونی

از احساس تند خود بهره گیرید و آن را دخیل کنید تا نتیجه بگیرید. خشم کنترل شده بسیار مؤثر است ولی احساس تند همان خشم نیست. سوزان آنتونی که از بی‌عدالتی محرومیت حق رأی به تنگ آمده بود به یک سلسله تور سخنرانی متوسل شد تا از حق رأی زنان حمایت کند و در آن اثنا این سخنرانی را ایراد کرد. او باید روی تدوین مطالب سخت کار می‌کرد زیرا موضوع ساده نبود و مخاطبان سرسنگینی داشت. اوایل کار انجمن مصالحه‌جویی بیشتر سخنرانی‌های عمومی را همکارش الیزابت استانتون انجام می‌داد که در این کار مهارت داشت. در عوض آنتونی در تحریر مطالب ماهر بود.

ابتدا، سخنان او آهسته و آگاه پروقفه بود ولی نیرویی می‌آفرید که جذابیت داشت و او از این نکته کاملاً بهره برد. مردم طالب سخنرانی او درباره عدالت و حق رأی بودند. طمأنینه‌اش نوعی متانت و ارزش و یک عنصر قوی حقیقت‌گویی را عرضه می‌داشت. آن‌ها منتظر کلامی بودند که با شدت و قوتی ادا می‌شد که فراموش شدنی نبود. طی سال‌ها، مخاطبان خاموش شدند و مردم گوش سپردند. مکث او به اندازهٔ کلامش اهمیت یافت.

وضعیت و موضوع خود را بیان کنید. سخنرانی‌هایی هست که رسیدن به لُب کلام قرن‌ها طول می‌کشد و در پایان کسی پیام آن یا ظرافت استدلال را به یاد نمی‌آورد. سوزان آنتونی می‌گفت: «امشب در برابر شما ایستاده‌ایم درحالی‌که جرم فرضی رأی دادن من یک جرم نبود بلکه استفاده از حقوق شهروندی بود که طی قانون اساسی کشور برای من و تمام شهروندان

آمریکا تضمین شده و فراسوِ قدرت امتناع هر ایالتی قرار دارد.» او با چیره‌دستی اصول بحث خود را بیان کرد: «این ما مردم بودیم که نه ما شهروندان مرد سفیدپوست یا شهروندان مرد بلکه تمام مردم. و متحد شدیم نه برای بخشیدن برکات آزادی بلکه برای حراست از آن، نه برای نیمی از جامعه و اخلاف آن بلکه برای تمام مردم، یعنی برای جمیع مردان و زنان.»

میراث آنتونی

در ۱۹۱۹ آمریکا الحاقیه ۱۹ قانون اساسی – یا الحاقیه سوزان بی. آنتونی – را مبنی بر تعمیم حق رأی به زنان تصویب کرد. سوزان آنتونی ازدواج و بیشتر عمر خود را صرف فعالیت کرد. او هم مهاجم و مهربان بود، زرنگ بود و می‌توانست دیگران را برانگیزد که در سخنانی مانند «حق رأی زنان» منعکس است. تنها پرسش باقی مانده این است که آیا زنان شخص محسوب می‌شوند؟ فکر نمی‌کنم هیچ‌یک از معترضان ما چنان بی پروا باشند که خلاف این بگویند. نبوغ سازماندهی او افسانه‌ای است. طرح زیربنایی او هنوز در سازمان‌های کوچک اجراء می‌شود. تعداد اندکی افراد هستند که بتوان گفت جامعه را دگرگون کرده‌اند و آن‌چه را بسیاری معتقد بودند ناممکن است، ممکن ساخته‌اند و برای مردم و پیروان خود تفاوت عمده‌ای ایجاد کرده‌اند. سوزان آنتونی یکی از این افراد کم‌شمار بود و میراث در جامعهٔ دگرگون‌شده‌ای که او و افرادی چون او ایجاد کردند منعکس شده است.



کورازون آکینو

۱۹۳۳-۲۰۰۹

فیلیپین

کورازون آکینو

«پیش از آن که به مردم و دستور کار خرده بگیریم ابتدا به درون بنگریم. پیش از آن که بکوشیم مشخص کنیم باید به چه کسی معتقد باشیم، اجازه دهید در مورد باورمان اطمینان حاصل کنیم. اجازه دهید در مورد خود و آن‌چه ارجمند می‌شماریم صداقت داشته باشیم.»[1]

همسر کوری آکینو، سناتور بنیگنو آکینو بود که با رییس‌جمهور فیلیپین فردیناند مارکوس مخالف، و این موضعی خطرناک محسوب می‌شد. در ۱۹۸۳ پس از بازگشت از تبعید در آمریکا به قتل رسید و مخالفت با مارکوس برعهده کوری آکینو قرار گرفت که بازمانده سناتور بود. تجربهٔ کوری چنان بود که بدون اطلاعات سیاسی، نقطه توجه اپوزیسیون مارکوس قرار گرفت. در نتیجه انقلاب صلح‌آمیزِ قدرت مردمی در ۱۹۸۶ (که بیشتر توسط او سازماندهی شد)، او به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. امروزه آکینو بیشتر وقت خود را به برقراری حقوق زنان در جهان و جنبش‌های صلح اختصاص داده است.

درس‌هایی از کورازون آکینو

از سخنان خود برای ایجاد مشروعیت و همدلی و حمایت استفاده کنید. کوری آکینو پس از قتل همسرش در سیاست تازه‌کار بود و کارش

---

۱. سخنرانی برای کشیشان ژزوییت، دانشگاه آتنئو دمانیلا، مانیل، فیلیپین، سه‌شنبه ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.

دشوارتر شده بود چون این قتل هم احتمالاً پاداش مخالفت با مارکوس بود و البته سیاست در فیلیپین با خشونت و تهدید همراه است. اکینو خود را فردی متین، صادق و ساده جلوه داد. او با ارایه یک سبک سخنرانی ساده و سرراست و با زبانی مردمی این حالت را تشدید کرد. اشارات او به امور مردمی و آشنا به راحتی توسط شنونده درک می‌شد. صداقت و گشاده‌رویی او تغییری جانبخش و بدیهی بود که مردم او را دوست داشته باشند. شهرت او به جایی رسید که در ۱۹۸۶ توسط مجله تایمز لقب زن سال شد در اجلاس مشترک کنگره آمریکا سخن بگوید . این فرصت عالی موفقیتی بزرگ بود و بارها از آکینو تمجید شد. سخنگوِ مجلس آمریکا تیپ اونیل گفت آکینو: «بهترین سخنرانی را که طی ۳۴ سال در کنگره شنیده ایراد کرده است.»

روی یک اسطوره یا تصویر که حول شما در اذهان وجود دارد تأکید کنید. آکینو در سخنرانی کنگره موضع خود را تشریح کرد. او گفت: «بیست سال پیش نقشی به من واگذار شد که خواستارش نبودم. برخلاف تمام تصورات، نامزدی ریاست‌جمهوری را ابتدا به آن سبب پذیرفتم که اپوزیسیون سیاسی نیازمند کاندیدایی بود که آن را به وحدت برساند و استبداد مارکوس را خاتمه دهد و دموکراسی را احیاء کند. اما انتخابات دچار دروغ، دسیسه، سرقت و قتل بود. پس از این‌که پارلمان مُهر لاستیکی فردیناند مارکوس را برندهٔ انتخابات ۱۹۸۶ اعلام کرد یک میلیون فیلیپینی مرا در تظاهرات اعلام پیروزی مردمی همراهی کردند و آن‌جا من یک جنبش اعتراضی مسالمت‌آمیز را آغاز کردم.»

سبک او همواره متواضعانه اما جدی و صریح است و همواره روی موضع فروتنی شهروندی، صدق علیه کذب و آزادی و دموکراسی تأکید می‌کند. یکبار گفت: «من یک کدبانوِ ساده‌ام، بیوهٔ یک بزرگ مرد، و

خواستار عدالت و خاتمهٔ کار او هستم.» این موضوع در چند سطح مؤثر واقع شد. او را نماینده مظلومان کرد و ضعیف و فقط دارای دفاع با ماهیت انگیزهٔ اخلاقی نشان داد. این ضعف، قوت او شد. موقعیت او نشان می‌داد انگیزه‌اش افتخارانگیز است نه سیاسی. رفتار او موجب جلب حمایت و هم دردی شد و شخصیتش را با فواید دموکراسی عجین کرد. ضمناً دشمنان او و در نتیجه دشمنان فیلیپین را خطرناک، ظالم و شرور جلوه داد.

این موضع، مردم را به جنبش آزادی خواهی سوق داد و امید، دموکراسی و عدم خشونت را ترویج کرد. قصه آکینو جنبهٔ منفی هم دارد. گاه انتقاد می‌شود که زیادی معترض است و دگرگونی تفصیلی در کار نیست و این را ضعفی برشمرده‌اند که یک رهبر نباید داشته باشد.

میراث آکینو

میراث کوری آکینو بازگشت به دموکراسی پس از سال‌ها استبداد است. او به کشور مشروعیت بخشید و آن را در داخل و خارج یک کشور قابل احترام جلوه داد. او بر سر عدالت و دموکراسی بود. چیزی که طی سال‌های ظلمانی قبلِ ظهورش در قدرت وجود نداشت. برای نمونه او در سخنرانی سال ۲۰۰۵ برای کشیشان ژزوییت (عیسوی) در دانشگاه اتینود مانیل گفت:

«کسانی که کنار، پشت یا جلوِ من در خیابان رژه می‌روند ممکن است اعتقاداتی بسیار متفاوت داشته باشند. من بر آن چیره نیستم. ماهیت دموکراسی این است.» او خوشحال بود نماد زنی است که در جهان سیاست سنتی مردانه –به ویژه سیاست فیلیپین – پیشرفت کرده است و به آن فخر می‌ورزید. از این جهت او یک چهرهٔ شاخص دارای روحیهٔ توانا در سطح جهان شد که به بوتو و گاندی، تاچر و میر، باچلت شیلیایی، هالونن فنلاندی، هلن کلارک نیوزیلندی و البته گلوریا ماکاپاگال آریو فیلیپین

شباهت داشت. دستاورد آکینو در کمک به خروج مملکتی از ظلمت به نور با آمیزه‌ای از توانمندی، برکت و متانت حاصل شد.



مصطفی کمال آتاتورک

۱۹۳۸-۱۸۸۱

ترکیه

مصطفی کمال آتا تورک (عطاء ترک)

«در کوتاه زمانی دستاوردهای عظیمی داشته‌ایم که بزرگ‌ترینش ترکیه است... هرگز نپنداریم به حد کفایت رسیده‌ایم. مصمم هستیم کارهای بیشتر و بزرگ‌تری انجام دهیم.»[1]

مصطفی کمال آتاتورک در شهر اتومانی سالونیکا (تسالونیکی امروزی یونان) در ۱۹ مه ۱۸۸۱ متولد شد و در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ فوت کرد. در ۱۹۱۵ آتاتورک یک فرماندهٔ نظامی عالی در نبرد گالی پولی بود. درگیری‌های موفق و مستند او در جنگ استقلال ترکیه به تأسیس جمهوری ترکیه انجامید. آتا تورک بلافاصله یک برنامه جاه‌طلبانه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را پی‌ریخت.

درس هایی از آتا تورک

اختیارات و باورها را القاء کنید. امپراتوری عثمانی از ۱۲۹۹ تا ۱۹۲۳ ادامه یافت و فرجام آن رسید. آتاتورک می‌دانست نیاز به رهبری قوی و اطمینان زیاد وجود دارد. او معتقد بود ترکیه می‌تواند دگربار جلوه کند و مردم آن این را تضمین خواهند کرد. در سخنرانی اکتبر ۱۹۳۳ او با اطمینان سخن می‌گوید زیرا می‌داند به وعده‌اش وفا کرده است. این امر مهم است

۱. سخنرانی دهمین سالگرد تأسیس جمهوری ترکیه، آنکارا، ترکیه، یکشنبه ۲۹ اکتبر ۱۹۳۳.

هرگز نباید ناکرده را مدعی شد و کسانی که چنین کنند با عواقب آن روبه‌رو می‌شوند. آتا تورک گفت: «طی ۱۵ سال اخیر، وعده‌های فراوانی جهت موفقیت در تلاش خودمان به شما داده‌ام. خوشبختم که در هیچ‌یک از وعده‌ها به ملت تخلف نکرده‌ام و دلیلی برای تردید ندارید. امروز با همان ایمان و اطمینان می‌گویم طی مدت کوتاهی کل جهان متمدن دگربار ملت ترکیه را بازخواهد شناخت که متحد به سوی یک آرمان ملی پیش می‌رود و ملتی بزرگ است.»

بزرگواری نشان دهید و سرمشق شوید. شهرت آتا تورک به رهبری نظامی بود و انتظار می‌رفت با استبداد نظامی و تمرکز قوی ترکیه را اداره کند. او چنین نکرد. می‌دانست تمام اقشار جامعه ترک در جست‌وجوِ رهنمود است. به مردمش نشان داد خواهان کشوری مدرن، آینده‌نگر و سکولار است. نه یک امپراتوری فرسوده که با رشک به پس سر می‌نگرد و تاریخش را می‌جوید. آتا تورک معتقد بود ترکیه می‌تواند یک ملت موفق متعلق به قرن ۲۰ باشد.

از زبان و سبک مأنوس خود بهره برید مشروط به این‌که شنونده به این رضایت دهد. سبک و گزینش واژگان آتا تورک گاه کهنه و تصنعی اما نگرش و مثال‌ها قدرتمند و یک دست است. مثلاً در سخنرانی مارس ۱۹۲۳ گفت: «تاریخ همان‌قدر مشحون عواطف است که آکنده از دانش، عقل و منطق.»

اشتباه است فکر کنیم که می‌توانیم احساسات کهنهٔ قرن‌ها دشمنان خود را فقط با تحولات نوین محو کنیم. ما این احساسات را فقط با پیروزی‌ها محو نمی‌کنیم بلکه با توسل به پیشرفت معاصر، تعهد به الزامات دانش و تمدن جدید و دستیابی واقعی به سطح دانش ملل متمدن این کار را انجام می‌دهیم.

میراث آتا تورک

از پیامد درهم شکنندهٔ جنگ جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی، آتا تورک تلاش کرد جمهوری مدرن ترکیه را بیافرینند. این دستاورد با توجه به سردرگمی، تفرقه، اختلافات دینی و اقتصاد ضعیف امپراتوری بزرگ بود. برای نمونه او با موفقیت شورش ملی ترک را علیه فرانسه، بریتانیا، ایتالیا، آمریکا و یونان در جنگ استقلال ترکیه که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ ادامه یافت رهبری کرد. اصول اصلاحات آتا تورک شالودهٔ نیرومند سیاستی را پی ریخت که دولت جدید ترکیه بر آن استقرار یافت.

کلام آتا تورک در اکتبر ۱۹۹۳ شأن و احترام را به مردمان ترکیه بازگرداند و اهمیت صلح و رشد را خاطرنشان شد. [او ضمناً] اهمیت ترک بودن را هم گوشزد کرد: «با هر دهه که در ابدیت ره می‌سپرد، صمیمانه آرزومندم این تعطیلات بزرگ ملی را با افتخار، شادمانی، صلح و آرامش افزون‌تر جشن بگیرید. خوشحال کسی است که بگوید من ترک هستم.»



آنگ سان سوکی

-۱۹۴۵

میانمار (برمه)

آنگ سان سوکی

«مایلم [غرب] ما را کشوری دور دست نپندارند که رنج آن فاقد اهمیت است بلکه هم‌نوعانی ببینند نیازمند حقوق انسانی که اگر مجالی باشد همان خدمت را به جهان ارایه بکنند.»[1]

خانم آنگ سان سوکی رهبر طرفدار دموکراسی برمه است. او طی ۱۹ سال اخیر تحت بازداشت خانگی بود و اخیراً در ۱۳ نوامبر ۲۰۱۰ آزاد شد. او امروزه تحت نظر دولت برمه است. او جایزه نوبل را برای کار و تلاش در ایجاد دموکراسی برمه دریافت کرده و مدام مردم جهان را به کمک به مبارزه برای [بسط] آزادی در برمه فراخوانده است. از فراخوان‌های مشهور او به جامعه بین الملل این است: «از آزادی خود برای آزاد کردن ما استفاده کنید.» او در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۵ متولد شد و دختر قهرمان استقلال برمه ژنرال آنگ سان است که در کودکی توسط مخالفان سیاسی کشته شد.

درس‌هایی از آنگ سان سوکی

قهرمانی در آرمانی که بدان باور دارید که مستلزم خطر کردن، خودباوری عمیق، آمادگی و انگیزه است. در ۲۶ آگوست او در تظاهرات بزرگی در رانگون خواستار استقرار دموکراسی در برمه شد: «کاهنان بودایی

۱. تظاهرات عمومی، معبد شوداگون، جمعه ۲۶ آگوست ۱۹۸۸.

و مردم! این تظاهرات عمومی در جهت نمایش اراده ملی به جهانیان است. بنابراین مردم در این تظاهرات انبوه باید منظم و متحد باشند و این واقعیت را به نمایش بگذارند که قابلیت انضباط و اتحاد را دارند. هدف این است که نشان دهیم کل مردم مشتاق سیستم دولتی چند حزبی دموکراتیک هستند...» نیم میلیون نفر در تظاهرات شرکت کردند و خطر دولت مستبد را پذیرا شدند و آن دولت نیز با حبس صدها رهبر مخالف عکس‌العمل نشان داد. در روز تظاهرات، سطح منطقه گلدن شو داگون پاگودا پر جمعیت شد. یک تصویر عظیم از پدر آنگ سون سوچی صحنه را نظاره می‌کرد و پرچم او جنبش مقاومت که او در دست می‌گرفت دیده می‌شد. همین جنبش در ۱۹۴۸ برمه را به استقلال رساند و البته چند ماه قبلِ آن او را به قتل رساندند. هرچند در ۱۹۸۸ برمه دوباره در آشوب سیاسی دست و پا می‌زد.

کنجکاوی شنونده اهرم ارزشمندی است. جمعیت در پاگودا شنید که سوچی با درخواست توقف فوری کاربرد زور علیه تظاهرکنندگان به موضع خشونت‌بار دولت پاسخ گفت. او پیشنهاد تأسیس یک کمیتهٔ مشاورت مردمی را برای رفع بحران ارایه کرد. مردم چیزی در مورد او نمی‌دانستند جز این‌که دختر پدرش است و پدر را قهرمان می‌شمردند. مردم می‌دانستند او خارج درس خوانده و شک داشتند رنج آن‌ها را درک کند یا حتی شرایط برمه را درست بفهمد. اما وقتی او به زبان سلیس برمه شروع به صحبت کرد، توجهات را جلب کرد و در پایان سخن با تشویق فراوان روبه‌رو شد. او جرئت کرده بود خواست دیرین مردم را به زبان آورد.

سخنوری عالی است. محتوا، تعهد مطلق، استدلال ظریف، احساسات و نحوه ارایه همگی استثنایی هستند. روشن است که این عوامل به بیان منظور سخنگو کمک می‌کنند ولی در شرایط سخت این کار آسان نیست. بسیاری خواستار شنیدن مطالب سوچی در ۱۹۸۸ بودند. سایرین او را معتبر

نمی‌دیدند و شایستهٔ رهبری نمی‌دانستند. هرچند یک سخنور عالی می‌تواند نگرش منفی مخاطب را به مثبت تغییر دهد و صاحبان سخن در صحنه کسب‌وکار و سیاست بدین امر مشغولند.

به شنونده چالشی محرک القاء کنید. سوکی بحران را «دومین تلاش برمه در راه استقلال» برشمرد که نخستین آن، اقدام پدرش بود. او گفت: «من به عنوان دختر پدرم نمی‌توانم بی‌تفاوت باشم.» مردم آزادی و دموکراسی می‌خواستند که او برای آن سخت جنگیده بود. کشور در آشوب بود، گروهی بر گروهی و فرقه‌ای بر فرقه‌ای می‌تاخت و تفرقه حاکم بود. او از مردم برمه خواست با اقلیت‌های نژادی زیادی کار کنند و و خواستار وحدت و نظم و نیز «نشان دادن صریح ظرفیت عفو و بخشش» بود.

همیشه روراست باشید. آنگ سان سوکی به صراحت دربارهٔ انتقاد شخصی سخن گفت: «حقیقت دارد که من خارج کشور زندگی و با یک خارجی ازدواج کرده‌ام. این حقایق به هیچ وجه موجب کاستی عشق و تعهد من به کشورم نمی‌شود.» آنگ سان سوکی با این سخنان رهبر یک جنبش خودجوش مردمی شد. مردم او را دنباله روِ پدرش می‌دانند. حتی نام او که به معنی «مجموعهٔ روشن پیروزی‌های عجیب» است، به آن‌ها امید می‌دهد.

میراث سوکی

وی از ۱۹۸۸ به طور مستقیم و بیشتر غیرمستقیم در احیای حقوق دموکراتیک برمه فعال بوده و برای حقوق انسانی قربانیان حکومت ارتش برمه نبرد کرده است. حین اخذ جایزهٔ نوبل صلح در ۱۹۹۱، پسرش یک سخنرانی بسیار مهیج از سوی او در پذیرش جایزه ایراد کرد. این نکته در مطبوعات انعکاس گسترده یافت و رسانه‌های جهانی همواره تلاش دولت نظامی برمه را در اختفای جوانب ناآرامی در کشور تقبیح می‌کنند.

سخنرانی ۱۹۸۸ رانگون توسط آنگ سان سوکی آغاز حرکت او علیه رژیم نظامی برمه بود. با این‌که بازداشت خانگی او توان او را در هدایت جنبش محدود ولی رسانه‌های جهانی را هم روی او و موضع برمه متمرکز کرد. حتی امروز آزادی او در خطر و کشورش انزواطلب‌تر از همیشه است.

سخنرانی ۱۹۸۸ او محدودیتش را آشکار می‌کند او در آگوست ۱۹۸۸ شکواییه‌ای نیرومند ابراز کرد: «اگر سخنان مرا می‌پذیرید لطفاً حمایتم کنید...»



هنری وارد بیچر
۱۸۸۷-۱۸۱۳
آمریکا

هنری وارد بیچر

«اجازه دهید دنبال انسانیت واقعی باشیم، دنبال ثمر واقعی دین، نه فقط در سطح این یا آن سازمان، بلکه در شکوه و قدرت عشق در قلوب افراد...»[1]

هنری وارد بیچر در ۲۴ جون ۱۸۱۳ متولد شد و یک واعظ و طرفدار لغو بردگی بود. او مشهورترین و با نفوذترین روحانی پروتستان آمریکا طی سال‌های ۱۸۵۰ تا زمان مرگش در ۸ مارس ۱۸۸۷ بود. او مانند خواهر نویسنده‌اش هریت بیچر استو (نویسندهٔ کتاب مشهور کلبهٔ عمو تم) استعداد زیادی در جلب شنونده داشت. او قادر به تهییج مردم و حصول اطمینان از این بود که پیام‌های سیاسی و روحانی‌اش به یاد سپرده می‌شود، که علت آن کاربرد زبان و اشارات آشنا و محبوب بود و عجیب است که سخنرانان این فن را به ندرت به کار می‌برند.

درس‌هایی از هنری وارد بیچر

سخنرانی را نوعی فرصت و نه لعنت محسوب کنید. در ۱۸۴۷ بیچر به بروکلین نیویورک رفت تا واعظ کلیسای جدید پلیموث شود. او بقیهٔ عمر را آنجا ماند و از ستوده‌ترین و با نفوذترین روحانی‌های آمریکا شد. جمعیت

---

۱. موعظه، کلیسای پلیموث، نیویورک، آمریکا، سه‌شنبه ۱۸ نوامبر ۱۸۶۹.

زیادی حدود ۲۵۰۰ نفر هر یکشنبه برای شنیدن حرف‌هاش جمع می‌شدند. ارایه پویا و نیرومند و استعداد سخن گفتن در مورد انواع مسائل رایج شنوندگان زیادی را گرد او آورد. موعظهٔ او رونوشت‌برداری و در سطح کشور منتشر می‌شد و تمام اقشار مردم آن را می‌خواندند.

حالت و روحیه و مسائل شنوندگان را منعکس کنید. اگر روحیه نازل است آن را اعتلا دهید. بیچر یک حس هم‌دردی طبیعی با هم‌قطاران و شنوندگان خود عرضه می‌کرد. او نسبت به مسائل ناحیه‌ای و ملی حساس بود و درک می‌کرد شنوندگان مایلند چه چیز بشنوند. او یک شومن بالفطره بود و از آماده‌سازی و ارایه سخن خود لذت می‌برد. می‌دانست می‌تواند شنوندگان بی‌تفاوت را تهییج کند یا مخاطبان پرشور را آرام کند. در عین حال می‌دانست تشکیلات او قدرت عظیمی اعمال می‌کند و او از نظر علاقه به حزب جمهوری‌خواه به همان اندازه نظرات دینی خود شناخته شده است.

همواره نشان دهید به خاطر شنوندگان آمده‌اید. مطمئن شوید شنونده احساس گفت‌وگوِ شخصی کند نه ادای وظیفه. بسیاری از سخنرانان بدون توجه به سخنرانی آن را بارها تکرار می‌کنند و این موضوع زننده است. بیچر سخنرانی را کمی قبل با دقت تهیه می‌کرد و شنوندگان را به این تصور می‌کشاند که بداهه است. سخنرانیِ همواره تازه و هفتگی بود. ما در مورد چند سخنران می‌توانیم این حرف را بزنیم؟ مطالب او همواره الهام‌بخش، عاطفی و با نمایش همراه بود. گفته می‌شود که اگر بیچر هر روز هم موعظه می‌کرد باز این تعداد جمع می‌شدند. حتی اگر این کفر باشد، شنیدنی است.

در مواقع مناسب زبان نمایشی به کار برید. رسیدن به یک نکته فن قدرتمندی است: «اجازه دهید دنبال انسانیت واقعی باشیم، دنبال ثمره واقعی دین، نه‌فقط در سطح این یا آن سازمان، بلکه در شکوه و قدرت عشق در قلوب افرادی که در قالب مذاهب گرد آمده‌اند. اجازه دهید دیگر درون

کتاب‌ها نگردیم، صرفاً...» کاربرد مکرر اجازه دهید به سخنرانی قدرت می‌دهد مانند موجی خیز بردارد و شنوندگان را بشوید.

طنز معقول خوب است. طنز بیچر با شادی طرفدارانش و پذیرش منتقدان روبه‌رو بود. طنز او خوب بود و می‌توانست مواردی را که از همه دشوارتر بود به سُخره گیرد. شهرتش چنان بود که سیاستمداران از او حذر می‌کردند و دوری می‌جستند. در ضمن او به نقل حکایات و نکته سنجی بین مواعظ و ایجاد خنده با تقلید و مسخره کردن دیگران شهره بود. سرزندگی و عشق به زیستن بیچر مسری بود و بسیاری از سخنرانان، وعاظ، بازیگران، سیاستمداران، آموزگاران و نویسندگان کشور به او رشک می‌بردند و او را می‌ستودند.

جزییات به‌موقع مهم است. حکایات، قصه‌ها، تجسم و تشریح بیچر عالی بود. او در مورد تمام جزییات یادداشت بر می‌داشت که یک ذهن فوق‌العاده را منعکس می‌کرد. قدرت تخیل زیادی داشت و با دیگران شریک می‌شد. او از طبیعت، زندگی روزمره، جامعه، ادبیات و سیاست بهره می‌گرفت: «ایالات نقاط حیات بخش فراوانی دارند. ملت مانند یک درخت انجیر هندر با استقرار هر ایالت یک ریشهٔ جدید می‌دواند و وقتی قرن‌ها این درخت بزرگ تجاری را در یک فضای وسیع بگسترند، در می‌یابیم شاخه‌هایی که از مرکز دورترند، شیرهٔ حیات خود را از تنه نمی‌گیرند بلکه هر رضد اضافی دارای ریشه‌های خود است و از زمین و ارگانیسم خود نیرو و غذای خویش را تأمین می‌کند بدون این‌که سرشاخه‌هاش از شاخه‌های مادر جدا شوند.» نتیجه این بود که شنوندگان گوش می‌کردند و مجذوب می‌شدند.

میراث بیچر

به گفتهٔ شرح‌حال‌نویس آبراهام لینکلن، کارل سندبرگ، بیچر «در مواردی که لازم بود اهل منبر روی کندهٔ درختی خطبه بخوانند،

هنرمندترین بود.» بی‌تردید بیچر استاندارد موعظه و سخنرانی عمومی بود و کمتر کسی مثل او شده است. بیچر معتقد بود نقش مسیحیت، تطبیق با فرهنگ دگرگون شونده زمانه است. او رنج بردگان، حق رأی زنان و نظریهٔ تکامل داروین را به حوزهٔ توجه آمریکاییان و سپس بریتانیایی‌ها کشاند. به‌ویژه معتقد بود برده‌داری منفور است و ملت نوپای آمریکا را شرمسار می‌کند. او علنی و با تشویق سیاستمداران پول خرید سلاح جهت مخالفت با برده‌داری را در برخی ایالت جمع‌آوری کرد و این سلاح‌ها را «انجیل بیچر» نامیدند.

رالف والدو امرسن، هنری دیوید تورو و مارک تواین طرفدار بیچر بودند. مارک تواین می‌گوید: «بیچر اطراف صحنه رژه می‌رفت، دست‌ها را در هوا تکان می‌داد، به هر سوی ریشخند می‌پراکند، خمپاره‌های شاعرانه و مین‌های شیوایی را منفجر می‌کرد.»

بیچر را از عوامل اصلی پیروزی اتحاد در جنگ داخلی دانسته‌اند. لینکلن از او خواست یک سخنرانی مهم در فورت سامتر ایراد کند: «بهتر است بیچر را به آن‌جا بفرستیم تا حین برافراشدن پرچم سخنرانی کند زیرا اگر به خاطر بیچر نبود، پرچمی برای برافراشتن در کار نبود. بعدها لینکلن گفت: «اگر خواهر بیچر، هریت بیچراستو و داستان کلبهٔ عمو تم نبود، جنگ داخلی در کار نبود.»



آورین (یا نای) بیوان

۱۹۶۰-۱۸۹۷

بریتانیا

آنورین بیوان

«نمی‌توانیم فرآیند جامعه مدرن را با تصور تحمیل نظر خود با نیروِ نظامی بر ملت اداره کنیم. اگر این را نفهمیم، هیچ نفهمیده‌ایم[1].»

آمورین (یا نای) بیوان، ۱۵ نوامبر ۱۸۹۷ متولد شد و ۶ جون ۱۹۶۰ درگذشت او یک سیاستمدار بریتانیایی با شهرت سخنوری عالی و بنیانگذار خدمات سلامت ملی بریتانیا بود که دستاورد مهمی پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شد و مثال خوبی از عملی‌شدن یک بینش سیاسی به‌رغم مشکلات مدرن بود. او قهرمان فقرا و جناح چپ سیاسی و بیشتر سخنانش در حمایت از هر دو گروه بود. زبان آتشین و مواضع مستحکمش گاه او را در وضعیت سخت می‌افکند و اکثر مطالبش جنجالی بود.

درس‌هایی از آنورین بیوان

زبان الهام‌بخش پدید آورد. کلام بیوان الهام‌بخش بسیاری از انسان‌ها بود. عبارت «این حقیقت من است، حقیقت خود را به من بگویید» تیتر آلبوم پنج گروه ولزی راک منیک استریت پریچرز [وعاظ خیابان جنوبی] شد. این عبارتی نیرومند، پرمغز، به یاد ماندنی و درگیر کننده است و بیوان از این

---

۱. سخنرانی «سلاح زور در راستای اهداف ناچیز و حقیر» دربارهٔ سوئز، مجلس عوام، لندن، بریتانیا، چهارشنبه پنجم دسامبر ۱۹۵۶.

عبارات برای چاشنی سخنرانی بهره می‌برد. شنوندگان او تشنهٔ این مطالب بودند —زبان متحول‌شده‌ای که می‌سرود، در می‌نوردید، و الهام‌بخش بود.

از پیشینهٔ خود برای نقل قصه بهره برید. سخنرانان تصور می‌کنند شنوندگان دربارهٔ آن‌ها همه چیز می‌دانند. بیان سوابق خود در متن پیام می‌تواند به نفوذ کلام بیفزاید. کودکی بیوان سخت گذشت و خانوادهٔ فقیری داشت. او که یکی از ۱۰ فرزند بود مدرسه را چهار روز قبلِ سالگرد تولد چهارده سالگی ترک کرد تا در معدن زغال سنگ کار کند. او طی زندگی سیاسی خود شرح حال گذشته را بیان نکرد ولی درک خود را از رنج فقرا و به ویژه ولز و نیز کل بریتانیا بیان کرد. فقرا نیز می‌دانستند او از خودشان است.

لحن و سبک و حالت نمایشی حیاتی است. بیوان یک هنرپیشهٔ بالفطره بود و زبان را به دقت مطالعه می‌کرد. در کنار لهجهٔ ولزی آهنگین از فنون حرکتی بهره می‌برد. زبان خیال پرداز و تصورات رنگارنگ و مرتبط با بحث داشت. مردم از اشارات او خرسند شده و آن را درک می‌کردند. او با شنونده و نه به سمت او، سخن می‌گفت. درک می‌کرد چه می‌خواهند بشنوند و مایهٔ انگیزش آن‌ها را می‌دانست.

زمان‌بندی او در سخنرانی‌ها عالی بود و مانند بسیاری سخنوران قبل از خودش از لکنت زبان خود (که از کودکی به آن مبتلا بود) به سود خودش بهره می‌برد و این بخشی از سخنرانی او شده بود. بسیاری از مبتلایان به این نقص از این‌که دیگران جملاتشان را تمام کنند نفرت دارند. برخلاف آن‌ها، بیوان این واقعیت را که شنونده فرآیند تفکر او را ختم کند پذیرفت و این به روش پیوند میان آن‌ها تبدیل شد.

سبکی خلق کنید. بیوان برای تأکید از دست‌ها برای استقبال یا رد یک بحث بهره می‌برد، گاه خود را خسته جلوه می‌داد، با بی‌حوصلگی مکث

می‌کرد، اطراف را می‌نگریست یا مکث می‌کرد و موها را با دست عقب می‌زد و گاه آه بلندی می‌کشید و یکباره هم‌دلی و هم‌دردی را متوجه خود می‌کرد. روش او عالی و مثل یک جنتلمن بود. رفتارش همواره بی‌نقص بود. حتی موقعی که بیشترین خشم، ریشخند، نکته‌سنجی یا افسوس را متوجه مخالفان می‌کرد.

سخنرانی از سلاست، روراستی، استحکام و وجود یک پیام واحد و قدرتمند بهره می‌برد. بیوان حین تشریح هنر سخنوری می‌گفت همواره با قوی‌ترین بخش نگرش مخالف درگیر می‌شود نه با ضعیف‌ترین آن.

او معتقد بود با ضربه زدن به آن بخش، بحث منتفی است. مثلاً سخنرانی بیوان دربارهٔ سوئز در ۱۹۵۶ که در مجلس عوام ایراد شد خطاب به فرضیات کهنه ولی رایج امپریالیستی بود. سخن هر بخش از فرضیات را تفکیک و با دقت یکایک را نابود می‌کرد.

شنونده را آموزش دهید. بیوان معتقد بود رهبران و سیاستمداران باید تفکر مردم را متحول و تربیت کنند. منظور او منت گذاشتن و نزول مقام بزرگان و هم‌ترازی با زیردستان نبود بلکه می‌گفت مردم و کارگران فرصت اندکی برای اظهار نظر واقعی دارند. او این وظیفه را احساس می‌کرد که باید یوغ را بشکند و مردم را از تفکر محدود نجات دهد. می‌اندیشید اگر سخن او دارای نقاط عطف غیرمنتظره و قوی باشد، شنونده بحث را تا نتیجه دنبال می‌کند و در این فرآیند چیزی یاد می‌گیرد.

سخنرانی را با یک نکته خاتمه دهید تا پیشنهاد شما را در یاد مردم نگه دارد. پایان مقال باید در ذهن شنونده انعکاس یابد و تکرار شود، آن‌ها را به فکر وادارد و مدت‌ها بعد نیز به یاد استدلالات باشند. در سخنرانی سوئز، اختتامیه، بحث بیوان را روشن و واضح کرد: «اسباب و لوازم اجتماعی جامعهٔ مدرن چنان شکننده و پیچیده است که نمی‌تواند چکمهٔ نظامی را

حمایت کند. نمی‌توانیم فرآیند جامعهٔ مدرن را با تحمیل نظر خود با نیروی نظامی بر ملت همراه کنیم. اگر این را نفهمیم هیچ نفهمیده‌ایم... شاید تعداد کشته‌شدگان پورت سعید ۱۰۰، ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر باشد. اگر فقط یک نفر باشد ما نباید آن را تقبل می‌کردیم. سال‌ها لازم است تا درک شود چه کرده‌ایم. سال‌ها باید بهای آن را بپردازیم. می‌دانم فردا شب اعضای محترم جناح راست، مانند سابق، به دولت رأی اعتماد می‌دهند ولی در قلب خویش واقفند دولت شایستهٔ این رأی نیست.»

میراث بیوان

او را هنوز یکی از بهترین سخنوران سیاسی عصر جدید می‌دانند. روش ارایه او در هر پاراگراف متفاوت است. یک بخش روشن و زیرکانه و بخش دیگر ظلمانی است. او یک دقیقه خشمگین، دقیقه بعد تهییج‌گر و سپس پرشور و تهدیدآمیز است. سخنانش هرگز تن‌پرورانه نبود و همواره با دقت کامل آماده می‌شد. تغییر موضع او هوشمندانه بود و تازگی داشت. شنوندگان طالب مطالب بیشتر بودند.

مهارت سخنوری بیوان موجب اعجاب سیاستمداران بریتانیا تا مدت‌ها پس از زندگی سیاسی او بود و این سال‌ها پس از وفات او ادامه یافت.



بی‌نظیر بوتو
۲۰۰۷-۱۹۵۳
پاکستان

بی‌نظیر بوتو

«مجاهدان بعدها با طالبان یکپارچه می‌شوند. طالبان به شکل القاعده ظهور می‌کند. باقی تاریخ زشت و دردناکی است، این اما لزوماً غافلگیرکننده نبود. خطر این‌که راهکار کوتاه مدت، اهداف دراز مدت را نابود کند آن زمان هم وجود داشت. وقتی در جون ۱۹۸۹ با رییس‌جمهور جرج اچ. بوش در کاخ سفید ملاقات کردم، به او گفتم: «آقای رییس‌جمهور، ما یک فرانکشتاین خلق کرده‌ایم.»[1]

بی‌نظیر بوتو در ۲۱ جون ۱۹۵۳ متولد و در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۷ کشته شد. نخستین زن انتخاب شده برای رهبری یک کشور مسلمان بود و دوبار صدراعظم پاکستان شد (۱۹۸۸ – ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ – ۱۹۹۶). پدر سیاستمدارش ذوالفقارعلی بوتو او را برای زندگی سیاسی تربیت کرد. پدرش از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ رییس‌جمهور کشور بود.

پس از یک زندگی سیاسی متلاطم در نقش صدراعظم و رهبر تبعیدی اپوزیسیون، بی‌نظیر بوتو بخشیده شد و به پاکستان بازگشت تا در اکتبر ۲۰۰۷ در انتخابات عمومی شرکت کند. بسیاری از حامیانش این حرکت را

---

۱. انجمن بین‌المللی مطالعات راهبردی، سخنرانی «آینده دموکراسی در پاکستان»، لندن، جمعه ۲۰ جون ۲۰۰۷.

یک تصمیم اشتباه تلقی کردند زیرا جان او در خطر بود. او در راولپندی و دو هفته قبلِ انتخاب عمومی ۲۰۰۸ پاکستان حین مبارزات انتخاباتی کشته شد درحالی‌که خطر نقش یک نامزد اپوزیسیون را ایفا می‌کرد. در مورد عامل قتل فرضیات متعددی وجود دارد.

در ۱۹۷۷ بی‌نظیر بوتو پس از فارغ‌التحصیلی در خارج به پاکستان بازگشت و قصد داشت در سرویس خارجه استخدام شود. کمی پس از بازگشت وی، حکومت نظامی اعلام و پدرش به اتهام قتل بازداشت شد. بی نظیر تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. او مرکز توجه پیروان پدرش شد و پدر از زندان او را راهنمایی می‌کرد و نحوهٔ سخنرانی و محتوای آن را به او می‌آموخت. هر دو می‌دانستند چه روی خواهد داد. پدر در ۱۹۷۹ اعدام و بی‌نظیر از سوی پیروان پدر متقاعد شد که باید به عنوان رهبر حزب مردم پاکستان (PPP) دنباله‌رو پدر باشد. در مقدمه گفتیم سخنان مؤثر از موقعیت‌های غیرعادی سرچشمه می‌گیرند و سخنان بوتو هم هنگام مبارزات انتخاباتی ایراد می‌شد.

درس‌هایی از بی‌نظیر بوتو

دشواری‌های خود را با دیگران در میان نهید به گونه‌ای که شنوندگان با آن هم ذات پنداری و شما را بهتر درک کنند. اگر شنونده به نحوی با شما هم دلی پیدا کند، ارتباط ساده‌تر می‌شود. بوتو به عنوان اولین زن صدراعظم به درستی می‌دانست در معرض تبعیض خواهد بود. رهبران مذهبی مسلمان او را غاصب مقام مردان می‌دانستند و این را بیان می‌کردند. او این انتقاد را درست درک نمی‌کرد و خیلی خشمگین می‌شد. هرچند از نظرات تبعیض‌آمیز در راستای اثر بخش کردن سخنان خود بهره می‌برد.

او در سراسر زندگی در معرض تهدید بود که فقط جنبهٔ تهدید توخالی نداشت. او پس از یک حملهٔ شدید گفت: «ما برای به خطر انداختن جان خود آماده‌ایم. آماده‌ایم آزادی خود را به خطر اندازیم، ولی آماده نیستیم

این ملت بزرگ را به نظامیان تسلیم کنیم. حمله متوجه چیزی بود که من نمایندهٔ آنم: حمله به دموکراسی و اتحاد و یک پارچگی پاکستان.»

شنونده را درک کنید و توقعات او را برآورده کنید (یا فراتر روید). بوتو تلاش می‌کرد جزییات زندگی شنوندگان را درک کند و تمایلات سیاسی، پیشینه، تحصیلات، آگاهی به امور جهان و نیازهای آن‌ها را بفهمد. سخنان او اشاراتی به اموری داشت که شنوندگان فوری درک می‌کردند. روزنامه‌نگاران و سیاستمداران غربی او را به‌خاطر مطایبه‌گویی، توان جهت‌بندی فرآیندهای پیچیده سیاسی و آمادگی لازم دوست می‌داشتند. آن‌ها شجاعت او (که گاه به تکبر می‌انجامید) و پایداری بر سر مواضع او را دوست داشتند. او ظاهری شبیه ستاره‌های سینما داشت و انگلیسی را خیلی خوب صحبت می‌کرد.

در صورت لزوم سخنرانی را با بیان یا پذیرش یک حقیقت تلخ شروع کنید و با شوک وارد کردن، افراد را به شنیدن وادار کنید. بی‌نظیر بوتو سخنرانی سال ۲۰۰۷ خود را دربارهٔ آیندهٔ دموکراسی در پاکستان که در ISS لندن ایراد شد چنین آغاز می‌کند:

«اکنون که [این‌جا همدیگر را] ملاقات می‌کنیم، پاکستان در بحران به سر می‌برد. اکنون که گردهم آمده‌ایم، برخلاف میل مردم پاکستان، اسلام‌آباد به صورت میدان مشق القاعده در آمده است... خانم‌ها و آقایان... صدای میانه‌روها خاموش شده...»

بوتو از درک نقش کلی پاکستان در تروریسم جهانی در سطح دنیا باخبر بود. او جای انکار، بی‌پرده سخن گفت: این صراحت در مواردی که شنونده از اوضاع باخبر است موضع خوبی است. بوتو گفت: «من و هر پاکستانی دیگر رنج می‌بریم از این‌که ردپای تروریسم همواره به پاکستان ختم می‌شود.» هرگاه سیاستمدار ارشدی یک واقعیت را انکار کند، موقعیت پرخطرتر می‌شود.

هدف، باید به یادماندنی شدن سخنرانی باشد. بسیاری از سخنان بوتو نقل می‌شود. او در سخنرانی ISS که با هیجان، نیرو، جذبه، شخصیت و اعتقاد بیان شد، از ابزارهای ساده‌ای بهره برد: انگیزه را بیان کرد، همین طور برخی نکات مهم و به یادماندنی را بیان که می‌دانست عوامل انگیزه‌ساز هستند. او این موارد را به انحاء گوناگون تکرار و از عبارات ربطی مثل «خانم و آقایان» استفاده کرد که هم ضرباهنگ را ملایمت می‌بخشد و هم سخن را آهسته و تضمین می‌کند شنونده با دقت و کوشش گوش می‌دهد.

عنوان زندگی‌نامهٔ او یعنی دختر سرنوشت به یک اعتقاد واضح و (باید باور کرد) حقیقی یعنی نیاز به استقرار دموکراسی در پاکستان اشاره دارد. او مشتاق بود پاکستان به عنوان یک قدرت (اتمی) منطقه‌ای جای خود را پیدا کند و روی امور بین‌المللی تأثیر گذار باشد. او برای انجام این کار باید درگیری‌های داخلی و روابط با فرقه‌های مبارز و سرسخت را به درستی مدیریت می‌کرد. این امر در طول زندگی‌اش رخ نداد و هنوز صورت نگرفته است.

میراث بوتو

در شجاعت این زن نمی‌شود تردید کرد چون اعضای خانواده‌اش کشته شدند، بارها مرگ را به چشم دیدند و انفجار بمب را مقابل خود مشاهده کردند. بوتو به محل امنی گریخت ولی وظیفه‌اش را انجام داد. در پاکستان یا خارج آن فقط معدودی را بتوان یافت که به اندازه او مصمم باشند. برای او و سایرین روشن بود که پاکستان در موقعیت وخیمی قرار دارد. کشور فاقد پول بود. از نظر سیاسی، تفرقه خلاء عمیقی افکنده بود و دموکراسی محو شده بود. او دربارهٔ نابودی آزادی‌ها و دموکراسی گفت: «می‌توانید یک نفر را زندانی کنید، ولی نه یک آرمان را. می‌توانید فردی را تبعید کنید ولی نه یک آرمان را. می‌توانید کسی را بکشید ولی نه یک آرمان را.»



ناپلئون بناپارت

۱۸۲۱-۱۷۶۹

فرانسه

ناپلئون بناپارت

«بدرود دوستان، کاش می‌شد همگی شما را بر قلبم بفشرم.»[1]

ناپلئون بناپارت در ۱۵ آگوست ۱۷۶۹ متولد شد و در ۵ مِی ۱۸۲۱ درگذشت. او به عنوان امپراتور ناپلئون یک رهبر نظامی و سیاسی و بعضاً با نفوذترین چهرهٔ تاریخ فرانسه است. او در کورسیکا (کرس) متولد شد و در مدرسهٔ نظامی فرانسه تحصیل کرد و با سرعت درجات نظامی را در نوردید، از نظر سیاسی قدرتمند شد و به برنامه‌ریزی ماهرانه در لشکرکشی شهرت یافت. در آشوب پس از انقلاب فرانسه امپراتور شد و در آن دوران سلسله مراتب قدیمی نجیب‌زادگی و شهزادگی راهمگی معدوم بود. ناپلئون در اوج قدرت دارای یک ارتش پانصد هزار نفری بود که تحت رهبری او بیشتر اروپا را تسخیر کرد.

به سبب اشتباهات، سیاست روز و فشار بر جبهه‌ها ، زره امپراتور شکاف برداشت. در ۳۰ مارس ۱۸۱۴ پاریس به تسخیر متحدان در آمد: ناپلئون حمایت بیشتر ژنرال‌ها را از دست داد و در ۶ آوریل ۱۸۱۴ کناره‌گیری کرد. او در حیاط قصر فونتن بلو با افسران وفادار باقی مانده که از کهنه سربازان گارد امپراتوری فرانسه بودند وداع کرد. این گارد قدیمی کاملاً به امپراتور

---

۱. سخنرانی «وداع با گارد قدیم»، در حیاط فونتن بلو، فرانسه، چهارشنبه، ۲۰ آوریل ۱۸۱۴.

وفادار بود، هرچند در حمله به روسیه شکست خورد و متحدان یک شکست حقارت بار نظامی را به ناپلئون تحمیل کردند.

درس‌هایی از ناپلئون

سربلند بایست و صاحبخانه شو. ناپلئون بلند قد نبود یا ظاهر چشمگیری نداشت (هرچند یونیفرم او جذاب بود). اما شهرت زیادی داشت و هرگاه وارد یک مجمع عمومی، کنفرانس یا جلسهٔ نظامی می‌شد می‌گفت «صاحبخانه است».

او یک سخنران پرشور بود که از جذبه، شخص، طنز خشک بنا به موقعیت و عواطف مربوط به فرانسه بسیار بهره می‌گرفت. هرگاه سخن می‌گفت، مردم گوش می‌کردند.

سخنرانی کوتاه مؤثرتر از وراجی است. سخن برای کیست؟ شما یا مخاطب شما؟ ایدهٔ قدیمی که سخنران باید یک نقش دراز مدت ایفا کند پوچ است. سخنران باید در مدتی که برای انتقال پیام به نحو جذاب و درگیرکننده و نیرومند لازم است حرف بزند. مدت آن نسبی است و هر چه پیام و سخنران جالب‌تر باشد، شنونده بیشتر مایل به شنیدن است. کلید کار در سادگی، شیوایی، رسایی و بلاغت است.

این سخنرانی ناپلئون ساده بود ولی هنوز کاملاً عاطفی است. سخنرانی نباید طول بکشد اما باید نکته‌ای را بگوید، ایده‌ای را بقبولاند و واکنش برانگیزد.

کلمات را با دقت برگزینید. ناپلئون در این سخنرانی مراقب است عواطفی را که سربازان او حین فقدان قریب‌الوقوع رهبری که می‌پرستند نشانه بگیرد. او سربازان را به‌خاطر دلیری و توان رهبری می‌ستاید و ادامه می‌دهد: «سربازان گارد قدیمی من، به شما بدرود می‌گویم... من تمام منافع خویش را به‌خاطر کشور فدا کردم. من می‌روم، اما شما دوستان من، به

خدمت به فرانسه ادامه خواهید داد. خشنودی آن تنها اندیشه‌ام بود و هنوز آرزویم است. بر سرنوشت من افسوس مخورید، اگر برای بقا مصالحه کردم، مایهٔ افتخار شماست. در نظر دارم تاریخچهٔ دستاوردهای بزرگی را که با همدیگر کسب کرده ایم بنگارم. بدرود دوستان، کاش می‌شد همگی شما را بر قلبم بفشرم.»

میراث ناپلئون

در ۱۸۱۴ ناپلئون به جزیره البا (الب) نزدیک ساحل ایتالیا تبعید شد و ده ماه بعد در مارس ۱۸۱۵ فرار کرد و به فرانسه برگشت. او که در معیت ده هزار نفر از افراد گارد قدیم بود به سمت پاریس پیشروی و ارتشی از حامیان را در میانهٔ راه فراهم کرد. یک بار دیگر مدعی مقام امپراتوری شد ولی چند ماه بعد در ۱۸ جون ۱۸۱۵ در نبرد واترلو مغلوب انگلیس و آلمان شد. متحدان، لویی هجدهم را بر تخت پادشاهی فرانسه نشاندند. یک ماه بعد ناپلئون دوباره تبعید شد و این بار به جزیره سنت هلن در سواحل آفریقا فرستاده شد و در ۵ می ۱۸۲۱ درگذشت.

یکی از مهم‌ترین میراث ناپلئون فرمانی است که حکومت قانون را در فرانسه مقرر کرد و شامل متنی است که باید و نبایدها در جامعه و کسب‌وکار را شرح می‌دهد. این «یاسای ناپلئونی» از نظر شرحِ صریح و روشن قوانین، عادلانه و در دسترس بودن منحصر به فرد خود و برای نظم بخشیدن به کشور پس از انقلاب ضروری بود. قبلِ اعلام فرمان، فرانسه نه تنها فاقد وحدت رویه قانونی بود که طیف وسیعی از اصول ناحیه ای متضاد مبنی بر رسوم محلی و اکثراً گویای معافیت‌ها و نه شمول‌ها بود که بر امتیازات مورد توافق میان نجبا یا درباریان پایه‌ریزی می‌شد.

قانون ناپلئونی در سراسر اروپا اقتباس شد و مدت‌ها پس از شکست و تبعید نهایی او برقرار بود. او می گفت: «افتخار حقیقی من پیروزی در چهل

نبرد نیست... واترلو خاطرهٔ این پیروزی‌ها را می‌زداید... اما آن‌چه تا ابد زنده می‌ماند قانون مدنی من است.» این قانون امروزه هم معتبر است و نسخ آن در استان‌ها، ایالات و ممالک اروپا، آفریقا، قارهٔ آمریکا مرعی است.



نویل تامسی بونر

۱۹۹۹-۱۹۲۲

استرالیا

نویل بونر

«من نگران بچه‌ها و نوه‌ها هستم. نگرانم که آن‌چه یک جامعه با ثبات و اکنون مردم مرا هم شأن خود می‌داند، دگرگون شود. چطور جرئت می‌کنید؟ تکرار می‌کنم: چطور جرئت می‌کنید؟»[1]

نویل توماس بونر در ۲۸ مارس ۱۹۲۲ متولد و در ۵ فوریه ۱۹۹۹ درگذشت و نخستین بومی استرالیایی بود که عضو پارلمان شد. او رئیس قبیله جاگرا بود و با سختی بزرگ شده بود. تحصیلات او اندک بود اما سخنران چیره‌دستی شد که مدافع حقوق بومیان و سایر افرادی بود که تریبونی در دولت ندارند.

بونر یک بومرنگ انداز پرشور بود و سخت می‌کوشید این مهارت را بشناساند. درست پس از سخنرانی معرفی خود و در میان خشنودی و اعجاب هم قطاران، بومرنگ پرتاب کرد تا اثبات کند بومرنگ‌های بومی از آن‌چه برای گردشگران ساخته می‌شود کارآمدتر هستند.

در جون ۱۹۹۸ از بومر دعوت شد در اجلاس افتتاحیه پارلمان ایالتی ۴۰ و درست قبلِ سخنرانی فرماندار، سخن بگوید. قبیلهٔ بونر مالک سنتی زمینی بودند که پارلمان بر آن احداث شد و او با هیجان گفت لحظهٔ سخنرانی افتخار بزرگ و غرور فراوانی برای اوست.

---

۱. خطاب به کنوانسیون قانون اساسی، کانبرا، استرالیا، سه‌شنبه ۴ فوریه ۱۹۹۸.

این سخنرانی فرصتی بود برای بونر تا از کشور خود تشکر کند و سپس با آن وداع گوید. به نظر می‌رسید او کاملاً بیمار است و به زودی درهم می‌شکند. این خطابی بود به کشور تا قانون اساسی مشترک‌المنافع استرالیا را حفاظت کند. بونر مخالف جمهوریت در استرالیا بود. خشم او به گونه‌ای بود که احساس خیانت، غم و نومیدی را منعکس می‌کرد: «قلب من مغموم است. من نگران بچه‌ها و نوه‌هام هستم. نگرانم آن‌چه یک جامعه با ثبات و اکنون مردم مرا هم‌شأن خود می‌دانند دگرگون شود. چطور جرئت می‌کنید؟ تکرار می‌کنم: چطور جرئت می‌کنید؟ به مردم من گفتید شما بهترین سیستم را دارید. ما آن را پذیرفتیم. باور کردیم... حالا می‌گویید اشتباه کردید و ما در باورمان اشتباه کردیم.» او دائم تکرار و این تکرار هر زرهی را سوراخ می‌کند و موجب دست پاچگی شنوندگان یا سایر سیاستمداران می‌شود: «هم‌وطنان استرالیایی، پس از مقهورکردن ما و سپس آزاد کردن ما، دوباره می‌گویید که صلاح کار را بهتر می‌دانید. چطور جرئت می‌کنید؟ چطور جرئت می‌کنید؟»

درس‌هایی از نویل بونر

به آن‌چه می‌گویید ایمان آورید و احساس خود را شرح دهید. منظور این نیست که فریاد بکشید. بیان بله، فریاد خیر. یعنی نشان دادن علت اهمیت قضیه و رابطهٔ آن با شما و این‌که چرا مخاطبان باید اهمیت دهند. بونر به ایجاد تفاوت علاقه داشت و معتقد بود برای انجام آن باید سخت کوشید. در مورد او، این نکته شامل آموختن نحوه ایراد سخنرانی‌های مؤثر بود. سخنان او عشق به سلطنت را نشان می‌دهد. زبان او بی‌پرده است و حتی با خواندن سخنرانی می‌توان دریافت او با احساس و یقین به عدالت و درستی نظر خود واقف است.

میراث بونر

سِرنویل بونر پس از سخنرانی شاهد بود که شنوندگان ایستادند و او را تشویق کردند. بسیاری از آن‌ها از سخنان مردی که زندگی خود را صرف نبرد برای هدف خود کرد عدول نکردند. او بعدها گفت: «من مردم را آگاه کردم، قانونگذاران این کشور را. من آن‌ها را متوجه بومیان کردم و این یک دستاورد بود.» بونر شاید بیش از هر سیاستمداری کوشید بومیان آن‌ها جایگاه عادلانه‌ای بیابند.



آدرین برودی

-۱۹۷۳

آمریکا

آدرین برودی

«تجربهٔ من در مراحل ساخت این فیلم مرا از ناخشنودی و از خود بیگانگی انسانی در زمان جنگ آگاه کرد و هر آن خدایی که بدان باور دارید، God یا الله نگهدار شما باشد...»[1]

آدرین برودی در ۱۴ آوریل ۱۹۷۳ متولد شده و جوان‌ترین برندهٔ اسکار نقش اول است. او تنها آمریکایی است که جایزهٔ سزار (معادل فرانسوی اسکار) را برده است. او پس از درخشش در فیلم پیانیست رومن پولانسکی شهرت جهانی یافت. او در آمادگی برای ایفای نقش یک موسیقیدان یهودی به نام ولادیسلاو زپیلمن که خانواده‌اش طی اشغال ورشو توسط نازی‌ها در ۱۹۳۹ به اسارت در آمدند و روزگار دهشتبار پس از آن، آموخت آهنگ‌های شوپن را با پیانو بنوازد و وزن کم کند. او تنها زندگی می‌کرد بدون خودرو و دردسر.

تحقیر، احساس فقدان کامل و وحشت مندرج در فیلم، تکان دهنده است. دگرگونی جسمی برودی حین تطور داستان فوق‌العاده است. به همین اندازه او در القای غم و اندوه بسیار خوب عمل کرد، نه فقط با بیان کلام سناریو بلکه با آن‌چه گفتنی نبود.

---

۱. سخنرانی بهترین هنرپیشهٔ نقش اول، جایزهٔ اسکار، تئاتر کوداک، هالیوود، کالیفرنیا، آمریکا، یکشنبه ۲۳ مارس ۲۰۰۳.

درس‌هایی از آدرین برودی

فرصت را دریابید و سخنرانی را به یادماندنی کنید. هر سال مراسم متعدد اعطای جوایز همراه سخنرانی‌های هنگام دریافت جایزه برگزار می‌شود که بیشتر آن‌ها کاملاً بی‌مورد و ناراحت‌کننده است. عجیب است در حوزه‌ای که کلام و نمایش جزو ذات افراد به شمار می‌رود، مهارت سخنرانی چنین کمیاب است. البته سخنرانی بداهه مشکل است اما اگر نامزد چیز گرانبهایی شده‌اید باید کمی آمادگی نشان دهید.

در این موقعیت برودی در تمرکز روی سخنان کوتاه خود و اشاره به نگرش عاطفی فیلم موفق بود ولی مشکل نشان می‌داد این فرصت نوعی امتیاز بوده است. نوعی تواضع به چشم می‌خورد و خویشتنداری او تضمین می‌کرد سخنان مهیج و نیرومند ادا شود. او موضوع فیلم را شخصی می‌انگاشت و نیش‌دار بودن آن موجب می‌شود کاملاً به رنج سربازان و جنگ بیاندیشیم. برودی در پایان حرف‌هاش، از دوست دوران کودکی خود که آن موقع مشغول خدمت نظامی در خلیج فارس بود یاد کرد: «من یک دوست اهل کوینز دارم که اکنون سربازی در کویت است، تامی زاروبینسکی.»

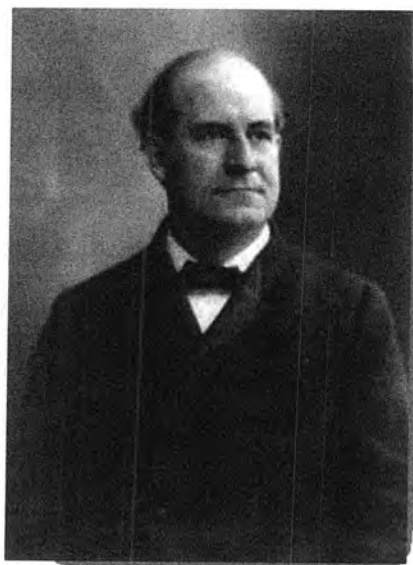
اگر موقعیت ایجاب کرد نیشدار سخن بگویید ولی روی هر سخنرانی حساب کنید. اگر شما ایستاده‌اید و مردم آمادهٔ شنیدن هستند وظیفه دارید مراقب حرف خود باشید. برودی فشرده سخن گفت ولی روی یک لحظهٔ خاص تکیه کرد که به جانگدازی فیلم مربوط می‌شد. برگزارکنندگان به وضوح سعی در توقف سخنان او دارند: «می‌دانید شما یک لحظه صبر کنید، یک لحظه، لطفاً یک لحظه. قطع کنید، قطعش کنید. من مطلب دارم، این است که، متأسفم... اما من امشب آکنده از غم هستم زیرا جایزه‌ای را می‌پذیرم که در موقعیت غریبی اعطا می‌شود. و می‌دانید تجربهٔ ساختن این

فیلم مرا از ناخشنودی و از خود بیگانگی انسانی در زمان جنگ آگاه کرد و هر آن خدایی که به آن باور دارید God یا الله نگهدار شما باد و اجازه دهید دعا کنیم راه حل صلح‌جویانه و سریعی یافت شود. متشکرم.»

میراث برودی

هنرپیشگان اندکی نقش‌های حساس را با اعتقاد بازی می‌کنند و فقط به یکی دو لحظه تکان دهنده اکتفا نمی‌کنند و تحول شخصیتی عمیقی را ابراز می‌دارند. باید گفت مدیریت دقیق انعکاس شخصیت روی صحنه بسیار دشوارتر از درون فیلم است. در هر حال، لحظات نادری هست که بازیگر آن چنان در ارایه هیجانات موفق می‌شود که برودی در پیانیست چنین بود.

بوردی در پیانیست استانداردی ایجاد کرد که با بازی نیام نیسون در «فهرست شیندلر» استیون اسپیلبرگ و روبرتو بنینی در زندگی زیباست هم عرض بود. این بازیگران شاخص شدند و حرفهٔ بازیگری فقط به آن سبب بقا یافته که افرادی چون برودی به آن اعتلا می‌دهند. این است میراث حقیقی.



ویلیام جنینگز برایان
۱۹۲۵-۱۸٦۰
آمریکا

ویلیام جنینگز برایان

«متواضع‌ترین شهروند در سراسر کشور، آن گاه که زره یک هدف نیکوکارانه را بر تن کند از تمام گمراهان نیرومندتر است.»[1]

ویلیام جنینگز برایان ۱۹ مارس ۱۸۶۰ متولد شد و در ۲۶ جولای ۱۹۲۵ درگذشت. او نامزد ریاست‌جمهوری از حزب دموکرات در سال‌های ۱۸۹۶، ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ بود. او یک وکیل دعاوی موفق و وزیر کشور در کابینه وودرو ویلسن بود. او از پرطرفدارترین و موفق‌ترین سخنوران تاریخ آمریکا و دارای یک صورت قوی و غنی و روش سخنرانی است که توجه مخاطب را جلب می‌کند.

برایان فردی مذهبی بود و طرفدار ایجاد دموکراسی برای همگان و خواهان تحریم فروش مشروبات الکلی و مردم‌گرا. چون او به‌خاطر ارزش‌های اساسی مبارزه می‌کرد از سوی مطبوعات «عوام ارجمند» لقب یافت. او در سراسر زندگی خود به سود کارگران و مالکان یا سرمایه‌داران جزء، علیه شرکت‌های راه‌آهن و بانکداران فعالیت می‌کرد.

در هر سخنرانی، لحظه‌ای هست که سخن جلوه می‌کند و موقعیت واضح و معتبر است و شما در دل احساس می‌کنید پیام بر دل طرف خواهد

---

۱. سخنرانی در کنوانسیون ملی دموکراتیک شیکاگو، شیکاگو، آمریکا، چهارشنبه ۸ جون ۱۸۹۶.

نشست. گاه سخنرانی کنوانسیون برایان را مشهودترین سخنان در تاریخ سیاسی آمریکا می‌نامند.

او در آن مطالب چنین گفت: «فرد فقط یک اتم است، متولد شده، فعالیت می‌کند، می‌میرد. اما اصول نامتناهی‌اند و این مبارزه بر سر اصول است.» در زمان برگزاری کنوانسیون، حزب دموکرات می‌خواست ارزش دلار را از انحصار استاندارد طلا خارج کند و بر نقره هم تسری دهد. استدلال دموکرات‌ها این بود که تورم ناشی از استاندارد نقره، امکان تسویه حساب در نتیجه افزایش عایدات را برای کشاورزان و صاحبان کسب‌وکار کوچک تسهیل خواهد کرد.

درس‌هایی از برایان

موضوع را بپرورانید به آن‌چه لازم است حمله کنید، ولی راه‌حل در اختیار بگذارید. سخنرانی‌های معقول زیادی به سبب عدم ارایه نگرش نو یا راه‌حل، بی‌ثمر مانده‌اند. برایان به این نکتهٔ رایج که طلا تنها پشتوانهٔ قابل اطمینان است حمله کرد. او می‌گفت سخنگوِ کشاورزان و صاحبان کسب‌وکار کوچک است. سخنان او فضایل آن‌ها را می‌شمرد.

او مخالف دولتی بود که مالکان و سرمایه‌داران جزء را نادیده بگیرد و شرکت‌های بزرگ را گونه‌ای حمایت کند که کشور را تخریب و امید و آرزوِ جمعیت شاغل را نابود. نتیجه این شد که برایان توسط نمایندگان دموکرات نامزد ریاست‌جمهوری شد و آن موقع فقط ۳۶ سال داشت.

بلندنظر باشید. برایان در سخنرانی، شخصیت را از محتوا تفکیک می‌کرد. این یک تکنیک خوب است. اگر سخن شخصی شود شنونده به آن دل نمی بندد. شاید تک و توک با عقاید ابراز شده موافق باشند اما مغرضانه بودن موجب ناخشنودی می‌شود که انعکاس ضعیفی برای سخنران دارد. برایان می‌گفت: «گستاخی است اگر خود را مخالف رجال شاخصی

قرار دهم که شما به آن‌ها گوش می‌دهید و این را سنجش توانایی تلقی کنم، اما این نبرد میان اشخاص نیست. متواضع‌ترین شهروند در سراسر کشور، آن گاه که زره یک هدف را بر تن کند از تمام گمراهان نیرومندتر است. من آمده‌ام تا دربارهٔ دفاع از هدفی سخن بگویم که به اندازهٔ آرمان آزادی مقدس است، یعنی آرمان انسانیت...»

میراث برایان

بسیاری افراد برایان را یک شخصیت بزرگ می‌دانند که دارای منش برجسته و پرشور و مهارت سخنوری در راستای ترسیم اهداف سیاسی خویش است. جالب است که او به نژادپرستی جنوب حمله نکرد و این حمایت تلویحی با تفکر آزادی خواهانهٔ او همگام نبود. اما اگر به جنوب و برده‌داری حمله می‌کرد دیگر نمی‌توانست به مقامات عالی دست یابد.

دستاورد برایان تقویت حزب دموکرات در مخالفت‌جویی و توانمند کردن آن در حکومت بود. سخنوری او سبکی داشت که الگوِ سیاستمداران بعد قرار گرفت. آن‌ها که دنبال ساخت عالی سخن، زبان سلیس و طنین شگفت‌آور هستند که در حقیقت از صفحهٔ کاغذ برون می‌جهد باید سخنرانی‌های برایان را مطالعه کنند.



جان چمبرز

-۱۹٤۹

آمریکا

جان چمبرز

«آن چه اکنون می‌بینیم دنیایی در هم طنیده است.»[1]

جان چمبرز در ۲۳ آگوست ۱۹۴۹ در چارلستون آمریکا متولد شده است. او رییس هیئت مدیره و مدیر عامل سیسکوسیستمز است. هیچ شرکت سخت‌افزار دیگری چنین در ایجاد و طراحی زیرساخت اینترنت دخیل نبوده و بیشتر رشد و موفقیت عظیم شرکت مرهون چمبرز است.

چمبرز از این لحاظ که سیسکو را یکی از شرکت‌های دارای سریع‌ترین رشد در صنعت کامپیوتر کرده ستایش می‌شود و در ۱۹۹۹، برنامهٔ ABC 20/20 او را بهترین رییس آمریکایی لقب داد. او در ۲۰۰۱، هنگام سقوط سریع و مصیبت بار سهام شرکت گرفتار شد ولی در پاسخ تغییرات شگرفی ایجاد کرد. از جمله کاهش کارکنان تا ۸۵۰۰ نفر. هم چنین دستمزد او را به یک دلار تنزل داد تا سیسکو را نجات دهد حیات بخشد.

چمبرز از هر فرصتی برای تجلیل فضائل آموزش و تقویت و بهبود آن از طریق اینترنت که علاقمندی محض او است بهره می‌برد: «آموزش و اینترنت باید دوشادوش باشند... این یکی از مهم‌ترین روش‌های برقراری عدالت است.»

۱. سخنرانی «اقتصاد و اینترنت» در باشگاه مشترک‌المنافع، کالیفرنیا، آمریکا، دوشنبه ۲۳ آوریل ۲۰۰۱.

درس‌هایی از جان چمبرز

اگر سبک شما مؤثر است به آن تکیه کنید. چمبرز به ارایه سخنرانی دربارهٔ روال فروش سیسکو شهره است (و این کار را در هر فرصت انجام می‌دهد). در این راه او از سبک یک واعظ احیاء گرا بهره می‌برد. برخی او را پدر روحانی می‌نامند. او دارای سبک تعمیددهندگان جنوب [آمریکا] است، همراه ترک تریبون و دست گذاشتن روی شانه شنوندگان که گاه برای آن‌ها خوشایند و غیرمنتظره است. چمبرز یک سخنران بالفطره است. برخی می‌گویند کمی سریع حرف می‌زند و لهجهٔ ویرجینیای غربی دارد اما این نکات او را بازنداشته است. گاه رشته کلام را گم می‌کند ولی شور او همواره هویداست به‌ویژه موقعی که دربارهٔ حمایت همه‌جانبه ناشی از اینترنت در آموزش برای هر منظور و در هر سطح سخن می‌گوید. او برای پنج هزار نفر حرف می‌زند اما هر فرد احساس می‌کند چمبرز دارد مستقیم و شخصاً با او سخن می‌گوید. چمبرز تلاش می‌کند افراد از نظر عاطفی با او پیوند بخورند و از جمله با تکرار ماهرانه، نگاه مستقیم به فرد (کاری که بسیاری مدیران و سیاستمداران نمی‌کنند) و کاربرد زبان آشنای مخاطبان.

سخنرانی در ملاء عام همواره آسان نیست: به صبر و تمرین نیاز دارد. چمبرز در دوران رشد به خوانش پریشی (دیس لکسی) مبتلا بود ولی مانند سایر بیماران حافظهٔ خارق‌العاده‌ای داشت و هر چیزی را در جلسات می‌شنود به یاد می‌سپرَد و بدون یادداشت تکرار می‌کند. اما برای سخنرانی آماده می‌شود. در این حالت او دایم طرز بیان مطالب را تکرار می‌کند.

اگر سخنرانی با نمایش پاورپوینت همراه است، نکات مهم را که معدودند به‌خاطر می‌سپارد. او لحظه‌های انعطاف را می‌داند و آگاه است چه موقع صحنه را ترک و میان مخاطبان برود، چه موقع مردم را با ذکر نام ستایش کند و چه وقت مکث.

میراث جان چمبرز

چمبـرز را پیـامبر تجـارت الکترونیکـی نامیـده‌انـد. برخـی مـی‌گوینـد او رویاهایی را می‌قبولاند و [مردم را] امیدوار می‌کند. فیلیپ جی. لالـور ارایـه دهندهٔ خدمات اینترنتی AGIS می‌گوید: «رابطهٔ بیل گیتس با کامپیوتر مثـل رابطهٔ چمبرز با اینترنت است.» چمبرز هم چنان تـأثیری شـگرف بـر اقتصـاد دیجیتال دارد و از نفوذ خود برای بهبود دسترسی به آموزش بهره می‌بـرد. او در جمع مشاوران رؤسای جمهور جرج دبلیو بـوش و بیـل کلینتـون حضـور داشت.

او سـخنران پرطرفـداری اسـت و جلسـاتش همـواره پرجمعیـت. او در استقبال از مدیران خود معمولاً می‌پرسـد: «آیـا خـوش مـی‌گـذرد؟» و واقعـاً می‌خواهد بداند بر آن‌هـا چـه مـی‌گـذرد. یکـی از شـگردهای او چرخانـدن تریبون به سمت مخاطب است و ناغافل می‌پرسد: «شما چه فکر می‌کنید؟»



سزار استرادا چاوز

۱۹۹۳-۱۹۲۷

آمریکا

سزار استرادا چاوز

«حرف نمی‌خواهیم، عمل می‌خواهیم.»[1]

سزار استرادا چاوز ۳۱ مارس ۱۹۲۷ در یوما، آریزونا، آمریکا متولد و ۲۳ آوریل ۱۹۹۳ درگذشت. او یک فعال حقوقی مدنی مکزیکی تبار بود که انجمن ملی کشاورزان را پایه‌ریزی کرد که بعدها اتحادیهٔ کشاورزان شد. چاوز امکان بهبود زیاد و درازمدت وضعیت اعضای اتحادیه را فراهم کرد و در نتیجه در آمریکا مورد تحسین قرار دارد و عمارات دولتی یا خصوصی یا بناهای مشابه به نام او است.

درس‌هایی از سزار چاوز

سخنرانِ بزرگ باید پرشور باشد. این امر البته بدیهی می‌نماید ولی بسیاری از سخنرانان، بی‌شور و حرارتند و شاید علت عدم پیشرفت آن‌ها همین باشد. درباره‌اش فکر کنید. واقعاً نمی‌توانید سخنرانی کنید مگر نسبت به موضوع احساسی داشته باشید. این به معنی جنجال و فریاد و خودپرستی نیست منظور فقط نشان دادن اعتقاد راسخ است. اگر غیراین باشد به چه دلیل برای سخنرانی رفته‌اید؟ رابرت اف. کندی می‌گوید چاوز: «یکی از

۱. سخنرانی در دومین کنفرانس سالانه مکزیک، ساکرامنتو، کالیفرنیا، آمریکا، یکشنبه ۱۰ مارس ۱۹۶۸.

قهرمانان عصر ماست.» او در سخنان خود داستان‌های ساده و سرراستی دربارهٔ عدل و ظلم بیان می‌دارد. معدود کشاورزی مانند او هست که آمادگی دفاع از هم‌قطاران را داشته باشد. بسیاری در هراس و بیشتر طالب کمک بودند. چاوز یک جنبش تاریخی غیرخشونت‌آمیز را برای احقاق حقوق کشاورزان هدایت کرد و خود را وقف ایجاد آن.

جنبش با سرعت فراسوِ مزارع و درون شهرهای آمریکا رسوخ کرد. چاوز کشاورزان (و دیگران) را به درک و سپس تعهد به اقدام و تغییر اجتماعی فراخواند. این نگرش که در فحوای کلام او بود تغییر سیاسی را لازم می‌دانست.

لازم نیست سخنرانی ثابت کند شما همه چیز را خودتان تغییر می‌دهید. به ندرت یک نفر تغییر ایجاد می‌کند. سخنرانی درخواست تغییر، باید با جلب همکاری دیگران و نه برنامه‌ریزی فردی (یا تمام شدن قضیه به نام یک نفر) همراه شود. نباید دربارهٔ تغییر حرف زد مگر توضیح دهید چگونه این کار می‌شود و موفقیت چطور سنجش. شنوندگان متوجه می‌شوند یک باور مشترک در کار است. چاوز باور داشت که جنبش به حمایت مذهبی و روحانی نیاز دارد. سخنرانی او جهان‌شمول بود و این کلید کار است. او در دومین کنفرانس سالانه مکزیک می‌گوید: «هرچند مجاز نبودیم کشیش خود را داشته باشیم ولی قدرت وحدت‌گرایی کلیسا فراوان بود... موقعی که فقرا در درگیری طولانی مثل اعتصاب یا احقاق حقوق مدنی گرفتار شوند و فشار هر روزه افزون شود نیاز عمیقی به نصایح روحانی هست. بدون آن خانواده‌ها در هم می‌شکنند، رهبری تضعیف و سخت‌کوشان فرسوده می‌شوند.»

اگر برای رهبری آمده‌اید به شنونده یادآور شوید رهبری چیست و به همین منوال، «عضو گروه» نبودن چه معنی دارد. این سخنرانی در اصل

مقاله‌ای بود که طی یک دوره بیست و پنج روزه توسط چاوز آماده شد. سپس از چاوز دعوت شد بخشی را در نفرانس سالانه مکزیک در ساکرامنتو قرائت کند. در این جلسه آمریکایی‌های مکزیکی تبار و نمایندگان کلیسا حضور داشتند. آن‌جا چاوز توضیح داد جنبش تغییر باید همگان را حمایت کند و تحت حمایت دولت و کارفرمایان باشد: «رهبری جامعه آمریکایی‌های مکزیکی تبار باید بپذیرد ما در وظیفهٔ راهنمایی روحانی مردم خود قصور کردیم. شاید بگوییم به چنین چیزی نیاز نیست و می‌توان ادامه داد. اما این عذر ناموجهی برای شانه خالی کردن از ارایه این کمک به مردم است. زیرا به همین شکل می‌توان گفت من به کمک رفاهی نیاز ندارم و می‌توانم خودم مسائل را حل کنم. ولی ما همگی حاضریم از دل و جان برای رفاه کسانی که واقعاً بدان نیازمندند و بدون آن گرسنگی می‌کشند بجنگیم.»

میراث سزار چاوز

نفوذ چاوز مانند مارتین لوترکینگ جونیور اقشار مردم را هم‌چنان می‌انگیزد، آموزش می‌دهد و توانمند می‌سازد. چاوز جای دیگری گفت: «معتقدیم اتحادیه‌ها همیشه چیزی فراتر از صنایعی هستند که جایگاه آن‌هاست. نبرد هرگز بر سر انگور یا کاهو نیست بلکه دربارهٔ افراد است.»

چاوز به‌خاطر برپایی تظاهرات چند هزار نفری برای بهبود وضعیت دهشتناک کار در مزارع شهرت یافت. او این کار را با تقبل خطر انجام داد. کارفرمایان با «مشکل‌آفرینان» خوب تا نمی‌کنند یعنی کسانی که می‌توانند کارکنان را علیه شرایط بدکاری و دستمزد کم بسیج کنند. تلاش او خستگی‌ناپذیر و غیرخشونت‌آمیز بود و به تدریج تحریم خرید محصولات کشاورزی و اعتصاب غذا آگاهی سیاسی را افزود و انعکاس در روزنامه‌ها تضمین کرد وضع کارگران بهبود یابد.

از چاوز به نیکی یاد می‌کنند و یک عبارت رایج هم هست که یادآور نفوذ اوست: «si, sepuede.» (بله، می‌توانید.) باراک اوباما از عبارت مشابهی در مبارزات انتخاباتی ۲۰۰۸ استفاده کرد.

مهم‌ترین و غالباً کم جلوه‌ترین جنبهٔ رهبری چاوز، این بود که در فقر داوطلبانه‌ای می‌زیست. او برای هم‌ذات‌پنداری با فقر واقعی کشاورزان چنین کرد. جدا از ستایشی که این اقدام برانگیخت، به او نوعی مقام اخلاقی بخشید که به نوبهٔ خود منشاء احترام و حمایت بیشتر شد.



وينستون چرچيل

١٨٧٤-١٩٦٥

بريتانيا

وینستون چرچیل

«در سواحل می‌جنگیم، در بنادر می‌جنگیم، در مزارع و خیابان می‌جنگیم، در تپه‌ها می‌جنگیم و هرگز تسلیم نخواهیم شد.»[1]

وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل (متولد ۳۰ نوامبر ۱۸۷۴، متوفی ۲۴ ژانویه ۱۹۶۵)، محبوب‌ترین صدراعظم بریتانیاست و از نظر شخصیت قوی و رهبری مثال‌زدنی. او طی جنگ جهانی دوم و به‌عنوان سخنرانی که بریتانیا را در دوران سردرگمی هدایت کرد شهرت دارد. او دوبار صدراعظم شد: از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ و از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ او مفتخر بود که یک سرباز، روزنامه‌نگار، تاریخ دان، نویسنده، برندهٔ جایزهٔ نوبل، نقاش آب رنگ و یک معمار بوده است. او اثرات سخنرانی را در دههٔ ۱۹۳۰ در آلمان و ایتالیا مشاهده کرد و در این‌باره گفت: «قدرت بلاغت نه کاملاً مادر زادی و نه کاملاً اکتسابی است بلکه پرورش دادنی است. او معتقد بود قدرت الهام‌بخشیدن به شنونده آموختنی است. چرچیل لکنت زبان داشت و سخنرانی در ملاء عام را اعصاب خرد کن و دشوار می‌دید.

نخستین سخنرانی چرچیل در مجلس عوام در مقام صدارت عظما پس از خروج نیروهای بریتانیا از دنکرک فرانسه ایراد شد. او در این سخنرانی

---

۱. سخنرانی در مجلس عوام، وست مینستر، لندن، بریتانیا، سه‌شنبه ۴ جون ۱۹۴۰.

می‌بایست رضایت ملی از این خروج امن و نجات افراد را با تلفات کم با نیاز به مصمم بودن در درگیری‌های پیش رو متعادل و متوازن می‌کرد: «هرچند بخش‌های بزرگی از اروپا و بسیاری از دولت‌های قدیمی به چنگ گشتاپو و تشکیلات نازی می‌افتند، ولی ما نباید ضعیف و متهور شویم. باید تا آخر پیش رویم. ما در فرانسه می‌جنگیم، در دریا و اقیانوس می‌جنگیم، با اطمینان و قدرت بیش‌تر در هوا می‌جنگیم، از جزیره خود دفاع می‌کنیم، به هر قیمت که باشد، ما در سواحل می‌جنگیم، در مزارع و خیابان می‌جنگیم، در تپه‌ها می‌جنگیم و هرگز تسلیم نخواهیم شد و اگر، آن‌چه لحظه‌ای باور ندارم، این جزیره دچار قحطی شود، امپراتوری ما در فراسوِ دریا که توسط ناوگان بریتانیا مسلح و محافظت می‌شود نبرد را ادامه می‌دهد تا به یاری خدا در زمان مناسب دنیای جدید با تمام قدرت خود به نجات و آزادی دنیای قدیم بشتابد.»

درس‌هایی از چرچیل

سخنرانی را یک هنر و علم بدانید. چرچیل از اثرات ترکیب ساختار و ریتم، استدلال منطقی با زبان روان، واقعیت و طنز خبر داشت. او از فنون مختلف بیان مثل «آنافورا» بهره می‌برد که شامل تکرار عبارتی در انتهای تعدادی جمله کوتاه است (... می‌جنگیم). هم چنین از «آسایندنتن» ارتباط عبارات مرتبط با هم بدون حرف ربط بهره می‌برد که به سخنران امکان یافتن ضرباهنگ، قصه گویی، افزودن حقایق و رساندن بحث به نقطهٔ مناسب را می‌دهد، مثل این مورد: «در یک توالی طولانی نبردهای سخت، گاه در این جبهه و گاه در آن یک، جنگیدن در سه جبهه در آن واحد، نبرد توسط دو یا سه بخش علیه تعداد مساوی دشمن یا بیش از آن و جنگ شدید در میادین آشنا تلفات مردان ما از سی هزار کشته، زخمی و مفقودالاثر فراتر رفت.»

بیشترین بهره را از ساختار ببرید. سِر وینستون چرچیل جایزه نوبل ادبیات ۱۹۵۳ را دریافت کرد و بسیاری فنون ادبی در سخنان او موج می‌زند: مقدمهٔ قوی، نقل قوی، پرسش‌های بلاغی، عبارات ادبی، و نتایج نیرومند که سخن را خلاصه و یادمان نهایی را فراهم می‌کند. مثلاً، چرچیل در ۱۸ جون ۱۹۴۰ سخنرانی بلیغی در پارلمان کرد: «بنابراین خود را وقف وظایف کنیم و چنان پیش رویم که اگر امپراتوری بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع هزار سال دیگر بپاید، مردمان هنوز بگویند: این بهترین دوران بود.»

تجسم و استعاره به یادماندنی ارایه کنید. این کار به اعتماد به نفس و قوهٔ تخیل خوب نیاز دارد. چرچیل در پنجم مارس ۱۹۴۶ در سخنرانی «فولتون میزوری» اصطلاحات به یاد ماندنی عرضه کرد که هنوز رایج است مثل قوای صلح و رابطهٔ ویژه. در ضمن گفت: «از استتین در بالتیک تا تریسته در آدریاتیک پردهٔ آهنینی در عرض قاره افکنده شد.»

به سخنرانی عالی دیگران اشاره کنید. به احتمال قوی چرچیل با سخنرانی تدفین پریکلس آشنا بوده و در برخی سخنان دوران جنگ، آن را در ذهن داشته است. پریکلس از اصطلاح خون و زحمت استفاده کرده که می‌تواند مبنای عبارت مشهور چرچیل باشد.

میراث چرچیل

چرچیل در طول یک زندگی سیاسی درازمدت خطاهای بسیاری مرتکب شد. مثلاً پیاده‌کردن اشتباه نیرو در گالی پولی. نظرات او نیز حالا دیگر کهنه شده است. مثلاً طی نخستین نیمه دههٔ ۱۹۳۰ مخالفت او در اعطای حق حاکمیت به هند مردود شمرده شد. هرچند آن‌چه بر جای نهاد بزرگ و درخشان است و به دو دسته قابل تقسیم: نخست دستاورد عملی او در رهبری دنیای آزاد و مخالفت با فاشیسم و دیگر، موفقیت نامحسوس او در این میان مهم‌تر از همه روحیهٔ یک بولداگ یا روحیهٔ برق‌آسا است که

وارد زبان روزمره شده و مردم به کار می‌برند. او نماد نافرمانی سخت، هوشیارانه، اصولی و در نهایت موفق و سخنرانی در کسب این موفقیت حیاتی بود. معمولاً می‌گویند بدون بریتانیا (و درواقع سایر ملل) طی جنگ جهانی دوم هلاک می‌شدند.



مارکوس تولیوس سیسرو

١٠٦ ق.م – ٤٣ ق.م

یونان

مارکوس تولیوس سیسرو

«تعداد کثیر شما که این‌جایید، امروز جلسه می‌کنید ای رومیان، او آن اجلاس که از نظر من بزرگ‌تر از هر آن چیزی است که یاد می‌آورم، هم مرا بر می‌انگیزد تا با اشتیاقی افزون‌تر از جمهوریت دفاع کنم، و هم امید بزرگ تأسیس مجدد آن را به من می‌بخشد.»[1]

مارکوس تولیوس سیسرو سوم ژانویه ۱۰۶ قبلِ میلاد به دنیا آمد و هفتم دسامبر ۴۳ قبلِ میلاد از دنیا رفت. یک وکیل، سفیر، فیلسوف (درس خواندهٔ یونان)، دانشگاهی، رواقی و وارسته بود. بیشتر عمر خود را در کار بسط نظریات فلسفی در سیاست و با امید بهبود جمهوریت صرف کرد. او ۶۴ قبلِ میلاد کنسول شد که از مقامات عالیهٔ روم محسوب شد. از آن‌جا بود که شهرتش به سخنوری گسترش یافت. گفته‌اند مهم‌ترین خدمت سیسرو به روم کمک به تبدیل جمهوری به یک امپراتوری وسیع‌تر و نیرومندتر بوده است. هرچند او با تلخی این واقعیت را پذیرفت که پس از جنگ داخلی، جمهوری روم لطمات زیادی دید و قابل تداوم نبود. سیسرو را بزرگ‌ترین سخنران اعصار دانسته‌اند.

---

۱. سخنرانی چهارم علیه مارکوس آنتونیوس که فیلیپیک چهارم نامیده می‌شود، روم، ایتالیا، ۴۴ قبلِ میلاد مسیح.

درس‌هایی از مارکوس تولیوس سیسرو

اگر مفید است، از ساخت‌های سخنرانِ موفق سابق بهره گیرید. اما این کار باید با دقت انجام شود وگرنه شنونده سردرگم می‌شود. بسیاری سخنوران بزرگ فنونی را از دیگران وام گرفته‌اند و با موفقیت از آن خود کرده‌اند. یک «فیلیپیک» نوعی ساخت سخنوری است که جهت محکوم کردن رجل سیاسی یا دشمن ملی به کار می‌رود. این فن تسکین بخش است ولی اگر مخاطب «فیلیپیک» قدرتمند بوده و در دسترس باشد بسیار خطرناک است!

سیسرو از خطرات مطلع بود هرچند در سخنرانی چهارم غیرمحتاطانه حرف زد: «هرچند اشتیاق من هرگز کاستی نگرفت، آن‌چه نامساعد است زمان است، و آن گاه که گویی دولت طالع شد، یکباره رهبر مدافع آزادی شما شدم... زیرا سنا دیگر به دشمن خواندن آنتونیوس اکتفا نکرده و در عمل نشان داد او را خصم می‌شمارد. و اکنون بیش از پیش سرافراز شدم از آن روی که شما نیز با اجماع عام و هیاهوِ فراوان، رأی ما را که او دشمن است تأیید کردید.» او ادامه داد: «زیرا او اکنون دیگر مانند سابق طالب بردگی شما [رومیان] نیست بلکه خشمگین و تشنهٔ خون شماست.» جای شگفتی نیست، موقعی که دیگر حامی سیاسی برای سیسرو نمانده بود، به دستور مارک آنتونی کشته شد.

میراث سیسرو

سخن سیسرو از لحاظ کیفیت، استحکام، تنوع لحن و روشنی ارایه سلسلهٔ پیچیده‌ای از حقایق فوق‌العاده است. در آن زمان رایج بود سخنرانان ماهر نمایندهٔ فضائل انسانی باشند و سیسرو نیز چنین کرد. ساخت یک جامعه آبرومند، اساس و کلیت زندگی یک سخنور را مشخص می‌کند.

نوشته‌های او هنوز نگرش دقیق به جامعه و تاریخ روم است. ۸۰۰ فقره از مکاتبات او باقی مانده است. روشن است که او تصور نمی‌کرد این مطالب خوانندگان فراوانی بیابد (منظور در سال‌های بعد است.) زیرا بیشتر نامه‌ها مشحون از حالات، عواطف، افکار و اقداماتی است جذاب و گویا. تمام نوشته‌های واضح، منطقی، هماهنگ است و حتی پس از ترجمه می‌توان درک کرد چرا بلاغت او عالی شمرده می‌شود. امروزه هنوز از ساخت‌های بلاغی او اقتباس می‌کنند و شعر، نثر و سخنرانی‌های او مورد مطالعهٔ دانشجویان حقوق و سیاست قرار دارد. سیسرو را گاه بزرگ‌ترین سیاستمدار روم می‌نامند. حتی امروز نثر او تازه به نظر می‌رسد. مثلاً: «مسئولیت قاضی همواره جست‌وجو حقیقت در محاکمات است و از آن مدافعان، تدوین پرونده‌ای است از آن‌چه محتمل می‌نماید، هرچند دقیقاً با حقیقت هم‌خوان نباشد.»



ويليام (بيل) جفرسن کلینتون
-١٩٤٦
آمریکا

بیل کلینتون

«نکته بدی در آمریکا نیست که نتوان با نکات خوب آمریکا آن را علاج کرد.»[1]

ویلیام (بیل) جفرسن کلینتون به نام ویلیام جفرسن بلیث سوم در هوپ، آرکانزا، در ۱۹ آگوست ۱۹۴۶ متولد شد. او چهل و دومین رییس جمهوری آمریکاست که از ۱۹۹۳ الی ۲۰۰۱ در کاخ سفید حضور داشت. دوران کلینتون را عصر رشد و رونق ملی می‌دانند. عملکرد سیاست خارجی کمتر جنبهٔ مثبت یافت و ماجراهایی در سومالی (۱۹۹۳) و کوزوو (۱۹۹۹) روی داد که با نظرات متنوعی در داخل و خارج روبه رو شد. از کلینتون برای مذاکرات Oslo Accords در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ در راستای تقارب اسراییل و فلسطین ستایش شد. موارد جنجال مالی و قضیهٔ بدنامی روابط با لوینسکی هم رخ داد که او را در معرض خلع مقام قرار داد. آن‌چه نامطلوب است این‌که کلینتون یک مذاکره‌کنندهٔ عالی و ماهر در مدیریت روابط عمومی به سود خویش، ریاست‌جمهوری و آمریکاست. او با یکی از بیشترین درجه‌بندی رضایت‌مندی در تاریخ آمریکا مقام خود را ترک کرد (۶۶٪) .

---

۱. سخنرانی تحلیف اول، واشنگتن دی. سی. چهارشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۹۳.

درس‌هایی از کلینتون

اگر مفید است تصویر روشن‌تری از آینده ترسیم و ترویج کنید. این تصویر لزوماً شبیه نیروانای آسمان آبی نیست ولی واقعیت‌گراست و بیش از هر چیز با شنونده رابطه برقرار می‌کند. او در نطق تحلیف گفت: «این مراسم در دل زمستان برگزار شد ولی ما با سخن خود و چهره‌ای که به جهانیان نشان می‌دهیم بهار را بر کرسی می‌نشانیم. بهاری که در بطن قدیمی‌ترین دموکراسی جهان باز تولد می‌یابد... زمانی که بنیان‌گذار ما شجاعانه استقلال آمریکا را به دنیا و مقاصدمان را به خداوند اعلام داشتند. آن‌ها می‌دانستند بقای آمریکا به دگرگونی است. نه دگرگونی به‌خاطر تغییر بلکه برای حفظ آرمان‌های آمریکا: زندگی، آزادی و جست‌وجوِ سعادت. هرچند ما به آهنگ زمانه رژه می‌رویم و مأموریت ما بی‌زمان است.»

کلینتون تحت تأثیر رییس‌جمهور کندی بود و انسان دوست و می‌خواست بینش امیدوار رؤسای‌جمهور قبلی را احیاء کند و می‌گفت: «بگذارید دولت خود را مبدل به مکانی کنیم که روزولت آن را «تجربه اندوزی شجاعانه و مستمر» می‌نامید. دولتی وقف فرداها نه دیروزها.»

اطمینان القاء کنید. کلینتون از تمام جذبه، تجربه، هوش و نشاط خود برای رؤیای موقعیت سیاسی استفاده کرد. آن‌چه او را به‌عنوان ناطق مشهور کرد همان نیز او را سیاستمدار موفقی ساخت: او واقعاً مردم را دوست داشت و ظرفیت زیادی برای هم دلی ارایه کرد. سبک سخن‌گویی مطمئن و راحت او با روش رسمی سلف خود جرج اچ. دبلیو. بوش تضاد داشت. او به سادگی لبخند می‌زد و با زبانِ بی‌تکلف خیال مردم را آسوده می‌کرد. روش ارایه او به منظور جلب اعتماد شنونده بود. ایراد سخن همواره نیرومند ولی بدون صدای بلند و در قالب «ما می‌توانیم چنین کنیم» بود که وفای عهد را می‌رساند.

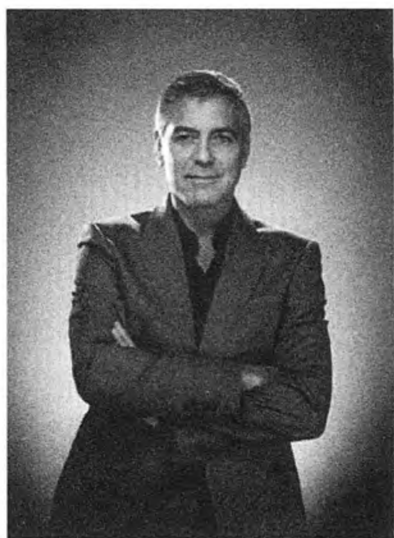
از سادگی، صداقت و گشاده‌رویی بهره گیرید. کلینتون طی نوبت دوم ریاست‌جمهوری متهم به گمراه کردن مردم در مورد روابط خارجِ حیطهٔ زناشویی در مدت تصدی مقام شد او خطر جدی خلع رهید – حداقل موقّتاً – ولی به عدم صداقت شهرت یافت. بنابراین غریب می‌نماید اگر ادعا کنیم یکی از خصائص عالی او سبک بی‌تکلف و صادقانه است. اما او چنین بود. غریب آن است که او می‌توانست صمیمیت، طنز و انسان‌دوستی را با متانت، هوش و گاه که لازم بود جدی شدن بیامیزد. در ضمن او می‌دانست چطور جلسه را اداره کند و جلو دوربین ظاهر شود.

میراث کلینتون

او در مقایسه با بسیاری از رهبران سیاسی معاصر خود (مانند الگور و باب دول در آمریکا و ژاک شیراک، بوریس یلتسین و جان میجر در اروپا) سبکی مجاب کننده، آمرانه و طبیعی داشت. سایرین در مقابل انواع مخاطبان عبوس و کمی ناآرام می‌نمودند.

کلینتون از پیشگامان کاربرد فناوری و اینترنت برای گردآوری وجوه و ارتباط با مردم طی مبارزات انتخاباتی بود، روشی که بقیهٔ سیاستمداران قرن بیست و یکم آن را پیش‌تر بردند و نمونهٔ آن باراک اوباماست. در واقع تونی بلر بریتانیایی و باراک اوبامای آمریکایی بسیار مرهون سبک طبیعی کلینتون هستند. بی‌تردید یکی از مهم‌ترین میراث کلینتون استانداردی است که برای روابط با انتخاب‌کنندگان و مراودهٔ صریح در راستای حمایت از رهبری قوی و اطمینان بخش برقرار کرد. او نطق تحلیف را با لحنی شاعرانه ختم کرد و مردم از توسل او به کتاب مقدس قوت فراوانی یافتند: «و بدین ترتیب هم‌وطنان آمریکایی من، در آستانهٔ قرن بیست‌ویکم اجازه دهید با نیرو و امید، ایمان و انضباط آغاز و اقدام کنیم تا کارها فیصله یابد. کتاب مقدس می‌گوید مگذارید در کار خیر سستی کنیم زیرا در فصل مساعد درو

خواهیم کرد چنان‌چه ناتوان نشویم. از اوج شادمانه این کوهستان جشن و سرور، ندایی از درّه ما را به خدمت‌گزاری فرامی‌خواند. بانگ شیپورها را شنیدیم. نگهبانان را تعویض کردیم. و اکنون، هر یک در مقامی که هستیم، با استعانت از خداوند، باید بدین فراخوان پاسخ دهیم.»



جرج کلونی

-۱۹۶۱

آمریکا

جرج کلونی

«بنابراین پس از ۳۰ سپتامبر به سازمان ملل نیاز ندارید. فقط افرادی با بیل و پوشش لفاف سفیدکاری شده و سنگ قبر می‌خواهید.»[۱]

جرج کلونی که در ششم می ۱۹۶۱ به دنیا آمده است یک بازیگر، کارگردان، تهیه کنندهٔ آمریکایی، برندهٔ اسکار و اخیراً یک فعال سیاسی است. در ۳۱ ژانویه ۲۰۰۸ سازمان ملل او را به لقب «پیامبر صلح» مفتخر کرد. پیشینهٔ سخنرانی کلونی در UN مهم است. در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۶ نیروِ حافظ صلح اتحاد آفریقا (AU) در دارفور با پشتوانهٔ ضعیف مالی درصدد ترک کشور بود.

آن‌ها فقط مدت مشخصی مجوز اقامت داشتند و این مدت منقضی شد. نیروهای AU که فقط هفت هزار نفر و در ناحیهٔ وسیعی پراکنده بودند تنها مانع خشونت نسل کشی در دارفور به شمار می‌رفتند که در آن از سال ۲۰۰۳ شهروندان کشته، ربوده می‌شدند یا مورد حمله قرار می‌گرفتند. حدود ۳۰۰ هزار نفر کشته و دو میلیون نفر بی‌خانمان شدند. قبلِ ترک نیروهای AU، دولت سودان حملات هوایی را تشدید و سعی کرد شاهدانی مثل

---

۱. سخنرانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد دربارهٔ دارفور. سازمان ملل، نیویورک، آمریکا، پنج‌شنبه ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۶.

مددکاران و روزنامه‌نگاران خارجی را نابود کند. رنج بازماندگان در چنگ نیروِ سودان بود که بسیاری را در غرب خشمگین و هراسان کرد به‌ویژه این‌که کشورهای اندکی آمادهٔ اقدام برای تغییر اوضاع بودند.

درس‌هایی از جرج کلونی

اوضاع و پیام‌های دراماتیک نیامند نفوذ و برخورد دراماتیک هستند. عالی بودن سخنرانی به اثر بخش بودن آن است و این بدیهی می‌نماید. گاه نمایش مفید است و تجسم تکان‌دهنده برای ارایه نظری که در غیراین صورت ارزش شنیدن ندارد. متأسفانه موقعیت‌هایی هست که در آن سخنان مهم اثری روی مخاطب نمی‌نهد. با توجه به فقدان علاقه سازمان ملل، سخنرانی کلونی چیزی را عوض نکرد و پاسخ ملایم بود.

سخنرانی او در جلسهٔ غیررسمی به میزبانی سفیر آمریکا در سازمان ملل، جان بولتون ایراد شد. کلونی در سخنرانی خود کاملاً روشن می‌کند او و دیگران سازمان ملل را مسئول تداوم کاهش ایمنی مردم سودان و گسترش آسان مرگ و میر می‌دانند. سخن واضح است و خواستار کمی اقدام. او به اعضای شورا گفت نسل‌کشی زیر نظر آن‌ها صورت گرفته و نحوهٔ پاسخ آن‌ها، به یادگار خواهد ماند. او خواستار جواب بود. گاه گناهکار جلوه دادن مؤثر است. اگر بحث فوریت دارد، گناهکار شمردن مخاطب، انگیزه‌ای قوی ایجاد می‌کند. اما مردم همواره گناهکار بودن را نمی‌پذیرند و گاه حرارت آن‌ها نسبت به موضوع و سخنران سرد می‌شود و یخ می‌زنند. کلونی گفت اگر نیروهای سازمان ملل در اول اکتبر وارد دارفور نشوند (یعنی زمانی که مدت استقرار نیروهای اتحاد آفریقا منقضی می‌شود) آن‌گاه: «مددکاران باید بروند و چند میلیون نفر را بی‌هیچ توشه‌ای رها کنند... نحوهٔ برخورد شما یادگار می‌ماند... این رواندا، کامبوج و آشوتیس شماست.»

میراث کلونی

سیاستمداران تمایلی به «باز کردن راه» سازمان ملل به درون دارفور بدون رضایت سودان نداشتند. در مارس ۲۰۰۹ رییس‌جمهور سودان عمرالبشیر نخستین رییس کشوری بود که دادگاه کیفری بین‌الملل برایش کیفرخواست جرائم جنگی صادر کرد. هنگام نوشتن این سطور روشن نیست محاکمه‌ای در کار باشد یا خیر. دارفور هنوز محل خشونت، بی‌رحمی، ناآرامی سیاسی و فقر فراوان است. سازمان ملل اخیراً افشاء کرد مقتولان دارفور ۵۰٪ کمتر از واقع برآورد شده‌اند.

برای کلونی، قبول جنایات توسط سازمان ملل کافی نبود. او سخنان خود را چنین خاتمه داد: «اگر سازمان ملل نه، پس کی؟»



سباستين نيوبولد كو

-١٩٥٦

بريتانيا

سباستین کو

«کودکان امروز در دنیایی از پیام‌های ضد و نقیض، مزاحمت‌ها و حواس‌پرتی‌های گوناگون با همدیگر رقابت دارند زندگی می‌کنند. دورنمای آن‌ها درهم ریخته است. مسیر آن‌ها به سوی ورزش‌های المپیک مبهم است. اما این جهانی است که باید آن را درک کنیم.»[1]

سباستین نیوبولد کو که سب کو هم نامیده شده در ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۶ متولد شد و از بزرگ‌ترین ورزشکاران بریتانیاست. کو مدال طلای ۱۵۰۰ متر و ۸۰۰ متر را در المپیک ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴ برد و سه رکورد سالن و هشت رکورد خارج سالن برجای نهاد.

او نخستین مردی است که ۸۰۰ متر را در یک دقیقه و ۴۳ ثانیه دوید. برخی گفته‌اند او بهترین دوندهٔ مسافت متوسط در تمام اعصار است.

کو، پس از بازنشستگی از امور ورزشی، نمایندهٔ پارلمان از حزب محافظه‌کار در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ بود. در ۲۰۰۰، عضو مادام‌العمر مجلس شد. او در کسب‌وکار موفق بود و چند باشگاه سلامتی ایجاد کرد و در ۲۰۰۵ پیشنهاد لندن جهت برگزاری المپیک تابستانی ۲۰۱۲ را رهبری

---

۱. سخنرانی در اجلاس عمومی کمیتهٔ بین‌المللی المپیک (IOC)، سنگاپور، چهارشنبه ۶ جولای ۲۰۰۵.

کرد و پس از کسب موفقیت، رییس کمیته سازماندهی لندن برای برگزاری بازی‌ها شد.

سخنرانی سب کو در اجلاس مهم IOC یکی از عوامل اصلی جلب حمایت IOC جهت نامزدی لندن بود که در آن پاریس نیز رقیب سرسختی به شمار می‌رفت.

درس‌هایی از سباستین کو

مانند یک ورزشکار تمرین کنید. سخنرانی مانند تمرین ورزش به سختی و در مدتی طولانی تکرار و بررسی می‌شود. کو آمادگی سخنرانی را مانند آمادگی مسابقه ورزشی مهم می‌دانست. در سکوِ سخنرانی، صدراعظم وقت تونی بلر و سایر سیاستمداران بریتانیا هم حضور یافتند اما سخنان کو از نظر سادگی، رسایی معنی، هیجان و الهام‌بخشی برجسته‌تر بود.

داستان‌سرایی شخص مفید است. جالب است که مطالب او یک داستان شخصی را بازگو می‌کرد. این روش خطرناکی بود به‌ویژه برای شنوندگان بین‌المللی. در هر حال کاربرد قصه‌های شخصی مفید است زیرا به شما امکان احساساتی شدن و مجاب‌کنندگی بیشتر می‌دهد. کو این را می‌دانست و شنوندگان را مجذوب کرد: «امروز این‌جا ایستاده‌ام زیرا جنبش المپیک ایجاب می‌کند. موقعی که دوازده ساله بودم همراه همکلاسان در سالن یک مدرسه رژه رفتیم، جلوِ تلویزیون سیاه و سفید نشستیم و تصاویر برفکی بازی‌های المپیک مکزیک را مشاهده کردیم. دو ورزشکار از شهر ما مشغول مسابقه بودند. جان شرود در ۴۰۰ متر با مانع مدال برنز گرفت. همسر او شیلا در پرش بلند، کمی مانده بود طلا بگیرد. آن روز پنجره‌ای به دنیایی جدید برابرم گشوده شد. سفر من به سنگاپور در آن سالن مدرسه آغاز شد و امروزه نیز با اعجاب و قدرشناسی ادامه دارد. این قدردانی، من و تیم مرا

وادار می‌کند هرچه در توان داریم برای تشویق جوانان به ورزش انجام دهیم. هر که باشند، هر جا بزیند و هرچه باور دارند.

براساس تشویق تماشاچی‌ها (که طولانی از سایر تیم‌ها بود) و یک پرسش فنی که در ادامه سخنرانی لندن پرسیده شد سخنرانی با استقبال روبه‌رو شد و مهم‌تر این‌که مؤثر افتاد.

میراث سب کو

سب کو در ۱۹۸۲ عضو محفل امپراتوری بریتانیا و در ۱۹۹۰ افسر این محفل شد. او در دسامبر ۲۰۰۵ از برنامهٔ شخصیت ورزشی بی‌بی سی جایزه ویژه‌ای را در مراسم جوایز سالانه دریافت کرد. در ۲۰۰۶ ارتقاء یافت و به‌خاطر خدمت به ورزش لقب شوالیه فرمانده محفل امپراتوری بریتانیا را گرفت. لرد کو در آگوست ۲۰۰۷ معاون انجمن بین‌المللی فدراسیون‌های ورزشی شد و احتمال دارد رییس آینده IDC شود.

او ورزش را قابل دسترس کرده و حین سخن گفتن دربارهٔ ورزش، تأمین بودجهٔ آن و نحوهٔ آموزش و مدیریت ورزش با اطمینان و حالت یک رجل سیاسی حرف می‌زنند. البته میراث بازی‌های المپیک لندن فعلاً بزرگ‌ترین دستاورد اوست.



تيم كالينز

١٩٦٠-

بريتانيا

سرهنگ تیم کالینز

«آهسته برانید. عراق نگین تاریخ است. این‌جا محل باغ عدن، سیلاب نوح و زادرود ابراهیم است.»[1]

سرهنگ تیم کالینز متولد ۱۹۶۰ سرهنگ ارتش بریتانیا بود. نقش او در جنگ عراق و سخنرانی هنگام جنگ او مشهور است.

درس‌هایی از سرهنگ تیم کالینز

اگر موضوع را بلد باشید یادداشت لازم نیست. البته این به معنی آمادگی صرف نیست. شنیدن سخنرانی فاقد آمادگی، توهین‌آمیز است. این سخنرانی یک موقعیت مهیج بود که بدون یادداشت ادا شد ولی مستلزم پژوهش و آمادگی بود.

آن‌چه به شکل یک گپ زدن آغاز شد تبدیل به تعیین وظیفه سربازان بریتانیایی شد. یک ناظر گفت اگر هنری پنجم شکسپیر موجودیت می‌یافت («دگر بار حمله به سنگر، دوستان عزیز.») به سرهنگ کالینز حین سخنرانی شباهت می‌داشت: «برای آزاد کردن می‌رویم نه تسخیر. پرچم خویش را در آن کشور بر نمی‌افرازیم. وارد عراق می‌شویم تا مردمی را آزاد کنیم. تنها پرچمی

---

۱. سخنرانی در گرماگرم جنگ برای نفرات ارتش بریتانیا، کمپ فورت بلیرمین، صحرای کویت، چهارشنبه ۱۹ مارس ۲۰۰۳.

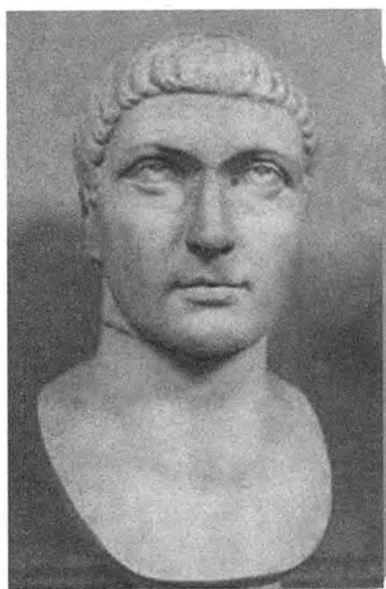
که در آن سرزمین باستانی به اهتراز در می‌آید از آن خودشان است. به آن‌ها احترام بگذارید. کسانی در این لحظه زنده هستند که به‌زودی دیگر زنده نخواهند بود. کسانی که نخواهند بدان سفر روند نمی‌فرستیم. در مورد دیگران، امید دارم دنیاشان را تکان دهید. اگر چنین می‌خواهند، محوشان کنید. اما اگر در نبرد توفنده هستید در پیروزی بخشنده باشید.»

بگذارید موقعیت به ایراد سخنرانی کمک کند. سخنرانی با عبارات کوتاه با درک فوری، زبان پویا، تجسم انجیلی و عبارات شاعران همراه زبان روزمره ادا شد: «آهسته برانید» اما «دنیاشان را تکان دهید.» سربازان جوان بودند و کالینز مقداری از تاریخ و فرهنگ عراق را شرح داد. او و سربازان می‌دانستند افکار عمومی بریتانیا در جنگ مردد است. بنابراین کالینز باید به سربازان اطمینان می‌داد و می‌گفت چرا آن‌جا هستند و در مورد اهداف نبرد حرف می‌زد. او در مورد تاریخ، احترام، آبرو، خانواده، جنگ و انتخاب اخلاقی فردی میان نبرد بر سر یک هدف یا جنایت حرف زد. شاید سخنرانی که موجب شد سربازان در مورد نقش خویش دگربار بیندیشند. برخی گفتند وظایف را خاطرنشان کرد، و بعضی معتقد بودند احساس بهتر و نیرومندی به آن‌ها بخشید.

میراث کالینز

سخنان کالینز بی‌تردید بر افکار عمومی در مورد سربازان اثر گذارد و سخنرانی هنگام جنگ و نیز [خود] سرهنگ، مشهور شدند. البته هدف او این نبود. سخنرانی، ستایش گسترده‌ای به همراه داشت و پرنس ولز آنرا «فوق‌العاده مهیج، متمدنانه و انسانی» نامید.

آیا سخنرانی تفاوتی ایجاد کرد؟ بله، کمک کرد جهان نگرشی نسبی به نبرد حاصل کند و آن را انسانی‌تر و مسئولانه‌تر بداند. و شاید دولت بریتانیا را وادار کرد اندک زمانی بیندیشد آیا حضور نیروها درکویت و عراق ثمره‌ای دارد یا خیر.



فلاویوس والریوس اورلیوس کنستانتینوس
۲۷۲ - ۳۳۷
روم

امپراتور کنستانتین

«ما به یک خدا ایمان داریم، پدر متعال. خالق هر آن‌چه مریی و نامریی است.»[1]

آیا می‌توانید همکاران، دوستان یا مشاوران خود را قانع کنید سخنرانی کوتاهی برای شما در حد ۱۱۸ کلمه تهیه کنند که نظرات شما را منعکس و نفوذ شما را صدها سال برقرار کند (بیش از ۱۶۰۰ سال) کار دشواری است. این دستاورد خارق‌العاده در نخستین شورای نیکایی توسط نخستین امپراتور مسیحی روم، کنستانتین اول (فلاویوس والریوس اورلیوس کنستانتینوس) حاصل شد که از ۲۷۲ تا ۳۳۷ می‌زیست. او از ۳۰۶ به‌رغم وجود مدعیان خشن) امپراتور روم شد و از ۳۲۴ تا دم مرگ حاکم مطلق بود.

کنستانتین (که پس از مرگ کبیر نامیده شد) در نیس صربستان متولد شد.

پدرش افسر ارشد ارتش روم و مادرش هلنا یونانی بود. کنستانتین در دربار امپراتور دیوکلسین تربیت شد و امکان اختلاط با کفار و مسیحیان را یافت. او هوشمند و صاحب قلم و سخنور بود. می‌دانست ارایه سخنرانی عالی موجب برد یا باخت در مبارزه سیاسی می‌شود. در کسوت سربازی در

۱. فرمان اصلی نیکایی، شورای نخست نیکایی، ترکیه، شنبه ۱۹ جون ۳۲۵.

سوریه، بین‌النهرین، دانوب و بریتانیا برای امپراتوری جنگید. در ۳۰۳ به روم بازگشت تا شاهد «ستمکاری عظیم» یعنی خونین‌ترین برخورد با مسیحیان در تاریخ روم باشد. گستردگی شخصی او تحت تأثیر ایمان مسیحی مادرش و خواستش به اتحاد کفار و مسیحیان درون امپراتوری بود.

درس‌هایی از امپراتور کنستانتین

مردم اتحاد می‌خواهند. سخنرانان بزرگ همواره قادر به تأکید روی نکاتی هستند که مردم را متحد کند و مشخص کنند چه کسی پس از رفتن آن‌ها پیام سخنران را ترویج کند. سخنرانان بزرگ می‌دانند مردم به رفاقت با صاحب تفکر مشابه متمای‌اند و ارج نهادن به جماعت‌گرایی و تطبیق‌پذیری را دوست دارند و این امور را سهل‌تر از دگرگونی و روش ناآشنا می‌دانند. فرمان طراحی شده بود تا تردید را برطرف و احساس مستمر اتحاد و باور مشترک را ابقاء کند. برای کسب اتحاد پیام باید ساده و صریح باشد.

فرمان اصلی نیکایی که وعده اتحاد ادیان بود، نخست در شورای نیکایی در جون ۳۲۵ مورد توافق قرار گرفت. متن آن بسیار متنوع نقل شده و بازنگری‌های فراوان دارد که اولین مورد توسط دومین شورای اکومنی‌کال در ۳۸۱ انجام شد. این‌جا بخش‌های درون گیومه قطعاتی از نص ۳۲۵ است که در ۳۸۱ حذف یا جابه‌جا شده است: «ما به یک خدا ایمان داریم، پدر متعال. خالق هر آن‌چه مریی و نامریی است. و به یک صاحب که عیسی مسیح است، پسر خدا، فرزند پدر (یعنی تنها فرزند از هستی پدر خدای خدا) نور از نور، خود خدای خود خداوند، زاده شده نه خلق شده، از یک ماهیت مشترک کسی که همه چیز توسط او خلق شده (هم در آسمان و هم در زمین)، آن‌که برای ما انسان‌ها، و برای رستگاری ما، فرود آمد و تناسخ یافت و آدمی شد، رنج کشید، و روز سوم دگربار رستاخیز کرد، به آسمان

عروج کرد و از آن‌جا خواهد آمد تا راه زنده و مرده را داوری کند. و به روح القدس.»

یک ایده پردوام را درک کنید و بقبولانید. سخنرانان زیادی مطالب فراوانی را در یک جلسه بیان می‌کنند. تمدن یونان و روم قدرت ایده‌ها را از قبیل مفاهیم دموکراسی و جمهوریت می‌دانستند. مسیحیت که ایدهٔ نیرومند به کنستانتین بخشید که می‌توانست آن را دایمی بینگارد. هرچه باشد دیده بود که آن از بدترین ستمکاری توسط امپراتور دیوکلسین جان به در برده است. خلاصه این‌که کنستانتین به محض برخورد با یک ایده نیرومند مطلب را می‌گرفت و ماهرانه آن را به سود خویش به کار می‌برد. فرمان هدفی عملی را دنبال می‌کرد: مبانی مسیحیت را مطلقاً روشنگری می‌کرد. کنستانتین و کلیسا درک می‌کردند تداوم سردرگمی امکان‌پذیر نیست وگرنه حمایت از دین کاهش خواهد یافت و ایدهٔ متحد کننده و در نهایت منشاء نفوذ آن‌ها در خطر خواهد بود. از نظر سیاسی روشنگری ضرورت داشت. فرمان این امر را تسهیل کرد و تاکنون به انحای مختلف چنین کرده است.

میراث کنستانتین

سخنان کنستانتین در جون ۳۲۵ امروزه نیز توسط میلیون‌ها نفر به زبان‌های مختلف تکرار می‌شود. کنستانتین به دینی که خوب یا بد تمدن غرب را شکل داد، وحدت، روشنی و نفوذ بخشید. از سال ۳۲۵، کلیسا و دولت با یکدیگر کار کردند تا جوامع غرب را تحت نفوذ قرار دهند بر آن‌ها حکومت کنند. از هر زاویه‌ای به نیرو فرمان می‌نگریم، حاصل آن پدیداری قدرت اتحاد بخش بوده است. سادگی کلام نیز بر نیرومندی آن را می‌افزود.

کنستانتین از برجسته‌ترین امپراتورران روم بوده ولی تمام اقدامات آن‌ها امروزه عالی جلوه نمی‌کند. او شهر قسطنطنیه (استانبول) را بنیان نهاد و آن را مرکز قدرتمندی در امپراتوری کرد. او نختین جنگ بین مسیحیان را رهبری کرد، قوانینی گذراند که به ضد سامی‌گری رسمیت بخشید، مشاجرات عقیدتی مسیحیان را که منجر به شکاف در دین می‌شد رفع کرد، مسیحیت را طی یک نسل پذیرفتنی و نافذ کرده مشخص کرد کدام آیه‌ها در انجیل قرار گیرد و شروع به حذف و منطبق‌سازی ادیان کفار کرد. شورای نیکایی کنستانتین تصمیم گرفت مهم‌ترین جشن مسیحیان در نخستین یکشنبه پس از اولین ماه کامل پس از تعادل بهاری باشد که تاریخ معینی برای Easter نبود ولی به اندازهٔ سخنان او دوام آورد.



ویلیام (بیل) هنری کازبی جونیور

۱۹۳۷ -

آمریکا

بیل کازبی

«با شما هستم مسیحیان، شما را چه می‌شود؟ چرا خودتان به خیابان نمی‌آیید؟ چرا خودتان آن را پاک نمی‌کنید؟»[1]

ویلیام (بیل) هنری کازبی جونیور متولد ۱۲ جولای ۱۹۳۷ یک کمدین، نویسنده، فعال و بازیگر است. او به‌خاطر اجرای «شو کازبی» که یک برنامه تلویزیونی بود و در ۲۰۰ نوبت از ۱۹۸۴ الی ۱۹۹۲ پخش شد شهرت دارد. گفته‌اند این شو به تنهایی ژانر سیت کام (کمدی در یک محل خاص مثل خانه) را در آمریکا احیاء کرد. کازبی دارای دکترای آموزش و حامی آمریکاییان آفریقایی تبار است. چهرهٔ او مهربان و پدرانه است و با درک و با احساس جلوه می‌کند. چنان پرطرفدار است که روزی ۷۰ میلیون آمریکایی به تماشای برنامهٔ جهانی متفاوت که مشابه «شو کازبی» بود نشستند.

درس‌هایی از بیل کازبی

اگر احساسی برای به اشتراک گذاشتن دارید، احساساتی شوید. در می ۲۰۰۴ کازبی جایزه‌ای را در سالگرد پنجاهمین سالروز صدور حکم

---

۱. سخنرانی در NAACP (انجمن ملی پیشبرد امور رنگین پوستان) که گاه سخنرانی «کیک پاوندی» نامیده شده و در پنجاهمین سالگرد پرونده براون علیه هیئت آموزش، سالن قانون اساسی، واشنگتن دی سی، آمریکا، در دوشنبه ۱۷ می ۲۰۰۴ ایراد شد.

براون علیه هیئت آموزش که توسط دیوان عالی و در راستای غیرقانونی کردن تبعیض در مدارس بود، دریافت کرد. او در سخنرانی سپاسگذاری، آمریکاییان آفریقایی تبار را که به خشونت، ایجاد وحشت، ورزش، مد و حرص و آز بیش از آموزش، خوش رفتاری، رعایت و مراقبت، آگاهی مدنی و تکریم نفس اهمیت می‌دهند مورد انتقاد قرار داد. کازبی صدای عالی دارد که در موقع نیاز ملایم و در موارد لزوم آمرانه است. او از صوت، شخصیت و خشم زیاد برای نیرومند و مؤثر کردن سخن بهره می‌برد: «من دربارهٔ این افرادی حرف می‌زنم که وقتی پسرشان در لباس نارنجی آن‌جا ایستاده، می‌گریند. وقتی او دو ساله بود کجا بودید؟ وقتی دوازده ساله بود کجا بودید؟ وقتی هجده ساله بود کجا بودید و چطور نمی‌دانستید او یک تپانچه دارد؟ پدرش کجاست و چرا نمی‌دانید او کجاست؟ کلیسا فقط یکشنبه باز است. نمی‌شود دائم از خدا بخواهید راهی بیابد. خدا از شما خسته است.»

از زبان قاطع، رنگارنگ و مستقیم استفاده کنید. غیرمستقیم نباشید و به آن‌چه می‌گویید باور داشته باشید. شنونده را در سخن خود دخالت دهید و کاری کنید احساس کند درگیر بحث است و شما همه را در نظر دارید. کازبی یک پیام سخت داشت که بسیاری در آمریکا و سایر نقاط با آن موافق بودند ولی جرئت گفتن آن را نداشتند: «با نگاهی به زندانیان، در می‌یابیم که این‌ها مجرم سیاسی نیستند. این افراد کوکاکولا می‌دزدند. افرادی که برای تکه‌ای کیک پاوندی از پشت جمجمه هدف گلوله قرار می‌گیرند. آن وقت همگی بیرون می‌دویم و فریاد می‌زنیم: مأمورها نباید به او شلیک می‌کردند. با یک کیک پاوندی در دست داشت چه غلطی می‌کرد؟ ما وظایف والدین را انجام نمی‌دهیم.» اگر مایل به تشویق و ترغیب شنونده هستید گاه به شوک و تکان نیاز دارید. مسلماً باید زبان آشنای

شنونده را به کار برد. امری بدیهی است؟ شاید، اما کمتر رعایت می‌شود. در سخنرانی کیک پاوندی کازبی از والدین آمریکاییان آفریقایی تبار خواستار تربیت اخلاقی کودکان در سنین کم شد. او منتقد کسانی بود که فداکاری پیشینیان را فراموش کردند. تکیهٔ او بر خانواده‌های تک فرزند، اخلاق سست و رفتار ضد اجتماعی بود. کازبی از طنز و زبان خیابانی برای تأکید بهره می‌برد: «خانم ها و آقایان... توجه نمی‌کنید؟ افرادی با کلاه وارونه، شلوار تا زیر کمر... آیا این علامت چیزی است که وقتی آن دختر انواع سوزن‌ها و چیزها در بدنش فرو می‌رود؟ این از کدام بخش آفریقا آمد؟ ما آفریقایی نیستیم. آن‌ها آفریقایی نیستند. آن‌ها هیچی دربارهٔ آفریقا نمی‌دانند. با نام‌هایی مثل شانی کوا، شالی گوا، محمد و تمام آن مزخرفات و همگی در زندانند.»

مجبور نیستید یک مطلب را دائم تکرار کنید ولی باید بر نکات اصلی تأکید و مجسم کنید. زبان کازبی قوی است. برای هر نکته، قصه‌ای می‌سراید و هر داستان کوچک هشدار دهنده است. مثلاً: «باید محله را به خود بازگردانیم. باید برویم آن‌جا.» کازبی نکات را سخت می‌قبولاند و دردناک می‌سازد: «با شما هستم مسیحیان، شما را چه می‌شود. چرا خودتان به خیابان نمی‌آیید؟ چرا خودتان را پاک نمی‌کنید. حالا نوبت ما شده است خانم‌ها و آقایان. اکنون نوبت ماست. اخبار خوش برایتان دارم. دربارهٔ پول نیست. دربارهٔ این است که شما کاری بکنید.»

میراث کازبی

کازبی در ۲۰۰۳ جایزه انسان دوستی باب هو را کسب کرد. در ضمن جوایز متعدد «گِرمی» و «اِمی» گرفت. در ۱۹۹۴ شخصیت او در شو کازبی «کلیف هاکس تبل» توسط تلویزیون گاید در صدر فهرست پنجاه نفر از

بهترین پدرهای تلویزیونی قرار گرفت. در همان سال او را در آکادمی آمریکایی هنرهای تلویزیونی و تالار مشاهیر علوم پذیرفتند.

کازبی به تعلیم آمریکاییان آفریقایی‌تبار و سایر جوامع و سیاستمداران دربارهٔ مسائل جدی جوامع شهری محروم ادامه می‌دهد. او خشمگین است که بسیاری از آمریکاییان آفریقایی‌تبار مطابق آرمان فردریک داگلاس، مارتین لوترکینگ جونیور و دیگران که برای حقوق مدنی و جامعهٔ بهتر، ایمن‌تر و عدالت پرورتر فداکاری کردند زندگی نمی‌کنند. این سخنرانی پرقدرت بود و گاه صدای خنده به‌خاطر شوخی کازبی شنیده شد ولی این فقط برای سوق دادن شنونده نه به سوی ایمنی بلکه به سمت مغلوب شدگی بود. آن گاه چهرهٔ افراد شگفت زده می‌شد تا این که آن‌چه می‌خواست بگوید نفوذ می‌کرد. فقط حرف‌ها نبود بلکه نحوهٔ گفتن هم مطرح بود. یک فرد عصبانی، مشوش و هیجان‌زده که حقایق سخت را با زبان نیرومندی ادا می‌کرد که موجب دلشوره شنوندگان می‌شد.

خاتمهٔ سخنرانی نیز پرتوان بود و مخاطبانی را که احتمالاً کلیسا رفته و آبرومند بودند تکان می‌داد: «هرگاه به کلیسا می‌روید به تصویر عیسی در شیشه‌های رنگی نگاه کنید. به آن بنگرید. آیا عیسی لبخند می‌زند؟ در هیچ تصویری چنین نیست. پس به دوستانتان خبر دهید. سعی کنید کاری کنیم. کاری کنید عیسی لبخند بزند. وظایف والدین را آغاز کنیم.» این سخنانی واقعاً جالب توجه و یکی از چند مطلبی است که کازبی در این زمینه ایراد کرده است.

در ۱۹۹۷ یکی از پسران کازبی که ۲۸ ساله بود به قتل رسید. او در حال تعویض لاستیک در شانهٔ جاده در لس‌آنجلس بود. پس از آن که کازبی در مورد واقعه سخن گفت، مجازات مرگ قاتل به حبس ابد تقلیل یافت.



والتر لاند کرانکیت جونیور

۱۹۱۶-۲۰۰۹

آمریکا

والتر کرانکیت

«اجازه دهید آوای یک ناقوس آزادی بین‌المللی جدید را بشنویم که ما را به ایجاد یک سیستم حقوقی قابل تنفیذ بین‌المللی می‌خواند که در آن نیاز جهانی به صلح، تعیین‌گر امیدها و دعاهای آن باشد.»[1]

والتر لاند کرانکیت جونیور (۴ نوامبر ۱۹۱۶، ۱۷ جولای ۲۰۰۹) یک روزنامه‌نگار بازنشسته آمریکایی بود که در داخل و خارج کشور در مقام خوانندهٔ اخبار عصر CBS شهرت داشت و ۱۹ سال از ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۱ به آن کار مشغول بود. اخبار CBS در اوج محبوبیت خود، معیار پوشش خبری آمریکا محسوب می‌شد. او به معتمد بودن، فخر ورزیدن، حرفه‌ای بودن، بی‌طرف و خوش رفتار بودن شهرت داشت.

جملهٔ رایج او در پایان هر وقت خبری این بود: «خوب، این وضع و حال روزگار است.»

در ۱۹۹۹ جایزهٔ ادارهٔ The Norman Cousins Global Governance در مراسم سازمان ملل متحد به او اعطاء شد او در سخنرانی مراسم اهدای این جایزه، خواستار یک دولت فدرال جهانی شد. برخی ناظران با شگفتی این ایده

---

۱. سخنرانی حین پذیرش جایزه The Norman Cousins Global Governance، سازمان ملل متحد، نیویورک، آمریکا، سه‌شنبه ۱۹ اکتبر ۱۹۹۹.

را بسیار خام یافتند که از یک خبرنگار کارکشته بعید بود. درهرحال کرانکیت از دیرباز می‌اندیشید جهان تحت یک دولت جهانی بهتر اداره می‌شود. او به شوق سیاسی بنیانگذاران آمریکا در ۱۷۸۷ اشاره کرد، زمانی که ایدهٔ تأسیس ایالات متحده غیرممکن می‌نمود.

استدلال اصلی کرانکیت این بود که جهان جای خطرناکی است و جای‌جای آن با جنگ، ظلم، قحطی و انواع کشمکش‌ها روبه‌روست. زمان ختم افراط‌کاری است: «زیرا چندهزار سال است انسان‌ها در آن‌چه ما اصرار می‌ورزیم «تمدن» بنامیم به سر می‌برند؟ و هنوز، در تناقض کامل، هم‌چنان مصرّ هستیم حداقل گاهی، اختلافات را با کشتن همدیگر حل کنیم.» به‌رغم نظرات شخصی ما نسبت به محتوای کلام، این سخنرانی خواستار دگرگونی گسترده بود. این لزوماً نطق خشم‌آلود نبود اما استدلال پرشوری داشت که قابل شنیدن بود.

درس‌هایی از والتر کرانکیت

بدانید گاه نمی‌توان از تناقض گریخت. اگر تناقض اجتناب‌ناپذیر است، مطمئن شوید واقعیات پشتوانه موضع شماست و اطلاعات کافی به شنوندگان بدهید تا قانع شوند. مدت‌ها کرانکیت با جنبش فدرالیست‌های جهانی ارتباط داشته است و این سخنرانی یک فرصت طلایی برای آزمون تفکرات او بود. در این نقطه او خواستار حکومت جهانی است: «به نظر بسیاری چنین می‌رسد اگر قرار است از درگیری‌های نهایتاً مصیبت‌بار جهانی پرهیز کنیم باید سازمان ملل را تقویت کنیم و گام نخست را به سوی دولت جهانی برداریم... البته برای انجام آن ما آمریکایی‌ها باید قدری از قدرت خود بکاهیم. این قرص تلخی خواهد بود و به انگیزه و ایمان فراوان به نظام نوین نیاز دارد. اما کلنی‌های آمریکا یک بار این اقدام را کردند و یکی از عالی‌ترین اتحادهایی را که جهان به چشم دیده به دست آوردند.» از

دیدگاه سیاسی، کرانکیت باید می‌دانست رهاسازی اندکی از قدرت خود آمریکا هم قابل تصور نیست ولی مایل بود نظراتی دربارهٔ تسویه‌حساب‌های جهانی را به گونه‌ای که هنوز باید در بوتهٔ آزمون قرار گیرد بیان کند و سازمان ملل را در راهی قرار دهد که (به زعم وی) به‌خاطر آن تأسیس شده بود.

از تجارب خود بهره گیرید. کرانکیت ارزش رجوع به تجربیات شخصی را در تأکید سخن نمایان می‌کند. از داستان‌های کوتاه شخصی و زیرکی که در هر دو استاد بود بهره می‌برد. او به حضار از جمله هیلاری کلینتون گفت اکنون سخن می‌گوید زیرا برای این کار آزاد است. او گفت می‌تواند از تجارب خود دربارهٔ ملل، درگیری‌های عظیم و آمریکا استفاده کند و نتیجه بگیرد که جهان قادر به اداره خودش است. نه اکنون و نه به‌زودی ولی روزی چنین می‌شود.

میراث کرانکیت

ایده‌های کرانکیت جامه عمل نپوشید و جای شگفتی هم نبود، اما سخنان او حرف دل دوست‌داران دنیای فدرال بود. آن سخنان زمینه‌ای اصلی ایجاد کرد. سخنان او و دیگران موجب فشار بر سازمان ملل جهت یافتن یک روش فدرال و جهانی دانشکده‌ای جهت ادارهٔ صحیح و گاه توقف پردردسرترین درگیری‌های جهانی شد. با وجود مجامعی چون G20 G7 , G8 , و سازمان‌های رهبری جهانی مثل بانک جهانی، ,WHD IMF، دادگاه بین‌الملل، و دادگاه کیفری بین‌الملل، جنبش فدرالیست‌های جهانی نیرو کسب می‌کند. هرچند فدرالیسم حقیقی جهانی و دولت جهانی هنوز ریشه ندوانده است.



سورن کولیس سوزوکی

۱۹۷۹-

کانادا

سِورِن کولیس سوزوکی

«اگر بلد نیستید درستش کنید، دست از خراب‌کردنش بردارید!»[1]

سورن کولیس سوزوکی در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۹ در ونکـور کانـادا متولـد شـد. او فعـال محـیط زیسـت، سـخنران دانشـگاهی، مجـری تلویزیـونی و نویسنده اسـت. او در مـورد مسـائل زیسـت محیطـی حـرف مـی‌زنـد و از نهادهای دولتی، افراد و کسب‌وکارهای دارای نفوذ جهت تقبل مسئولیت آگاهی زیست محیطی و هرگاه لازم باشد دگرگونی آن مدد می‌جوید.

او در نه سالگی سازمان محیط زیست کودکان ECO را بنیان نهـاد. ایـن سازمان شامل بچه‌های متعهد به آموزش سایر کودکـان در رابطـه بـا محـیط زیست است. در ۱۹۹۲ در ۱۲ سالگی در اجلاس زمـین در «ریـو دو ژانیـرو» حاضر شد و شش دقیقه وقت داشت تا مسائل زیسـت محیطـی را از دیـدگاه جوانان ارائه کنـد. او بـا اطمینـان و وقـار سـخن گفـت و حضـار را وادار بـه تشویق ایستاده کرد: «ما تمام پول را خودمان جمع کردیم تا شش هزار مایل بیاییم و بگوییم شما بزرگسالان باید کردار خـود را تغییـر دهیـد. امـروز کـه این‌جا آمده‌ام هیچ دستور کار پنهانی ندارم. من بـرای آینـده‌ام مـی‌جـنگم.» نمایندگان فقط به‌خاطر بچگـی او را دوسـت نداشـتند، بلکـه حـرف‌هـای او

---

۱. سخنرانی در مجمع عمومی، اجلاس زمین، ریو سنترو، برزیل ، ۹ جون ۱۹۹۲.

مؤثر بود. بیشتر مطالب موافق عقل سلیم بود و پیام روشنی داشت که آینده از آنِ اوست اما حال مشوش است.

درس‌هایی از سورن سوزوکی

اگر به چیزی ایمان دارید می‌توانید سخنرانی کنید. سخن سوزوکی نه فقط به‌خاطر کم سن و سالی بلکه به سبب صراحت و استفاده از جوانان به‌عنوان اهرمی جهت جلب تعهد مخاطبان یا حداقل بها دادن شان مهم بود. او استدلالات مجاب کننده‌ای عرضه کرد که بیشتر محرک بود تا مهیج و بیش از همه شخصی می‌نمود. منش او جذاب و شاداب است. فرد کم سالی که از سوی خود و سایر کودکان از اعتقادی پرشور می‌گوید: «در زندگی‌ام این خیال را می‌پروردم که گله‌های بزرگ وحوش، جنگل‌هایی آکنده از پرندگان و پروانه‌ها را ببینم اما اکنون متحیرم آیا آن‌ها بقایی دارند که فرزندانم نیز آن‌ها را ببینند؟ آیا شما که به سن من بودید در این‌باره نگران بودید؟ تمام این‌ها مقابل دیدگان‌مان روی می‌دهد اما طوری رفتار می‌کنیم گویی تمام وقت و همهٔ راه‌حل‌ها را در اختیار داریم. من فقط یک بچه هستم و همه راه‌حل‌ها را ندارم، ولی می‌خواهم شما را متوجه کنم که شما هم ندارید؟ شما نمی‌دانید چطور حفره‌های لایهٔ اُزون را ترمیم کنید... اگر بلد نیستید درستش کنید، دست از خراب کردنش بردارید!»

بحث را ساده بیان کنید. زبان سوزوکی ساده و استدلال او سرراست است. لازم نیست ۱۲ ساله باشید تا ساده و سرراست سخن بگویید. روشنی اصل قضیه است. اگر روشن سخن بگویید احتمال می‌رود شنونده نیز به روشنی بگراید. از جمله: «من این‌جا هستم تا از سوی کودکان گرسنه گوشه و کنار جهان که کسی صدای گریه‌شان را نمی‌شنود حرف بزنم. من این‌جا هستم تا به‌خاطر جانوران بی‌شمار که در حال مرگ در سراسر این سیاره

هستند سخن بگویم زیرا جان پناهی ندارند که پناه گیرند. به صلاح‌مان نیست که ناشنیده گرفته شویم. اکنون نگرانم زیر آفتاب بروم چون اُزون سوراخ شده است. می‌ترسم نفس بکشم چون نمی‌دانم چه مواد شیمیایی در هوا پراکنده است.»

میراث سورن سوزوکی

از او در ۱۹۹۳ طی مراسم برنامهٔ جهانی محیط زیست سازمان ملل متحد (500 Roll of Honor) تجلیل شد. او در همان سال و در ۱۳ سالگی کتاب «به دنیا بگویید» را در راستای تعلیم خانواده‌ها در بهبود شرایط محیط زیست منتشر کرد. نظراتش دربارهٔ محیط زیست مورد توجه قرار گرفت. از این سکو درست استفاده شد. او نگرانی زیادی طی اجلاس زمین در برزیل و نیز به مخاطبان گسترده‌تری القاء کرد. او کمک کرد نسبت به مسائل زیست محیطی توجه جهانی معطوف شود. نمی‌توان گفت سخنرانی او موجب تغییر رفتار کشورها شد. حتی نمی‌شود گفت او در یاد شرکت‌کنندگان اجلاس برزیل مانده است. اما می‌توان گفت آگاهی برخی افراد را در مورد مسائلی که پیش روی سیاره است دگرگون کرد.

کولیس سوزوکی در سال ۲۰۰۲ از دانشگاه ییل در رشتهٔ اکولوژی و زیست شناسی تکاملی فارغ‌التحصیل شد. هم زمان از مجری‌های سری برنامه‌های کاوش طبیعت سوزوکی در کانال دیسکاوری شد. او عضو هیئت مشورتی ویژه کوفی عنّان بود و همراه اعضای پروژه Skyfish برای بحث و تفکر نخستین پروژهٔ خود را مبنی‌بر تعهدی موسوم بر درک مسئولیت به اجلاس جهانی ۲۰۰۲ در ژوهانسبورگ ارایه داد. او هنوز دربارهٔ ماندگاری محیط زیست می‌نویسد. فعالیتش به‌عنوان یک بچه و تعهد او از آن زمان، چراغ راهنمای هم سالانش و دست‌اندرکاران بهبود محیط زیست است.



کلارنس سیوارد دارو
۱۸۵۷ - ۱۹۳۸
آمریکا

کلارنس دارو

«اگر قضیه برعکس بود و یازده مرد سفید حین حراست از کاشانه و جان خویش علیه گروهی سیاه پوست، به سمت آن‌ها شکلیک کرده بودند و او را کشته بودند هیچ کس محاکمه آن‌ها را تصور نمی‌کرد... و در عوض به آن‌ها مدال می‌دادند.»[1]

کلارنس سیوارد دارو در ۱۸ آوریل ۱۸۵۷ متولد و در ۱۳ مارس ۱۹۳۸ درگذشت. او یک وکیل آمریکایی بود و عضو ارشد اتحادیهٔ آزادی‌های مدنی آمریکا محسوب می‌شد. دارو در میانهٔ دههٔ ۱۹۲۰ بدون تردید مشهورترین وکیل دعاوی آمریکا بود. محاکمات مشهور او شامل محاکمه قتل ناتان لئوپولد و ریچارد لوب در ۱۹۲۴ می‌شد که در آن دو پسر نوجوان خانواده‌های متمول متهم به قتل یک پسر ۱۴ ساله شدند و اکنون نوبت «محاکمهٔ میمون» در ۱۹۲۵ بود: جان اسکوپر معلم. دارو در برخی پرونده‌ها در مقابل یک سخنور عالی دیگر ویلیام جنینگز برایان قرار داشت که در محاکمه اسکوپز تفسیر بنیادگرای خود از انجیل را شرح می‌داد. دارو در واقع محاکمه را باخت هرچند ادعا می‌شد او بر برایان غلبه کرده بود و نظرات برایان توسط بسیاری تخطئه می‌شد.

---

۱. سخنرانی پایانی محاکمه در دفاع از هنری سویت، دیترویت، آمریکا، سه‌شنبه ۱۱ می ۱۹۲۶.

در ۱۹۲۶ یک دارودستهٔ سفیدپوست در دیترویت در صدد برآمد خانوادهٔ آمریکایی آفریقایی‌تباری را از خانه‌ای که آن‌ها در یک محلهٔ سفیدپوست نشین خریداری کرده بودند بیرون کنند. در این درگیری یک مرد سفیدپوست کشته شد و یازده آمریکایی آفریقایی‌تبار ساکن منزل به جرم قتل دستگیر شدند. در یک مورد دکتر «اوسیان سویت» و سه عضو خانواده‌اش محاکمه شدند و دارو به هیئت منصفه کاملاً سفیدپوست گفت: «من اصرار دارم این پرونده فقط بر اثر تعصب تشکیل شده و اگر قضیه برعکس بود و یازده مرد سفید حین حراست از کاشانه و جان خویش علیه گروهی سیاه پوست، به سمت آن‌ها شلیک کرده بودند و او را کشته بودند هیچ‌کس محاکمهٔ آن‌ها را تصور نمی‌کرد... و در عوض به آن‌ها مدال می‌دادند.»

پس از محاکمه نادرست یازده نفر توافق شد هر یک جداگانه محاکمه شوند. دارو نخست از برادر اوسیان سویت یعنی هنری دفاع کرد که معترف بود گلوله‌ای را در خیابان گارلند موجب قتل شده، او شلیک کرده است. هنری از منظر دفاع از خود، بی‌گناه شناخته شد و اتهامات ده نفر دیگر رفع شد.

استدلالات دفاعی دارو در محاکمهٔ هنری سویت هفت ساعت طول کشید. این امر برای دارو عادی بود. شهرت او به این بود که با دقت یکایک استدلالات مخالف را نفی می‌کرد. این یک نحوهٔ سخنرانی رایج است: با ادب یا خشم نظر مقابل را کله پا کن. در پرونده هنری سویت، مباحث دارو بی‌شمار بود هرچند او متکی به این نظر صحیح بود که تعصب در کار است. او این کار را نه با زور بلکه با ترسیم یک تصویر تفصیلی با تخیل و تجسم قوی و کاربرد زبانی که ایجاد سوء تفاهم نمی‌کرد انجام داد. ناراحتی هیئت منصفه نمایان بود: «آقایان، آیا لازم است به شما ثابت شود آن افراد چرا در آن محل بودند؟... یک جمعیت در محله؟ فردی به خانهٔ شما بیاید و تیغی را روی گردن شما بگذارد یا خنجری را در خیابان به قلب شما فرو کند همان

قدر قرب همسایگی دارد که این توطئه‌چینان و شورشیان که سیاهان را از خانه‌شان راندند. همسایه، بله؟ بازدید؟ برای استقبال و خوش برخوردی! این افراد تازه وارد بودند. شاید لازم بود گنجه‌هایشان پر شود. شب داغی بود. شاید جمعیت برای آن‌ها بستنی، سودا یا نوشابهٔ خنک آورده بود. همسایه؟ آقایان. همسایه؟ این‌ها همان‌قدر همسایه بودند که لانهٔ مار زنگی اگر ناگاه پا در آن بگذارید... و هر کس این پرونده را خوانده این موضوع را می‌داند. شما می‌دانید نیت‌شان چه بود.»

درس‌هایی از کلارنس دارو

اجازه دهید مردم روند فکری سخنان شما را پیشگویی و مزه کنند. دارو بابت استدلال‌هایی که بدون یادداشت ارائه می‌شد و شنوندگان را به‌شدت تحت تاثیر قرار می‌داد، معروف بود. او با پیوند سرنوشت یک ولگرد تنها و مظلوم با کل ایدهٔ انسانیت و آزادی کارش را پیش می‌برد. او بسیاری از مجرمان را افرادی می‌دانست که در اثر شرایط به کردار ضداجتماعی گرویده‌اند و هیولای صاحب اراده‌ای نیستند. بدین‌سبب با مجازات مرگ مخالف بود. زبان او همواره مکالمه‌ای است و کمتر رسمی. دفاع او چنین آغاز شد: «حالا، بگذارید ببینیم، سعی دارم تا جایی که می‌شود با شما آقایان عادلانه رفتار کنم ولی مشکلی نمی‌بینم از این لحاظ تحت نظر باشم. فقط می‌خواهم ارزش آن‌چه را می‌گویم نظر خود درک کنید.»

مهارت و تمرین ارزشمند است. دارو در سخنرانی محاکمه کیفیات عالی خود را در نقش یک وکیل به نمایش گذارد. استدلال او به شفافی بلور، ساده و غالباً یکنواخت بود. می‌دانست چطور مخاطب (هیئت منصفه) را با خود در ایجاد یک ایده و فکر بکشاند. او به آرامی ولی با دقت و جذابیت قضیه را بیان می‌کرد. سخن او سنجیده و قوی و غرایز نمایشی و توان اقناع فوق‌العاده‌ای داشت. مثلاً استدلال می‌کرد پروندهٔ هنری سویت

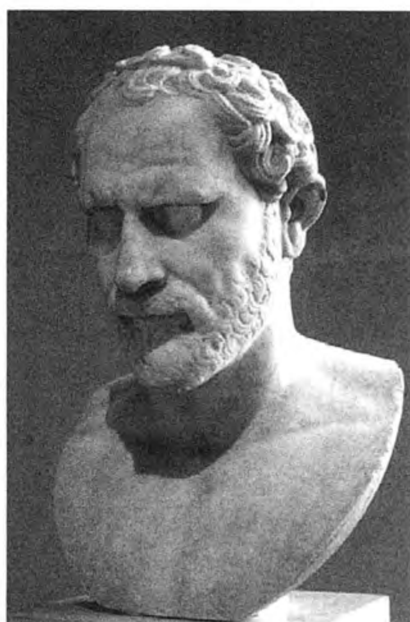
دربارهٔ نژادپرستی است نه جنایت: «نفرت را برچینید و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.» او با دقت زمینه چینی می‌کرد تا دفاع خود را بر آن بنا کند.

میراث دارو

در جهانِ ما قبل تلویزیون و روزنامه، واژه‌ها بیش از تصاویر اهمیت داشتند؛ بسیار بیشتر. مهارت‌های سخنوری و بلاغت به راستی ارج نهاده می‌شد، کل سخنرانی‌ها شنیده می‌شد و سپس به طور گسترده خوانده می‌شد. در دورهٔ دارو، یک باور عمومی وجود داشت که نباید در نبردهای معنوی فقط درگیر شد، بلکه باید در آن برنده شد. این تنها راهی بود که از طریق فنون بیان تغییر در هر زمینه‌ای قابل اعمال بود. از زمانی که دارو به کار خویش پایان داد قدرت در دادگاه‌های آمریکا جابه‌جا شده است. و کلاً امروز محدودتر هستند و محاکمات بهتر ثبت می‌شوند. قاضی کمتر امکان دارد دادستان را به جایگاه شهود احضار کند. امروزه شاید ماجراهای شخصی، زبان طبیعی و مکالمه‌ای، طنز گزنده و لحن شاعرانه جمع‌بندی‌های دارو با مخالفت روبه‌رو شود.

دارو یک زمینهٔ اخلاقی ایجاد کرد، روندی برای دفاع از حقوق مردم و حمایت از بیگناه در قبال قلدری و تعصب. همان طور که او در پایان محاکمه هنری سویت گفت: «می‌دانم نژاد سیاه باید راه درازی طی کند... قانون او را هم تراز کرد ولی نه انسان‌ها...»

دارو را احساساتی می‌دانند. یک جنبهٔ میراث او کاربرد عبارات پر طنین، رنگارنگ و متمرکز است. تعجبی ندارد که قهرمان مبارزه با تبعیض نژادی شود. متأسفانه گاه شخصیتش زیر سؤال می‌رفت: متهم به رشوه شد و می‌گفتند ویلیام جنینگز برایان را تحقیر می‌کند. با وجود این، او به مبارزه برای ضعفاء، اتکاء به اخلاقیت، و کسی که می‌تواندمحاکم را قانع کند زورمندان همواره غالب نیستند شهرت یافته است.



دموستنس
۳۸٤ – ۳۲۲ قبل از میلاد
یونان

دموستنس

«آن وقت چیزی برای گفتن نداشتی، بسیار خوب، اکنون وظایف ما را نشان ده.»

دموستنس (۳۸۴ – ۳۲۲ قبل از میلاد) یک دولتمرد و سخنور آتنی بود. نخستین سخنرانی‌های قضایی را در ۲۰ سالگی ایراد کرد موقعی که با موفقیت از قیم خویش ارثیه خود را خواست. سپس به‌عنوان یک نطق‌نویس حرفه‌ای و وکیل، سخنرانی‌هایی برای کاربرد در پرونده‌های شخصی می‌نوشت. در یونان باستان شنونده موضوع را مشخص می‌کرد نه گوینده. آن زمان سیاستمداران باید نظرات مردم را پی می‌گرفتند که در نتیجه بلاغت هنری مهم بود و بدین عنوان تدریس می‌شد. یک سخنگو می‌توانست با ارایه یک سخنرانی بد تن‌پرورانه و استدلال غیرمکفی یک تصمیم سیاسی یا قانونی را به زیان خود تمام کند. دموستنس سخنور بزرگی شد و این مهارت را درس می‌داد.

علاقهٔ دموستنس آتن بود و کوشی در سخنرانی مشهور خود مردم را علیه فیلیپ دوم تهییج کند نخستین فیلی‌پیک در ۳۵۱ قبلِ میلاد انجام شد و در آن به آتن در قبال خطر گسترش مقدونیه هشدار داد. در پی آن از آتن درخواست کرد نیروهایی در دفاع از الینثوس ارسال کند (قوی‌ترین شهر

شمالی) تا با فیلیپ رویارو شوند ولی نتیجه نگرفت. الینثوس در ۳۸۴ سقوط کرد. دموستنس یک مقابله مسلح را علیه ارتش رو به رشد فیلیپ و جاه‌طلبی سیاسی او رهبری کرد اما نتیجهٔ آن بزرگ‌ترین پیروزی فیلیپ مقدونی در چارونیا در ۳۳۸ قبل از میلاد بود.

پس از جنگ با فیلیپ، یکی از حامیان دموستنس موسوم به استسیفون جایزه تاج طلا را به سخنران پیشنهاد کرد. پنج سال بعد پس از آن که سیاست‌های دموستنس با موفقیت کمی روبه‌رو شد، دشمن او اچینس، استسیفون را متهم و ادعا کرد پیشنهاد تاج غیرقانونی است و دموستنس حق دریافت آن را ندارد. شاید اچینس درست می‌گفت اما مانند محاکمهٔ سقراط، پرونده‌های آتن همواره بر اساس فنون قانونی رسیدگی نمی‌شد. در نهایت اچینس کمتر از یک‌پنجم آراء را آورد و محاکمه را باخت. شاکیانی که کمتر از یک‌پنجم آراء را می‌آوردند به‌سختی جریمه می‌شدند تا از پرونده‌های بی‌مورد جلوگیری شود. جریمه آن‌قدر سنگین بود که اچینس مجبور شد تبعید را بپذیرد چون نمی‌توانست آن را پرداخت کند. دموستنس پس از مرگ فیلیپ در شورش علیه پادشاه جدید مقدونیه اسکندر کبیر شرکت کرد اما به نتیجه نرسید. جانشین اسکندر در منطقهٔ آنتی پاتر برای ممانعت از شورش مشابه علیه حکومت خود نیرویی را برای دستگیری دموستنس ارسال ولی سخنران خودکشی کرد.

درس‌هایی از دموستنس

هرچند دشوار باشد ولی تمرکز کنید و آمادگی داشته باشید. گفته شده دموستنس در کودکی تلفظ بد و لکنت داشته است. به نظر می‌رسد آمادگی او برای سخنرانی فراوان بوده و او با قرار دادن سنگ‌ریزه در دهان تمرین می‌کرده است. گفته‌اند در ساحل تمرین کرده تا بتواند بر صدای باد و امواج غلبه کند. باور داشتن به صدق این ادعاها دلگرم کننده است. با دقت

بحث خود را برنامه‌ریزی کنید تا شنوندگان را با خود همراه سازید. دنبال گاف در بحث بگردید.

گاف کوچک صدمات اندکی زیر بنیان سخنرانی ایجاد می‌کند که همین نقص ساده می‌تواند موجب غرق شدن شما شود. سخنرانی «در باب تاج» یک بیان قوی سیاسی است. کل حیات سیاسی دموستنس در خطر بود ولی او هیچ‌یک از اعمال خود را منکر نشد. او بر نکات مثبت تأکید کرد و دستاوردهایی را که خود برای آتن کسب کرده بود ولی طرف مقابل کسب نکرده بود یادآور شد. او با نگاهی کلی به یونان آغاز و مراحل درگیری با فیلیپ را تشریح کرد. در ضمن شخصاً به اچینس تاخت و او را مسخره و به فساد و خیانت متهم کرد. او اصولاً شخصیت اچینس را خرد کرد: «برای این فرد بی‌خرد پاسخی کوتاه، ساده و کافی دارم. اچینس اگر آینده فقط بر تو و نه هیچ‌کس دیگر فاش شده، باید موقعی که رأی می‌زدیم از منافع پیشگویی تو برخوردار می‌شدیم، اگر دانشی از آینده نداری پس مانند بقیهٔ ما در معرض اتهام نادانی هستی. پس امتیاز تو در متهم کردن نسبت به اقدام من در مقابل من که تو را متهم می‌کنم چیست؟»

در ضمن دموستنس تأکید کرد که به تنهایی اتحاد با ثبس را ترویج کرد و هرچند آتن شکست خورد بهتر است در نبرد شکوهمندی برای استقلال شکست بخورد تا به سهولت آزادی خویش را از دست بدهد: «اما آن گاه اگر آتن پس از ادعای این‌که بزرگ‌ترین ملت است موضع خویش را رها می‌کرد به‌خاطر سپردن یونان به دست فیلیپ گناهکار می‌بود. اگر آتن بدون هیچ نبردی هدفی را که پدرانمان به هر سختی دنبال می‌کردند رها می‌کرد، آیا کسی را می‌یافتید که در صورت آب دهان بیفکند؟ در روی تو اچینس، نه آتن، نه من.»

سخن با تفصیل کاوشگرانه هجوم می‌آورد هرچند غلو می‌کند. او از موضع خود به‌عنوان یک آتنی وفادار و شجاع دفاع و باز غلو می‌کند. با این حال، سخن صداقت هیجان آلودی دارد و با خشم، اسف و مطایبه بیان می‌شود. او از خرد کردن شخصیت اچینس قصور نمی‌کند: «در زندگی و منش و حضور در ملأ عام، معلوم‌الحالی، طرحی با تصویب مردم در حال انجام است. اچینس خاموش است. واقعه اسفباری گزارش شد. اچینس ظاهر می‌شود. او آدم را به یاد یک رگ‌به‌رگ‌شدگی یا ترک‌خوردگی قدیمی می‌اندازد: موقعی که سلامت را از کف بدهی، عود می‌کند.»

شوخ‌طبعی در این سخنان اندک است، که شاید رسم سخنوری آن عصر ایجاب کرد. بیشتر سخنرانی‌های باقی مانده نشانگر دقت در آماده سازی است هرچند شاید دموستنس (مانند امروز) برای اختفای این نکته بسی تلاش کرده باشد. جملات کوتاه و تند احساس بداهه بودن را القاء می‌کند.

میراث دموستنس

دموستنس سخنرانی‌های زیادی را منتشر کرد که فقط ۶۰ فقره برجا مانده است. رومیان هنرش را حین تمرین سخنوری مطالعه می‌کردند. جوانان او را به‌عنوان فواره بزرگ و سرشار نبوغ می‌ستودند و او الهام‌بخش سخنان سیسرو (که آن نیز فیلی پیکز نامیده می‌شود) علیه مارک آنتونی بود. سیسرو دموستنس را به‌عنوان سخنوری عالی می‌ستود.

سخنان او مثال عالی نحوه حمله و دفاع از بحث است. نظراتش همواره با ذکر منافع دولتشهر (آتن) همراه بود هرچند چندان دوراندیش نبود تا پایان دولتشهر را تصور کند.

طی رنسانس، بلاغت دموستنس ارج گذارده شده و بسیار خوانده می‌شد و پس از سیسرو شاید مقام دوم را داشت. در عصر جدید، از سبک دموستنس و اصول او بسیار اقتباس می‌شود. کسانی که قانون اساسی آمریکا را نوشتند تحت تأثیر او و سخنرانان انقلاب فرانسه و رزمندگان مقاومت آن کشور در جنگ جهانی دوم نیز چنین بودند. از آن پس نام دموستنس نماد استقلال و مقاومت است.



دنگ ژیائوپینگ

۱۹۰۴-۱۹۹۷

چین

دنگ ژیائوپینگ

«ما باید برای اجرای برنامهٔ مدرن سازی از واقعیات چین آغاز کنیم. از نظر انقلاب و ساختار باید از ممالک خارجی بیاموزیم و از تجارت آن‌ها بهره گیریم. اما کاربرد مکانیکی تجارب خارجی و رونوشت برداری مدل‌های خارجی ما را به جایی نمی‌رساند... امور چین باید مطابق شرایط مردم چین اداره شود.»[1]

دنگ ژیائوپینگ در سی جوان، چین متولد شد. او یک انقلابی و اصلاح‌گر چینی و رهبر حزب کمونیست چین (CPC) بود. دنگ به‌عنوان رییس دولت منصوب نشد اما از ۱۹۷۸ الی ۱۹۹۰ عملاً رهبر جمهوری خلق چین بود. او در ۲۲ آگوست ۱۹۰۴ متولد شد و در ۱۹ فوریه ۱۹۹۷ درگذشت.

دنگ به‌خاطر نوآوری سیاسی و ارایه نوع خاصی از سوسیالیسم به چین شهرت جهانی دارد. چین با رهبری او به سریع‌ترین رشد اقتصادی دست یافت و سطح زندگی مردم ارتقاء پیدا کرد.

درس‌هایی از دنگ ژیائوپینگ

او در سخنرانی ۱۹۸۲ گفت: «امور چین باید مطابق شرایط خاص و توسط مردم چین اداره شود. استقلال و اتکاء به خود همواره مبنای کار بوده

---

۱. نطق افتتاحیه در دوازدهمین کنگرهٔ ملی حزب کمونیست چین، پکن، چین، سه‌شنبه ۱ سپتامبر ۱۹۸۲.

است. مردم چین به رفاقت و همکاری با مردم سایر ممالک ادامه می‌دهند ولی برای استقلال و حق حاکمیت خود ارزش بیشتری قائلند.» دنگ ادعای سخنوری نداشت و این کار را دشوار می‌دید. او که خجالتی بود، بحث در محافل کوچک را می‌پسندید. برای او ارزش سخنوری در راهنمایی و تمرکز فکر بود. با وجود این او به‌شدت تمرین می‌کرد و آماده می‌شد و این ارتباطی به تعداد مخاطبان نداشت. چالش او، تطبیق محتوای کلام خود — نیاز به پیشرفت و مدرن‌سازی و دوری از وابستگی به گذشته — با واقعیت سیستم بسیار ساخت یافته و ترسناک چین کمونیستی در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ بود.

در مورد آن‌چه مایلید شنونده بدان ایمان آورد رو راست باشید. گاه سخنرانی‌ها موجب می‌شود شنونده تصور کند منظور چیزی غیرآن است که سخنران بیان می‌دارد. دنگ این خطا را انجام نداد و راه‌حل او برای سوق چین به مدرنیسم کاربرد سیستم رسمی جهت ایجاد و تنظیم اقتصادی مدرن و آزاد بود. این امر در سخنان او آشکار است و برای ما گاه رسمی و خشک می‌نماید ولی شنوندگان بدان پاسخ خوبی دادند. آن‌ها به دنبال قدرت و اختیارات، دانش و جهت‌دهی کاملاً متمرکز بودند.

دنگ از اختیارات تشکیلاتی برای تشویق، اطمینان دهی و مهم‌تر از آن جهت‌دهی مردم بهره برد. او مجموعۀ روشنی از اولویت‌ها را بیان کرد که مردم باید آن‌ها را باور می‌داشتند. در مواردی شبیه مدیرعاملی بود که راهبرد نوین شجاعانه‌ای برای کسب‌وکار ارایه داده و به مردم کمک می‌کند در جهت صحیح برای اتخاذ آن حرکت کنند. بدین ترتیب بهترین جنبه‌های گذشته حفظ و ثبات برقرار و فرصت‌های نو ایجاد و اتخاذ می‌شد. سبک صحیح را به کار برید. با سبک درست منطبق شوید. فقط مطالب دنگ نبود که مردم را به تغییر فرامی‌خواند بلکه نحوۀ بیان هم مهم بود. او درصدد

استقرار چین در یک موضع منحصر به فرد بود. او می‌دانست چین باید اقتصاد خود را به روش خود اداره کند درحالی که از تجارب ممالک دیگر بهره می‌برد: «ما باید برای اجرای برنامهٔ مدرن‌سازی از واقعیات چین آغاز کنیم. از نظر انقلاب و ساختار باید از ممالک خارجی بیاموزیم و از تجارب آن‌ها بهره گیریم. اما کاربرد مکانیکی تجارب خارجی و رونوشت‌برداری مدل‌های خارجی ما را به جایی نمی‌رساند... امور چین باید مطابق شرایط مردم چین اداره شود.» او یک رویکرد کلاسیک چینی را در سخنرانی به کار می‌برد. از استعاره و سخت تحلیلی، منطقی و سرراست استفاده می‌کرد. متأسفانه پیشرفت در اثر سرکوبی معترضان در میدان تیان آن من در ۱۹۸۹ کند شد. می‌شد با ارتباط بهتر و درک بیشتر پیام‌های دولت در آن موقع از چنین رویدادی جلوگیری کرد.

میراث ژیائوپینگ

او را رهبری می‌دانند که درک می‌کرد چین مستبد جهت نجات خود از ورطهٔ فراموشی سوسیالیسم نیازمند اصلاحات اقتصادی است. مائو او را سوزنی پنبه پیچ نامید و ظاهراً هم ملایم می‌نمود اما در اصل آمادهٔ ضربه زدن به مخالفان طرح‌های خود بود. چون چین در اقتصاد قرن ۲۱ نیرو محرک یا غالب می‌شد، متناسب بود که یکی از بزرگ‌ترین رهبران چین بیشتر شبیه یک کاسب کار آرام و متفکر باشد تا یک سیاستمدار برون‌گرا. او بعدها گفت: «احساس می‌کردیم چین ضعیف است و می‌خواستیم آن را قوی کنیم.» طبق عادت، امور را ساده بیان می‌کرد: «بنابر این به غرب رفتیم تا بیاموزیم.»

از ۱۹۷۹ و شاید در نتیجهٔ سیاست دنگ، چین از رشد ناخالص ملی مثال زدنی برخوردار بوده است و امروز از بزرگ‌ترین اقتصادها و وسیع‌ترین بازارها برخوردار است. دنگ ژیائوپینگ یک روش حرفه‌ای چینی مدیریت

و رهبری را پس از سال‌ها سختی، انقلاب و خشونت ارایه کرد. سیاست او چین را متحول کرد و رویکرد ظاهراً ملایم اما سخت‌گیرانهٔ او الگویی برای اخلافش شد.

پس از دنگ و تحت حکومت «جیانگ زمین» سیاست‌های دولت ایده و روش و جهت‌دهی دنگ را تأکید کرده است. تأکید او بر صنایع سبک و واحدهای کوچک که به شکل محلی مدیریت شوند با جمعیت زیاد چین منطبق است و یک بازار کار ارزان و وسیع که در صحنهٔ بین‌المللی مهم است، ایجاد کرده است. دنگ با ترجیح واحدهای مشترک بر صنایع خانگی، سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد که به ترغیب‌های رو به افزایش پاسخ دهد.



چارلز جان هوفم دیکنز

۱۸۱۲-۱۸۷۰

بریتانیا

چارلز دیکنز

«بدتر از یاوه‌سرایی است — زیرا ریاکاری و سنگدلی می‌شود — چنان‌چه بخواهم پنهان دارم که این دوره زندگانی خویش را با احساس درد قابل توجهی خاتمه می‌بخشم.»[1]

چارلز جان هوفم دیکنز ۷ فوریه ۱۸۱۲ متولد و ۹ جون ۱۸۷۰ درگذشت. دیکنز از پرطرفدارترین رمان‌نویسان عصر ویکتوریاست (که برخی او را بزرگ‌ترین می‌دانند). او در کار مبارزات اجتماعی بود و بیشتر اوقات را به تلاش در بهبود وضع فقرا به‌ویژه در لندن سپری کرد.

چارلز تحت نام «باز» داستان‌های دنباله‌دار در نشریات درج می‌کرد که روش رایج عصر ویکتوریا بود. رسم بود نویسنده قبلِ تحریر داستان دنباله دار، داستان‌هایی را کامل تحریر کند.

در مورد دیکنز، کارها قسمت به قسمت بود و درست قبلِ انتشار تحریر می‌یافت. نتیجه شباهت به نمایش‌های سریالی تلویزیونی داشت که در ارایهٔ شخصیت‌های بد و خوب اغراق می‌شد. به همین شکل داستان یک جریان و ضرباهنگ خاص داشت که توسط شوک یا تعلیق‌های پیاپی ادامه می‌یافت و مردم را در انتظار انتشار قسمت بعدی می‌گذاشت.

---

۱. سخنرانی پس از خوانش پایانی، سنت جیمز هال، لندن، بریتانیا، سه‌شنبه ۱۵ مارس ۱۸۷۰.

سخنرانی‌های دیکنز هم زیبا تحریر می‌شد و او تلاش می‌کرد هر یک حالت داستان باشد. سخنرانی او سلسله‌ای از داستان‌هاست که استدلالش را متقن می‌کرد. او به دقت، جالب بودن هر بخش سخن را بررسی می‌کرد و جای اشکالی باقی نمی‌گذارد. روش ارایه او حفظ تمرکز شنونده و مهارتش در ترغیب پیشگویی بود. در این حوزه نیز داستان‌سرای تمام عیاری بود. زیر و بم داشت و گاه زمزمه می‌کرد. لهجه‌ها را تقلید و نقش بازی می‌کرد تا نکته را برساند. سخنرانی او نمایش و تئاترگونه بود. شنوندگان متحیر و مجذوب می‌شدند. مردم ساعت‌ها گوش می‌دادند و معمولاً از شرح حال زاغه‌های لندن می‌گریستند یا از توصیف یک کارخانه‌دار و سیاستمدار قهقهه می‌زدند. دیکنز در طنز ماهر بود و می‌توانست با دقت مشکلات جامعه و راه‌حل‌ها را مشخص کند.

درس‌هایی از چارلز دیکنز

اگر پرطرفدارید و مخاطب شما را می‌شناسد از فرصت استفاده کنید و این امتیازات را تا جای ممکن به کار برید. اما فرصت‌ها را با غرور بیهوده از بین نبرید. سخنرانی فرصتی برای راندن راهکار، پیام یا طرح خود به جلوست، بختی برای تأکید بحث و اقناع شنونده که نظراتتان ارزشمند است.
در ۱۵ مارس ۱۸۷۰ دیکنز بخش‌هایی از داستان «سرود کریسمس» و «نامه‌های پیک و یک» را قرائت کرد و سلسله به‌یادماندنی قرائت‌های عمومی را که ۱۶ سال منبع لذت شنوندگان زیاد در سراسر بریتانیا و البته آمریکا بود که دیکنز آن‌جا بسیار مشهور بود، خاتمه داد. او با نطق وداع این شب خاص را تکمیل کرد. سخنرانی و کتاب‌خوانی خسته‌اش کرده بود.
ساختمان سنت جیمز هال مملو از جمعیت بود. گفته می‌شد این آخرین بخت شنیدن تفاسیر نویسنده دربارهٔ شخصیت‌های آفریده‌اش و هنگام وداع

است. دیکنز در این حال بسیار بیمار بود و بسیاری از این موضوع آگاه بودند گفته شده مردم در انتهای سخنرانی گریستند که جای شگفتی نیست.

او در میان تشویق مکرر و بلند با تکان دادن کلاه‌ها و دستمال در گوشه و کنار سالن کناره گرفت و با خود یکی از بزرگ‌ترین منش‌های روشنفکری را که مردم از آن بهره گرفتند همراه برد: «بدتر از یاوه‌سرایی است – زیرا ریاکاری و سنگدلی می‌شود – چنانچه بخواهم پنهان دارم که این دوره زندگانی خویش را با احساس درد قابل توجهی خاتمه می‌بخشم. ۱۵ سال در این سالن و مکان‌های دیگر افتخار عرضه ایده‌های خود پرورده‌ام را در مقابل شما داشتم و با نظارهٔ دقیق استقبال شما، از هنر خویش و نصایحی که برای اطلاع دیگران ارایه کردم شادمان شدم.» اگر مردم برای دیدار شما پول بدهند یا ندهند، حداقل وقت خود را اختصاص داده‌اند. پس شما مدیون آن‌ها هستید نه آن‌ها مدیون شما. سخنران باید همواره بهترین کار را ارایه دهد وگرنه اصلاً چرا سخنرانی می‌کند؟

آن شب دیکنز با روحیه و نیرویی بیش از همیشه سخن گفت. سپس در مورد آمادگی داشتن و درک آن‌چه شنونده دوست دارد و با آن می‌خندد، نفس‌اش را حبس می‌کند، یا می‌گرید نکاتی گفت. صدای او تا پایان وضوح خاص، تجسم عالی و بیان بلیغ خود را حفظ کرد. هر شخصیت در هر بخش داستان با تغییر ساده لحن، مکث یا تأکید، لحن آهنگین در یک جا و زمزمهٔ خشنی در جای دیگر، زنده می‌شد. مردم شخصیت‌هایی را که با وضوح مجسم می‌شدند در برابر خود می‌دیدند.

داستان‌های خوب را می‌توان تکرار کرد و اگر خوب سروده شده باشد (که کلید همین است) مردم مشتاق تجدید آن هستند. در سالن پر جمعیت، مردم (که یقیناً داستان‌ها را از بر بودند) بی‌صبرانه در انتظار افتتاح پاراگراف بعدی بودند. یک حرف از نظر دور نمانده بود و مخاطبان لحظات

مطایبه‌آمیز یا جانگداز را می‌پرستیدند. دیکنز به هر جا می‌رفت، رایج‌ترین قرائت‌ها شامل اولیورتوییست، دوریت کوچولو، و سرود کریسمس بود. در مورد اخیر، شنوندگان از شرح روز کریسمس «باب کراچیت» و قضایای تاینی تیم شد لذت می‌بردند. این شب خاص نیز استثناء نبود. شادمانی عمومی از شنیدن تکه‌کلام‌های، «ابنزر اسکروج» فقط موقعی متوقف شد که درک کردند با این قصه، آخرین داستان نیز قرائت شده است. دیکنز با گفتن این مطلب سخنرانی را تمام کرد: «اکنون برای همیشه ناپدید می‌شوم... با وداعی صمیمانه، قدرشناسانه، محترمانه و مهربانانه.»

به یاد بسپارید حین سخنرانی — بدون توجه به تعداد شنونده، شما روی صحنه هستید. تشویق حضار دقایقی در سالن طنین افکند و آن‌گاه که آرام گرفت دیکنز با روحیهٔ قوی ولی همان منش نمایشی سخنرانی خود را که سلیس و مهیج بود ایراد کرد. کلام کوتاه ولی زیبا و خرسندی او از کلام هویداست. البته که نثر عالی، نثر سنجیده شده بسیار به ارایه سخنرانی عالی کمک می‌کند. دیکنز اما، یادداشت اندکی به کار برد.

میراث دیکنز

دیکنز ناقد دائم و دوآتشه فقر و نارسایی اجتماعی عصر ویکتوریاست. خوانندگان از افشاگری آن‌چه خارج دایرهٔ بلاواسطه اجتماعی آن‌ها می‌گذشت متعجب و شوکه می‌شدند. داستان دوم دیکنز اولیورتوییست (۱۸۳۹) خواننده را با تجسم صحنه‌های فقر و جنایت شوکه می‌کرد و مسئول پاکسازی زاغه‌های لندن بود که اساس قصد است. به موارد دیگری مثل شرایط افراطی اجتماعی و سیاسی محل زندگی و کار مردم نیز اشاره می‌شود. او به بهداشت، فاضلاب، کارخانه و غیره توجه می‌کرد و ساعت‌ها در خیابان‌های لندن قدم می‌زد، هم برای الهام گرفتن و هم بررسی دست اول نواحی محروم شهر. او زورمندان و مسئولان کوته فکر، که سازمان‌های

دارای منافع (مالی) را بر نکبت دیگران ارجح می‌دانند محکوم می‌کرد. شرح وضعیت زندان‌های انگلیس در نامه‌های «پیک و یک و دوریت کوچولو عاملی در تعطیل» برخی محبس‌های لندن بود.

برخی استدلال می‌کنند زبان دیکنز پیچیده است — که شاید باشد — اما در مجموع ناقدان موافقند واژه گزینی و بیان او عالی است. توان او در تشریح موقعیت، فرد یا رابطهٔ منحصر به فرد است. بیش از همه او استاندارد داستان سرایی را ارتقاء داد؛ توان قصه‌گویی از عوامل عمده قدرت سخنرانی است. سخنرانی عمومی دیکنز نیز بلیغ و قدرتمند و صریح است. او می‌دانست چطور هر شنونده را به شکل حضوری یا با خواندن مطالبش سرگرم کند.

در مارس ۱۸۷۰، دیکنز رنجور به ملاقات ملکه ویکتوریا رفت که بعدها درباره‌اش گفت: «او ذهن وسیع و مهربانی داشت و نیرومندترین هم‌دردی را با طبقات فقیر ابراز می‌کرد.»



بنجامين ديزرائيلي

١٨٠٤-١٨٨١

بريتانيا

بنجامین دیزراییلی

«از آن‌جا که آن‌ها باور دارند برای ما شاه‌راهی به سوی امپراتوری هند و اتباع ما می‌گشاید، مردم انگلستان از ابتدا عاقلانه بودن و مناسبت گامی را که امشب بر می‌داریم درک کردند.»[1]

بنجامین دیزراییلی ارل بیکنزفیلد در ۲۱ دسامبر ۱۸۰۴ متولد و ۱۹ آوریل ۱۸۸۱ درگذشت او ۳۰ سال بر سیاست بریتانیا و جهان اثر گذر بود و مسلماً از سخنوران بزرگ عصر ویکتوریاست. دیزراییلی قبلِ پرداختن به سیاست، مشغول داستان‌نویسی شد تا بدهی خود را بپردازد و توان تحریر قصه‌های معمولی (نه عالی) سخنرانی او را متنوع و موجز کرد. و کاری کرد که زبان [او] نافذ شود.

در ۱۸۷۵ «پادشاه» مصر ورشکسته شد و به فروش سریع سهام «کانال سوئزی» ناچار شد که بیشتر کشتی‌های بریتانیا از آن عبور می‌کردند. روشن بود که بریتانیا باید به نحوی سهام سوئز را می‌خرید. دیزراییلی سریع اقدام کرد. او خرید ۱۷۶۶۰۲ سهم جهت ممانعت بلوکه‌سازی شاهرگ حیاتی بریتانیا به هند و استرالیا توسط فرانسه را ترتیب داد. او شخصاً نمایندهٔ پارلمان و وام دهندهٔ «لاینل دوروچیلد» را ترغیب کرد چهار میلیون پوند

---

۱. سخنرانی تملک سهام کانال سوئز، مجلس عوام، بریتانیا، دوشنبه ۲۱ فوریه ۱۸۷۶.

لازم برای خرید سهام را به دوست بریتانیا قرض دهد. معاملهٔ خوبی بود. در ۱۹۱۴ سهام ۴۰ میلیون پوند می‌ارزید. اما تصمیم خرید سهام از پیش اتخاذ نشده بود. دیزرائیلی به مجلس گفت: «آقایان، هرچند، طبق گفتهٔ لرد نجیب‌زاده، باید رأی اجماع دهیم، نمی‌توان انکار کرد بحث امشب حداقل یک نتیجه داده است. معلوم شد، به نحوی که نه مجلس عوام و نه کشور نمی‌توانند در مورد آن سوءبرداشتی کنند، که اگر جناب محترم نمایندهٔ گرینیچ (آقای دبلیو. گلدستون) صدراعظم بود، سهام سوئز خریداری نمی‌شد... مردم انگلستان از ابتدا عاقلانه بودن و مناسبت گامی را که امشب بر می‌داریم درک کرده‌اند.»

درس‌هایی از بنجامین دیزرائیلی

تمام سخنرانان عالی خوب شروع نمی‌کنند. اگر اولین نطق‌های شما خوب درنیامد به معنی این نیست که نمی‌توانید سخنران ماهری شوید. از نخستین سخنرانی دیزرائیلی در مجلس عوام با علاقهٔ زیادی استقبال شد زیرا او به‌عنوان نویسنده شهرت داشت و انواع اتهامات را علیه رهبر اپوزیسیون عوام ابراز داشته بود و سیاستمداران منتظر رقابت در پارلمان و ظهور یک سخنران قدر بودند. اما او سخنرانی را (کمی عصبی و متکلف) در میان طنین خندهٔ مسخره‌آمیز و هلهله اپوزیسیون آغاز کرد. مصیبتی بود. دیزرائیلی رنجیده و بیمناک، با این عبارت پیشگویانه بر کرسی نشست: «بارها مطالب زیادی را شروع کرده‌ام و بالاخره موفق شده‌ام. اکنون می‌نشینم ولی زمانی می‌رسد که گوش فرا خواهید داد.» به‌تدریج دیزرائیلی اعتمادبه‌نفس پیدا کرد و با کوشش و تمرین در واقع سخنرانِ بزرگی شد.
عبارت‌سازی کنید. امروزه رسم است گزیدهٔ سخن در اینترنت، بلاگ‌ها، مجلات، وب‌سایت‌ها، تلویزیون و غیره نقل می‌شود. اطمینان یابید سخن شما عبارات قابل نقل قول داشته باشد. پس از تهیهٔ زمینه و بحث، عبارات

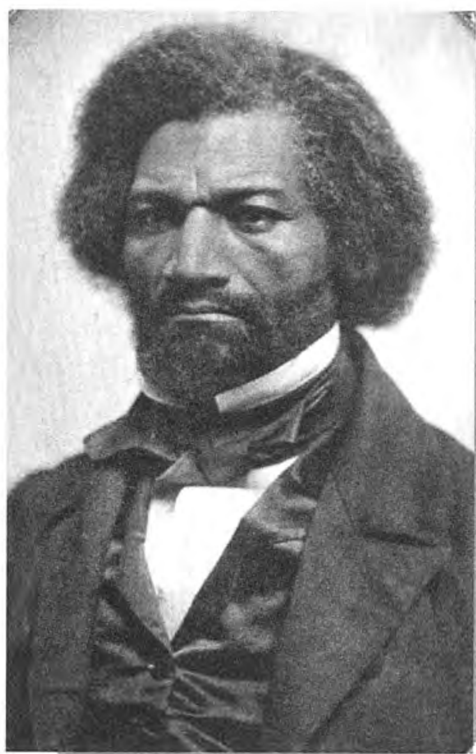
دهان پرکنی بیفزایید (که البته قادر به عملی کردن آن نیستید.) عبارات به‌یادماندنی، مهم است و مطالب پیچیده برای شنونده، نامطلوب و بی‌مورد است. دیزراییلی در ایجاد عبارات به‌یادماندنی و قابل نقل قول استاد بود: «تکرار می‌کنم... تمام قدرت‌ها تابع مسئله اعتماد هستند که ما در قبال نشان دادن آن مسئولیم، که تمامش از مردم و برای مردم حاصل شده و تمامش باید برای آن‌ها موجود باشد.» دیگر این‌که: «در یک کشور پیشرو تغییر اجتناب‌ناپذیر است» و «یک روح منسجم به سرنوشت باور دارد و یک مفلوک به شانس». یکی دیگر که خیلی دوست داریم: «ممکن است فرد در مجلس عوامل خیلی خوب سخن بگوید و کاملاً در مجلس اعیان خرابکاری کند. دو سبک متمایز نیاز است من قصد دارم در دوران خدمت، اگر وقت باشد، نمونه‌ای از هر دو ارایه کنم.»

میراث دیزراییلی

دستاورد جاودانی دیزراییلی تأسیس حزب جدید محافظه‌کار بود. او به بیان عبارات وصفی قدرتمند شهره بود. عبارات قوی حاوی حقایق که برای شنونده و خواننده طنین آشنا داشت. برخی مانند «هرگز چیزی را مفروض مدان» در سخنرانی ۵ اکتبر ۱۸۶۴ و «عدالت، حقیقتِ در عمل است» از سخنرانی ۱۱ فوریه ۱۸۵۱، کاربرد امروزی است. برخی نیرومند و غیرقابل فراموش شدن است: «خطرناک‌ترین راهکار جهش از روی مغاک با دو پرش است.» او با همکاران صبور و رسمی بود ولی مشاجره‌جویی نیرومند و از هدف خویش صرف‌نظر نمی‌کرد. سخنان او به جا و استدلال او هوشمندانه بود. او از قوانین کلام مثل قاعده ثلث که توسط بسیاری افراد در این کتاب به کار رفته استفاده می‌کرد: «سه جور دروغ داریم: دروغ، دروغ لعین و آمار.»

هم‌چنین: «هرگز حاشا نمی‌کنم. هرگز تناقض نمی‌گویم. گاهی فراموش می‌کنم.» در مورد منافع بریتانیا در سوئز که به سخنرانی گزیده ما مرتبط است گلدستون، دیزراییلی را به علت فقدان رضایت پارلمان، ناقض قانون اساسی می‌دانست زیرا سهام با سرمایهٔ خصوصی خریده شده بود. این کار غیرمتداول بود، اما با نگاه به قهقراء دیزراییلی کار خوبی، کرد. وقتی او فهمید فرانسوی‌ها دربارهٔ خرید سهام مذاکره می‌کنند باید سریع می‌جنبید و وقتی برای جلب نظر عوام نبود. چون نمی‌شد صبر کرد پارلمان بودجهٔ خرید سهام را تخصیص دهد، منشی خصوصی خود «مونتاگیو کوری» را برای اخذ وام نزد لرد روچیلد فرستاد. ظاهراً وقتی مونتاگیو کوری گفت دولت فردا به چهار میلیون پوند نیاز دارد روچیلد انگوری خورد و پرسید: «ضمانت شما چیست؟» کوری گفت: «دولت بریتانیا» روچیلد پاسخ داد: «تحویل خواهید گرفت».

دیزراییلی جامعه ویکتوریایی را عادلانه‌تر کرد و درحالی‌که تصور می‌شد گلدستون شاید بزرگ‌ترین دولتمرد قرن ۱۹ بریتانیا باشد. دیزراییلی مسلماً رهبری چندوجهی و سخنوری عالی بود. سیاست خارجی او شجاعانه و قوی بود و به هر قیمت از بریتانیا دفاع می‌کرد. نه فقط با راهبردی هوشمندانه بلکه با بلاغتی هوشیارانه و مباحثی که خوب ارایه شد.



فردریک داگلاس

۱۸۹۵-۱۸۱۸

آمریکا

فردریک داگلاس

«برای برده، چهارم ژوئیه چه معنی دارد؟»[1]

نام اصلی فردریک اگستس بیلی بود و ۱۴ فوریه ۱۸۱۸ به دنیا آمد و ۲۰ فوریه ۱۸۹۵ درگذشت. او طرفدار حق رأی زنان، سخنوری شجاع، مدافع الغای بردگی، نویسنده، اصلاح گر و دلتمرد بود. از عبارت شهیر او است: «می توانم، به‌عنوان یک آزاد مرد، به آن سوی خلیج به ساحل خاوری بنگرم جایی که برده به دنیا آمدم» ، و «یک نفر و خدا، اکثریت است.»

بی تردید او از چهره‌های مشهور آمریکایی آفریقایی‌تبار در آمریکاست. داگلاس برده به دنیا آمد و در ۱۸۳۸ متواری شد. ۱۸۷۲ در کمال شگفتی نخستین آمریکایی آفریقایی‌تبار بود که نامزد معاونت ریاست‌جمهوری شد. داگلاس با بانو اول ویکتوریا وودهال نامزد حزب تساوی حقوق، فرار کرد تا برای کسب پست ریاست‌جمهوری فعالیت کند. اموری نامعمول در آن دوران و دارای مشابهاتی در این روزگار، داگلاس از لحاظ توان ترغیب و بلاغت نیرومند در یادها ماند. در حقیقت بسیاری از سیاستمداران کنونی آمریکا از داگلاس نقل قول می کنند و او را ارج می‌نهند. او مرد شجاع و خوبی بود و بیش از بسیاری افراد در ریشه کنی بردگی تلاش کرد.

---

۱. سخنرانی برای بانوان روچستر و جمعیت برده داری، روچستر، نیویورک، آمریکا دوشنبه ۵ جولای ۱۸۵۲.

درس‌هایی از فردریک داگلاس

آمادگی، آمادگی، آمادگی. داگلاس سه هفته برای آماده سازی این سخنرانی کوشش کرد. ششصد نفر که بیشتر زن بودند خواستار لغو بردگی شدند. آن‌ها ۵ جولای ۱۸۵۲ به سالن کویرنشینان دعوت شدند.

داگلاس باید برای بانوان روچستر و جمعیت برده‌داری سخنرانی می‌کرد و این قوی‌ترین و شهیرترین خطابه ضد بردگی است که تاکنون ایراد شده است و ساخت و پرداخت درخشانی دارد. ترتیبات آن فوق‌العاده است و فقط با خواندن آن از هوشمندی استدلال، زیرکی، خشم، طنز و قدرت ناب متحیر می‌شوید. سخنرانی هم قطعاً عالی بوده است چون داگلاس از هر لحاظ خوب حرف می‌زد. گفته‌اند تشویق حاضران در پایان و معمولاً میانه نطق زیاد بود. اگر مهارت ذاتی دارید، بهبودش دهد. مهارت داگلاس روی صحنه او را هم ردیف بزرگ‌ترین سخنوران قرن ۱۹ قرارداد: او توجه و احترام را جلب می‌کرد. در ضمن توان ارایه واقعیات لازم را حین بیان ایده‌ها داشت. فقط سخن گفتن خوب شما را سخنران بزرگی نمی‌کند و کیفیات دیگری لازم است. داگلاس خصوصیات سخنوران اصلاح‌گر را داشت: شجاعت، ارادهٔ کامل، اعصاب قوی، تمرکز و خویشتن‌داری.

در سخنان او برخورد غیرانسانی اقویا با ضعفاء مجسم و محکوم می‌شد. او خشونت، بی‌رحمی، فقر و فساد، الکل را محکوم می‌کرد، نه مانند یک واعظ بلکه مانند یک معلم صبور. او به‌رغم ناملایمات و بی‌عدالتی‌هایی که کشید و در آن با آمریکاییان آفریقایی‌تبار، زنان، مهاجران و فقرا، شریک بود، توانمندی ذاتی هم داشت. او دارای قریحه خنداندن تماشاچی‌ها هم بود. لطایف او دربارهٔ سرزنش خود که بی‌شباهت به جوک‌های عقیم تهوع‌آور نبود لبخند بر لب مخاطب می‌آورد زیرا دانستن نحوهٔ خنداندن شنونده از اصول سخنرانی عالی است.

مطلب را هوشمندانه بپرورید. مطابق رسوم جوامع سیاه پوست ایالت نیویورک، داگلاس مصر به سخنرانی در پنجم و نه چهارم جولای بود. او با تحسین بنیانگذاران آمریکا شنوندگان را تسکین داد. او اهمیت چهارم جولای را که نوعی «آیین» آمریکایی می‌دانست می‌شناخت . او درک می‌کرد در کشوری تازه پا که از دیدش «هنوز قابل دگرگونی» است، امید فراوانی نهفته است. درک می‌کرد کشور جوان سال پذیرای تغییر است. مخاطبان به راحتی و با اطمینان دل می‌سپردند. سپس داگلاس اعلامیهٔ استقلال را مهره اصلی سرنوشت کشور دانسته و از شنونده می‌خواست: «به این روز و به این اصل، مانند آن دریانوردی که در توفان شب دریا به دکل می‌آویزد، بدان دست یازید.»

او تعداد زیادی ضمایر را برای بیان منظور به کار می‌برد: ملت «ملت شما» و پدران «پدران شما» بودند. قصهٔ این ملت در «مدارس عمومی شما، در کنار بخاری دیواری، و از منابر شما» تدریس می‌شد. داگلاس بدون رودربایستی، از شنوندگان سفیدپوست می‌خواست فساد درون سیاست آمریکا، گردانندگان و اخلاقیات آن را در نظر گیرند. اکنون زمینهٔ بحث روشن شد: ریاکاری در تداوم برده‌داری و نژادپرستی در متن یک جمهوری شکوفنده، در یک دولتشهر مدرن و سرزمین فرضی آزاد مردان. سپس با قدرت زیاد از سکوِ خطابه به سمت زنان خیرخواه شنونده حواله می‌داد می‌گفت: «ببخشید... استقلال ملی شما به من چه ربطی دارد؟» خشم او مخاطب را تکان می‌داد: «من زیر سایهٔ این سالگرد شکوهمند به سر نمی‌برم! استقلال پرعظمت شما فقط نشانگر شکاف عمیق میان ماست. شادمانی شما در این روز همگان را دربرنمی‌گیرد. میراث ارزشمند عدالت، آزادی، رونق و استقلال که ماترک پدران شماست از آن شماست نه من.

آفتابی که حیات و شفای شماست، شلاق و مرگ من است. چهارم جولای از آن شماست نه من. شما شادمان باشید و من ماتم می‌گیرم.»

سپس داگلاس شنونده را به سفری می‌برد که بتوانند آمریکا را جهان برده‌داری، نفرت، خشونت، فروش در حراج و تحقیر شدید ببینند. او این کشور نوپا را لعنت می‌کند و بیشتر تقصیر را متوجه کلیسا می‌داند که این لطمات را پشتیبانی کرده است. این سخنرانی غرّا و آتشین حاوی فهرستی از وحشت آفرینی آمریکایی برای آمریکایی است. او با اشاره‌ای که مخاطبان خوب درک می‌کنند سخن را ختم می‌کند: «...مراقب باشید! یک خزندهٔ دهشتناک در دامن ملت شما خوابیده، جانور زهرآگین از پستان پرمهر جمهوری نوپای شما پرورده می‌شود، به‌خاطر خدا، بگسلید.»

اما داگلاس پس از توفان، نرم خوست و امید می‌دهد. دگربار صدای آه مخاطبان که نفس راحتی می‌کشند شنیده می‌شود. این جا امیدی هست، فرصتی برای روزی نو، مردی پر شور و شر که شنوندگان به او باور دارند. آن‌ها با همدیگر می‌ایستند و کف می‌زنند و تشویق می‌کنند. کاش می‌شد شاهد این صحنه بود.

میراث داگلاس

سخنرانی عالی داگلاس در متن رواج فوق‌العاده داستان «کلبهٔ عمو تم» توسط «هریت بیچراستو» ایراد شد. اگر کلبهٔ عموتم شاهکار داستان‌نویسی موج الغای بردگی آمریکاست، سخنرانی داگلاس نیز شاهکار سخنوری و بلاغت الغای بردگی آمریکا محسوب می‌شود. هیچ آمریکایی دیگری در قرن ۱۹ نبوده که وضعیت نژادپرستی ملت را با این قدرت به باد انتقاد بگیرد. شهرت داگلاس به‌عنوان یک روزنامه‌نگار رشد کرد و او در نویسندگی مانند سخنوری پرآوازه شد. او نه تنها قهرمان حقوق آمریکاییان آفریقایی‌تبار است بلکه حامی جنبش حقوق زنان نیز هست. او از ۱۸۷۷ الی

۱۸۸۱ مارشال ناحیهٔ کلمبیا و از ۱۸۸۱ الی ۱۸۸۶ مسئول ثبت اسناد کلمبیا و ۱۸۸۹ الی ۱۸۹۱ در هاییتی فرماندار بود.

داگلاس به آبراهام لینکلن با دیدهٔ شک و احترام می‌نگریست. سوگواران مراسم تدفین لینکلن با کمال تعجب از داگلاس برای سخنرانی دعوت کردند. او بدون یادداشت و آمادگی سخنرانی مهیج و روحیه‌بخشی ایراد کرد. بیوهٔ لینکلن بیشترین سپاسگزاری را از او به عمل آورد. چند سال پس از سخنرانی بانوان روچستر، برده‌داری در آمریکا ملغی شد ولی به‌زودی تبعیض جایگزین آن شد که یک عملکرد نژادپرستانه تهوع‌آور بود.



ملکهٔ الیزابت اول
۱۶۰۳ - ۱۵۳۳
بریتانیا

الیزابت اول

«می‌دانم جسم شکننده دارم و مثل یک زن ضعیف هستم، اما قلب یک شاه و دل یک شاه انگلستان را دارم.»[1]

ملکهٔ الیزابت اول از سپتامبر ۱۵۳۳ تا ۲۴ مارس ۱۶۰۳ زندگی کرد و از ۱۷ نوامبر ۱۵۵۸ تا دم مرگ ملکهٔ انگلستان و ایرلند بود. او یک شاهدخت و دختر شاه هنری هشتم و «آن بولین» بود اما فرزند نامشروع خوانده شد. برادرش ادوارد ششم او را از جانشینی سلطنت خلع کرد اما وصیت نامهٔ او نادیده گرفته شد و در ۱۵۵۸ او جانشین خواهر خوانده‌اش مری کاتولیک شد. او در طول سلطنت مری با سوءظن حمایت از شورشیان پروتستان محبوس بود. در نتیجه این ناملایمات او در سن ۲۵ سالگی دنیا دیده و برای فشارهایی که در پیش بود آماده شد.

شاید مهم‌ترین چالش، رقابت اسپانیا و انگلستان بر سر کنترل تجارت دنیای جدید بود. برادر شوهر سابق الیزابت فیلیپ دوم شاه اسپانیا کوشید حملات کشتی‌های انگلیس به کشتی‌ها را خاتمه بخشد و مدعی تاج و تخت انگلستان شود و با غلبه بر آن، کشور را به کاتولیک‌مآبی بازگرداند.

---

۱. سخنرانی برای افراد آماده دفع تهاجم اسپانیا، تیلبری، اسکس، انگلستان، دوشنبه ۸ آگوست ۱۵۸۸.

او ناوگان تهاجمی عظیمی تدارک دید (آرمادا) و در جولای ۱۵۸۸ وارد کانال مانش شد. آرمادا طی نبرد نُه روزه مغلوب کشتی‌های برتر نیروِ دریایی انگلیس شد چون این کشتی‌ها دارای مرکز ثقل پایینی بود و بهتر مانور می‌دادند و تاکتیک مناسب و آب و هوای نامطلوب که برخلاف معمول موسمی توفانی بود در این امر مداخله داشت. هوای بد موجب شد کشتی‌های اسپانیا در بندر پناه گیرند و آن‌جا هدف ساده‌ای برای رزم ناوهای انگلیس شدند. سپس با خروج از بندر توسط توفان پراکنده شدند. در ضمن، فرماندهان انگلیس شجاع‌تر بودند و طی این دوران نامطمئن و مخوف، ملکه الیزابت تحریک‌کننده‌ترین سخنرانی خود را ایراد کرد: انگیزه بخش، قاطع و الهام دهنده.

درس‌هایی از الیزابت اول

اندیشیده عمل کنید. تاریخ آکنده از قصهٔ شاهانی است که از صحنه به در شده‌اند یا به سادگی واقعیت را نادیده گرفته‌اند.

الیزابت چنین نبود. او آرام و ساکت بود و خود را برای صبور بودن آماده کرده بود این بر اساس استانداردهای آن روز برآورد می‌شود. مثلاً او سال ها از اعدام دختر عموِ خود مری ملکهٔ اسکات‌ها خودداری کرد تا این‌که شواهد تهدید از سوی مری علنی‌تر شد. او در سخنرانی تیلبری در ۱۵۸۸ نُت صحیح را در لحظهٔ صحیح نواخت و درک می‌کرد باید قلب‌ها و ذهن‌ها را بسیج کند و دلگرمی و الهام‌بخشد. در ضمن مطلع بود اخبار سخنرانی منتشر خواهد شد.

نگرانی‌ها را درک کنید و دلگرمی بدهید. الیزابت درک می‌کرد مردمان انگلیس در مورد رهبری یک زن مرددند و از دشمن در هراس هستند: کلیسای کاتولیک و شاه اسپانیا را به یک چشم می‌نگرند. او اطمینان

لازم را با حضور، لباس و سخن خود ارایه کرد (او به جامهٔ یک ملکه جنگجوِ قرن ۱۶ با اسب سفید و سپر سینهٔ نقره‌ای ملبس بود).

کلام او در راستای بخشیدن یک قلب پولادین به سربازان وحشت زده و القای این باور بود: «با دلیری شما در میدان، به‌زودی پیروزی شهیری بر دشمنان خدا، سلطنتم و مردمانم خواهیم یافت.»

میراث الیزابت اول

الیزابت در زندگی خود از یک چالش به چالش دیگری در حرکت بود اما در پایان دوران طولانی، سلطنت خود مبانی امپراتوری بریتانیا را بنا کرد و احساس هویت و اعتمادبه‌نفس زیادی به کشور خود داد. شاید مهم‌ترین ماترک او که به خوبی در سخنرانی تیلبری منعکس شده است، ایجاد شخصیت ملی، مصمم و آرام بریتانیایی است: «من همواره بر آن بوده‌ام که تحت الطاف الهی به توانمندی و نگهبانی قلب‌های وفادار و پرحسن نیت اتباع خود تکیه کنم. بنابراین در این زمان به میان شما آمده‌ام، نه برای تفریح و سرگرمی، بلکه با تصمیمی قاطع که در گرماگرم نبرد در میان شما بمیرم یا زنده بمانم، و به‌خاطر خدا، سلطنتم و مردمانم، افتخار و خون خود را بر خاک ریزم و در خاک جای گیرم.»



رالف والدو امرسون

۱۸۰۳ - ۱۸۸۲

آمریکا

رالف والدو امرسون

«با پاهای خویش قدم بر می‌داریم، با دستان خویش کار می‌کنیم و حرف دل خود را می‌زنیم.»[1]

رالف والدو امرسون در ۲۵ می ۱۸۰۳ متولد و ۲۷ آوریل ۱۸۸۲ درگذشت. او یک دانشگاهی، فیلسوف و شاعر آمریکایی بود. برخلاف شهرت به خجل بودن در ملاء عام و ملاحظه‌کاری، او را از بزرگ‌ترین و محرک‌ترین سخنوران اعصار می‌شناسند. مخاطبان سخن او را آموزنده، دانشمندانه و مهیج می‌یابند. او نیز احترام زیادی به شنونده می‌گذاشت و در مورد نظرات آنان حساس بود.

فرهنگ آمریکا تا مدت زیادی پس از اعلام استقلال ملی تحت تأثیر نویسندگان، هنرمندان و فلاسفه اروپایی بود. امرسون متقبل شد به مردم بفهماند هویت فرهنگ آمریکایی چگونه است. این کار مهیج و در عین حال دلسردکننده بود. امرسون معتقد بود توسعه معنویات به ایمان نیاز دارد: «مطالعه ادبیات دیگر به جای افسوس نیست... ملتی از انسان‌ها برای نخستین بار پدید می‌آید زیرا هر یک خود را ملهم از روح الهی که الهام‌بخش تمام انسان‌هاست.»

---

۱. سخنرانی که بعدها «دانشگاهی آمریکایی» لقب گرفت و در انجمن فی بتاکاپا، دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست، آمریکا در پنج شنبه ۳۱ آگوست ۱۸۳۷ ایراد شد.

او معتقد بود ترویج رویکرد دانشگاهی به فرهنگ، جایی برای برده‌داری باقی نمی‌گذارد. آزادی، همه چیز است. باور او به الغای بردگی با نظرات هم قطارانش متفاوت و مغایر بود. اما امرسون با تضاد می‌زیست. او در میان قرن ۱۹ به اندازهٔ «دنیل وبستر» شهرت داشت. اگر وبستر شکل دهندهٔ سیاست آمریکا بود، امرسون فرهنگ آمریکایی را شکل داد.

امرسون موقر بود. صدای او زنگدار و مَنش‌اش برای تمام افرادی که ملاقات می‌کرد جالب بود. گفته می‌شود گزارشگری از یک زن نظافتچی که همواره در سخنرانی امرسون شرکت می‌کرد پرسید آیا چیزی از مطالب امرسون درک می‌کند . زن پاسخ داد: «یک کلمه هم نفهمیدم ولی دوست دارم بروم او را ببینم. آن‌جا ایستاده و طوری به نظر می‌رسد که گویی تصور می‌کند همه به اندازهٔ خودش خوب هستند.»

درس‌هایی از رال والدو امرسون

ایمان جلب کننده توجهات است به شرطی که موضوع مهم باشد و طوری ارایه شود که مناسب حال مخاطب باشد. امرسون پس از این‌که به‌عنوان سخنران محافل شناخته شد، از مهارت خویش در راستای لغو بردگی بهره گرفت. پس از آغاز جنگ داخلی او مظالم بردگان را تشریح کرد. قابلیت طرح قضیه مهم است. در اقشار اجتماع جا افتاده بود برده‌داری امری مقبول و معقول است. باور به لزوم و حق حفظ بردگان رایج بود و دگرگونی آزادی‌خواهانه در ذهن مردم امری خصومت‌آمیز تلقی می‌شد. امرسون ثابت کرد می‌توان شنونده متعصب را وادار به تغییر عقیده کرد.

الهام‌بخش و آرمان‌خواه باشید. امرسون دارای نوعی خونگرمی آموخته بود که همراه تمرکز واقعی و پر احساس روی موضوع، اطمینان مخاطب را جلب می‌کرد. سخنان او مصمم بود ولی تحمیلی نبود. زبان و ساخت کلام او دلپذیر بود و منطق فراوانی به استدلال اعطاء می‌کرد. ناظران می‌گویند او

جذاب بود. از مدولاسیون صوت با دقت بهره می‌برد و گاه مکث می‌کرد گویی جمله بعدی را در ذهن می‌پرورد. این که این کار عمدی بود یا خیر مشخص نیست اما به جاذبهٔ او می‌افزود.

امرسون از یادداشت استفاده می‌کرد ولی نه بیش از حد معمول و معمولاً تمام سخنرانی را می‌نوشت. این کار به سود ما تمام شد زیرا موجب انتشار گستردهٔ مطالب او در آن زمان شد. او در مقابل شنوندگان متن را کلمه به کلمه نمی‌خواند اما میزِ خطابه پایگاه و صخره‌ای بود که او انگار گماشته باشد بدان باز می‌گشت و البته این رویداد نادر بود.

میراث امرسون

امرسون در سراسر آمریکا می‌گشت و در محافل، دانشگاه‌ها و انجمن‌ها سخنرانی می‌کرد. مخاطبان جذب می‌شدند و زمینه‌های بهبود اجتماعی در بسیاری افراد با نفوذ و دارای قدرت اعمال تغییر پدیدار می‌شد. باید گفت در آمریکا کسی از نظر بلاغت و تسلط شخصیت به پای او نمی‌رسید.

یک نسل با شنیدن یا خواندن سخنان امرسون و امثال او از قدرت آموزش مطلع شدند. برای آمریکا صدای او بود که اشتیاق به فرهنگ را شکل داد. او در مورد «دانشمند آمریکایی» می‌گوید: «آن‌چه نخست و بار اول روی ذهن اثر می‌نهد طبیعت است. هر روز، خورشید و پس از غروب، شب و ستارگان. باد همیشه می‌وزد و علف می‌روید. هر روز، زنان و مردان مراوده می‌کنند، می‌نگرند و نگریسته می‌شوند. دانشمند کسی است از میان مردم این جنبه‌ها برایش بیشتر جلوه دارد. او باید در ذهن خود ارزش آن را لحاظ کند... در ذهن خود آن را مشابه روح خویش می‌یابد که آغاز و پایانش را در نمی‌یابد، بسی کامل، بسی بی‌حد و مرز...» این یک قطعه است که دلپذیر نوشته شده است و توان فرد را در ساده و مفهوم کردن یک مبحث پیچیده به نمایش می‌گذارد.



بنجامین فرانکلین
۱۷۰۶ - ۱۷۹۰
آمریکا

بنجامین فرانکلین

«اعتراف می‌کنم بخش‌هایی از این قانون اساسی هست که الان مورد قبول من نیست ولی مطمئن نیستم همیشه آنها را مردود بدانم. من در زندگی طولانی خود موارد زیادی دیده‌ام که کسب اطلاعات بهتر و بررسی بیشتر نظر آدم را دربارهٔ امور مهمی که ابتدا درست انگاشته می‌شده تغییر می‌دهد.»[1]

بنجامین فرانکلین ۱۷ ژانویه ۱۷۰۶ متولد و ۱۷ آوریل ۱۷۹۰ درگذشت. او از بنیانگذاران آمریکاست و یک نویسنده، سیاستمدار، دانشمند و مخترع انواع وسایل؛ دیپلماتی که بسیاری کشورهای دیگر جهان او را می‌ستایند و یک دولتمرد [واقعی] است. اولین کتابخانهٔ آمریکا که کتاب عاریه می‌دهد توسط او تأسیس شد و نخستین آتش‌نشانی پنسیلوانیا هم چنین بود. بیش از هر چیز او ایده و عملی‌شدن ایجاد ملت آمریکا را پی گیری کرد.

او به‌عنوان یک دیپلمات طی انقلاب آمریکا اتحاد مهم با فرانسه را کسب کرد که استقلال کشور را میسر ساخت. در نطق کوتاه در اجلاس قانون اساسی به سال ۱۷۸۷ می گوید: «آقای رییس‌جمهور، اعتراف می کنم

---

۱. نطق کوتاه در اجلاس قانون اساسی قبل امضای پیش‌نویس نهایی قانون اساسی، فیلادلفیا، پنسیلوانیا، آمریکا، دوشنبه ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷.

بخش‌هایی از این قانون اساسی هست که الان مورد قبول من نیست ولی مطمئن نیستم همیشه آنها را مردود بدانم. من در زندگی طولانی خود موارد زیادی دیده‌ام که کسب اطلاعات بهتر و بررسی بیشتر نظر آدم را دربارهٔ امور مهمی که ابتدا درست انگاشته شده تغییر می‌دهد.» بنابراین هرچه سنم بیشتر می‌شود به داوری خود شکاک‌تر می‌شوم و به داوری دیگران بیشتر ارج می‌نهم... اما هرچند بسیاری افراد حقیقی خود را به میزان فرقه‌ای که عضو آن هستند خطاناپذیر می‌شمرند، تعداد اندکی آن را صریحاً بیان می‌کنند و مانند یک بانوِ فرانسوی در مشاجره با خواهرش نمی‌گویند: «خواهر، نمی‌دانم چطور این کار می‌شود ولی من کسی مثل خودم پیدا نمی‌کنم که همیشه درست بگوید.»

جالب است که فرانکلین تنها دولتمردی است که تمام چهار سند تأسیس کشور نوین را امضاء کرد: اعلامیه استقلال (۱۷۷۶)، معاهده اتحاد با فرانسه (۱۷۷۸)، معاهده پاریس و ایجاد صلح با بریتانیا (۱۷۸۳) و قانون اساسی (۱۷۸۷).

درس‌هایی از بنجامین فرانکلین

در صورت لزوم سخنرانی خوش ساخت شما را شخص دیگری می‌تواند قرائت کند مشروط بر این‌که شهرت شما بر آن سبقت گیرد. فرانکلین که نمایندهٔ پنسیلوانیا در اجلاس قانون اساسی سپتامبر ۱۷۸۷ و یکی از معدود آمریکاییان آن زمان بود که شهرت بین‌المللی داشت درخواست کرد قبلِ امضای قانون اساسی نطق کوتاهی کند. اما بیمار شد و از هم ایالتی خویش جیمز ویلسون درخواست ارایه آن را کرد. نمی‌دانیم ویلسون چقدر خوب هرچند به نظر می‌رسد لحن قوی و با اراده‌ای داشته است. شهرت فرانکلین فراگیر بود و همگان با دقت گوش می‌دادند.

سخنرانی را یک شاهکار شمرده‌اند. فرانکلین مایل بود نمایندگان جلسه را متحد کند و می‌دانست باید استدلالی قوی عرضه کند. در سخنرانی او اعتراف می‌کند که نگران کند صحت و ضرورت قانون اساسی به شکل کنونی است. سپس می‌گوید اگر او بتواند در عدم خطاپذیری خویش شک کند ولی هنوز مدافع قانون اساسی باشد پس بقیه هم باید چنین کنند.

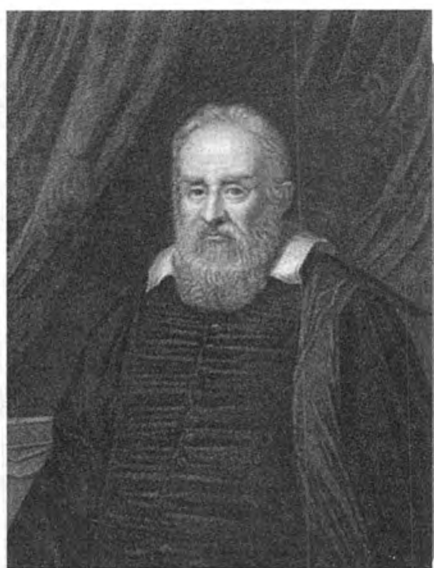
میراث فرانکلین

او در سخن خود صادق و صریح است: «بنابراین، آقا، من با این قانون اساسی موافقم زیرا بهتر از آن توقع ندارم و نیز مطمئن نیستم بهترین نباشد. نظر خود را دربارهٔ اشکالات آن فدای خیر عمومی کردم. هرگز یک کلمه از آن را در خارج بازگو نکردم. میان این دیوارها زاده و همین‌جا خواهند مرد... بنابراین امیدوارم به‌خاطر خودمان به‌عنوان بخشی از مردم و به‌خاطر پیشینیان ما باید از صمیم قلب و متحد در تصویب این قانون اساسی گام برداریم. در مجموع، آقا، نمی‌توانم از ابراز این آرزو جلوگیری کنم که هر عضو مجلسی که هنوز از آن اشکال می‌گیرد مانند من کمی به عدم خطا پذیری خود شک کند و اجازه دهد اتحاد خود را نشان دهیم و امضای خویش را پای این سند بگذارد.»

قانون اساسی آمریکا مبنای قانون عالی کشور است. این سند قانون است و سه قوه دولت را تشریح می‌کند: قوهٔ مقننه مشتمل بر کنگره با دو زیرمجموعه، قوهٔ مجریه به رهبری رییس‌جمهور و قوهٔ قضاییه تحت رهبری دیوان عالی. این موجزترین و قدیم‌ترین قانون اساسی مکتوب یک دولت مستقل معظم است.

قانون اساسی آمریکا در فیلادلفیا و در مجلس فدرال و پس از نطق بنجامین فرانکلین که اتحاد را می‌طلبید تکمیل شد. او بدان دستیافت و قانون اساسی مورد تأیید قرار گرفت و امضاء شد.

عمارات و مؤسسات بی‌شماری در آمریکا به نام فرانکلین مزین یا به افتخار او احداث شده و نام او را به نیکی یاد می‌کنند. شهرت او به‌عنوان یک همه‌چیزدان و دولتمرد بزرگ در آمریکا بی‌همتاست تا جایی که او را نخستین «آمریکایی» می‌دانند.



گالیلو گالیله

۱۵۶۴ - ۱۶۴۲

ایتالیا

گالیلو گالیله

«من باید به کلی عقیدهٔ کذب مرکزیت خورشید در جهان و ساکن بودن آن را و این را که زمین مرکز جهان نیست و حرکت می‌کند رها کنم و این‌که من نباید به این دکترین کذب به هیچ وجه معتقد باشم یا به صورت شفاهی و کتبی از آن دفاع یا آن را تدریس کنم.»[1]

گالیله در ۱۵ فوریه ۱۵۶۴ متولد و ۸ ژانویه ۱۶۴۲ درگذشت. او توازن پاندول را در ۱۹ سالگی کشف و در ۲۲ سالگی توازن هیدروستاتیک و در ۲۵ سالگی اولین مقام استادی خود را در دانشگاه پیسا کسب کرد. او بیشتر به‌عنوان منجم و مخترع تلسکوپ شهرت دارد اما در زمان خود شهرت رشک انگیزی به‌عنوان مخترع، فیزیکدان و مدرس عالی قدر در سراسر اروپا یافت.

در ۱۶۳۳ نظرات و مکتوبات او دربارهٔ نجوم و فلسفه جلوِ چشم دین رایج منتشر و منجر به محاکمه او به اتمام کفر شد زیرا می‌گفت سیارات گرد خورشید می‌گردند نه گرد زمین. گالیله توسط کلیسای روم به‌عنوان کافر طرد شد. او در استغفار خویش از جرم (فرضی) می‌گوید: «من کتابی را نوشتم و تصویر کردم که در آن درباره این دکترین جدید که قبلاً

---

۱. استغفار گالیله در محاکمه، تالار مینروا، رم، ایتالیا، چهارشنبه ۲۲ جون ۱۶۳۳.

محکوم بود بحث کرده‌ام و استدلالاتی به سود آن آورده‌ام که فاقد پشتوانه بود و بدین سبب توسط نظام مقدس به کفر شدید متهم شدم یعنی بدین عقیده که باور دارم خورشید مرکز جهان و ساکن است و زمین مرکز نیست و حرکت می‌کند.» او با تفتیش عقاید رم مواجه شد که تجربهٔ خوبی نیست و وادار شد در ملاء عام عقاید خود را تکفیر کند و البته نظریات او بعدها صحیح شمرده شد.

درس‌هایی از گالیلو گالیله

حتی در چالش‌آمیزترین شرایط، متانت و وقار را حفظ کنید. گالیله بایست در ملاءعام استغفار می‌کرد چیزی که برای او نفرت‌انگیز بود. در مقابل حکم حبس او به بازداشت خانگی تا آخر عمر تقلیل یافت که هنوز برای کسی که در راستای مطالعه و تدریس مسافرت می‌کرد سنگین بود. مطلب اشکال‌آفرین «گفتار در باب دو منظومهٔ اصلی جهانی» که ۱۶۳۰ چاپ شد ممنوع اعلام و انتشار هر مطلب از او در حال و آینده نیز ممنوع شد.

نکتهٔ مهم کلام گالیله، متانت ابراز آن است. او به روشنی سخن گفت و با درک این‌که کلیسا راه دیگری برایش باقی نگذاشت و در ۱۶۳۳ این کار را با افتخار به انجام رساند.

میراث گالیله

محاکمهٔ گالیله نقطهٔ مهم جدایی مسیر دین و علم است. در ۱۹۷۹ پاپ ژان پل دوم برای رفع اتهام گالیله محاکمهٔ او تجدیدنظر کرد. در اکتبر ۱۹۹۲، کمیسیون پاپی سرانجام پذیرفت که سوابق واتیکان نشان می‌دهد گالیله در ۱۶۱۶ از تدریس و تحریر در مورد کپرنیک مآبی محروم نشده بود درحالی‌که در محاکمهٔ او طور دیگری ابراز شد. کمیسیون به خطای واتیکان اعتراف کرد. در سال ۲۰۰۰ پاپ ژان پل دوم یک عذرخواهی

رسمی برای تمام خطاهای واتیکان طی ۲۰۰۰ سال اخیر از جمله محاکمهٔ گالیله صادر کرد.

گالیله در دنیای فیزیک از نظر کشف قانون سقوط اجسام و حرکت پرتابه‌ها و در جهان نجوم از لحاظ پیشگامی در نظاره با تلسکوپ و بدین ترتیب کشف لکه‌های خورشیدی، ناهمواری سطح ماه و اقمار مشتری شهرت دارد. شاید او بیشتر از نظر تأکید روی جهان خورشید مرکزی کپرنیکوس که در آن زمین و سایر سیارات دور می‌زنند مشهور باشد. مهم است که گالیله به گسستنِ آموختن و دانش علمی از تنگنای ایمان روحانی یاری داد. نخستین فضاپیمایی که مدار مشتری را پیمود و سیستم ماهواره‌ای جهانی نام گالیله را بر خود دارد.

می‌گویند هنگامی که گالیله پس از استغفار با زانوانی دردناک از زمین برمی‌خاست زیر لب گفت (امیدواریم چنین بوده است): «با این حال حرکت می‌کند» که منظورش زمین بود.



ایندرا پری یادارشی نی گاندی

۱۹۱۷ - ۱۹۸٤

هندوستان

ایندرا گاندی

«وقتی اسارت فراگیر است ما نیز نمی‌توانیم کاملاً آزاد باشیم. وقتی ظلم فراگیر است، ما نیز نمی‌توانیم بلند پرواز باشیم.»[1]

ایندرا پری یادارشی نی گاندی ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷ متولد شد. او از ۱۹۶۶ الی ۱۹۷۷ سه بار متوالی صدراعظم هند بود و نیز از ۱۹۸۰ الی ۳۱اکتبر ۱۹۸۴ که به قتل رسید دورهٔ چهارم خود را گذراند. او رابطه‌ای با مهاتما گاندی ندارد ولی اولین صدراعظم هند جواهر لعل نهرو پدر او است. نام گاندی را پس از ازدواج کسب کرد. ایندرا گاندی یک سخنران پرشور بود هرچند سخنرانی در مجامع را دشوار می‌دید و به‌سختی تمرین می‌کرد. او در اوایل صدرات عظما رهبری سخت‌گیر بود و هنگام درگیری هند با مشکلات قدرت او نمایان می‌شد. مثلاً طی فشارهای سنگین بین‌المللی حین جنگ هند و پاکستان در ۱۹۷۱ گاندی مخالف عقب‌نشینی و آتش‌بس بود. شم سیاسی‌اش مبنای تصمیم‌گیری‌های او بود و برایش مهم بود او را رهبر مردم بدانند. با توجه به تفککی سیاسی، مذهبی و فرقه‌ای هند، این دستاورد دشوار می‌نمود.

سخنرانی گاندی مردم را هدف او معطوف می‌کرد ولی در پایان دوران رهبری‌اش کمتر این‌طور بود. زبان مردم حرف می‌زد و درک او از مصائب مانند شنوندگانش بود.

---

۱. اعطای جایزه بین‌المللی جواهر لعل نهرو به کورتا اسکات کینگ، دهلی نو، هند، جمعه ۲۴ ژانویه ۱۹۶۹.

او در این سخنرانی ۱۹۶۹ از دست رفتن مارتین لوتر کینگ جونیور را با تلفات هند مقایسه و بارها این روال را تکرار کرد: «این لحظه غم‌انگیزی برای ماست. ما دیدار نخست شما [بیوه کینگ] را به کشور خود به یاد داریم. امیدوار بودیم این بار دکتر کینگ و شما دوشادوش همدیگر روی این سکو بایستید. قسمت نبود. او همراه ما نیست ولی روح او با ماست. ما دربارهٔ بزرگان کشور شما که با گلولهٔ قاتل به خاک غلتیدند و شهادت مهاتما گاندی در این شهر در همین ماه در ۲۱ سال قبل اندیشیدیم. این رویدادها زخمی بر آگاهی انسانی است و یادآور مبارزات پیش رو و وظایفی است که باید تکمیل کرد.»

درس‌هایی از ایندرا گاندی

واقعیات لازم و مهم است – نه به شکل یک صورت فهرست خرید، بلکه برای پشتیبانی از موضوع. سخنان گاندی همواره بجا و صریح و مستقیم بود ولی حاوی عناصر عاطفی هم که به مخاطب کمک می‌کرد یک احساس تعلق پیدا کند. او از فداکاری مردمان در جهان برای دفاع از عقاید خود و اثر آن فداکاری‌ها بر مردم عادی خبر داشت. بسیاری در هند او را خطیبی رادیکال می‌دانستند و تصمیمات سیاسی بسیار سخت‌گیرانه‌اش را در نظر داشتند که این نتیجه منفی می‌داد. ولی ناظران می‌گویند مردم در هر جناح سیاسی و طبقهٔ معترف به رسیدگی عمیق او به مسائل اقتصادی – اجتماعی هند بودند. ارزش اخلاقی در رأس دستور کارش بود، هم‌چنان که می‌گفت: «عجیب است هنوز افرادی در جهان هستند که مردم را نه براساس ارزش اخلاقی و فضیلت معنوی لکه براساس رنگ دانهٔ پوست یا سایر خصوصیات جسمی داوری می‌کنند... نبرد ما هنوز پایان نیافته... وقتی ظلم فراگیر است ما نمی‌توانیم بلند پرواز باشیم.»

اعتمادبه‌نفس داشته باشید ولی به شکل موجه. گاندی به‌تدریج سخنران پرقدرتی شد هرچند در طول عمر خود از موقعیت‌های اجتماعی پرجمعیت بدش می‌آمد. او از فنون ظریفی برای این‌که مخاطب در برابرش احساس راحتی کند و پاسخ مثبت به مطالبش بدهد بهره می‌برد. مثلاً لباس رایج زنان یک طبقهٔ شنونده، خاص را می‌پوشید و با شنوندگان نه خطاب به آن‌ها حرف می‌زد. مردم از شخصیتی آرام و اجتماعی و منش متین و مؤدبانهٔ او خرسند بودند.

میراث ایندرا گاندی

در ۱۹۹۹ ایندرا گاندی در همه‌پرسی بی‌بی‌سی نیوز، بزرگ‌ترین زن ۱۰۰۰ سال اخیر شناخته شد. با این‌که رهبری اولیهٔ او در هند سخت‌گیرانه بود، پس از ایجاد دگرگونی‌هایی که کشور به آن نیاز داشت، آخرین سال‌های او در قدرت با کشمکش سیاسی، جنجال و اختلاف سیاسی منجر به خشونت گذشت. او بیشتر به‌خاطر رهبری اولیه خود شهرت دارد و گفته می‌شود هند امروز بدون او وجود نداشت.

او پس از جنگ هند و پاکستان در ۱۹۷۱ مورد پرستش ملت قرار گرفت. مردم او را رهبری جنگجو می‌دیدند. او کشور را متحد نگه داشت. اما اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰، تروریسم و کینهٔ عمومی میان جناح‌ها موجب فساد و تباهی گسترده شد. به‌نظر می‌رسید ملت، کشتی سکان شکسته‌ای است و گاندی قادر به ترمیم آن نیست.

با این حال بسیاری او را نجات‌دهندهٔ هند در مقابل تفکیک‌های آتی یا ازهم‌گسستگی کامل می‌دانند. حکومت او با خشونت و تلخی خاتمه یافت ولی گاندی را دگرگون‌کنندهٔ هند و نگهدارندهٔ آن بر مسیر دموکراسی و اقتصادی قوی می‌دانند.



کرم چند (مهاتما) گاندی

۱۸۶۹ - ۱۹۴۸

هندوستان

مهندس ک. گاندی

«در دموکراسی مد نظر من دموکراسی بدون خشونت، آزادی مساوی برای همه هست. هر کس آقای خود است. من از شما امروز دعوت کرده‌ام تا به تلاش در راه چنین دموکراسی بپیوندید... درگیری ما با مردم بریتانیا نیست، با امپریالیسم آن می‌جنگیم... موقعی که درصدد آغاز بزرگ‌ترین کشاکش حیات خود هستم، به هیچ‌کس نفرت نمی‌ورزم.»[۱]

مهندس کرم چند (مهاتما) گاندی دوم اکتبر ۱۸۶۹ متولد و ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸ کشته شد. او شهیرترین رهبر روحانی و سیاسی هند و الهام‌بخش استقلال آن کشور بود. مقاومت او در قبال اشغال بریتانیا و درخواست آزادی او را به تأسیس سایتاگراها کشانید که یک بنیاد غیرخشونت‌آمیز است و نافرمانی عمومی را ترویج می‌کرد. رهبری گاندی در یک انقلاب صلح‌جویانه بود که به استقلال هند منجر شد.

مهاتما در زبان سانسکریت به معنی روح بزرگ است. گاندی القاب دیگری هم داشت مثل باپو (در گجرات به معنی پدر است). هند او را پدر ملت می‌داند و زادروز او، دوم اکتبر، تعطیل عمومی است. سخنرانی ترک هند کنید به زبان هندی و نه انگلیسی ایراد شد.

---

۱. سخنرانی «ترک هند کنید». کمیتهٔ کنگرهٔ سراسری هند، بمبئی، هند، شنبه ۸ آگوست ۱۹۴۲.

گاندی یک وکیل هوشمند بود اما دانشگاه دیدهٔ مجرب یا جنگجوِ بزرگی نبود. مدت زیادی طول کشید تا صدای او شنیده شود. او خود را فردی عادی با توانایی‌های معمولی می‌دانست. در جوانی قادر نبود در مجامع سخنرانی کند اما دارای صداقت استثنایی بود. به آزادی کاملاً ایمان داشت و مصمم بود هندیان را از فقر، قحطی و نفرت برهاند. بسیار عمل‌گرا بود و هرگاه اصلی را در می‌یافت فوری آن را جامهٔ عمل می‌پوشاند. او از ریسک کردن طفره نمی‌رفت و به خطای خویش اعتراف می‌کرد. از مخالفت، تحقیر و تمسخر ناراحت نمی‌شد. و بیشتر در معرض آن بود. حقیقت برای او بسیار مهم بود.

درس‌هایی از مهندس ک. گاندی

خود را کمی سرزنش کنید. گاندی می‌دانست چطور حمایت وسیع ایجاد و از روحیهٔ عمومی بهره‌برداری کند. او باید به علت خجول بودن سخنوری را می‌آموخت. او در سخنرانی خود با سرزنش خود، نکات مهم را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌گوید: «هرچند، اجازه دهید اطمینان دهم من همان گاندی ۱۹۲۰ هستم و از هیچ جنبه‌ای تغییر نکرده‌ام. اکنون هم برای عدم خشونت همان‌قدر ارزش قائلم و بلکه بیشتر از آن، میان قطع‌نامه حاضر و نوشته‌ها و سخنان قبلی من مغایرتی نیست. فرصت‌هایی مانند اکنون، به ندرت در زندگی افراد رخ می‌دهد...»

از خودپرستی بپرهیزید. در مورد شنونده و نه خود بیندیشید و پیامی روشن و مجاب کننده القاء کنید. پیام گاندی روشن، ساده و دقیق بود. او می‌خواست مطمئن شود شنونده انگیزه یافته، تشویق و توانمند شود. سادگی نه حماقت، برای او ارزش داشت. موضع او همواره روشن بود. او مایل به ترک هند توسط بریتانیا بود ولی به‌رغم نفرت هندیان از بریتانیا به خشونت

متوسل نشد. او در سخنان خود می‌گوید: «ما ارادهٔ قدرت نداریم بلکه فقط به یک مبارزهٔ غیرخشونت‌آمیز در راستای استقلال هند دست می‌زنیم.»

تقریباً تمام سخنرانی‌های گاندی محرک، تشویق کننده و الهام‌بخش است. این نطق مشهور که سرشار از بلاغت، قدرت و انسان‌دوستی است، کاربرد عالی زبان و تجسم است و مانند بیشتر سخنرانی‌های عالی، ساخت برتری دارد.

میراث مهندس گاندی

پاسخ دولت بریتانیا به این سخنرانی، دستگیری گاندی بود. در واقع، تقریباً تمام کادر رهبری کنگره می‌رفت تا زندانی شود. برشمردن مهم‌ترین جنبهٔ میراث او دشوار است، از جمله مثال مهیج اعتراض فاقد خشونت که مجلهٔ تایمز آن را مشوق «فرزندان گاندی» نامید (مانند دالای لاما، لخ والسا، مارتین لوترکینگ جونیور، آنگ سان سوکی، بنینو آکینو و دزموند توتو). در ضمن می‌توان از ایجاد جمهوری آزاد، سکولار و دموکرات هند نام برد. شکی نیست که سخن گاندی جزء لاینفک میراث اوست.



ویلیام هنری (بیل) گیتس

- ۱۹۵۵

آمریکا

بیل گیتس

«امیدوارم دربارهٔ خویش نه فقط براساس دستاورد حرفه‌ای بلکه براساس میزان رسیدگی به عمیق‌ترین نابرابری‌های جهان داوری کنید... در این باره که چقدر با مردمان آن سوی دنیا خوب رفتار می‌کنید، کسانی که هیچ‌وجه مشترکی جز انسانیت با شما ندارند.»[1]

ویلیام هنری (بیل) گیتس سوم ۲۸ اکتبر ۱۹۵۵ متولد شد. او همراه پل آلن به لحاظ تأسیس شرکت مایکروسافت و این‌که یکی از متمول‌ترین افراد جهان است شهرت دارد. هرچند او به علت استقرار یک کامپیوتر در هر خانه مورد تحسین است، ناظران عملکرد او و شگردهای مایکروسافت را که ضدرقابتی است مورد انتقاد قرار می‌دهند. اخیراً گیتس و همسرش ملیندا به فعالیت‌های انسان دوستانه روی آورده‌اند و از طریق بنیادی که در سال ۲۰۰۰ ایجاد کرده‌اند مقادیر زیادی پول به مؤسسات خیریه و پژوهش‌های علمی اختصاص داده‌اند.

گیتس سخنرانی‌های متعددی انجام می‌دهد و از این کار لذت می‌برد. سخنان او خدماتی، متمرکز و آهسته است. آهستگی حالت منفی یا اخلال در کلام ندارد بلکه به مخاطب امکان جذب ایده‌ها و اندیشه‌ها را می‌دهد.

---

۱. نطق افتتاحیهٔ دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست، آمریکا ۵ شنبه ۷ جون ۲۰۰۷.

ایده‌ها همان است که مردم مایلند بشنوند. آن‌ها می‌دانند گیتس پیشرو است و مانند استیو جابز اپل او هیبت یک مرشد و مراد را داراست. او بهترین سخنران کسب‌وکار نیست اما وقتی سخن می‌گوید به آن گوش می‌دهیم و یک فرد صادق با ایمان کامل به موضوع روز می‌بینیم که جلب نظر ما را می‌کند. مردم به گیتس با خلق‌وخوِ متعادل که موفقیت و ثروت عظیمی کسب کرده گوش می‌دهند. موفقیت و قصهٔ او زبان‌زد است، و مردم به این موفقیت عکس‌العمل نشان می‌دهند. آن‌ها مایلند از این نکته چیز یاد بگیرند.

درس‌هایی از بیل گیتس

اگر روش ارائهٔ شما ملایم است باید بیشتر تمرین کنید. روش سخنرانی گیتس ملایم و خودمانی است. گهگاه او از پاور پوینت گیتس (از روی ناچاری) استفاده می‌کند. تکالیف منزل را انجام می‌دهد و شنونده را درک می‌کند. او کمی خونسرد است ولی تمرکز خود را نشان می‌دهد، این شگرد منجر به آرامش بخشیدن و جلب نظر شنونده می‌شود.

زود به تفاهم برسید. سخنان گیتس با سرعت با شنونده رابطه برقرار می‌کند. مطلب، خوش ساخت و بسیار شخصی بیان می‌شود و کشش عاطفی ارزشمندی به همراه دارد. گاه لحظات مفرحی فرا می‌رسد و شنوندگان از این واقعیت که چنین فردی وقتی را برای سخن گفتن با آن‌ها اختصاص داده لذت می‌برند تا بتوانند برخی ایده‌های او را درک کنند. او لحن مکالمه یکنواختی دارد که در آن، یک سیر تفکر به ملایمت به مسیر بعدی پیوند می‌خورد.

می‌توان سخنرانِ راحتی بود و عواطف عمیقی بروز داد. گیتس با سخنان خویش می‌تواند خشم خود را نمایان کند — مثلاً دربارهٔ وضعیت جهان و این که کودکان در اثر بیماری‌های قابل علاج تلف می‌شوند می‌گوید: «بیماری‌ای که هرگز چیزی از آن نشنیدم، روتاویروس، نیم میلیون بچه را

در سال می‌کشت که هیچ‌یک در آمریکا نبودند. فرض ما این بود که اگر میلیون‌ها بچه در حال مرگند و می‌شود آن‌ها را نجات داد، جهان اولویت خود را در کشف و تحویل داروِ نجات آن‌ها می‌داند. اما چنین نبود. به ازای کمتر از یک دلار، اقداماتی را می‌شد انجام و زندگی‌ها را نجات داد ولی چنین نمی‌شد. اگر باور دارید و افراد دارای حق حیات مساوی هستند، دیدن این‌که برخی زندگی‌ها قابل نجات دادن است و برخی چنین نیست منزجر کننده است. بنابراین کار خود را طوری شروع کردیم که هرکس دیگری می‌توانست شروع کند. ما سؤال کردیم: «چطور ممکن است جهان بگذارد این کودکان بمیرند؟»

گیتس با فارغ‌التحصیلان هاروارد صحبت می‌کند. کسانی که به‌تدریج صاحب نفوذ، ثروت و قدرت خواهند شد. او می‌داند این‌ها افرادی هستند که باید توجه کنند و به کمک اشخاصی که امید اندکی دارند بشتابند. احساساتی هست که به آرامی بیان می‌شود و ترغیب در پی می‌آید: «مانعی که باید دگرگون شود کم توجهی نیست بلکه پیچیدگی است... رسانه‌ها چیزهای جدید را پوشش می‌دهند و مرگ میلیون‌ها آدم امر تازه‌ای نیست. بنابراین ، این نکات در پس‌زمینه قرار می‌گیرد، جایی که نادیده گرفتن‌اش از انکارش آسان‌تر است... و بدین‌سان روی می‌گردانیم...»

میراث گیتس

مجلهٔ تایم بارها بیل گیتس را یکی از صد انسانی که بیشترین تأثیر را در قرن اخیر داشتند نامیده است و مؤسس مایکروسافت مسلماً از مروجین بزرگ ایده‌های نو در جهان به شمار می‌رود. آیا بیشتر موفقیت او از بخت خوب است؟ شاید. اما ایجاد کسب‌وکاری با اندازه و نفوذ مایکروسافت فقط به بخت وابسته نیست. باید قبول کرد نظر و مؤسسه او نحوهٔ مراودات ما و روش کاربرد ارتباطات را شکل داده است. با حرکت او فراسوِ

مایکروسافت و صرف نیرو در اقدامات نوع دوستانه، بیل گیتس خاطره‌ای از یک فن‌سالار الهام‌بخش را به جای می‌نهد که در حقیقت بازار نرم‌افزار را اختراع و جهان را با نیم میلیارد PC مجهز کرد. میراث او قدرتمند است و این ارتباطی به نحوهٔ پیشرفت کامپیوتر و نرم‌افزار در نسل‌های بعد ندارد.

اما مایکروسافت نقطهٔ توجه اصلی گیتس نیست. بنیاد بیل و ملیندا گیتس برای بهبود سلامتی مردم در کشورهای در حال توسعه طرح شده است. در آمریکا، به افراد دارای حداقل منابع مالی، کمک می‌کند تا زندگی خویش را براساس ابتکارات آموزشی بهبود دهند.

بسیاری ناظران معتقدند مشارکت اصلی گیتس در جامعه، آینده را هدف قرار داده و برای مبارزه با بیماری، بهبود سلامت و کاهش فقر اقدام می‌کند. او به سادگی در پایان سخنرانی افتتاحیهٔ هاروارد گفت: «شما بیش از آن‌چه ما داشتیم دارید، شما باید زودتر شروع کنید و مدت طولانی‌تری ادامه دهید. با دانشی که دارید، امکان ندارد نتوانید.»



شارل آندره ژوزف ماری دوگل

۱۹۷۰-۱۸۹۰

فرانسه

شارل دوگل

«آیا آخرین مطلب گفته شده؟ آیا باید از تمام امیدها دست بشوییم؟ آیا شکست ما نهایی و غیرقابل علاج است؟ به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهم: نه! هر اتفاقی بیفتد شعلهٔ مقاومت فرانسه نباید و نخواهد مرد.»[1]

شارل آندره ژوزف ماری دوگل نخستین رییس‌جمهور، جمهوری پنجم فرانسه است و قبلِ آن رهبر نیروهای آزاد فرانسه طی جنگ جهانی دوم بود. او ۲۲ نوامبر ۱۸۹۰ متولد و ۹ نوامبر ۱۹۷۰ درگذشت. سلسله سخنرانی‌های رادیویی او از انگلستان در جون ۱۹۴۰ مردم فرانسه را بسیج کرد و به‌ویژه افسران تبعیدی فرانسه را تشویق به تداوم جنگ علیه آلمان نازی می‌کرد. این مطالب در ۱۸، ۱۹ و ۲۲ جون ۱۹۴۰ گفته شد و در تاریخ به نطق‌های «شعلهٔ مقاومت فرانسه» مشهور است.

نازی‌ها به سرعت بر فرانسه غلبه کردند و به علت عدم آمادگی فرانسه، با مقاومت اندکی روبه‌رو شدند. مقاومت فرانسه باید نقش مهمی در تخریب بافت و سازماندهی نازی ایفا می‌کرد و در کمک به متحدان جهت نبرد در چند جبهه هم حیاتی بود.

درس‌هایی از شارل دوگل

---

۱. نطق «شعلهٔ مقاومت فرانسه» که توسط بی‌بی‌سی لندن پخش شد، بریتانیا، سه‌شنبه ۱۸ جون ۱۹۴۰.

با پایمردی و ارائه یک جهت روشن برای عمل، در مقابل دشمن، رهبری خود را به کرسی بنشانید.

در می ۱۹۴۰، فرانسه فقط شش هفته پس از تهاجم آلمان تسلیم شد. فرانسه عمیقاً نومید بود. که این نبرد در میدان جنگ انجام نمی‌شد. کلمات و سخنرانی‌های دوگل به فرانسویان نا امید روحیه داد زیرا از سرعت مغلوب شدن کشورشان کاملاً گیج شده بودند. نطق او فراخوان عمومی بود و مردم به آن جواب دادند. مقاومت فرانسه متولد شد تا خاری در پهلوِ نیروهای اشغالگر باشد و سال‌ها بعد آزادی فرانسه را به ارمغان آورد.

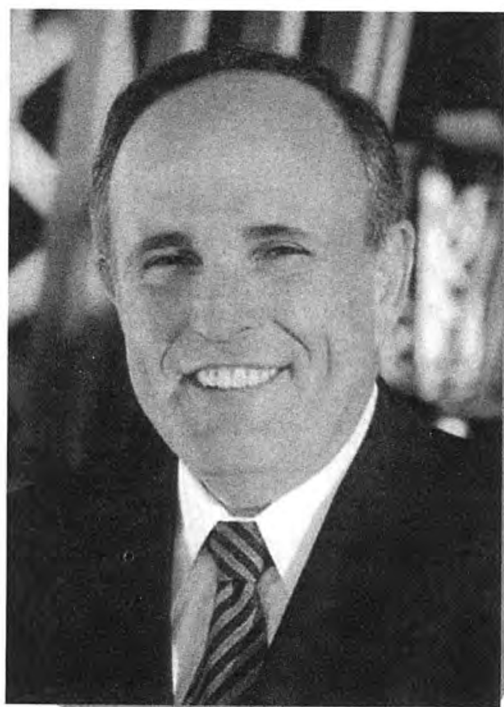
در نتیجه نطق دوگل، مردم فرانسه دریافتند امیدی هست و پاسخ آن‌ها پرجلوه بود. همان گونه که دوگل در ۱۸ جون گفت: «با اطلاع کامل از واقعیات، از شما خواستارم موقعی که می‌گویم آرمان فرانسه از دست نرفته است. حرفم را باور کنید. همان عواملی که شکست ما را رقم زدند روی ما را به پیروزی خواهند رساند. زیرا، این را فراموش نکنید، فرانسه تنها و منزوی نیست. در پس آن یک امپراتوری وسیع نهفته، و می‌تواند با امپراتوری بریتانیا آرمان واحدی را دنبال کند که حاکم دریاهاست و مبارزه را ادامه می‌دهد.»

سکوِ صحیح را بیابید و برای سخنان خود پشتیبانی مردم را جلب کنید. شاید لازم باشد آن را به شکل «استریم» ویدیویی در اینترنت شرکت پخش کنید یا مکان به پیام شما ارزش بیفزاید. دوگل صحنهٔ خود را یافت. به محض ورود به انگلستان پس از سقوط فرانسه در جون ۱۹۴۰، به دیدار چرچیل رفت و مساعدت صدراعظم را در کاربرد پخش رادیویی بی‌بی‌سی خطاب به فرانسویان در فرانسه و بریتانیا خواستار شد. چرچیل فوری قبول کرد و آن سکوِ ارزشمند را برای تجدید قوا در اختیار او گذارد.

اختیارات خود را با لحن آرام و سنجیده و مطمئن همراه ابراز واقعیات بیان کنید. موقعی که دوگل سخن گفت کلامی قدرتمند، محکم و روشن داشت. آموزش نظامی و تجارب جنگی او کمک کرد تا به خوبی افراد هراسان و سردرگم را هنگام نبرد سخت مخاطب قرار دهد. لحن او آمرانه، شخصی و مستقیم و زبان او آهنگین و منسجم بود. او به سادگی حقایق را ارایه کرد و با بلاغت سخن گفت: «آیا آخرین مطلب گفته شده؟ آیا باید از تمام امیدها دست بشوییم؟ آیا شکست ما نهایی و غیرقابل علاج است؟ به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهم: نه!» با استعاره‌های نیرومند مردم را برانگیزید. «شعلهٔ مقاومت فرانسه» یک استعاره ساده، قوی و با دوام است. شاهد این نکته، استمرار سخنان و این اصطلاح دوگل در ذهن و یاد مردم بریتانیا و فرانسه است.

میراث دوگل

میراث دوگل پربار است، در حوزهٔ وسیعی استمرار یافته و هم زمان ظریف و واضح است. خصوصیات و ساختار سیستم سیاسی کنونی فرانسه، قانون اساسی جمهوری پنجم و بازدارندگی هسته‌ای مستقل آن و بسیاری از سیاست‌ها و مؤسسات اتحاد اروپا تحت نفوذ دوگل شکل گرفت. در راستای این میراث، بازگشت اطمینان فرانسویان به خود و تأکید روی ماهیت و زندگی و فرهنگ ملی فرانسوی را می‌توان نام برد. این امر در طول جنگ و ساختار اروپای پس از آن مهم بود. سخنان دوگل فرانسه را متحد و سپس هدایت کرد، مشابه آن‌چه چرچیل، فرانکلین و روزولت برای دموکراسی‌های خود انجام دادند. سخن دوگل حتی پس از مرگ او دستمایهٔ ملی‌گرایی فرانسوی نیرومند و دیرپا است.



رودف ویلیام لوییز (رودی) جولیانی

- ۱۹٤٤

آمریکا

رودی جولیانی

«وقت بیشتری برای مطالعه بیشتر با بخش نامه‌های مبهم وجود ندارد. ما برحقیم و آن‌ها باطل. قضیه به همین سادگی است.»[1]

رودف ویلیام لوییز (رودی) جولیانی ۲۸ می۱۹۴۴ متولد و ۱۹۹۴ شهردار نیویورک شد و تا ۲۰۰۱ در این مقام بود. جولیانی طی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۹/۱۱) به مرکز تجات جهانی شهرت یافت. او از قبل به‌خاطر برقراری نظم و جرم‌زدایی از نیویورک و کاهش تعداد کسانی که کمک رفاهی دریافت می‌کردند شهرت داشت. جولیانی در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۸ نامزد حزب جمهوری‌خواه بود اما پس از پیشروی در نظرخواهی عمومی طی سال ۲۰۰۷، در اوایل ۲۰۰۸ عملکرد بدی در انتخابات حزبی و دور اول جلسات خصوصی نامزدان و کنفرانس‌های مقدماتی نشان داد و از دور رقابت خارج شد.

در بامداد یازدهم سپتامبر، تروریست‌ها متمایل به القاعده چهار هواپیمای مسافری را ربودند و دو فروند را به برج‌های دو قلوِ مرکز تجاری جهان کوبیدند که جهان نظاره‌گر را شوکه و تمام سرنشینان و ساکنان برج را

---

۱. ملاحظات آغازین خطاب به جلسه مجمع عمومی ویژهٔ سازمان ملل دربارهٔ تروریسم، سازمان ملل، نیویورک، آمریکا، دوشنبه یکم اکتبر ۲۰۰۱.

کشت و هر دو برج طی دو ساعت سقوط کرد و موجب قتل و جرح بیشتری شد. ربایندگان هواپیمای سوم را مستقیم برفراز پنتاگون بردند و چهارمی در مزرعه‌ای در شنکس ویل پنسیلوانیا سقوط کرد. علت آن، تلاش مسافران و خدمهٔ پرواز در بازگیری کنترل هواپیما بود و ربایندگان می‌خواستند به واشنگتن دی سی پرواز کنند. هیچ‌یک از این پروازها بازمانده‌ای نداشت.

درس‌هایی از رودی جولیانی

احساسات خود را مُسری کنید. اگر شما در موردی حساس هستید و مایلید شنونده این احساس را درک کند باید سخنان هیجان‌انگیزی بیان کنید. بدیهی است، اما ساده نیست. جولیانی در نطق سازمان ملل و موقعی که فاجعه هنوز در ذهن همه بود با هیجان از مجمع عمومی خواست کشورهای مدافع تروریسم را محکوم کنند. نطق جولیانی اولین سخنرانی یک شهردار نیویورک در سازمان ملل طی پنجاه سال و او از افتخار و فرصت فراهم شده آگاه بود. سخنرانی، بخشی از مجمع پنج روزه بحث دربارهٔ معاهده مبارزه با تروریسم بود که نمایندگان بیش از ۱۵۰ کشور در آن شرکت کردند.

پرحرارت ولی تحت کنترل باشید. سخنرانی جولیانی پرقدرت و مهیج بود. او خشمگین بود: «این مرگبارترین حملهٔ تروریستی تاریخ است و تلفاتی بیش از پرل هاربر و D-Day داشت.» اما او احساسات خود را خوب کنترل می‌کرد و هرگاه مناسبت داشت از جملات موجه و دقیق هیجان‌آور استفاده می‌کرد: «این فقط حمله به شهر نیویورک یا آمریکا نبود. این تهاجم به جامعهٔ آزاد، فراگیر و مدنی بود.» تز اصلی این بود که اگر ممالک جهان شانه به شانه یکدیگر در نبرد علیه تروریسم قیام نکنند —تا مفهوم این

اصطلاح در آینده هرچه باشد — آن گاه تروریست‌ها در نابودی آزادی، دموکراسی، و اصول زیربنایی تأسیس سازمان ملل متحد موفق خواهند شد.

صدای او قدرتمند، زبانش هدفمند و تجسماتش واقع‌گرایانه بود. او از بی‌پردگی خود عذر نخواست. ضمن سخنرانی گاه ملایم و گاه گزنده بود. اما اصولاً انگیزه بخش بود و پیشروی را می‌طلبید: « باور ما به آزادی دین، آزادی سیاسی و اقتصادی است که آمریکا را ساخته است. باور ما به دموکراسی، حاکمیت قانون، احترام به حیات انسان است که این یعنی خصوصیات آمریکایی‌بودن. همین اصول و فرصت‌هایی که این اصول به بسیاری افراد می‌بخشد تا زندگی بهتری برای خود و خانواده‌شان فراهم کنند آمریکا را می‌سازد.» او مصمم بود افراد نباید از این رویداد بیمناک شوند: «این کشمکش گروه‌های مذهبی و نژادی نیست. تمام ادیان، تمام ملل محترم، در آرزوِ حصول صلح متحدند و درک می‌کنند باید تروریسم محو شود. ما در این مورد اختلافی نداریم، رهایی از ترس حق اساسی بشر است.»

میراث جولیانی

پس از حملات یازدهم سپتامبر، جولیانی و نه رییس‌جمهور جرج دبلیو. بوش بود که در تلویزیون آمریکا ظاهر شد. پاسخ او در سطح بین‌المللی ارج نهاده شد و لقب «شهردار آمریکا» را برایش به ارمغان آورد که نخست توسط «اپرا وینفری» در استادیوم «یانکی» در بزرگداشت یاد بود یازدهم سپتامبر در روز ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۱ بر زبان آورده شد.

ضمناً سال ۲۰۰۱ مجله تایم جولیانی را «مرد سال» لقب داد و از آن زمان به علت موضع ضدتروریستی و دفاع از آزادی در برابر ترس، مورد توجه بوده است. جولیانی در نطق عمومی بیانگر احساسات آمریکاییان و به‌ویژه نیویورکی‌ها پس از یازدهم سپتامبر است. او را کانون ایمنی می‌دانند: فردی

قابل، با درک خوب، دارای انگیزه که در خشم و نومیدی آن‌ها شریک است. او گفت: «فردا نیویورک این‌جا خواهد بود.» و به تفصیل این بحث که چگونه نیویورک به معنای واقعی از خاکستر مصیبت قد علم می‌کند پرداخت.

کمی پس از حملاتی که آمریکا تاکنون تجربه نکرده بود و مسلماً در دوران صلح و از زمان پرل هاربر بی‌سابقه بود، شورای امنیت که قدرت واقعی در سازمان ملل است قطع‌نامه‌ای صادر کرد و خواستار اقدام مسئولان این ماجرا شد اما این قطعنامه چندان مورد توجه قرار نگرفت. قطعنامه دیگری از تمام کشورها خواست با تروریسم مقابله کنند و با روش‌های تصویب شده دست به اقدام بزنند.

جولیانی به‌عنوان یک رهبر و مرد عمل شناخته شده است، فردی که مردم در اوقاتی که شوک و نگرانی بر کشور سلطه داشت توانستند به او اتکاء کنند. او به متحد کردن مردم کمک کرد و امکان داد روحیهٔ حسن نیت میان شهروندان برقرار شود. برخی از عملکرد او پس از یازدهم سپتامبر انتقاد می‌کنند ولی باور عمومی این است که اقدام او و نتایج آن ضروری و عالی بوده است. یک نتیجه شور و هیجان او توسعه اداره امنیت داخلی آمریکا و آگاهی بیشتر آمریکاییان از دنیای خارج از کشور است.



پاتریک هنری

۱۷۳۶ - ۱۷۹۹

آمریکا

پاتریک هنری

«آزادی یا مرگ!»[1]

پاتریک هنری ۲۹ مـی۱۷۳۶ متولـد و ۶ جـون ۱۷۹۹ درگذشـت. او از بنیانگذاران آمریکاست. او به‌رغـم تحصیلات خـود و روحیـهٔ رام‌نشـدنی و جوان، یا در اثر این خصوصیات، در قالب یک وکیل جوان به موفقیت آنـی دست یافت و ساکنان محلی را در چنـد پرونـده مهـم و موفـق یـاری کـرد. هنری در سال‌های جوانی چندان شباهتی به مردی که بعـدها شـد نداشـت و معمولاً او را می‌دیدند کـه در میخانـه‌هـا ویـولن مـی‌زنـد. ایـن کـار موجـب شهرتش و اعتماد مردم به او شد که بعدها به پیشبرد شغل حقوقی‌اش کمک کرد.

هنری از طرفداران و شرکت کنندگان در انقلاب آمریکا بود و در آغاز آن، نطق مشهور «یا آزادم کن یا مرا بکش!» را ارایه کرد.

درس‌هایی از پاتریک هنری

پاتریک هنری قانون را به خوبی سایر وکلا نمی‌دانست ولـی بـه متقاعـد کردن هیئت منصفه مشهور بـود. روش سـخنگویی او شـباهتی بـه سـخنرانی

۱. سخنرانی در دومین کنوانسیون ویرجینیا برای تضمین این که ویرجینیا به انقلاب آمریکا بپیوندد، هاوس آو برگس، کلیسای سنت جان، ریچموند، آمریکا، پنج‌شنبه ۲۳ مارس ۱۷۷۵.

مرسوم حقوقی نداشت که ثقیل و آکنده از نقل قول‌های کلاسیک بود و هیئت منصفه را سردرگم می‌کرد. سخنرانی او شبیه یک واعظ شهرستانی بود و از مراجع انجیلی (که در محاکم فوری توسط همگان درک می‌شد) استفاده می‌کرد. او بیشتر با عواطف و احساسات کار داشت و این نکته از سوی کسانی که باید با استدلال و اصطلاحات حقوقی درگیر می‌شدند با استقبال روبه‌رو می‌شد.

نطق «یا آزادم کن یا مرا بکش!» در جلسه نمایندگان ویرجینیا در هاوس آوبرگس که نهاد حقوقی قانونگذاری مستعمره ویرجینیا بود ایراد شد. نمایندگان مردد بودند آیا لازم است برای مقابله نظامی با نیروِ ارتش بریتانیا که مجهز شده بود و به سرعت در راه بود آماده شوند یا خیر. هنری موافق ایجاد نیروِ نظامی و معتقد بود باید با بریتانیا رودررو شد. نطق، اضطراری و مصمم ایراد شد. او روشن کرد وقت برای تلف کردن نیست: «زمان عیش و نوش نیست. پرسش مقابل این نهاد، تصمیم خطیری دربارهٔ مملکت است. از نظر من این پرسش چیزی از تصمیم دربارهٔ آزادگی یا بندگی کم ندارد...»

قطع‌نامه پیشنهادی هنری مستعمره ویرجینا را «در موضع دفاع قرار می‌دهد.. و آن گروه از افراد را منظم، مسلح و آماده می‌کند که برای انجام چنین کاری کفایت کنند.»

اگر پیام حیاتی و اضطراری است، ارایه آن را شجاعانه یا رادیکال انجام دهید. معدود افرادی از مشکلات شخصی هنری مطلع بودند. در ۱۷۷۲ همسرش سارا را که پس از تولد ششمین فرزند از افسردگی شدید رنج می‌برد را در زیرزمین محبوس و به کَت بند ملبس کرده بودند تا مانع خودکشی او شوند. پسر پزشک سارا بعدها نوشت هنری حین تهییج هموطنان به نبرد با بریتانیا «دارای روحی خمیده و شکننده بود که تحت سنگین‌ترین آلام و تنش شخصی تحلیل می‌رفت.» هنری به‌رغم مشکلات

شخصی در ۲۳ مارس ۱۷۷۵ بدون یادداشت و با صدایی محکم و بی‌باک سخنرانی‌اش را به پایان برد: «چرا معطل هستیم؟ آقایان چه انتظار دارند؟ چه می‌خواهند؟ آیا حیات چنان عزیز است یا صلح چنان شیرین که باید به بهای زنجیر و بردگی خریداری شود؟ خدا نکند! نمی‌دانم دیگران چه راهی پیش می‌گیرند، اما برای من یا آزادی یا مرگ!»

پس از این سخنرانی، رأی‌گیری و قطعنامه او با اختلاف اندکی تصویب شد ویرجینیا به انقلاب آمریکا پیوست.

میراث هنری

پژوهش نشان می‌دهد کلمات نطق هنری که به ما رسیده دقیق نیست و بحث بر سر آن ادامه دارد. این موضوع مهم نیست. پاتریک هنری را صدای انقلاب آمریکا می‌دانند. نام او با شکست نهایی بریتانیا پیوند خورد و توان سخنوری او آمریکاییان را به اقدام واداشت. او یک آرمانگرا بود و به ندرت موقعی که استدلال به زیان او پیش می‌رفت عقب نشینی می کرد.

بیش از هر چیز او را یک وطن‌پرست بزرگ می‌دانند. پس از انقلاب، هنری از مخالفان قانون اساسی آمریکا بود و علیه آن استدلال می کرد بدین‌ترتیب که می گفت با پذیرش آن دولت فدرال قدرت زیادی می‌یابد. او تسلیم نشد تا یقین حاصل کرد اعلامیهٔ حقوق بشر به قانون اساسی جدید الحاق می‌شود. در ۱۷۹۵ رییس‌جمهور جرج واشنگتن پست وزارت کشور را به هنری پیشنهاد کرد ولی او نپذیرفت. در ۱۷۹۸ رییس‌جمهور جان آدامی او را به سمت فرستادهٔ ویژه به فرانسه منصوب کرد که باز هم هنری به سبب تحلیل رفتن سلامت خود، نپذیرفت. او به نمایندگی مجلس انتخاب شد اما سه ماه قبلِ تکیه زدن بر کرسی نمایندگی درگذشت.



آدولف هیتلر

۱۸۸۹ - ۱۹۴۵

آلمان

آدولف هیتلر

«ما از هیچ فداکاری در صورت لزوم صرف‌نظر نمی‌کنیم. بگذارید جهان این را بداند.»[1]

آدولف هیتلر ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ متولد و ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ خودکشی کرد. به‌عنوان یکی از شریرترین مردان تاریخ مورد نفرت است. عقاید و اعمال او منجر به رنج فراوان و آغاز مخرب‌ترین جنگ‌ها شد. پس چرا او را جزو سخنوران بزرگ محسوب می‌کنیم؟ پاسخ ساده است: نخستین سلاح او بلاغت و خطابت بود و به او امکان داد کشوری را از صلح به جنگ بکشاند. با درک تهدید سردی که کلمات هیتلر و فنون ایجاد ارتباط او پدید می‌آورد، درک ما از تهدید مستبدان و افراطیون بیشتر می‌شود.

در ۱۹۱۹ هیتلر یک جاسوس بود و برای نفوذ به سازمان سیاسی ظاهراً بی‌خطر و کوچک حزب کارگر آلمان (DAP) فعالیت می‌کرد. او تحت تأثیر عقاید ضدسامی، ملی گرا، ضدسرمایه‌داری و ضدمارکسیستی بنیانگذار آن «آنتون درکسلر» قرار گرفت. درکسلر هم فصاحت هیتلر را دوست داشت و پیشنهاد کرد به DAP بپیوندد. هیتلر در مارس ۱۹۲۰ ارتش را ترک و اوایل ۱۹۲۱ در سخنرانی در جمع مهارت یافت.

---

۱. نطق ریشتاگ، برلین، جمعه ۶ اکتبر ۱۹۳۹.

سخنوری بود که در واقع زندگی سیاسی هیتلر را به حرکت انداخت. با این که قابلیت رهبری اندکی ارایه می‌کرد ولی قادر بود روی مردم نفوذ کند. این مهارت‌ها طی ۱۹۲۰ توسعه یافت و در ۱۹۳۳ زمان او، خود و حزب نازی را به قدرت رساند. بلاغت او اعجاب‌آور و هم‌چنان که می‌دانیم، مخرب و مصیب بار بود.

درس‌هایی از آدولف هیتلر

معضلات جاری را تشریح کنید به گونه‌ای که مدافع استدلال شما باشد. شاید این اندرز عجیب بنماید، به‌ویژه موقعی که فرد و گذشتهٔ او را به‌خاطر آوریم شگفت‌آور باشد اما این یک حقیقت شناخته شده است که اگر یک سخنرانی نشان دهد معما چگونه باید حل شود و مردم راه‌حل را درک کنند، از آن حمایت خواهند کرد به خصوص اگر برای نفرت ورزیدن بهانه‌ای باشد. در مورد آرمان هیتلر البته چنین عبارتی ترسناک می‌شود. او مهارت داشت به آلمانی‌ها دقیقاً آن‌چه را می‌خواهند بشنوند بگوید و سپس مشکلات‌شان را تقصیر دیگران بداند. مثلاً او نظریه «خنجر زدن از پشت» را که به معنی خیانت به آلمان در آتش بس نوامبر ۱۹۱۸ و معاهدهٔ ورسای است رواج داد. او با وعده «همگی ما با دشمن طرفیم، پس با من متحد شوید و من از منافع شما دفاع می‌کنم» مردم را کنار خویش قرار داد. در ۱۹۳۰ چهار میلیون بیکار در آلمان بود. به علت کسادی اقتصادی در آلمان، احساسات و افراطی‌گری هیتلر مورد حمایت قرار گرفت و سپس اقلیت‌ها به سهولت مورد سرزنش قرار گرفتند.

روی قبیله‌گرایی تأکید کنید تا مردم به جناح شما بپیوندند. یک واقعیت زنگی که کمتر مورد توجه است قبیله‌گرا بودن مردمان است. البته این مفهوم بسیار کلی است ولی حقیقتی در آن نهفته است که مردم افراد دارای منش مشابه خود را می‌پسندند و به غیرآن شک دارند. هیتلر درک می‌کرد

قبیله‌گرایی موجب کار گروهی، وفاداری و التزام است. متأسفانه این کار به فرقه گرایی، رقابت، ترس و در نتیجه خشونت انجامید. از لحاظ سخن‌وری، جلب موافقت مردم نسبتا آسان است. شوخی کنید، روی خصوصیاتی که می‌دانید مورد حمایت است تأکید کنید: خصایص فردی، سازمانی، سیاسی و مالی.

گذشته‌ای ارایه کنید که دیگر کسی آن را نمی‌طلبد. این یک سکوِ شالوده ریزی است. هیتلر در سخنان خود بارها اشاره می‌کند که فقط اوست که مردم آلمان را به آینده روشنی هدایت خواهد کرد: «بیش از ۱۴ سال از روزی می‌گذرد که ملت آلمان، ناامید از وعده و وعید دشمنان در داخل و خارج، رشتهٔ پیوند با افتخار و آزادگی را از کف دادند و بدان سان همه چیزشان از دست رفت. از آن روز خیانت‌بار، حق تعالی برکات خود را از ملت ما دریغ کرد. تفرقه و نفرت بر ما نزول کرد ما هرگز مساوات و اخوت بشارت داده شده را دریافت نکردیم و آزادی خود را زیر چمه تلف کردیم. زیرا هنگامی که ملت ما جایگاه سیاسی خود را جهان از دست داد، به تعجیب وحدت روحیه و ارادهٔ خود را نیز...» در هر سخنرانی صرف لعنت گذشته کار درستی نیست. بسیار ساده است که دولت سابق یا عملکرد سابق را محکوم کنید و آنها را نادرست، بد، خطربار یا احمق بخوانید. باید قضیه پرورده و تحت یک منطق سنجیده شنونده متوجه شود چرا گذشته به نحو جدی ناصحیح یا غیرعادلانه پیش رفته است. البته کلید مطلب در ارایه آینده‌ای است که مصائب و خطاهای گذشته را جبران می‌کند. این سیر تفکر ظریفی است و فقط بهترین خطیبان قادر به انجام آنند. با ملاحظه کاری بسیار به گذشته تف بیندازید.

تصویری از آینده روشن‌تر و بهتر ترسیم کنید. اگر مدعی بد بودن گذشته شوید باید یک ایده آب‌بندی شده برای آینده داشته باشید. باید آن

را به گونهٔ تصویر رنگارنگی مجسم کنید تا مخاطبان به وضوح بتوانند آن را ترسیم یک مدینه فاضله روشن و مدرن ببینند. او با کلام خود نقاشی می‌کرد و به شنونده امکان می‌داد آن‌چه را می‌بیند، ببیند. این حقیقت که او هرگز اکثریت پارلمانی یا رأی مردمی را به دست نیاورد نشانگر عدم مجاب‌کنندگی نگرش او و فقط بیانگر کفایت آن است.

ریسک تجسم آینده آن است که فقط یکبار قابل انجام است. هرگاه مردم بدانند پایه و استدلال کذب و ریاست، تکرار این فرآیند دشوار می‌شود. چهرهٔ وعده و وعید کذب غالباً از دور هویداست.

متوسط رو به پایین آلمان است. افرادی که چون مال و منال زیادی نداشتند، با سرسختی باید از اموال خود حراست می‌کردند و از دیگران هراس می‌داشتند. در ضمن خواستار مال بیشتر بودند. او گروه خود را به شکل هستهٔ پیروان خود در آورد و سپس به مرحله بعد رفت: یک فرقه شخص‌گرا که روی Fuhrer [رهبر] به‌عنوان محافظ حساب می‌کرد.

از فنون بلاغی بهره گیرید. هیتلر نطق خود را جلوِ آینه تمرین و با دقت نمایش احساسات خود را تدوین کرد. او دروس خطابه در جمع را فرا می‌گرفت و به او آموخته می‌شد چطور از اشارات و حرکات بهتر استفاده بکند. آلبرت اشپیر مسئول به برگزاری و مدیریت تظاهرات عظیم هیتلر در نورنبرگ کمک می‌کرد و بیش از همه چیز به این اعتقاد داشت که هیتلر یک بازیگر است. ماهیت تئاتری هر نطق عمومی فوق‌العاده برجسته بود. فنون به کار رفته شامل چیدمان محیط (تظاهرات و المپیک ۱۹۳۶) و نیز مکث و سکوت (وی معمولاً صبر می‌کرد تا سکوت برقرار شود و سپس سخن می‌گفت). سپس به‌تدریج لحن او فراز می‌یافت و با کاربرد سایر فنون از جمله پرسش‌های بدیهی بی‌نیاز از پاسخ، سخنرانی را به اوج ارکستر سمفونیک گونه‌ای می‌رساند. شنوندگان به ابراز احساسات او علاقه و

قدرت نمایشی کل صحنه را دوست داشتند. در ضمن به مطالب او علاقه مند بودند. آهنگساز محبوب هیتلر، ملی گرای آلمانی ریشارد واگنر بود و باید گفت بسیاری از خطابه‌های هیتلر ساخت نواهای واگنر را تداعی می کرد: نمایشی، جنگ جویانه، مطول و مخفر، لحن تاریک و دگرگون شونده و موومان‌های اوج گیرنده.

میراث هیتلر

از میان بسیاری درس‌های آلمان هیتلری، درک توان بالقوه سخنوری فرهمندانه در ترکیب با رسانه نوین جمعی رادیو و سینما که در دهۀ ۱۹۳۰ گسترش می‌یافت، قابل توجه است، تظاهرات عظیم، تبلیغات، پخش اعلامیه، فیلم تبلیغاتی و پخش رادیویی مواضع احزاب، اختراع هیتلر نبود ولی کاربرد این وسایل توسط او نمودار تأثیر مخرب القای یک سیاست به وسیلۀ آنهاست. البته در مورد هیتلر، مزیت زور و قدرت نیز افزوده می‌شد که به شتاب اذهان را دگرگون کرد. تبلیغات برای القای خواست طرفداران به تمام مردم مؤثر است. هیتلر ثابت کرد اگر دروغی به دفعات لازم تکرار شود، مردم آن را حقیقت می‌انگارند.

پس از جنگ جهانی دوم آلمان در ورطۀ یأ غوطه‌ور بود. ملتی درهم شکسته بود. هرچند طی مدتی کوتاه رونق یافت و در راستای اتحاد اروپا نور هدایتی شد. با این حال، سایۀ هیتلر هنوز در قالب گناه آلمان سنگینی می کند و در حقیقت، به شکل تعداد روزافزون افراطی‌های مدافع اصول او در سراسر جهان جلوه می کند.



هوشی مینه

۱۸۹۰-۱۹۶۹

ویتنام

هوشی مینه

«تمام مردم روی زمین از تولد برابرند، تمام ملل حق زیستن، سعادتمند بودن و آزاد بودن دارند.»[1]

هوشی مینه در ۱۹ می ۱۸۹۰ متولد شد. او یک دولتمرد انقلابی بود که بعدها از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۵ صدراعظم جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی) شد و از ۱۹۴۶ الی ۱۹۶۹ رییس‌جمهور بود. هو از اوایل دهۀ ۱۹۴۰ جنبش استقلال ویتنام را رهبری و جمهوری دموکراتیک کمونیستی ویتنام را در ۱۹۴۵ برقرار کرد. و سپس در «دین بین فو» اتحاد فرانسه را شکست داد و این کشور را وادار به ترک کشور کرد. او در اواخر دهۀ ۱۹۵۰ قدرت سیاسی را از دست داد و به‌عنوان رییس‌جمهوری افتخاری تا زمان مرگ در دوم سپتامبر ۱۹۶۹ زندگی کرد.

درس‌هایی از هوشی مینه

نقل قول از سایر سخنرانی‌ها و از ادبیات برای پشتیبانی از نقطه نظر شما مفید است. یک نقل قول پرمغز و بجا به سخنرانی ارزش می‌افزاید. هو در نطق ۱۹۴۵ استقلال جمهوری دموکراتیک ویتنام را از فرانسه و ژاپن، در پی

---

۱. اعلامیۀ استقلال جمهوری دموکراتیک ویتنام، میدان بادینه، هانوی، ویتنام، یکشنبه دوم سپتامبر ۱۹۴۵.

هرج و مرج منطقه‌ای که در پایان جنگ جهانی دوم درگرفت اعلام داشت. آغاز آن چنین است: «هم وطنانم،تمام مردم مساوی خلق شده‌اند. به آن‌ها توسط خالق‌شان حقوق خاصی اعطاء شده که هیچ‌کس قادر به گرفتن آن نیست. از جمله این‌ها حق زندگی، آزادی و جست‌وجوِ سعادت است.» در پایان سخنرانی، جمعیت عظیم سایگون به‌شدت او را تشویق می‌کرد اما بیشتر مردم می‌دانستند کشمکش‌های دیگری در راه است. صدای هوشی مینه آن چنان قدرتمند نبود ولی احساسات و شور و هیجان صامتی که از او متصاعد می‌شد، نیرومند بود.

فقط اگر قادر به توجیه آن هستید و می‌دانید شنوندگان از شما حمایت می‌کنند گذشته را محکوم کنید. هو فرانسه و ژاپن را دشمن ویتنام قلمداد کرد و دربارهٔ فرانسه گفت: «آنان نژاد ما را با افیون و الکل تضعیف کردند. در عرصهٔ اقتصاد، ما را مکیدند، خشکاندند، مردم ما را به بدبختی کشاندند و سرزمین ما را تباه کردند. مزارع برنج، معادن، جنگل‌ها و مواد خام ما را دزدیدند. چاپ اسکناس و معاملات واردات و صادرات را به انحصار در آوردند. مالیات‌های متعدد ناموجه ابداع کردند و مردم ما، به‌ویژه روستاییان را به فقر شدید کشاندند...»

او با تکرار این‌که آن‌ها چنین و چنان کردند، مطلب غیرقابل انکاری را علیه دشمنان فرضی دولت نوپا می‌پروراند. این یک روش رایج است و اگر گوینده مطمئن باشد شنوندگان با مطالب موافق‌اند مؤثر می‌افتد. او دربارهٔ آزادی با لحنی آتشین سخن گفت و این‌که دشمنان دولت نو با خجالت و شرم کشور را ترک کردند و ملتی را از زنجیر اشغالگر رهانیدند: «فرانسویان متواری و ژاپنی‌ها تسلیم شدند. امپراتور با وداع از سلطنت کناره گرفت. مردم ما زنجیر یک قرن اسارت را پاره کردند و استقلال ویتنام را به دست آوردند.»

میراث هوشی مینه

هو سخنرانی استقلال خود را با این کلام پایان داد: «تمام مردم ویتنام مصمم به بسیج تمام توان جسمی و ذهنی خود و ایثار جان و مال خود برای حراست از آزادی و استقلال خویش هستند.» این مطالب مردم را جذب او و او را مدت مدیدی قهرمان ویتنام شمالی کرد. پس از تصاحب کرسی ریاست‌جمهوری و طی یک اصلاحات ارضی وحشتناک، ۵۰ هزار از اتباع ویتنام شمالی کشته و ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر محبوس شدند و آزادی بیان محدود شد. ترس حکمفرما بود. برخی ویتنامی‌ها که دوران رهبر هوشی مینه را درک کردند به‌خاطر آشوب کشور از او بیزار شدند.

هو در مقام ریاست‌جمهوری ویتنام شمالی، کشمکش مسلحانه علیه جنوب — و متحدان آمریکا — را رهبری کرد و بهانهٔ او اتحاد کشور بود. جنگ ویتنام از خشونت‌بارترین نبردهای تاریخ است و پخش زندهٔ آن در تلویزیون غرب و بازگشت سربازان آمریکا در کفن به وطن شوک شدیدی وارد می‌کرد. افکار عمومی که تحت تأثیر اخبار روزانه بود اطمینان حاصل کرد که آمریکا باید از درگیری دوری کند زیرا برای آمریکا خفت بار شده بود.

هو و افرادش با منابع اندک، فقر شدید و ارتشی خنده آورند، اما با کمک زیاد پکن و مسکو، قدرت آتش عظیم بزرگ‌ترین کشور جهان را تاب آوردند. این معرکه به اخراج یک رییس‌جمهور آمریکا از خدمت و تضعیف خاطره دیگری منجر شد. او موجب شد آمریکا خویشتن را بازنگری کند و اموری افشاء شود که مطلوب نبود.

امروز در ویتنام هوش مینه مورد ستایش دولت کمونیست او هرچند مدت‌هاست سیاست‌های اقتصادی قدیم فراموش شده است که بیشتر ناشیانه

بودند. تصویر او بر تمام اسکناس‌های ویتنام نقش بسته است و در عمارات دولتی نیز مشاهده می‌شود.

خصوصیات شخصی هو مانند سادگی، انسجام، و مصمم بودن مورد ستایش بود و این حتی در مورد مخالفان او صدق می‌کرد. هرچند آمریکا به علت کمونیت بودن او با او مخالفت می‌کرد ولی هو یکبار توضیح داد: «انگیزه من وطن‌پرستی بود نه کمونیسم.» مجلهٔ تایم او را یکی از ۱۰۰ فرد با نفوذ قرن ۲۰ می‌داند و پایتخت سابق ویتنام جنوبی سایگون، به یاد او شهر هوشی مینه نام گرفته است.



ژنرال سِر مایک جکسن

-۱۹۴۴

بریتانیا

ژنرال سِر مایک جکسن

«در ضمن نباید آیندهٔ تیرهٔ کشمکش آتی حول منابع نیرو و آب را نادیده گرفت.»[1]

ژنرال سِر مایکل دیوید جکسن متولد ۲۱ مارس ۱۹۴۴ پیشتر رییس ستاد کل ارتش بریتانیا بود. جکسن سخنرانی شکوهمند سالانه ریچارد دیمبل بای را در لندن ایراد و در آن، وزارت دفاع بریتانیا را از نظر مدیریت نیروهای مسلح سرزنش کرد. او به شنوندگان گفت: «وفاداری باید از سطوح پایین شروع شود. متأسفانه، M.D را موافق این نکته اساسی نیافتم».

درس‌هایی از ژنرال

از تاکید استفاده کنید. جکسن در سخنرانی‌اش گفت: «آن چه نمی‌شود کرد این است که این طرح‌های راهبردی را قبلِ رسیدن موعد مناسب اجرا کنیم. موعد مناسب به معنی داوری حساب شده راهبردی است، نوعی قضاوت که، تکرار می‌کنم، نباید از عینک محبوبیت سیاسی یا غیره بدان نگریست... گمانم ماکیاولی بود که گفت: «جنگ به میل شما آغاز می‌شود ولی به میل شما تمام نمی‌شود.» او می‌خواست طیف وسیعی از شنوندگان از

---

۱. نطق «دفاع از قلمرو»، سخنرانی ریچارد دیمبل بای ۲۰۰۶، بی‌بی‌سی، لندن، بریتانیا، پنج‌شنبه ۷ دسامبر ۲۰۰۶.

وضع ید تدارکات، اسکان، دستمزد و عدم مراقبت از سربازان بریتانیا که برای کشورشان می‌جنگند مطلع باشند: «دفاع از قلمرو مستلزم این است که هرگاه به هدف می‌نگرید – یعنی اهداف سیاسی که مستلزم کاربرد زور است – باید به وسیلهٔ نظامی هم بیندیشد. همانطور که وقتی وسایل نظامی می‌خواهید باید به امور مالی بیندیشید.»

او گفت که از نحوه مدیریت دولتی در مورد افرادی که زمانی از نظر نظامی سرافراز بودند شرمنده است و اصولاً درخواست کرد به سربازان احترام گذارده شود.

درباره کار گروهی سخن بگویید زیرا مخاطبان را تهیج می‌کند و به آن‌ها حس تعلق می‌بخشد. کار گروهی همیشه مضمون مناسبی برای نطق است. ژنرال جکسن به مخاطبان حاضر و مستمعان رادیو گفت: «این احساس کوشش مشترک و احساس عضو گروه بودن است. اگر از این چسب که ارتش را به هم پیوند می‌زند و متحد نگه می‌دارد استفاده نکنید ارتش بی‌قابلیتی خواهید داشت.»

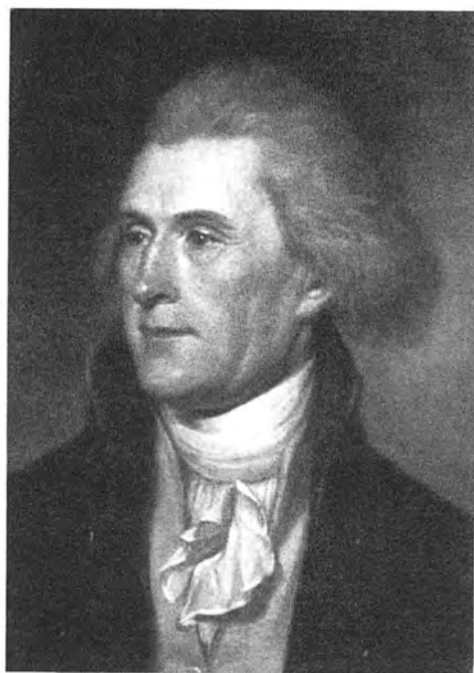
او دربارهٔ حقوق سربازان حساس بود. جکسن بیش از هرچند نظرات خود را واضح بیان می‌کرد و توضیح داد چرا در این باره غیور و حساس است. هر شنونده‌ای (با توجه به پخش رادیویی) مجذوب سخنان یک سرباز ارشد با سوابق فوق‌العاده می‌شود که از نیازهای اساسی سرباز عادی سخن می‌گوید. آن‌ها متوجه می‌شدند که کار گروهی در نبرد، پیروزی در جنگ و دفاع از ملت از هر جنبه یک نیاز اساسی محسوب می‌شود.

میراث جکسن

پس از سقوط صدام حسین و تحسین جهانیان، ژنرال جکسن مدیریت عراق پس از صدام توسط آمریکا را به باد انتقاد گرفت و می‌گفت روش به کار رفته دچار «ورشکستگی معنوی» است. او به‌ویژه روش غیرواقع‌گرایانه

وزیر دفاع آمریکا دونالد رامسفلد در مدیریت ساختار اجتماعی عـراق پـس از جنگ را مد نظر داشت. او نگران بود که آمریکـا در پـی اسـتقرار نظـامی است نه برنامه‌ریزی بازسازی کشور و کمک به ادارهٔ آن. طبیعی بود که این سخنان با انکار و خشم آمریکا روبه‌رو شـود. امـا در رسـانه‌هـای بـین‌المللـی بسیاری افراد از او تمجید کردند و موضع دلیرانه او را ستودند. بحث بر حـق بودن یا نبودن به کنار، او به این نکته اشاره کرد که ارتش مهـاجم بایـد بعـدِ اعلام جنگ، برای صلح برنامه بدهد.

انتقاد جکسن از دولت بریتانیا در رفتار آن با سربازان بریتانیایی و فقـدان بودجه برای عملکرد صحیح ارتش موجب آگاهی مـردم در بریتانیـا دربـارهٔ فشارهایی شد که به سرباز عادی بریتانیایی وارد مـی‌آمـد. بسـیاری معتقدنـد دولت بریتانیا هنوز بودجه کافی برای حمایت از عملیات عراق یا افغانستان و هر جای دیگر اختصاص نمی‌دهد. صاحب نظران می‌گویند وسـایل و میـزان مراقبت از سـربازان هنـوز کـافی نیسـت، تـا جـایی کـه سـربازان در معـرض خطرند. در ضمن اشاره می‌شود اگر چیزی روابط با آمریکا را مختـل کـرده است این واقعیت است که بریتانیایی‌ها به سبب کمبود وسـایل و نـدارکات، در تئاترهای جنگی فقط نقش پشتیبانی را بازی می‌کنند.



توماس جفرسن
۱۷۴۳ - ۱۸۲۶
آمریکا

توماس جفرسن

«یک دولت عاقل که مانعِ صدمه زدن انسان‌ها به همدیگر شود باید آن‌ها را در قانونمندی مشاغل و بهبود زندگی خود آزاد بگذارد و نباید نان کارگری را که مستحق است از دهانش بگیرد. این است خلاصه عملکرد دولت خوب.»[1]

توماس جفرسن متولد ۱۳ آوریل ۱۷۴۳ و متوفی ۴ جولای ۱۸۲۶، از ۱۸۰۱ الی ۱۸۰۹ سومین رییس‌جمهور آمریکا بود. در ضمن او نویسنده اصلی اعلامیه استقلال در ۱۷۷۶ و از بنیانگذاران آمریکاست. جفرسن که یک جمهوری‌خواه تمام عیار بود به‌عنوان باغبان، معمار، باستان شناس، مخترع و بنیان گذار دانشگاه ویرجینیا نیز شناخته می‌شود. در ضمن ویولن زن موفقی هم بود. در ۱۹۶۲، رییس‌جمهور کندی برندگان دورهٔ چهل و نه جایزه نوبل را در کاخ سفید به حضور پذیرفت. او گفت: «فکر می کنیم این خارق‌العاده‌ترین مجموعه استعداد و دانش انسانی است که تاکنون در کاخ سفید گرد آمده است، به استثنای مواقعی که توماس جفرسن به تنهایی شام می‌خورد.»

درس‌هایی از توماس جفرسن

سخنرانی را قدرتمند بیان کنید. نطق افتتاحیه جفرسن سخنرانی پرتوانی بود و مانند امروز فرصت خوبی برای بیان مواضع فرد تازه وارد محسوب می‌شود.

---

۱. نخستین نطق افتتاحیه، واشنگتن دی‌سی، آمریکا، چهارشنبه ۴ مارس ۱۸۰۱.

جفرسن نحوهٔ حکومت خویش را چنین بیان کرد: «هر اختلاف عقیده، مغایرت اصولی نیست. ما برادران هم فکر خود را با عناوین مختلفی یاد کرده‌ایم. همگی ما جمهوری‌خواهیم، همگی فدرالیستیم... اگر کسی میان ما خواستار انحلال اتحاد یا دگرگون کردن شکل جمهوری‌خواهی آن باشد، بگذارید بدون مزاحمت به پا خیزد و به‌عنوان تجسم امنیتی که در سایه آن عقاید خطا تحمل می‌شود جلوه کند زیرا عقل آزاد است که با آن مبارزه کند.» در پایان خطابه به ملایمت ضعف آدمی را یادآور می‌شود ولی به گونه‌ای که او را قوی و معقول‌تر جلوه دهد: «من غالباً در اثر نقص قضاوت اشتباه می‌کنم. هرگاه بر حقم، توسط کسانی که موضعشان فراگیر نیست. تخطئه می‌شوم. من برای خطاهای خویش از شما پوزش می‌طلبم زیرا عمدی نخواهد بود و در قبال خطای دیگران حمایت شما را خواستارم. آن‌ها اگر تمام جوانب می‌دیدند بیهوده کسی را محکوم نمی‌کردند.»

اگر حتی سخنرانی را نمی‌نویسید، مهارت نوشتاری خود را بهبود بخشید و سخنان دیگران را مطالعه کنید. برخی از بهترین نطق‌ها توسط سخنران مکتوب شده است. جفرسن می‌توانست بنویسد. او نویسنده اصلی اعلامیه استقلال آمریکا است. در عین حال خطابه‌های غرا و الهام‌بخش نوشت که مسیر تاریخ آمریکا را شکل داد. ابتدا او یک سخنرانی عمومی ماهر نبود و نوشتن را ترجیح می‌داد. هرچند با گذر زمان و تمرین زیاد، بلاغت و سخنوری او با قدرت قلم او هم تراز شد.

آگاه باشید بهترین خطابه‌ها حاوی واقعیات و احساسات، استدلال و عواطف، ایمان و جهت داشتن هستند. جفرسن در ۱۸۰۰ پس از رقابت شدید در انتخابات رییس‌جمهور شد. انتخابات شکاف عمیقی میان فدراسیون‌ها که برای دولت نوپای آمریکا قدرت زیادتری می‌طلبیدند و جمهوری‌خواهان – از قبیل جفرسن – که دولت مرکزی را ذاتاً شرّ

مـی‌دانسـتند و کنتـرل آن را خواسـتار بودنـد بـه وجـود آورد. جفرسـن می‌اندیشید دولت مرکزی نباید نماینده چیزی بیش از حقوق ایالات مستقل باشد.

میراث جفرسن

پیشـگفتار اعلامیـه استقلال شـاید شـهیرترین نوشـتهٔ جفرسـن (و مـتن آمریکایی) باشد و هم‌چنان به تداوم روح اصلی ایجاد ملت آمریکـا کمـک می‌کند و جهانیان آن را می‌ستایند و بارها آن را سرلوحه نوشتن متن‌هایی از این دست کرده اند: «ما این حقایق را بـدیهی مـی‌دانـیم، کـه همـهٔ انسـان‌هـا مساوی خلق شده‌اند، که توسط خالق‌شـان حقـوق لاینفکـی بـه آن‌هـا اعطـا شده، که از آن جمله است زنـدگی، آزادی و جسـت‌وجـوِ سـعادت.» یـک عبارت به‌ویژه بسیار بلیغ و شیواست: «ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم.» ایـن جمله دارای فـر و آوای عـالی اسـت و سـخن سـنجی از ایـن دسـت شـور و حرارت خاصی به هر نطق می‌بخشد.

جفرسـن بسـیار سـتایش مـی‌شـود. او عـلاوه بـر دوبـار تصـدی مقـام ریاست‌جمهوری، منصـب‌هـای زیـادی در آمریکـای نوپـا داشـت: معاونـت ریاست‌جمهـوری، وزارت کشـور، وزیـر مختـار فرانسـه، نماینـدهٔ کنگـره و فرمانـدار ویرجینیـا. او دانشـگاه ویرجینیـا را تأسـیس کـرد و رییس‌جمهـور انجمن آمریکایی فلسفه بـود. او قهرمـان حقـوق بشـر بـود و از ۱۸۰۳ خریـد لوییزیانا از فرانسه را مدیریت کرد. در ۱۸۱۵، کتابخانهٔ بـزرگ جفرسن بـه کنگره فروخته شد و شالودهٔ کتابخانه کنگرهٔ کنونی پی‌ریزی شد.



محمد علي جناح

١٨٧٦ - ١٩٤٨

پاكستان

محمد علی جناح

«شما شاید به هر مذهب یا قشر اجتماعی یا آیین تعلق داشته باشید، این ربطی به امور دولتی ندارد.»[1]

محمد علی جناح ۲۵ دسامبر ۱۸۷۶ متولد و ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸ درگذشت. او رهبری مسلم لیگ و نخستین ژنرال فرماندار پاکستان بود. عملکرد او در راستای دگرگونی صلح‌جویانه با نافرمانی مدنی تحت رهبری مهندس گاندی در تضاد بود. در ۱۹۲۰ جناح از کنگره ملی هند جدا و روی استقلال یک کشور مسلمان متمرکز شد.

وی در ۱۹۴۰ خواستار یک ملت جداگانه شد. پس از کشمکش تلخ و خشن و به‌رغم تمایل به گذار صلح‌آمیز، پاکستان در ۱۹۴۷ تبدیل به یک کشور شد. او در نخستین نطق ریاست‌جمهوری گفت: «اولین نکته مورد تأکید من این است: به یاد بسپارید شما اکنون یک نهاد حقوقی مستقل با حق حاکمیت هستید و خطیرترین مسئولیت‌های تصمیم‌گیری برعهدهٔ شماست و...

«بی‌تردید با من هم‌رأی هستید که نخستین وظیفه دولت برقراری نظم و قانون است به گونه‌ای که جان، مال و عقاید مذهبی اتباع کشور کاملاً از سوی دولت محافظت شود.»

---

۱. نطق رییس‌جمهوری خطاب به مجلس پاکستان، کراچی، پاکستان، دوشنبه ۱۱ آگوست ۱۹۴۷.

درس‌هایی از محمد علی جناح

برخی سخنرانی‌ها به تلفیقی نیاز دارد که همواره آسان به دست نمی‌آید. جناح درک می‌کرد باید از تمام جناح‌های متفاوت شنوندگان بهره‌برداری کند چون پاکستان دارای فرقه‌های زیادی بود. در افتتاحیه مجلس پاکستان در ۱۱ آگوست ۱۹۴۷ او خواستار دموکراسی جامع و کثرت‌گرا شد. او مایل بود کشور متوجه شود که تمام شهروندان بدون توجه به عقاید مذهبی یا طبقهٔ اجتماعی حقوق برابر دارند.

وی به آرامی سخن می‌گفت و مراقب بود که به شنوندگان نگاه کند. در ضمن تلاش می‌کرد مطالبش جهان‌شمول باشد: «اگر گذشته را تغییر و با روحیهٔ جمعی کار کنید و تک‌تک شما بدون توجه به طبقه اجتماعی و روابطی که در گذشته داشتید و بی‌توجه به رنگ پوست، قشر اجتماعی یا آیین متحد شوید اولین کار مهم را انجام داده‌اید و دومین امر مهم این‌که وقتی شما به‌عنوان شهروند این کشور دارای حقوق، امتیازات و تعهدات مساوی باشید پیشرفت شما انتهایی نخواهد داشت... شما آزادید، آزادید به معابد خود، آزادید به مساجد خود یا به هر مکان پرستش در کشور پاکستان بروید. شما ممکن است به هر دین، طبقه یا آیین تعلق داشته باشید، این ربطی به امور دولت ندارد.»

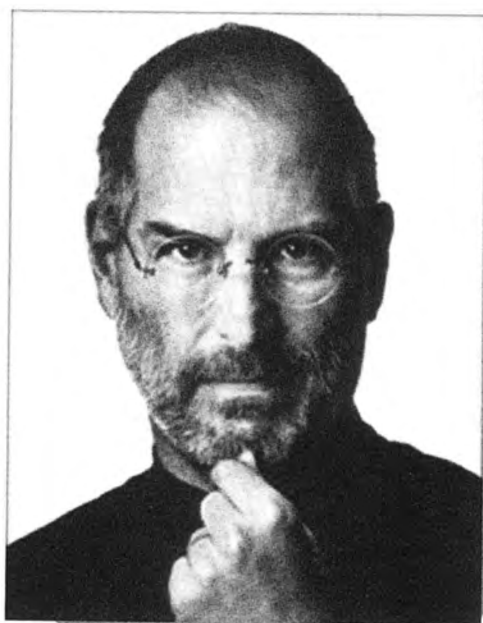
عقل و قلب را متوازن کنید و بدانید بیشتر سخنرانی‌ها فقط یک بخت برای مؤثر شدن دارند. این نطق در پاکستان و نقاط دیگر جهان اسلام ضدو نقیض تلقی شد زیرا برخی مدعی بودند جناح کشوری سکولار را می‌خواهد درحالی‌که طرفداران پاکستان اسلامی معتقد بودند سخنرانی درست درک نشده (سایر سخنان جناح بسیار بیشتر مدافع اسلام بوده است). درهرحال این سخنرانی یک بخت برای پیروزی داشت و براساس میزان منطق و متقاعد سازی خود فراز و نشیب طی می‌کرد. کشور نوپا و آکنده از

جناح‌ها و تفرقه بود. سخنان جناح می‌بایست دلگرمی می‌داد و توصیف می‌کرد، بینش القاء می‌کرد و نحوه جامه عمل پوشاندن آن را نشان می‌داد.

میراث جناح

با تفکیک پنجاب، مهاجرت عمومی و قتل عام پدید آمد. جناح در زمان این نطق بیمار و نحیف بود. معلوم نیست اگر او پس از ۱۹۴۸ زنده می‌ماند آیا پاکستان از بحران رو به رشد به دور می‌بود یا خیر. بینش او روشن بود و آزادی روزافزونی را که می‌دانست مردم خواهان آن هستند بیان می‌کرد: «ما با این اصل اساسی شروع می‌کنیم که همگی شهروندان مساوی یک کشور هستیم.»

جناح هنوز به‌عنوان بنیان گذار پاکستان تحسین می‌شود. زادروز او در پاکستان تعطیل عمومی است و خاطرهٔ او را گرامی می‌دارند. پرفسور استانلی والپرت در کتاب «جناح پاکستان» نوشت: «کمتر افرادی سیر تاریخ را کاملاً دگرگون کرده اند، کمتر از آن ممکن است بتوانند نقشه جهان را تغییر دهند و کمتر کسی بنیان گذار یک دولت شهر نامیده می‌شود. محمد علی جناح هر سه کار را کرد.»



استیو پل جابز

۱۹۵۵ – ۲۰۱۱

آمریکا

استیو جابز

«عمرتان محدود است بنابراین آن را با زیستن جای دیگران هدر ندهید... نگذارید هیاهوِ نظرات دیگران ندای درون شما را خاموش کند و مهم‌تر این‌که، جرئت پیروی از خواهش دل و الهام خویش را داشته باشید.»[1]

استیو پل جابز در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ متولد شد. او از بنیان‌گذاران شرکت اپل و مدیرعامل سابق موسس استودیو کارتون سازی پیکسار است.[2] او را رهبر انقلاب فناوری و از بزرگان کارآفرین درهٔ سیلیکان می‌شمردند. اپل محصولات عملیاتی با طرح عالی و شیک ارائه داد و برای شرکت و جابز طرفداران پروپا قرص در جهان تدارک دید. او موقعیت یک ابرستاره را دارد و هرگاه در مجامع صنعتی یا شرکت اپل ظاهر می‌شود، در سالن صندلی خالی پیدا نمی‌شود. گفته‌اند جایز و اپل درهم طنیده‌اند. از منظر کسب‌وکار این نکته مطلوب نیست ولی میزان ارج نهادن به او را بیان می‌دارد.

درس‌هایی از استیو جابز

خودتان باشید. سخنرانی جابز در دانشگاه استنفورد در ۲۰۰۵ ساده، صریح و آشکار بود و در آن نظراتی درباره کارآفرینی، شغل و زندگی بیان

---

۱. نطق افتتاحیه، دانشگاه استنفورد، کالیفرنیا، آمریکا، یکشنبه ۱۲ جون ۲۰۰۵.

۲. هنگامی که این کتاب نوشته می‌شد، جابز در قید حیات بود. بنابراین افعال این بخش در زمان حال به کار رفته است. م

شد. او در مورد قوای محرکه خود طی دورانی پر چالش سخن گفت. می‌دانست مردم مایلند راز قدرت او را بدانند. قصهٔ موفقیت مردم را مسحور می‌کند. مردم مایلند بدانند چرا و چطور آن بالا می‌روید و آن‌ها را خطاب می‌کنید. پس به آن‌ها بگویید.

استیو جابز که جین و صندل زیر ردای مشکی دانشگاه به تن داشت نطقی کرد که از زمان فرزندخوانده شدن تا نگرش او در باب میراث را در بر میگرفت. سخن او توازنی میان موانعی برقرار می‌کرد. که طی زندگی کاری خود با آنها مواجه شده بود با درس‌هایی که در این مدت آموخته بود.

صادق باشید. مردم صداقت را دوست دارند حتی اگر برای شما یا آن‌ها دردناک باشد و بدین‌ترتیب جلب می‌شوند. جابز گفت: «عمرتان محدود است بنابراین آن را با زیستن جای دیگران هدر ندهید... نگذارید هیاهوِ نظرات دیگران ندای درون شما را خاموش کند و مهم‌تر این‌که جرئت پیروی از خواهش دل و الهام خویش را داشته باشید.»

آنها می‌دانند شما در حقیقت چه می‌خواهید بشوید. بقیه، فرعیات است. در دام تعصب که نیفتید خود به معنی زندگی براساس نتایج تفکر دیگران است.»

موقر باید ولی بدانید جایی برای وقار کاذب یا مفرط نیست. مردم مایلند از دستاورد شما چیزی بیاموزند (که شاید اصولاً دلیل نطق شما همین باشد) و به ارتباط، الهام و منبعی برای ادراک ارج می‌گذارند. شنونده به ایده‌ها و تفکراتی نیاز دارد که به اندیشیدن او کمک کند، تفکری که افکار او را حمایت کند.

ریاست دانشگاه استنفورد طی مراسم افتتاحیه به بیست‌وسه هزار دانشجو دانشگاهی و خانواده‌ها خوشامد گفت و ابراز داشت جابز روح دانشگاه را

درک و «تمایل آن به ابراز شجاعت و رسوخ در راستاهای نوین را» مجسم میکند. جابز در مورد دستاوردهای خویش با متانت سخن گفت و اندرز او ساده بود: «ایمان را از دست ندهید... تنها راه انجام کار بزرگ عشق ورزیدن به آن است... بنابراین بجویید تا بیابید بیکار ننشینید.»

میراث جابز

جابز معتقد است مشتری نمی‌داند چه می‌خواهد مگر آن را ببیند و آن چیز باید ظاهر خوبی داشته، کاربری آسان داشته باشد، و کاربردهای عالی ارائه کند. نظر او شبیه هنری فورد است که گفت: «اگر قرار بود از مشتری نظر بخواهم، می گفت یک اسب سریع‌تر می‌خواهم.»

یک میراث قوی جابز تطبیق طرح با عملکرد است. طراحی اپل روی شکل و ظاهر انواع محصولات خانگی اثر گذاشته است و بر جوانبی از خودروها، تلفن‌های همراه، موسیقی، هواپیما و نرم‌افزار نیز تأثیرگذار بوده است. وقتی از او در شوِ تلویزیونی ۶۰ دقیقه خواسته شد نظر خود را دربارهٔ کسب‌وکار بیان کند، جواب داد: «مدل کار من بیتل‌ها هستند. آن‌ها چهار نفر بودند که تمایلات منفی همدیگر را تحت کنترل داشتند، آن‌ها را متعادل می کردند. و مجموع بیش از جمع اجزاء بود. رویدادهای بزرگ کسب‌وکار توسط یک فرد حاصل نمی‌شود، توسط گروهی از افراد به دست می‌آید.»



باربارا چارلین جردن

۱۹۳۶ - ۱۹۹۶

آمریکا

باربارا جردن

«ما اشتباهاتی کرده‌ایم. ضمن عجله در تأمین همه‌چیز برای مردم، عواقب کامل عملکرد خود را پیش‌بینی نکردیم. و آن گاه که مردم صدای خود را بلند کردند نشنیدیم. اما ناشنوایی ما فقط امری موقتی بود، نه یک نقص غیرقابل علاج.»[۱]

باربارا چارلین جردن ۲۱ فوریه ۱۹۳۶ متولد و ۱۷ ژانویه ۱۹۹۶ درگذشت. او از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ نماینده کنگره آمریکا بود. در ۱۹۷۰ تعداد اندکی زن آمریکایی آفریقایی‌تبار در کنگره به سر می‌بردند. او نخستین زن از ایالات جنوبی (تگزاس) بود و آن‌جا و در تلویزیون به لحاظ سخنان بلیغ خود شهره بود و نطق‌های خوش ترکیب و فصاحت پرمایه‌ای عرضه می‌داشت. در ۱۹۷۴ نطق نافذی در کمیته قضایی کنگره درباره خلع مقام رییس‌جمهور نیکسون کرد. در ۱۹۷۶ تصور می‌شد جردن با جیمی کارتر در مبارزات انتخاباتی شرکت کند و گویا فلج چندگانه‌ای که از ۱۹۷۳ به آن مبتلا بود مانع این کار شد. در ضمن طی ۱۹۷۶ او نخستین زن آمریکایی آفریقایی‌تبار بود که نطق اصلی کنوانسیون دموکرات را ایراد کرد که از دید سیاستمداران آمریکا فوق‌العاده خوب تلقی شد.

---

۱. نطق مهم «پس چه کسی نماینده خیر عمومی است؟» همایش دموکرات‌ها، نیویورک، آمریکا، دوشنبه ۱۲ جولای ۱۹۷۶.

این نطق تا زمان خطابه اوباما در کنوانسیون، ۲۰۰۴، بهترین نطق محسوب می‌شد.

درس‌هایی از باربارا جردن

همیشه مراقب گفتار خود باشید نه فقط حین سخنرانی. جردن می‌دانست شنوندگان حین مصاحبه‌های او نیز نظرات را دنبال می‌کنند. او با دقت کلمات را انتخاب می‌کرد و مردم او را صادق می‌پنداشتند. برخی نظرات اجتماعی او شهرت یافته است: «رؤیای آمریکایی نمرده بلکه نفس‌نفس می‌زند، اما نمرده است.» و «ما مردم، این یک آغاز شیواست. اما وقتی قانون اساسی آمریکا در ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ تکمیل شد، من در آن «ما مردم» گنجانده نشدم. سال‌ها می‌اندیشیدم جرج واشنگتن و الکساندر همیلتن مرا از قلم انداخته‌اند. اما با الحاقات، تفاسیر و رأی دادگاه سرانجام در «ما مردم» گنجانده شدم.» و «خواست مردم ساده است. آن‌ها آمریکایی به‌خوبی همان که وعده داده شد می‌خواهند.»

ترکیب سخن حیاتی است. سخنران، شکل یافتن استدلال، توصیف استدلال و تلاش در نفوذ در ذهن و قلب دیگران را به شنونده مدیون است. این کار وقت می‌برد. جردن در مقام یک وکیل دعاوی همواره روشنگری نظر خود را در راستای قانون اساسی می‌جست. نطق «خیر عمومی» او با دقت ترکیب بندی شده و روان است و در آن عاطفه، منطق و نیرو موج می‌زند. ابراز زود هنگام «ولی من این کار را نمی‌کنم» یک راه عالی برای بالا بردن توقع است: «من به راحتی می‌توانم این فرصت را برای تحسین دستاورد این و حمله به جمهوری‌خواهان به کار برم، اما این کار را نمی‌کنم. می‌توانم فرصت مشکلات آمریکا را ذکر کنم یا از فهرست مسایلی نام برم که مردم را بدبین، خشمگین و سرخورده می‌کند، مسائلی که شامل فقدان یکپارچگی دولت محلی، احساس به حساب نیاوردن افراد، واقعیت فقر

مادی و معنوی، احساس شکست تجربه عظیم آمریکایی است. می‌توانم این مسایل را ردیف کنم و بنشینم و راه‌حلی ارائه نکنم. ولی این کار را هم نمی‌کنم. شهروندان آمریکا توقع بیش‌تر از این دارند.» این یک فهرست‌سازی نیست بلکه ابزاری است که او را در پوشش حوزه وسیع‌تری از ابراز نظرات خود کمک می‌کند. به همین شکل، تکرار ما مردم هستیم به ما دلگرمی و خوش بینی می‌دهد: ما مردمی هستیم که از روزگار کنونی در حیرتیم. ما مردمی در جست‌وجوِ آینده‌ایم. ما مردمی در جست‌وجوِ یک جامعه ملی هستیم. نطق برای ما گیج‌کننده است و در گیرودار آن احساس شعف می‌کنیم.

میراث جردن

نطق جردن در یادها ماند، از جمله برای این عبارات: اما این خطر بزرگ رویاروی آمریکاست. این‌که از یک ملت واحد بودن گسسته شود و به صورت حلقه‌ای از فرقه‌هایی با منافع خاص جلوه کنند: شهر علیه حومه، فردعلیه فرد. هر یک خواستار ارضای نفس خویش‌اند. اگر این امر روی دهد پس چه کسی از طرف آمریکا سخن خواهد گفت؟ چه کسی از خیر عموم صحبت خواهد کرد؟

در ۱۹۷۹ جردن در مقام استاد دانشگاه تگزاس به جنوب آمریکا بازگشت و ارزش و اخلاق سیاسی تدریس کرد. او که وظیفه دولت را خدمت به مردم می‌دانست چنان پرطرفدار شد که برای شرکت دانشجویان در کلاس قرعه‌کشی می‌شد. او در ۱۹۸۵ جایزه افتخاری و لقب بزرگ‌ترین سخنور در قید حیات را دریافت کرد.

جردن در ۱۹۹۲ نیز در همایش ملی دموکرات که در آن نامزدی بیل کلینتون اعلام شد، نطق اصلی را ایراد کرد و کلینتون او را در ۱۹۹۴ به

عضویت کمیسیون اصلاح مهاجرت منصوب و مدال آزادی را به او اعطاء کرد.

جردن در میان زنان آمریکایی آفریقایی‌تبار در جست‌وجوِ مقام دولتی به‌عنوان قهرمان شناخته شد. او سیاست را دوست داشت زیرا امکان تغییر را به او می‌داد و با آرمان و واژگان قانون اساسی عقد نکاح بسته بود. او واقعا اعتقاد داشت که سیاستمداران به معنای واقعی کلمه، خدمتگزار مردم هستند. جردن هنوز الهام‌بخش مردمان است. او یک زن فقیر سیاه متولد شد ولی موانع موفقیت را از سر راه برداشت. ادب و متانت ذاتی او در اوج فصاحت هویدا بود.



جان فیتز جرالد کندی

۱۹۱۷-۱۹۶۳

آمریکا

جان اف. کندی

«و چنین است ای هموطنان آمریکایی من: نپرسید کشورتان برای شما چه می‌تواند بکند، بپرسید شما برای کشورتان چه می‌توانید بکنید.»[1]

جان فیتزجرالد کندی سی و پنجمین رییس جمهور آمریکا در ۲۹ می ۱۹۱۷ متولد و ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ کشته شد. او از با استعدادترین سخنوران عصر حاضر بود. از لحاظ جوانی، تحصیلات، خوش چهره بودن و ثروت جذابیت داشت. جان با مهارت از روحیه خوش‌بینانه زمانه خود بهره می‌گرفت، عصر خود را درک می‌کرد و فرزند زمانهٔ خویش بود. او شنوندگان را می‌شناخت و بیش از هر چیز، راه ایجاد رابطه با مردم را می‌دانست.

درس‌هایی از جان اف. کندی

بیش‌ترین استفاده را از کیفیات، تجارت و امتیازات خویش ببرید. جوانی کندی (و بی‌تجربگی او) او را به شکل فردی خوش‌بین، تازه‌کار و قابل پذیرش تغییر جلوه داد. او درک عمیق از روابط خارجی داشت و در نطق خود دائم به امنیت ملی و مسایل جهانی اشاره داشت. او طی جنگ اقیانوس آرام، شجاعانه یک قایق گشتی را فرماندهی می‌کرد که مجاور

---

۱. خطابه تحلیف، واشنگتن دی. سی، آمریکا، جمعه ۲۰ ژانویه ۱۹۶۱.

جزایر سلیمان غرق شد. به‌رغم جراحتی در پشتش، حیات یکی از ملوانان خود را با کشاندن او در آب به سمت یکی از جزایر نجات داد و سپس به گردآوری خدمه خود پرداخت و از امنیت آنان مطمئن شد. او معمولاً از وطن‌پرستی، آزادی و خدمتگزاری دولتی سخن می‌گفت و مردم گوش می‌سپردند.

دید روشنی همراه چالش به شنوندگان ارائه کنید تا الهام‌بخش آن‌ها باشد. کندی نطق تحلیف را با لحن دراماتیک نیرومندی شروع کرد که پیرو بودن او را آشکار می‌ساخت: «امروز نباید فراموش کنیم که ما میراث‌خوار انقلاب نخستین هستیم. بگذار این سخن این‌جا و از همین لحظه برای دوست و دشمن به یکسان گفته شود که مشعل به دست نسل نوینی از آمریکاییان سپرده شده که در این کشور متولد شده‌اند، سرد و گرم جنگ را چشیده‌اند، تحت انضباط یک صلح سخت و تلخ زیسته‌اند، به میراث باستانی ما افتخار می‌کنند و مایل نیستند شاهد باشند یا اجازه دهند حقوق‌بشری که در این مملکت همواره بدان پایبند است و ما نیز امروز در داخل و سراسر جهان بدان پایبندیم، به‌تدریج سلب شود. به این صحبت‌های کندی در دانشگاه رایس در ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۲ دقت کنید: «ما در این دهه خواستیم به ماه برویم و امور دیگری هم انجامدهیم نه بدین سبب که آسان بود، بلکه چون دشوار است. زیرا این اهداف، بهترین توان و مهارت ما را سازماندهی می‌کرد و می‌سنجید. ما چالش را می‌پذیریم، آن را به تعویق نمی‌افکنیم و می‌خواهیم بر آن پیروز شویم اکثر سخنان او با تهییج و درخواست اقدام و چالش‌گری همراه است و اثری ماندگار و عمیق برجای می‌گذاشت. اهداف شجاعانه و گستاخانه که در زمان درست و با روش صحیح ابراز شود بی‌تردید موجب هیجان و فریفتگی و اذهان را بر می‌انگیزد.

از فناوری و ابزار مناسب بهترین بهره را بگیرید ولی نه فقط چون وجود دارد. مردم اهمیتی به پاور پوینت نمی‌دهند مگر مطلبی برای بیان داشته باشد. مقصود باید موجز ارائه شود. کندی نیاز به کاربرد رسانه تلویزیونی را برای دست‌یابی به شنوندگان زیاد درک کرد. مثلاً در سپتامبر ۱۹۶۰ و طی مبارزات انتخاباتی او با نامزد دموکرات و معاون رییس‌جمهوری نیکسون در اولین مناظره تلویزیونی در تاریخ آمریکا شرکت کرد. شنوندگان رادیو تصور کردند نیکسون برنده است ولی این مطلب در مورد بینندگان تلویزیون معکوسی بود زیرا کندی را آرام‌تر و مسلط‌تر از رقیب می‌دیدند. او خوش قیافه‌تر هم بود که این البته نباید مهم باشد ولی هست. این مناظره نشان داد رسانه تلویزیون نقش غالب را در سیاست ملی آمریکا دارد.

همدردی وحمایت را ابراز کنید. Ichbin ein Berliner یعنی «من دونات با روکش شکلاتی هستم». کندی حین خطاب به ۸۰٪ جمعیت برلین غربی در ۲۶ جون ۱۹۶۳ باید می‌گفت: Ichbin Berliner. در هر صورت این مسئله مهمی نبود. او مسافت زیادی سفر کرد تا درک و حمایت خود را از وضعیت مردم آلمان غربی نشان دهد و این نقص زبان آلمانی او را بی‌اهمیت جلوه می‌داد. در واقع، بر محبوبیت او افزود.

با افراد مستعد کار کنید. اگر نمی‌توانید نطق غرائی بنویسید فردی را به کار گیرید که بتواند این کار را انجام دهد. او تحت حمایت یک گروه نویسنده هوشمند بود که در رأس آن تد سورنسن قرار داشت که مشاور نزدیک کندی بود. این عبارات سورنسن بود که ذهن یک نسل را برانگیخت و کتاب او «مشاور» برخی صفات خوب برقراری رابطه در کندی را می‌ستاید.

کاری به‌یادماندنی انجام دهید. زندگی کندی آکنده از لحظات به‌یادماندنی است. از داشتن لقب فرزند یکی از ثروتمندترین افراد آمریکا تا

قهرمان جنگ و یک سناتور و نیز جوان‌ترین رییس‌جمهور شدن. با سخنان مهیج او شنونده احساس می‌کرد او را از قبل می‌شناخته یا حداقل در آن‌چه درگیر بوده ذینفع است. قبلِ این‌که او حرفی بزند شنوندگان احساس خوبی داشتند و استقبال می‌کردند (یا حداقل تا آن‌جا که در دنیای هواداران سیاسی می‌توان دید چنین بود). باراک اوباما هم چنین استعدادی دارد.

میراث جان اف. کندی

جالب است که تعداد دستاوردهای قانون‌گزاری دوره ریاست‌جمهوری کندی اندک است. قوانین مهمی که او پایه گذارد (مثل اقدام در راستای حقوق مدنی) پس از مرگ او پیگیری شد. میراث انحصاری کندی، قدرت الهام، روحیه و مبارزه جویی، احساس و قدرت به نمایش گذاشته شده و نجابت او بود. این صفات الهام‌بخش سیاستمداران نوین در سراسر طیف سیاسی و شاید مهم‌تر از آن الهام‌بخش مردمان جهان است. سیاستمداران و رهبران کسب‌وکار دنیای امروز به دقت به ترکیب و نحوه ارائه سخنان کندی گوش می‌سپارند.



رابرت (بابی) فرانسیس کندی

۱۹۶۸-۱۹۲۵

آمریکا

رابرت کندی

«آن‌چه در آمریکا لازم داریم تفرقه نیست، آن‌چه در آمریکا لازم داریم نفرت نیست، آن‌چه در آمریکا لازم داریم خشونت و بی‌قانونی نیست، بلکه عشق، خرد و محبت است.»[1]

رابرت (بابی) فرانسیس کندی ۲۰ نوامبر ۱۹۲۵ متولد شد. او برادر جوان‌تر رییس‌جمهور جان اف. کندی بود. او به نوبه خود سیاستمدار و احتمالاً در راه رسیدن به مقامات عالی دولت آمریکا بود. نطق ساده و مؤثر فوق طی مبارزات نامزدی ریاست‌جمهوری حزب دموکرات ۱۹۶۸ ایراد شد. زبان او روشن و واژگان بجا و نطق مهیج بود. او دو ماه پس از این نطق در ۶ جون ۱۹۶۸ به قتل رسید.

درس‌هایی از رابرت کندی

برای یک سخنران مجرب، قدرت اطلاعات فوری صریح و گاه واضح بهترین بلاغت محسوب می‌شود. رابرت کندی قبلِ سخنرانی معدودی یادداشت تهیه می‌کرد. آمادگی او کم ولی تجربه او در سخنرانی در ملاءعام زیاد بود. او از شهرت کینگ خبر داشت و از نیرویی که به

---

۱. نطق رابرت کندی پس از قتل سیاسی مارتین لوترکینگ جونیور، ایندیانا پولیس آمریکا، سه‌شنبه ۴ آوریل ۱۹۶۸.

آمریکاییان آفریقایی‌تبار و دیگران می‌بخشید مطلع بود. نطق او از روی یک تریلر بیان شد و کوتاه بود: فقط پنج‌دقیقه. فصاحت ساده و شاعرانه مؤثر است. رابرت کندی نخستین کسی بود که شنوندگان را از مرگ مارتین لوترکینگ جونیور مطلع کرد (چون سخنرانی او از تلویزیون پخش می‌شد). مردم ابتدا فریاد زدند سپس گریستند. این از دست دادن یک رهبر بود و بسیاری مردم او را دوست خود می‌دانستند. پلیس معتقد بود شورشی برپا می‌شود.

کندی می‌دانست و می‌گفت مردم خشمگین‌اند و این نظر تیم کندی و پلیس هم بود و فرض بر این بود که قاتل سفیدپوست است. کندی توانست با این خشم همدلی نشان دهد و از این کار نمی‌هراسید. او به مردم گفت همان احساس را دارد و از این‌که برادر خودش نیز با خونسردی به قتل رسیده نومید شده است.

سخنرانی از دل بر می‌خاست و در آن حال، هرگز منت گذاشتن یا چاپلوسی محسوب نمی‌شد. او مانند یکی از مردم سخن گفت که این یک تاکتیک هوشمندانه برای سخنرانان زبردست است.

کوچک شمردن، موقعی که مخاطب واقعیت امر را درک می‌کند، تکنیک خوبی است. کندی آن شب گفت: «برای شما سیاه پوستان که آکنده از نفرت و بی‌اعتمادی نسبت به غیرعادلانه بودن این عمل هستید و با تمام سفیدپوستان مقابله می‌کنید، عرض کنم که بنده هم در قلب خود همان احساس را دارم. یک عضو خانواده من هم کشته شد آن هم توسط یک سفیدپوست. باید بکوشیم درک کنیم و درگذریم یا این دوران سخت را از سر بگذرانیم.

صاحب‌نظران این کلام را بزرگترین سخنرانی تاریخ آمریکا دانستند هرچند کوتاه. مطلب فروتنانه بیان شد ولی فراسوی آن شب ادامه یافت:

آن‌چه در آمریکا لازم داریم تفرقه نیست، آن‌چه در آمریکا لازم داریم نفرت نیست، آن‌چه در آمریکا لازم داریم خشونت و بی‌قانونی نیست، بلکه عشق، خرد و محبت نسبت به همدیگر و احساس عدالت برای کسانی است که هنوز در کشور ما رنج می‌برند چه سفید باشند چه سیاه.

میراث رابرت کندی

کندی در اثنای سخنرانی آرام بود. در ضمن می‌توانست با شنونده رابطه برقرار کند و به یک تفاهم تقریباً فوری دست یابد. او از اهمیت اوضاع مطلع بود. حرف‌های او حول مساوات، بی‌عدالتی و فرقه‌های کشور دور می‌زند و کندی کوشید هر آن‌چه منظور نظر کینگ بود بستاید. او در اهداف و امیدهای کینگ شریک بود. سخنرانی، روندی در آگاهی آمریکایی پدید آورد که به موجب آن یک سیاستمدار سفیدپوست می‌توانست عادل باشد، درک داشته باشد، و همان اهداف یک آمریکایی آفریقایی‌تبار را قهرمانانه پس بگیرد که توده آمریکاییان آفریقایی‌تبار به آن معتقدند. عدالت نژادی را زیر بنای کار خود قلمداد کرد. بخشی از وجهه عمومی او توان برقراری رابطه با جوانان بود، که از اهم مخاطبان هدف گرفته شده بودند و در حال درک نیاز به یکپارچگی نژادی بودند.

سناتور ادوارد کندی سخنرانی‌اش را درباره برادر متوفای خویش با نقل قولی از جرج برنارد شاو به پایان برد: «برخی امور را آن‌چنان که هست می‌نگرند و می‌پرسند چرا؟ من اموری را که هرگز نبوده‌اند تصور می‌کنم و می‌پرسم چرا که نه؟»



مهتار کنت

۱۹۵۲ -

آمریکا

مهتار کنت

من معتقدم به ازای هر باد مخالف که با آن مقابله می‌کنیم یک باد موافق نیرومند هست که باید بر آن سوار شد، نکته دریافتن آن است.[1]

مهتار کنت یکم دسامبر ۱۹۵۲ در آمریکا متولد شده است. او یک کاسب ترک‌تبار است که اکنون ریاست شرکت کوکاکولا را برعهده دارد و بیش‌تر زندگی شغلی او در این مؤسسه سپری شده است. نوشابه کوکاکولا در بیش از ۲۰۰ کشور فروخته می‌شود و از نشان‌های مشهور جهان است.

اقتصاددانان تخمین می‌زنند بازارهای در حال ظهور جهان نیم‌میلیارد مصرف‌کننده جدید طبقه متوسط را طی پنج سال آینده پدید می‌آورند. کوکاکولا برای جذب این مشتریان، یک برنامهٔ توسعه و تولید محصولات جدید را علاوه بر بخش نوشابهٔ گازدار دنبال می‌کند. کوکاکولا برای جذب تعداد روزافزون مصرف‌کنندگان بازار سلامتی و بهداشت در کار ابداع نوشابه‌های سالم‌تر است. پیش‌بینی می‌شود این بازار در سال آینده ۳۸ میلیارد دلار نسبت به سال قبل افزایش یابد و در ۲۰۱۴ بالغ بر ۴۸۰ میلیارد دلار ارزش داشته باشد. آینده کوکاکولا در قرن ۲۱ روشن و کاملاً رقابتی است و این نکته در نطق ابتدای مطلب گوشزد می‌شود.

---

۱. اظهارات نقل شده در مکتب کسب و کار وارتون، فیلادلفیا، آمریکا، پنج‌شنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۰۸.

درس‌هایی از مهتار کنت

سخنرانی موقعی مؤثر است که اشتیاق واقعی را منعکس کند. این نکته مهم است زیرا بسیاری سخنرانی‌ها فاقد احساس و علاقه هستند. درک این‌که سخنران اصولاً چرا سخن می‌گوید دشوار است مگر آن‌که خود مالک آن کسب‌وکار باشند یا در مقام تفکیک‌ناپذیر از آن به سر برند. حقیقت این است که ما نباید به افرادی که در جهت ارایه یک نطق متین تلاش و آن را برای مخاطب تدوین می‌کنند. به همین دلیل، وقتی سخنران بی‌علاقه باشد ما چرا باید علاقه‌مند شویم؟ سخنرانی کنت خطاب به دانشجویان بیش‌تر حاکی از ایمان و علاقه بود، ایمان به خیری که از بحران اقتصادی جهان که در ۲۰۰۸ ریشه داشت حاصل خواهد شد و علاقه به آینده و فرصت‌های آن. سخنرانی حول زمینه فرصت‌ها دور می‌زند. کنت به رکود اقتصادی معترف ولی مطالبش پرشور و مثبت است. برای نمونه او تلاطم را امر مثبتی می‌داند: «مطمئن باشید چه بحران مالی باشد، زئوپلتیکی، یا بحران انرژی یا محیط زیستی، درهرحال تلاطم روال عادی سال‌های آینده خواهد بود و این امر لزوماً نامطلوب نیست.»

یک زمینه قوی‌تر و تکرارپذیر اتخاذ کنید. کنت می‌گوید چهار روند جهانی انبوه در حال ظهورند: تقاضا و قیمت رو به افزایش انرژی، افزایش بهای مواد غذایی، یک طبقه متوسط رو به رشد و شهرنشینی سریع. البته دو جنبه نخست مثبت نیست. بهای بیش‌تر انرژی و غذا، شرکت‌هایی مانند مؤسسه او را ناچار به اداره امور در شرایط کمبود دائم و فشار مالی می‌کند که کنت آن را وضع عادی جدید می‌داند. تا ۲۰۲۰ یک میلیارد نفر به طبقه متوسط افزوده می‌شود که شهرنشین هستند تا جایی که طی ۱۲ سال آتی چین، هند و نیمکره جنوبی از آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن شهرنشین‌تر

خواهند بود. افزایش مصرف‌کننده شهری و متحرک در جهان برای شرکتی که چهار پنجم سود آن بین‌المللی است به معنی رشد است.

میراث کنت

می‌توان گفت تصور شکست مؤسسه‌ای مانند کوکاکولا دشوار است، اما مارک‌های بزرگ گاه سقوط می‌کنند. صنعت خودروِ آمریکا و جنرال موتورز از این دست است. کوکاکولا گاه با بی‌دقتی، دوره‌های سختی را از سر گذرانده است. نشان‌های بزرگ را می‌توان تقبیح یا تحسین کرد. این نشان‌ها برای پیشرفت کسب‌وکار کشور مهم هستند و ناظران آن‌ها را هواسنج وقایع دوران می‌دانند که به خصوص در قیاس اقتصاد کلان رخ می‌نمایند.

کوکاکولا و ایالات متحده مترادف‌اند و آن یک برند اصیل آمریکایی است. بسیاری نظرات مدیریت کوکاکولا را چون مبنای دوراندیشی محیط کسب‌وکار می‌نگرند و از آن رهنمود می‌جویند. او به صراحت لهجه و زرنگی و نیز جست‌وجوِ مداوم بازارهای نو شهرت دارد. او با تکیه بر قدرت برند خود می‌داند هر کجا کوکاکولا در بازار جدید موفق باشد، سایر کسب‌وکارهای آمریکا نیز دنباله‌رو هستند.

رهبری همواره امر مهمی و یک موضوع ثابت در سخنرانی‌های بزرگ و به‌ویژه سخنرانی‌های کاری است. تعریف کنت از رهبری نامعمول و نامعقول نیست، اما [این مسئله] در بسیاری از سخنرانی‌های وی تکرار و یادآوری می‌شود. از جمله در این سخنرانی: «به‌عنوان یک مدیر ارشد اجرایی، کار من ایجاد فضای موفقیت برای افراد و تشویق آن‌ها به اتخاذ نگرشی است که برای کسب‌وکار خود پدید آوردیم. این به راستی ذات حقیقی رهبری است.»



نیکیتا سرگیویچ خروشچف

۱۸۹٤ - ۱۹۷۱

شوروی

نیکیتا خروشچف

«هر گاه کمی درنگ کنیم و به جنایاتی که استالین مرتکب شد بیندیشیم، متقاعد می‌شویم نگرانی لنین بجا بود. شخصیت منفی استالین که در عصر لنین در حال تکوین بود، در عصر استالین به شکل سوء استفاده از قدرت تجلی و لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به حزب ما وارد کرد.[1]»

نیکیتا سرگیویچ خروشچف ۱۷ آوریل ۱۸۹۴ متولد و ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۱ درگذشت. او پس از مرگ ژوزف استالین دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی از ۱۹۵۳ الی ۱۹۶۴ و رییس شورای وزیران از ۱۹۵۸ الی ۱۹۶۴ بود. او از نظر استالین‌زدایی شوروی و اصلاحات آزادی طلبانه شهرت دارد.

درس‌هایی از نیکیتا خروشچف

گه‌گاه کاری را که انتظار نمی‌رود انجام دهید. یک تصمیم، ایده یا پیام غیرمترقبه در سخنرانی ابزار نیرومندی است. شگفتی، موجب جلب توجه (و گاه احترام) می‌شود و مردم را وادار به بازنگری عقاید خود می‌کند. شگفتی می‌تواند جلوتر برود و رویه‌ای را فراهم کند و فرهنگ سازمانی را قوت بخشد و مثلاً نشان دهد پذیرای پرسش و ایده‌های چالش‌برانگیز و به مبارزه

---

۱. نطق درباره فرقه شخصیت پرستی یا نطق مخفی برای کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسکو، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چهارشنبه ۲۵ فوریه ۱۹۵۶.

طلبیدن وضع موجود است. میراث خروشچف نطق شگفت‌آور و بت‌شکنانه خطاب به کنگره حزب کمونیست شوروی در ۱۹۵۶ و طرد استالین بود: «لنین که از سرنوشت حزب و ملت شوروی نگران بود، خصوصیات استالین را به‌درستی برشمرد و اشاره کرد باید او را از مقام دبیرکلی کنار نهاد زیرا بسیار بی‌رحم است، رفتار مناسبی با رفقا ندارد، بوالهوس است و از قدرتش سوءاستفاده می‌کند.»

عنصر «شگفتی» یک ریسک بزرگ بود در واقع به خروشچف کمک کرد بر حزب کمونیست و رهبری شوروی مسلط شود. او با انتقاد از سلف خویش (که ما این کلک را توصیه نمی‌کنیم مگر بدانید مخاطبان همان احساس را دارند و اینکه شما بهتر عمل می‌کنید) فراتر از آن‌چه رفت که دیگران جرئت داشتند: « این جا روشن است که استالین در موارد متعددی عدم تحمل، خشونت و سوء استفاده از قدرت خود را نشان داده است.»

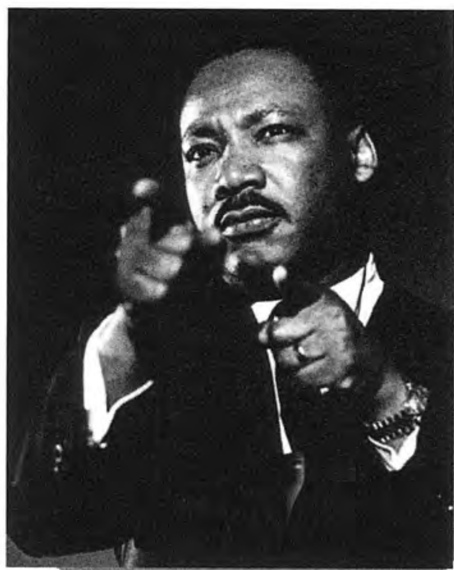
اگر دوست دارید یک پیام تعجب‌آور ارسال کنید، نکات کلی‌تر را با ذکر جزییات متعادل سازید و یک مطلب کامل و ایجاب‌کننده تهیه کنید. خروشچف فقط کمبودهای استالین را تقبیح نکرد بلکه تمام جوانب رفتار، شخصیت و حکومت او را تخطئه کرد. خیلی مهم بود که موضوع کاملاً بیان شود و مردم باید فرصت می‌کردند در مورد آن‌چه خروشچف می‌گفت فکر کنند. او با یک تحلیل کلی و نقد روشن و جزء به جزء کاربرد مثال‌های افشاگرانه و یادآوری قدرت لنین، پدر انقلاب، چنین فرصتی را فراهم می‌کرد. مهم نبود که استالین و عملکرد بی‌شفقت او در پیروزی شوروی بر آلمان نازی، ایجاد امپراتوری در اروپای خاوری، و توسعه بازدارندگی اتمی مؤثر بود. برای خروشچف، شکست استالین کامل و مطلق بود: «استالین نه با تشویق، تشریح و همکاری صبورانه با مردم بلکه با تحمیل عقاید و درخواست تسلیم مطلق به نظراتش کار را پیش می‌برد... استالین

ایده دشمن مردم را پدید آورد. برای مردم روسیه، پاسخ به خروشچف همراه کشیدن نفس راحتی بود.»

ایده‌های تازه و صحنه‌سازی خلاق خوب ولی کارهای جنون‌آمیز به ندرت مؤثر است. این به‌ویژه در موردی که نسبت به واکنش شنوندگان مطمئن نیستید واقعیت می‌یابد. مراقب باشید. متأسفانه خروشچف در این فن افراط کرد. شگفتی یک مسئله است ولی حرکات جنون‌آسا مثل کوبیدن کفش به‌عنوان اعتراض در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد به همکاران پیامی ارسال می‌کند، به این مضمون که رفتار او قابل پیش‌بینی نیست و تداوم رهبری‌اش به هرج و مرج می‌انجامد. همکاران حزبی خروشچف او را در ۱۹۶۴ از قدرت برکنار و لئونید برژنف را جای او نشاندند.

میراث خروشچف

مردم در صورتی که فردی درگذشته باشد یا قادر به پاسخ‌گویی نباشد نسبت به او احساس احترام یا ادب می‌کنند. خروشچف چنین خودش را در چنین محظوری قرار نمی‌داد نداشت. در مورد نطق خروشچف دو کلیشه در ذهن متبادر می‌شود: قلم برنده‌تر از شمشیر است (هرچند شمشیر استالین هم قدرتمند بود) و هر آن که شمشیر بکشد با شمشیر کشته می‌شود. کلام خروشچف اجماع عام روسیه را دربارهٔ میراث استالین از هم درید و این فقدان اجماع امروزه هم هویداست. او (اندکی) درهای کشوری را گشود که به بسته بودن عادت کرده بود. خروشچف با در هم شکستن استالین در این نطق را چنین خاتمه داد: «مطلقاً مطمئنیم حزب ما، مسلح به قطعنامه‌های تاریخی کنگره بیستم، مردم شوروی را در مسیر لنینیسم به موفقیت‌های نوینی هدایت می‌کند و به سمت پیروزی‌های جدید می‌رود... زنده باد بیرق پیروزمند حزب ما — لنینیسم.»



مارتین لوتر کینگ جونیور
۱۹۲۹ - ۱۹۶۸
آمریکا

مارتین لوتر کینگ جونیور

«ما راضی نخواهیم شد مگر عدالت مانند آب روان، و راست‌کرداری مانند رودی خروشان به جریان افتد... من امروز رؤیایی دارم.»[1]

مارتین لوتر کینگ جونیور ۱۵ ژانویه ۱۹۲۹ متولد شد. او یک روحانی آمریکایی و رهبر اصلی جنبش حقوق مدنی آمریکاییان آفریقایی‌تبار بود. او جوان ترین برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل در جهت پایان دادن به تبعیض نژادی بود. تا زمان قتل او در ۴ آوریل ۱۹۶۸، تلاش‌اش روی محو فقر و مخالفت با جنگ ویتنام متمرکز شد. در ۱۹۶۸ روز قتل او تعطیل ملی اعلام شد. کینگ در آغاز نطق «من رؤیایی دارم» مانند سایر مبارزان عدالت جویی، مطلب خود را شجاعانه و برای تمام اقشار جامعه بیان کرد تا آن را درک کنند. او این واقعیت را که بنیانگذاران آمریکا «سفته‌ای را امضاء کرده‌اند که تمام آمریکاییان را مدیون می‌سازد» برجسته کرد. او اشاره کرد این یادداشت ضامن حقوق لاینفک آزادی، زندگی و جست‌وجوِ سعادت برای همگان است و آمریکا بدین وعده وفا نکرد.

درس‌هایی از مارتین لوتر کینگ

مهم نیست چقدر مهارت گرداندن صحنه را دارید، آن را بهبود دهید. مارتین لوتر کینگ دارای شخصیتی مجاب کننده بود و قوی، پرانرژی و

---

۱. نطق «من رؤیایی دارم»، یادبودِ لینکلن، واشنگتن دی سی، آمریکا، چهارشنبه ۲۸ آگوست ۱۹۶۳.

بلندقامت حضوری تاثیرگذار داشت. او صدایی عمیق و آهنگین داشت که قدرت رساندن پیام او را به روشنی و با توانایی به سراسر آمریکا فراهم کرد. او به‌عنوان واعظ باپتیست جنوبی مدام به بهبود مهارت سخنوری مشغول بود. او حالتی الهام‌بخش داشت و روی صحنه یا در تلویزیون بر محیط اطرافش مسلط می‌نمود. صدای ضبط شده یا سخنان رادیویی او عالی است.

با کاربرد لحن و زبان، ضرباهنگ و ریتم نیرومندی بیافرینید. سخن کینگ ریتم قوی و انگیزه بخشی دارد که تقریباً موسیقیایی است و شنونده را جذب می‌کند. به شنونده آرامش می‌دهد سپس تهیج اش می‌کند. این حالت از ساختار نطق و لحن و کاربرد زبان ناشی می‌شود. مثلاً «من رؤیایی دارم» یکی از چند جمله‌ای است که مدام تکرار می‌شود. این جمله مثل قسمت کُر یک ترانه به شکل ترجیع بند آشنایی در می‌آید که در نوبت‌های منظم تکرار می‌شود و مردم می‌توانند آن را به‌خاطر بسپارند.

تکرار به مثابه یک ابزار مفید است. مارتین لوتر کینگ جونیور مانند سایر سخنوران بزرگ قدرت نفوذ تکرار را می‌دانست او عباراتی مانند این موارد را تکرار می‌کرد: «من رؤیایی دارم، وقت آن رسیده»، «نمی‌توانیم رضایت دهیم»، عقب بروید «بالاخره آزاد». شاید جون این عبارت صمیمانه و درک شد حالتی نیروبخش یافت و توقع ایجاد وحتی مشارکت شنوندگان را به دنبال داشت همچنان که در کلیسای تعمیدیان رخ داد. کینگ سخنرانی را به نوعی رویداد مشارکت‌آمیز تبدیل می‌کرد و این کار ساده‌ای نیست.

نگرشی مشخص، مجاب کننده، مهیج ولی حقیقی از آینده ارایه دهید. کینگ فراگیر رفتار می کرد و پیامش همان‌قدر که عمق داشت همه را با هم دربرمی گرفت. تجسم آینده از سوی او نیرومند و جهان شمول بود.

شنونده را بشناسید وبه او احترام بگذارید. کینگ درک می کرد مخاطبان خواهان پیشرفت و دگرگونی‌اند و مردمی صلح‌طلب و معمولی. او این هنجار را به شکل موضعی مهیج و فاضلانه ابراز می‌داشت و مثلاً می گفت: «اجازه ندهید عطش خویش برای آزادی را با نوشیدن از فنجان تلخی و نفرت فرو نشانیم.»

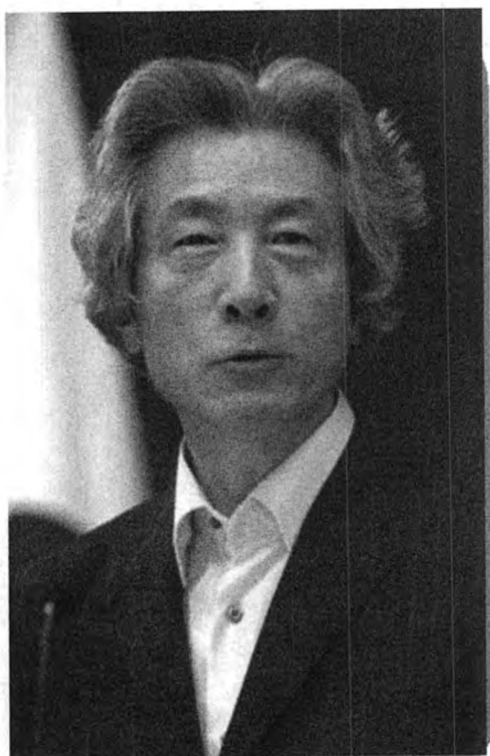
از استعارات و تجسم آشنا و جذاب بهره گیرید. کینگ از جهان طبیعت یا انجیل تصاویری مهیج و برانگیزنده برداشت می کرد: «وقت آن رسیده که از درهٔ ظلمانی و منزوی تبعیض به درآییم و به صراط مشعشع عدالت نژادی برسیم.» و «راضی نمی‌شویم مگر عدالت مانند آب روان و راست کرداری مثل رودی خروشان به جریان افتد». این واقعاً تصاویر گویای قدرت است: نیروِ خورشید، فشار رودخانه. مضمون سخن او نشان می‌دهد که ایده‌هاش همه طبیعی و غیرقابل اجتناب است و زبانش، عالی و روان.

میراث کینگ

میراث کینگ حاوی عناصر چندی است. از دیدگاه عملی، او قانونگذاری حقوق مدنی را که طی دولت لیندن جانسون تصویب شد تسریع کرد و این نقطهٔ پایان تبعیض نژادی سازمانی در آمریکا بود. شاید مهم تر از آن، او مردم را تشویق کرد نبردهای متعاقب را علیه بی‌عدالتی و تبعیض ادامه دهند.

یکی از میراث‌های مهجور او در این حوزه، خدمتش به هنر سخنوری و ایجاد ارتباط بود. او ثابت کرد می‌توان میلیون‌ها نفر را در دوران صلح به حرکت در آورد تا در راستای اهداف اجتماعی و عدالت اجتماعی بجنگند

و قدرت افکار عمومی را حین رژه مردمی به نمایش نهاد. از کینگ در طول حیات او و پس از آن تجلیل شد و کلام او هنوز دلگرمی بخش بسیاری از مردم است.



جو نیچیرو کویزومی

۱۹٤۲ –

ژاپن

جو نیچیرو کویزومی

«امروز می‌خواهم نگرشی از سازمان ملل متحد را با شما در میان بگذارم... ما به یک سازمان ملل متحد مؤثر نیاز داریم که انگیزه‌ها و استانداردهای جهان امروز را منعکس کند، نه دنیای ۶۰ سال پیش را.»[۱]

جو نیچیرو کویزومی در ۸ ژانویه ۱۹۴۲ متولد شد. او از ۲۰۰۱ الی ۲۰۰۶ صدراعظم ژاپن بود. او یک اعجوبه و رهبر پرطرفدار حزب لیبرال دموکرات (LDP) و یک اصلاح گر اقتصادی بود. او در ۲۰۰۵ حزب خود را در کسب یکی از بزرگ‌ترین اکثریت‌های مجلس در تاریخ معاصر ژاپن هدایت کرد.

فرهنگ ژاپن خاص آن کشور است و از قرن ۱۹ همواره منشأ سوءتفاهم غربیان شده است. کویزومی بود که به درک آمریکا از ژاپن و بالعکس کمک کرد. نطق او حالت تکان‌دهنده کلاسیک را ندارد ولی سبک او — و سبک ژاپنی به طور کلی — شایسته شناخت بیشتر است. سخن او قدرتمند و مصمم می‌نماید و در مخاطبی که به این دو خصیصه محتاج است مؤثر واقع می‌شود. سوای همه‌چیز، رهبری و توسعه یک مملکت تندرو و پیچیده مثل

---

۱. نطق «تبدیل گفتار به کردار» در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نیویورک، آمریکا، پنج‌شنبه ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۵.

ژاپن مستلزم مهارت در ایجاد ارتباط است. همین مهارت است که دستمایهٔ مدیران ژاپن در رهبری سازمانی از جمله تویوتا، نیسان و سونی و رسیدن به اوج صنعت خویش در ژاپن و جهان طی یک نسل شده است.

درس‌هایی از جو نیچیرو کویزومی

از تسلط ناشی از دستاورد و تجربه بهره برید و سبک شخصی خود را بیافرینید. سخن کویزومی سنجیده، روشن و قابل دسترسی است و توسط یک سیاستمدار مدرن، پرانرژی و درگیر در مسائل بیان شود. او مو بلند، نوازندهٔ گیتار و عاشق الویس پریسلی است (و یکبار در بازدید از خانهٔ پریسلی در گریسلند همراه جورج دبلیو. بوش بود). سخن و سبک او القاگر نیرو، تسلط بلوغ و فرهمندی رشک‌برانگیز است. او با موفقیت تجربه و شخصیت خود را با تسلط سازمانی درآمیخته و نتیجهٔ یک سبک بسیار شخصی و جالب است. کویزومی جوانب متعددی دارد ولی خوش برخورد نیست و نمی توان او را به سادگی نادیده گرفت.

تواضع و احترام سنجیده نشان دهید. سخنرانی کویزومی ساده، عملی، سنجیده و خوش ترکیب است، همچنان که شنوندگانش انتظار دارند. بلاغت ویژه‌ای در کار نیست بلکه موضوع ایجاب‌کننده‌ای واضح و مودبانه بیان می‌شود. نطق او در مجمع سازمان ملل متحد یک نمونه است: محترمانه ولی پیشرو.

روی وحدت و مقصود مشترک تکیه کنید. فرهنگ ژاپن اهمیت زیادی به وحدت و احساس تعلق می‌دهد. این امر برای مدیران و سیاستمداران غربی که مایل به همکاری با ژاپن هستند مهم است. کلید، یافتن یک هدف مشترک و سپس توصیف آن، علت اهمیت و مفهوم آن برای هر فرد است. سپس سایر اقدامات مفید مثل درک مسائل بالقوه یا نگرانی‌های ابراز نشده سهل‌تر می‌شود. مثلاً در همان نطق می گوید: «اصلاحات همواره یک چالش

است زیرا از ما می‌خواهد با وضع موجود مقابله کنیم. اما این توجیه دست روی دست گذاشتن نیست. بگذارید همه بکوشیم تا این جلسه عمومی را به جلسهٔ عمل تبدیل کنیم.»

میراث کویزومی

میراث کویزومی روشن است: یک ژاپن پیشرو و مثبت اندیش که آمادهٔ مشارکت در جامعهٔ جهانی است. این مشارکت به شکل عملکردی و تمام عیار و بسیار مؤثر یعنی به سبک ژاپنی عرضه می‌شود. سخنرانی سازمان ملل متحد از جهاتی نوآورانه بود از جمله در تأکید بر بازسازی ملت پس از درگیری: «پس از پایان درگیری صلح خود به خود مسلط نمی‌شود. سازمان ملل متحد نوین و قوی با ایجاد کمیسیون استقرار صلح باید پیشگام انتقال آرام از حالت آتش‌بس به بازسازی ملت باشد و به سوی تلفیق، عدالت و بازسازی برود. ژاپن آماده است نقش خویش را در این تعهد چالش‌برانگیز اما حیاتی ایفا کند.»

کویزومی در ژاپن و آمریکا، کارگزار تغییر محسوب می‌شود. اثر او بر سیاست داخلی و اقتصادی ژاپن و نیز جامعهٔ بین الملل دیرپاست. قبلِ آغاز خدمت او در ۲۰۰۱، ژاپن طی ۱۲ سال ۱۰ رهبر به خود دید. اقتصاد ملال آور و سیاست خارجی ضعیف و فاقد نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی بود. کویزومی با استقامت و بینش ثابتی حکومت کرد. گفته می‌شود او ژاپن را روی نقشهٔ جهان قرار داد و احیای اقتصادی او مایهٔ حسرت دیگران است.

کویزومی برخلاف سایر رهبران ملل با ارسال نیرو به عراق از آمریکا حمایت کرد که این به دلایل واضح گام مهمی برای ژاپن محسوب شد.



جیمز لاونسن

۱۹۱۹ - ۱۹۹۸

آمریکا

جیمز لاونسن

«حالا به صراحت فکر می‌کنم کار هتل‌داری خیلی آنتیک است. عملاً هیچ دگرگونی در رفتار کارکنان هتل از زمانی که ژوزف و مری به آن مهمان‌خانه بیت اللحم رسیدند و کارمند گفت برگه رزرواسیون آن‌ها را گم کرده رخ نداده است.»[1]

جیمز لاونسن متولد ۱۹۱۹ و متوفی ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۸ از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ رییس هتل پلازای نیویورک بود. او [در این عرصه] تغییرات بنیادین ایجاد کرد. و هتل را از نظر مالی بسیار سودآور کرد. عملکرد نوین او در فروش و اعطای اختیارات به کارکنان، تازه و پیشگامانه بود. کارکنان او را یک مدیر فوق‌العاده می‌دانستند که کارکردن را شراکتی و مفرح می‌کرد.

درس‌هایی از جیمز لاونسن

قصه بخشی ارزشمندی از خطابه است. نطق مشهور «توت فرنگی فکر کنید» جیز لاونسن به شکل یک مقاله عرضه شد که داستان سرگرم کنندهٔ تبدیل ۱۱۰۰ کارمند پلازا را به نیرو فروش پرانگیزه و موفق بیان می‌کند. سراسر نطق آکنده از حکایت است. یکایک عوامل موفقیت در فروش طی حکایت بیان و

---

۱. نطق «توت‌فرنگی فکر کنید» برای انجمن بازاریابی آمریکا، هتل پلازا، نیویورک، آمریکا، ۱۹۷۳.

با جذابیت نقل می‌شود و از تجربه او سرچشمه می‌گیرد. شریک شدن در این تجارب راه مفرحی است که مخاطبان می‌پسندند. تمام شنوندگان، قصه دوست دارند و موارد خوب آن را به یاد می‌سپارند. لاونسن سبک طبیعی راحتی داشت که برای نطق‌های فروش کاملاً مناسب است. او چیزی را به شنونده تحمیل نمی‌کند. داستان‌های ساده و منش توانا و مثبت او، موجب شهرتش شد.

طنز ملامت نفس مؤثر است اما باید مخاطب را بشناسید. لاونسن از طنز کهنه و اغراق بهره می‌گیرد: «یک روز اوایل کارم شنیدم تلفن میز پذیرش هتل زنگ زد و کسی نبود جواب دهد. بنابراین برای این‌که به کارکنان نشان دهم هیچ کاری برای من تحقیرآمیز نیست رفتم گوشی را برداشتم و گفتم: «میز پذیرش، بفرمایید.» صدایی از پشت گوشی گفت: «به همه خبر بده، لاونسن در لابی است.»

لاونسن از کلیشه دوری می‌کرد و قصه‌هایی از تجارب خویش می‌گفت. او در مورد اشتباه خویش صادق (و سرگرم‌کننده) بود و به مخاطب القاء می‌کرد تا وقتی از تجربه درس می‌گیرد می‌تواند اشتباه کند. ملامت نفس این نطق مؤثر است چون با مخاطب صمیمی شده است و نوعی دوستی لحظه‌ای و گرم می‌آفریند. دستاوردهای او شهره بود و شنوندگان مایل بودند بدانند او چگونه موفق شده است. نطق موجب پیچیدگی امری نمی‌شود و او نمی‌خواست کسی را سردرگم کند. او از طرفداران بزرگ عقل سلیم بود.

صداقت و مراقبت حقیقی مؤثر است. لاونسن معتقد بود اگر کارکنان به مجموعه هتل آشنا شوند می‌توانند این اطلاعات را به مشتری منتقل کنند. او مطمئن شد کارکنان مطلع‌تر شده‌اند پس تغییرات ساده‌ای اعمال کرد که تفاوت عظیمی آفرید. مثلاً آنان را وادار کرد نام مهمانان را به‌خاطر بسپارند.

لاونسن یک برنامهٔ توجیهی عالی برقرار کرد که در آن دوران نادر بود. خودش شخصا کارها را دنبال می‌کرد و این مدت‌ها قبلِ زمانی بود که

چنین منشی برای رهبران کسب‌و‌کار مُد شود هرچند هنوز بسیاری از آن‌ها صندلی و راحتی راهروهای مدیران را رها نمی‌کنند. جیمز لاونسن از نخستین مدیرانی است که دریافت ارتباط با کارکنان چیست و مثلاً فهمید یک سوم کاکنان هتل لاتین‌تبارند و انگلیسی صحبت نمی‌کنند. پس یک سوم افراد درکی از مطالب چاپی هتل نداشتند که برای مهمانان یا برای اطلاع درج شدند. لاونسن فوری دستور داد ارتباطات داخلی به انگلیسی و اسپانیولی انجام شود. در ضمن [زمینه آموزش] دروس زبان انگلیسی را فراهم کرد. لاونسن حین سخنرانی به سادگی کارهای خود را با طنز و مطایبه شرح می‌داد.

یک ایدهٔ ساده می‌تواند راهکار باشد. «توت فرنگی» روش لاونسن برای ایراد این نکته بود که کارکنان هتل باید جویای فرامین مهمان باشند نه این‌که صبر کنند تا صداشان بزنند. قضیه توت‌فرنگی به خرید میوه فصل ارتباط ندارد بلکه درباره فروش توت‌فرنگی است. او دریافت هنگامی که در سالن غذاخوری برای دسر توت‌فرنگی سرو می‌شود، کسانی که رژیم دارند امتناع می‌ورزند. نکته مورد نظر لاونسن این است که کارکنان باید تلاش اندکی کنند و جای دسر، توت‌فرنگی را پیشنهاد. آن‌چه کوشش برای فروش یک دسر خاص بود به راهکار فروش بیشتر در تمام خدمات هتل مبدل شد.

سخنرانی را به سرعت و با پایانی شیرین ختم کنید. پایان نطق معمولاً طول می‌کشد. لاونسن از کسی برای گوش سپردن تشکر نمی‌کند یا برای وقتی که صرف کرده‌اند یا حتی توجهی که مبذول داشتند. خاتمه مطلب که با موضوع بحث مرتبط است شایسته و جذاب، کوتاه و شیرین است.

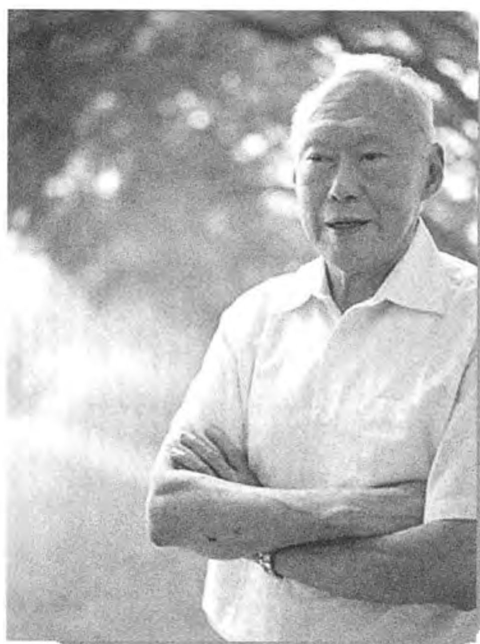
میراث لاونسن

لاونسن در فروش پلازا به مجموعه هتل‌های «وسترن اینترنشنال» نقش اصلی را داشت: «همه می‌فروشند و این شامل حال من هم می‌شود. من از

طریق فروشندگان پلازا برای فروش اقدام کردم و فقط یک جای پشیمانی دارد. آن‌چنان سرم به برنامهٔ توت‌فرنگی گرم شد که فرقی بین کسانی که به آن‌ها مراجعه می‌شد نگذاشتم. این شد که یک روز به مجموعه هتل‌های وسترن اینترنشنال مراجعه کردم و کل ملک را به آن‌ها فروختم.»

میراث لاونسن دگرگونی در عمیات گروه هتل‌هاست. او در ضمن یک فلسفه فروش ابداع کرد که هنوز کسب و کارهای جهان رواج دارد. قبولاندن همین فلسفه به کارکنان خودش آسان نبود. هم‌چنان که در سخنرانی‌اش می‌گوید: «اما آن‌ها در انگشت گذاردن روی نکات منفی عجله داشتند؛ دیگر کسی دسر نمی‌خورد، همه رژیم دارند و ما گفتیم پس به آنها توت‌فرنگی بفروشید، فقط بفروشید!» مشکلی که لاونسن در دهۀ ۱۹۷۰ با آن روبه‌رو شد تا حدی هنوز در صنایع خدماتی قابل مشاهده است. اما رویکرد او نکته تازه‌ای در خدمات مشتریان بود (ایده‌هایی که بعدها توسط نویسندگان مدیریتی مثل تام پیترز و رابرت واترمن در کتاب «در جست‌وجوِ تعالی» ذکر شد).

پلازا تحت مدیریت لاونسن شکوفا و با سود به فروش رفت. ایده‌های مدیریتی او وارد کتاب درسی شد و بارها از او خواسته شد یک مدرسه کسب‌وکار راه بیندازد. او سخنران پرطرفداری شد که برای سرگرم کردن شنوندگان با ایده‌های تازهٔ بیان نحوه برانگیزش مردم و نحوه وادار کردن تمام افراد سازمان به فروش بیشتر، به سخنرانی دعوت می‌شد. کارکنان او خرسند بودند.



لی کوان یو

۱۹۲۳ - ۲۰۱۰

سنگاپور

لی کوان یو

«دموکراسی نباید بهانهٔ سکون باشد، مسئله واقعی این است که سیستم سیاسی یک کشور چه دموکراسی و چه استبدادی می‌تواند اجتماعی در سیاست‌های لازم برای رشد اقتصاد و ایجاد شغل برای همه فراهم آورد و تضمین کند این سیاست اصلی مدام اجراء می‌شود.»[1]

لی کوان یو ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۳ متولد شد و رهبر حزب عمل خلق (PAP) بود و نخستین صدراعظم جمهوری سنگاپور محسوب می‌شد و از ۱۹۵۹ تا ۱۹۹۰ بر این مسند بود. صاحب‌نظران معتقدند که لی رهبر توسعه سنگاپور و رساندن اقتصاد آن به سطح جهانی است. موفقیت او و سنگاپور از نمونه‌های سرمایه گذاری جسورانه و درک تازه‌ای از اقتصاد جهانی است. مسلم است که نفوذ لی در جنوب شرق آسیا بیشتر از همه‌جاست.

درس‌هایی از لی کوان یو

تحلیل خود را با دیگران شریک شوید. لی کوان یو رهبری خردمندانه را به کشوری که ۴۰ سال پیش در منطقه ارزش کمی داشت اهداء کرد. او دوراندیش بود و [صاحبان] کسب‌وکارهای خارج منطقه را تشویق به سرمایه‌گذاری در سنگاپور می‌کرد. او به کاربرد منطق عالی و استدلال

---

۱. نطق یادمان جواهر لعل نهرو «هند در رنسانس آسیایی»، دهلی نو، هند، دوشنبه ۲۱ نوامبر ۲۰۰۵.

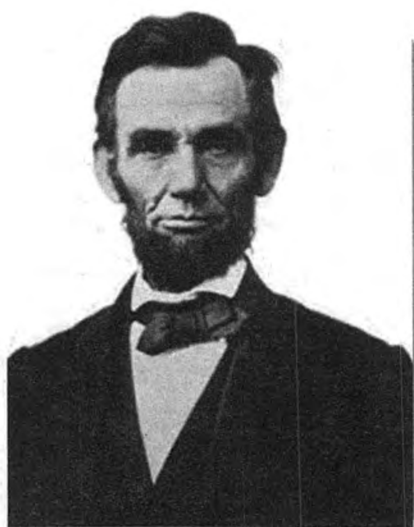
خوب شهرت داشت و این به او و دولتش کمک کرد تا تغییرات را اعمال کنند که گاه با شدت عمل همراه بود. توان درک واقعیات و اطلاعات او درجه یک بود. مثلاً حین سخنرانی در دهلی نو، ۲۰۰۵، در سن ۸۲ سالگی دربارهٔ رنسانس آسیا، مجموعه‌ای از واقعیات و ایده‌ها را برای حمایت از استدلال اصلی خویش مبنی‌بر رهبری چین و هند در رنسانس آسیا و آغاز عملی کردن توان بالقوه آن‌ها به کار برد. او توضیح داد سنگاپور چگونه توان خود را جامه عمل پوشاند و از انتظارات فراتر رفت.[۱]

میراث لی کوان یو

لی کوان یو در طول دوران دراز تصدی خود به عنوان نخست‌وزیر، موج خارق‌العاده‌ای درآمد و پیشرفت سنگاپور راه انداخت. او کشور را از وضعیت فقر به سوی یکی از توسعه‌یافته‌ترین اقتصادهای آسیا هدایت کرد. این مهم با وجود جمعیت کم، فضای محدود و کمبود منابع طبیعی انجام شد. دیدگاه او این بود که تنها منبع طبیعی سنگاپور مردم آن هستند که از یک مرام کاری ارزشمند برخوردارند. او را به عنوان معمار توسعه و رفاه سنگاپور، شکل‌دهنده نظم و قانون، رفتار و غرور کشوری می‌شناسند که هر کدام باعث رشک کشورهای دیگر هستند. سبک کاری او حکومت مطلقه بود اما می‌توان گفت که این رویکرد در مدت زمان بسیار کوتاه تغییرات فراوانی را به دنبال آورد و احترام بسیاری از سنگاپوری‌ها را جلب کرد. او نشان داد که با کمک مردمی که از سوی یک رهبر عادل و مصمم که اعتماد به خود، نظم، یک دیدگاه روشن و تعهد به عمل را توصیه می‌کنند به چه چیزهایی می‌توان دست یافت. او در سخنرانی‌اش درباره رشد هند و سنگاپور گفت: «دموکراسی نباید بهانه دست روی دست گذاشتن باشد.»

---

۱. هنگامی که این کتاب نوشته می‌شد، لی کوان یو در قید حیات بود. بنابراین افعال این بخش در زمان حال به کار رفته است. م



آبراهام لینکلن

۱۸۰۹ - ۱۸۶۵

آمریکا

آبراهام[1] لینکلن

«ما این‌جا مصمم هستیم که نشان دهیم این درگذشتگان بیهوده از دنیا نرفتند – این‌که ملت زیر سایهٔ خدا تولد نوینی از آزادی را به خود خواهد دید و این‌که دولت مردم، توسط مردم و برای مردم از زمین محو نخواهد شد.»[2]

آبراهام لینکلن شانزدهمین ریاست‌جمهوری آمریکاست. او ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ متولد و ۱۵ آوریل ۱۸۶۵ در یک تئاتر توسط جان ویلکز بوث کشته شد. لینلکن در میان آمریکاییان و سایرین از جمله بزرگ‌ترین پیشگامان کسب کسب اقتدار، هویت و رشد ملت است. در عصر او آمریکا به سرعت به جانب غرب رشد کرد که دستمایهٔ رشد عظیم اقتصادی و سیاسی آن طی قرن بیستم شد و به بهای جنگ داخلی آمریکا از ۱۸۶۱ الی ۱۸۶۵ تمام شد که ۶۰۰ هزار کشته در میدان جنگ بر جای نهاد. در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۸۶۰ حزب جمهوری‌خواه تحت رهبری لینکلن علیه گسترش بردگی فراسوی ایالاتی که بدان مأنوس بودند مبارزه کرد. پیروزی جمهوری‌خواهان موجب شد قبلِ جلوس لینکلن بر کرسی در چهار مارس

---

۱. احتمالاً تلفظ و شکل صحیح این کلمه «اب ر حام» است و در زبان بابلی قدیم به معنی پدر ملت‌ها و این نام را خداوند بر او گذاشت و ابرهام یا ابراهیم نادرست است. م

۲. « نطق گیتسبرگ»، گورستان ملی سربازان در گیتسبرگ، پنسیلوانیا، آمریکا، پنج شنبه ۱۹ نوامبر ۱۸۶۳.

۱۸۶۱، هفت ایالت جنوبی از اتحاد بیرون روند. چالش پیش روی لینکلن حراست اتحاد، پیروزی در جنگ داخلی و حل مسئله بردگی بود.

درس‌هایی از آبراهام لینکلن

ارایهٔ پیامی روشن و در صورت لزوم غیرقابل سازش. لینکلن یک سخنران زاده نشده بود و باید در این راه تلاش می‌کرد و چنین نیز کرد. او حین ارایهٔ نطق گتیسبرگ که از سخنرانی‌های مشهور آمریکا (و شاید جهان) است و در زمان اعلام رسمی افتتاح گورستان ملی سربازان در گتیسبرگ پنسیلوانیا، در گرماگرم یکی از خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ سخن می‌گفت. چهار ماه از زمانی می‌گذشت که ارتش اتحاد، افراد کنفدراسیون را در جنگ گتیسبرگ مغلوب کرد. پیام نیرومند او ساده و روشن بود: دموکراسی هنوز ارزش جنگیدن را داشت. این پیام معتبر بود و در ۲۶۸ کلمه ایراد شد (چون ۵ نسخه از پیام ضبط شده است در تعداد کلمات اختلاف است). قرائت آن با صدای آهسته یا بلند، بدون توجه به این‌که شما سخنران خوب یا بدی باشید، شما را از خرسندی کامل مرتعش می‌سازد.

دربارهٔ ارزش‌های عمومی و ارزش‌هایی که اکثریت شنوندگان بدان پایبندند سخن بگویید. لینکلن طی نطق گتیسبرگ اصول مساوات انسانی را مطرح کرد که بخش مهمی از اعلامیه استقلال است. او برای نخستین بار از زمان رسیدن به مقام ریاست‌جمهوری، کلام توماس جفرسن را که می‌بایست زیربنای عملکرد آمریکا باشد خاطر نشان کرد: «تمام انسان‌ها مساوی آفریده شده‌اند.» کلمات آرام لینکلن شجاعانه و روشن بود: «در آینده آمریکا جایی برای بردگی نیست.»

از صحنه سازی قدرتمند بیشترین بهره را ببرید. محیط و پس زمینهٔ شما تفاوتی ایجاد می‌کند. امروزه ما به مشاهده صحنه‌های نمایشی در تلویزیون،

تئاتر، اپرا و سینما خو گرفته‌ایم. مثلاً به مراسم افتتاحیه المپیک بیندیشید. به جوایز آکادمی فکر کنید. به برادوی و تئاترهای بزرگ شهرهای جهان بیندیشید. به ارتباطات فکر کنید. لینکلن در نطق سنای ایلینوی یا میدان جنگ گتیسبرگ آگاهی کاملی از محیط داشت و از آن خوب بهره می‌برد. او در نطق خود از «سمبولیسم» نیرومندی بهره گرفت تا جنگ داخلی را نوعی درگیری تعریف کند که نه فقط به‌خاطر اتحاد بلکه به صورت «تولد نوین آزادی» که مساوات به ارمغان آورده انجام می‌شود و ملت متحدی را خواهد ساخت که در آن دیگر حقوق ایالات غلبه نخواهد کرد. به علاوه، لینکلن در مراسم وقف گورستان فرصتی می‌دید تا زندگان را نیز وقف درگیری و تضمین کند. «دولت مردم، توسط مردم، برای مردم، از زمین محو نخواهد شد.»

به لحن و ضرباهنگ عبارات توجه کنید. اگر این کار برای شما دشوار است به دنبال مربی باشید و به نحوه گویش سخنوران بزرگ و نحوهٔ نوشتن نطق‌های مؤثر دقت کنید. نطق گتیسبرگ با عبارت «۱۴۷ سال پیش» آغاز می‌شود که ابزار قدرتمندی برای بخشیدن یک ضرباهنگ بی‌زمان و تقریباً دارای کیفیت انجیلی است و یک فن ساده ولی هوشمندانه. برخلاف تعدادی دیگر از رؤسای جمهوری لینکلن دارای صدای نازکی بود که توان چندانی نداشت: نتیجه نوعی برخورد متوسط‌الحال از سخنرانی‌هایش بود که حتی در نطق گتیسبرگ به چشم می‌خورد. این مهم نبود. مردم سخنرانی را مطالعه می‌کردند و سرانجام کار همانا چاپ و انتشار آن در روزنامه بود. و سپس سخنرانان زبردست‌تر از لینکلن نقل قول می‌کردند و امروزه نیز چنین است.

خبر نطق و واژگان آن پخش شد. جریان ملایم کلام او موجب گریستن مرد و زن حین مطالعه این سطور شد: «اما، در سطحی وسیع‌تر، نمی‌توانیم

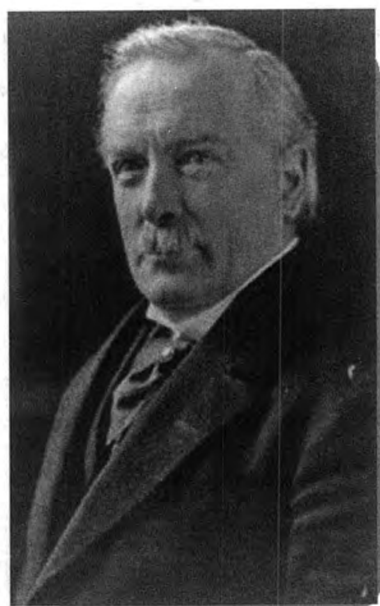
این زمین را وقف کنیم – نمی‌توان آن را تقدیس کرد – نمی‌شود آن را مقدس نامید. مردان شجاع، زنده یا مرده که این جا جنگیدند آن را وقف و تقدیس کردند، که این بسیار فراتر از توان ناچیز ما در افزودن یا کاستن از آن است. جهان توجهی نخواهد کرد و آن‌چه را امروز در این‌جا می‌گوییم به‌خاطر نخواهد آورد، ولی این زمین ایثار آنان را هرگز فراموش نمی‌کند. پس بر ما زندگان است که خود را وقف کار ناتمامی کنیم که آن‌ها که این‌جا جنگیدند آن را با افتخار دنبال کردند.

سخنوری عالی و مهیج. فقط این مطلب را با صدای بلند قرائت کنید و به‌خاطر داشته باشید، این یک کشور مصدوم و مجروح بود و بدین سخنان نیاز داشت. نقل قول از دیگران موقعی که با مقصود شما مناسبت دارد مفید است. لینکلن حین پذیرش نامزدی حزب جمهوری‌خواه نطق مشهور دیگری ایراد کرد حاوی این نقل قول: «خانه‌ای که تقسیم شود برقرار نخواهد ماند.» که از انجیل متی R:۲۵ می‌آید: «هر حکومتی که به دسته‌های مختلف تقسیم شود نابودی آن حتمی است و شهر یا خانه‌ای که تقسیم شود برقرار نخواهد ماند.» او به تقسیم کشور میان ایالات برده‌دار و آزاد اشاره می‌کرد. عبارت «خانهٔ تقسیم شده» هشت سال قبلِ لینکلن به کار رفت: در مباحث سنا پیرامون مصالحهٔ ۱۸۵۰، موقعی که سم هوستون اعلام کرد: «ملتی که علیه خویش تقسیم‌بندی شود برقرار نخواهد ماند.» نقل قول مناسب و پرشور به ارزش نطق شما می‌افزاید.

میراث لینکلن

تاریخ، بزرگ‌ترین خصایص لینکلن را خرد، انسجام، انسانیت، و عزم داشتن می‌داند. توان او در ارایهٔ این خصایص و الهام‌بخشیدن به مردم با کلام، میراث حیاتی او است. واژگان نطق گتیسبرگ در دیوارهٔ جنوبی داخل بنای یادبود لینکلن حک شده است و طول نسل‌های الهام‌بخش سایر

رهبران است که بیشتر از بقیه مارتین لوترکینگ جونیور و اخیراً نلسون ماندلا و باراک اوباما از آن استفاده کرده‌اند. مارتین لوترکینگ جونیور که روی پلکان یادبود لینکلن در ۱۹۶۳ ایستاده بود، نطق «من رؤیایی دارم» را با واژگان جاودان خود آغاز کرد: «صد سال پیش یک آمریکایی بزرگ که ما امروزه در ظل عنایت او ایستاده‌ایم، اعلامیهٔ رهایی را امضا کرد. این فرمان عالی‌قدر فانوس امیدبخش میلیون‌ها بردهٔ سیاه شد که در شعله بی‌عدالتی خشک و پژمرده شدند.» قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه اشاره دارد که اصل جمهوری فرانسه عبارت است از: «حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم» که ترجمهٔ تحت‌اللفظی کلام لینکلن است.



ديويد لويد جرج

١٨٦٣ – ١٩٤٥

بريتانيا

دیوید لوید جرج

«اگر موقعی که منافع کشور به‌شدت تحت تأثیر است با بریتانیا درست رفتار نشود و آن را در جامعه ملل به حساب نیاورند، آن گاه قاطعانه می‌گویم صلح بدان قیمت، تحقیر غیرقابل تحمل برای کشور بزرگ ماست.»[1]

دیوید لوید جرج از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ صدراعظم بریتانیا بود. او متولد ۱۷ ژانویه ۱۸۶۳ و متوفی ۲۶ مارس ۱۹۴۵ است. به قول وینستون چرچیل: «لوید جرج بزرگ‌ترین مرد ولزی است که این نژاد شکست‌ناپذیر از عصر تودور تاکنون پدید آورده است.» و این به‌رغم واقعیت زاده شدن او در منچستر است. اما چون در ولز بزرگ شد تاریخ او را ولزی می‌داند. او زبان آن‌جا را به روانی صحبت می‌کرد.

در ۲۱ جولای ۱۹۱۱ لوید جرج در مَنشِن هاوس لندن نطق سالانهٔ مرسوم را که توسط وزیر خزانه‌داری[2] بریتانیا ارایه می‌شد، ایراد کرد. او به آلمان هشدار داد بریتانیا مداخله در منافع بین‌المللی خود را تحمل نمی‌کند. آلمان را تهدید کرد که در صورت عقب گرد نکردن، عواقب وخیمی در انتظار آن است.

---

۱. نطق سالانه شهردار لندن، مانسیون هاوس، لندن، بریتانیا، جمعه ۲۱ جولای ۱۹۱۱.
2. Chancellor of the Exchequer

این سخنرانی حین بحران دوم مراکش و درگیری میان نیروهای اصلی اروپا ایراد شد که آغاز آن ۲۱ می ۱۹۱۱ و زمانی بود که ارتش فرانسه شهر «فز» مراکش را به درخواست سلطان اشغال و نظم را پس از تهدید قبائل یاغی در شهر برقرار کردند. در یکم جولای ۱۹۱۱ آلمان کشتی تودار پنتر را به بندر اغدیر ارسال کرد که جنبهٔ اعتراض به نفوذ روزافزون فرانسه در مراکش و کنگو را داشت. آلمان تصور کرد بریتانیا از غائله دور می‌ماند و فرانسه پس از منزوی شدن کوتاه می‌آید. اما چنین نشد. انتظار می‌رفت لوید جرج از نطق سالانه به‌عنوان فرصتی برای صحبت دربارهٔ صلح‌جویی و عدم درگیری در تنش میان فرانسه (متحد بریتانیا همراه روسیه در تفاهم سه‌گانه) و آلمان پر شرو شور بهره گیرد. مخاطبان از این‌که جرج تأکید کرد بریتانیا در قبال تهدید منافع یا متحدانش عقب نمی‌نشیند، شگفت‌زده شدند.

درس‌هایی از دیوید لوید جرج

نطق مهیج ایراد کنید. با کلمات جولان دهید. به قول شنوندگان حاضر در محل این سخنرانی مهیج بود. لوید جرج در اواسط نطق‌های خود هیجان‌زده می‌شد و در این مورد، روشن کرد که هزینه تهدید مداوم امنیت این کشور و دوستان آن، جنگ است. این سخنرانی شجاعانه ولی حساب شده است: «من برای حفظ صلح فداکاری زیادی می‌کنم. تصور می‌کنم توجیهی برای اخلال در حسن نیت بین‌المللی وجود ندارد مگر مواردی که از نظر ملی مهم است. اما اگر موقعیتی بر ما تحمیل شود که صلح فقط با تسلیم موقعیت برتر و خیرخواهانه بریتانیا کسب شود که طی قرن‌ها قهرمان‌سالاری و دستاوردها ملی شده، و اگر موقعی که منافع کشور به‌شدت تحت تأثیر است با بریتانیا درست رفتار نشود و آن را در جامعه ملل به حساب نیاورند، آن گاه قاطعانه می‌گویم صلح بدان قیمت، تحقیر غیرقابل‌تحمل برای کشور بزرگ ماست.»

از سخنرانی لذت ببرید. جالب است که بیشتر سخنرانان چنین نمی‌کنند. این نکته بدیهی است اما اگر می‌خواهید نطق کنید باید به زبان عشق بورزید. سخنوری ماهرانه لوید جرج و سبک نطق او در ملاء عام او را به پست‌های مختلف کشوری رساند. او سخنران قابلی بود هم چنین شنونده خوبی هم که این خصوصیت در هر سخنران حائز اهمیت است. دو خصیصه با یکدیگر در رابطه‌اند: سخنرانان بزرگ باید نسبت به حالات و انگیزه‌های شنوندگان حساس باشند. لوید جرج وقت صرف بهبود سبک سخنرانی خویش می‌کرد که براساس نوع مخاطب متفاوت بود. او یافتن یک نکته یا عبارت را برای رساندن مفهوم سهل می‌یافت. او در این نطق به خصوص، دقت بیشتری کرد.

میراث لوید جرج

موضوع دربارهٔ ایجاد و حراست امپراتوری است و غیرت ورزی و قدرت نمایی را شامل می‌شود. خطوط جبهه‌های جنگ آتی به وضوح ترسیم شود. بریتانیا و روسیه محکم پشت سر فرانسه در هر درگیری که امنیت آن را تهدید کند می‌ایستند و یک آلمان منزوی باید اتحاد خود را به‌ویژه با امپراتوری اطریش – مجارستان استحکام بخشد و توان رزمی خویش را برای نبردی که بیشتر اروپاییان آن را اجتناب‌ناپذیر می‌پنداشتند تقویت کند. نطق مَنشِن هاوس برای آلمان روشن کرد فرانسه تنها نیست. قیصر ویلهلم که از ابتدا مخالف خشونت و تهاجم بود، دفتر امور خارجه را به کوتاه آمدن واداشت. در توافق نوامبر ۱۹۱۱، آلمان حق فرانسه را برای تحت‌الحمایه قرار دادن مراکش به رسمیت شناخت و فرانسه، مراکش را به مستعمرات آفریقایی خود الجزیره و تونس اضافه کرد. در عوض آلمان بخش‌هایی از آفریقا را پاداش گرفت ولی آن را کافی نمی‌دانست.

پیشگامی لوید جرج از لحاظ عزم جزم او که به‌ویژه در کنفرانس ورسای پس از جنگ هویدا بود تحسین شد. در زمان انتخابات عمومی بریتانیا در ۱۹۱۸ محبوبیت لوید جرج به اوج رسید و نظر او ساده و صریح بیان شد. به عقیدهٔ او بریتانیا می‌بایست «کشوری متناسب برای قهرمانان» می‌بود.



هوی پیرس لانگ جونیور
۱۸۹۳ – ۱۹۳۵
آمریکا

هوی پی. لانگ

«لازم است دولت کشور نجات یابد، اما ضروری‌تر است که مردم آمریکا نجات یابند.»[1]

هوی پیرس لانگ جونیور در ۳۰ آگوست ۱۸۹۳ متولد شد و سیاستمدار دموکرات آمریکایی و سناتور لوییزیانا و نیز فرماندار آن ایالت بود. سیاست بنیادگرای او با استقبال زیاد مردم روبه‌رو، ولی رشته حیاتش به‌زودی قطع شد. او ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۵ کشته شد.

لانگ علاقه‌مند بود مردمان شاغل معمولی در ثروت کشور شریک باشند. او ۱۹۳۴، برنامهٔ «ثروت‌مان را شریک شویم» تدوین کرد که شعار آن «هر مرد یک پادشاه» بود و خواستار توزیع عادلانهٔ ثروت اقتصادی کشور پس از رکود بزرگ شد که بر میزان جنایات در آمریکا را افزود و فقر فلج کننده‌ای را حاکم کرد.

مردم از علاقه‌مندی و دیدگاه واقع‌گرای لانگ از آتیه کشور خشنود بودند. فرهمندی او مسری بود و به سرعت پرطرفدار شد که به‌ویژه علت آن ایده‌های اصلاح‌طلبانه و توسط به قوای قهرمانی بود. او قهرمان عامهٔ مردم شناخته شد. فکر می‌کرد هر آمریکایی حق اسکان، تحصیلات منظم، داشتن

---

۱. نطق «هر مرد، یک پادشاه» که از شبکهٔ رادیویی NBC جمعه ۲۳ فوریه ۱۹۳۴ پخش شد.

خودرو و شغلی با دستمزد مناسب دارد. اواسط دهه ۱۹۳۰ او به شهرت ستارگان سینما دست یافت. گفته می‌شود توسط دکتر وایس که با فرماندار لوییزیانا درگیری سیاسی داشته به قتل رسیده است. لانگ هنگام مرگ ۴۲ ساله بود. گفته‌اند حین فوت آخرین جملات او چنین بود: «خدایا، نگذار بمیرم. کارهای زیادی مانده که انجام دهم.»

درس‌هایی از هوی پی. لانگ

با رسانهٔ خود منطبق شوید. هوی لانگ از پخش رادیویی برای گسترش ایده‌هاش دربارهٔ توزیع ثروت بهره برد. او می‌دانست که صحنه را در اختیار دارد. زبان سخنرانی قدرتمند بود و بلاغت لانگ آمیزه‌ای از طنز و اهانت در خود داشت. او از کتب مقدس نقل قول و در عین حال بدزبانی می‌کرد و حقایق صریح، عبارات مبارزه‌طلبانه و پرسش‌های بلاغی مطرح. او به گونه‌ای که همگان درک کنند حرف می‌زد و زبانی به کار می‌برد که تمام مخاطبان با آن هم ذات پنداری کنند. مردم او را یکی از خودشان می‌دانستند. یک گزارشگر خبری اشاره کرد: «هوی بهتر از هر سیاستمداری که می‌شناسم می‌داند مردم می‌خواهند چه چیز بشنوند.»

عبارات به‌یادماندنی و شناخته‌شده به کار برید. طوری حرف بزنید که شنونده بفهمد، نه این‌که با خودتان صادق نباشید، بلکه ارتباط واقعی برقرار کنید . «ثروت‌مان را شریک شویم» که برنامهٔ توزیع مجدد ثروت و فرصت بود (و در عین حال عنوان شرح حال لانگ در ۱۹۳۳ بود که طوری قیمت‌گذاری شده بود که فقرا بتوانند آن را بخرند) حاوی نطقی از نامزد ریاست‌جمهوری دموکرات ویلیام جنینگز برایان است که مورد تحسین لانگ و بسیاری از افراد در جای جای آمریکاست.

لانگ در آغاز پخش رادیویی با جملات ساده و تکراری زمینه‌سازی می‌کند. او دارای اعتمادبه‌نفس و تمرکز به نظر می‌رسد: «انجمن‌های

ثروت‌مان را شریک شویم در حال سازماندهی است و مردم این قدرت را در خود دارند که خویشتن را از این وضعیت مصیبت‌بار برهانند.» در حقیقت، آن زمان تعداد اندکی انجمن ثروت‌مان را شریک شویم فعالیت می‌کرد.

زبان او روشن و نیرومند است: «چند تن از شما نخستین مطلب اعلامیه استقلال را به یاد می‌آورید. در آن گفته شد ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم، که مردم حقوق لاینفکی دارند و از آن جمله است زندگی، آزادی و جست‌وجوِ سعادت نیز ما معتقدیم همهٔ انسان‌ها مساوی آفریده شده‌اند. آن‌ها چه منظوری داشتند؟ آیا، دوستان من، آن‌ها می‌خواستند بگویند تمام انسان‌ها مساوی خلق شده اند بدین معنی که فردی متولد می‌شود تا ۱۰ میلیارد دلار ارث ببرد و کودک دیگری زاده می‌شود تا هیچ نبرد؟»

میراث لانگ

لانگ از جمله سیاستمدارانی بود که از قدرت رادیو به‌عنوان رسانه کارآمد استفاده کرد. او برنامه‌های متعددی تهیه و پخش کرد و مردم از سبک مثبت و منش راسخش خشنود بودند. او نطق «هر مرد یک پادشاه» را با این عبارات پایان داد: «اکنون ما انجمنی را سازماندهی کرده ایم که انجمن ثروت‌مان را شریک شویم نام دارد، انجمنی با شعار «هر مرد یک پادشاه». به شکلی که دیگر مرد و زنی نماند که از ضروریات حیات محروم باشد. ما پیشنهاد می‌کنیم میزان فقری که بتوان بر هر خانوار تحمیل کرد محدود باشد... هر مرد یک پادشاه. همهٔ مردم موقعی که چیزی برای خوردن هست سیر شوند و موقعی که چیزی برای پوشیدن است آن را بپوشند. این کار همگی ما را صاحب اختیار می‌کند.»

تا بهار ۱۹۳۵ هفت میلیون آمریکایی انجمن‌های محلی ثروت‌مان را شریک شویم ایجاد کردند و این موفقیت مبنای احتمال مبارزه انتخاباتی لانگ برای ریاست‌جمهوری شد. لانگ کشته شد و پیشنهاد او راه به جایی نبرد ولی ایده او مستقیم روی دولت رییس‌جمهور فرانکلین روزولت مؤثر واقع شد. لانگ در مقام فرماندار لوییزیانا دستاورد زیادی داشت و احداث جاده‌ها، پل‌ها، اعطای کتاب رایگان به مدارس، احداث مدارس، کلاس شبانه سوادآموزی، بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها و سیستم رأی‌دهی ایالتی جدید و عادلانه از آن موارد است. جالب است که امروزه نگرش‌های ضدو نقیضی نسبت به لانگ ابراز می‌شود. برخی او را فردی مردمی و دیگران او را قدرت‌طلب می‌دانند. به هر حال پس از مرگ او سیاستمداران متعددی سبک سخنرانی او را دنبال و تغییرات اجتماعی‌اش را پیگیری کردند.



داگلاس مک آرتور
۱۸۸۰ - ۱۹٦٤
آمریکا

ژنرال داگلاس مک آرتور

«سایه‌ها برایم طویل‌تر می‌شوند، در رؤیا صدای غرش توپ، تق‌تق شمخال، زمزمهٔ غریب غم‌انگیز میدان جنگ را می‌شنوم. اما شبانگاه حافظه‌ام به وست پوینت باز می‌گردد. انعکاس اصواتی مانند وظیفه، افتخار و کشور، آن‌جا پیچیده است.»[1]

داگلاس مک آرتور (۲۶ ژانویه ۱۸۸۰، ۵ آوریل ۱۹۶۴) یک ژنرال تحسین شده آمریکایی است. او در نبرد اقیانوس آرام طی جنگ جهانی دوم نقش مهمی داشت. در دوم سپتامبر ۱۹۴۵ او تسلیم ژاپن را پذیرفت. ژنرال مسئول مدیریت اشغال ژاپن توسط آمریکا بود ولی با وجود مدیریت خوب از لحاظ مصون‌سازی خاندان سلطنتی ژاپن در رابطه با تعقیب قضایی به سبب جنایات جنگی مورد انتقاد بود. تحقیقاتی که جهان در مجموع آن را متناسب و عادلانه می‌دانست.

مک آرتور در ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ فرماندهی نیروهای سازمان ملل متحد را که کره جنوبی را از تهاجم کره شمالی محفوظ می‌داشتند، عهده‌دار بود. هرچند مک آرتور آشکارا با سیاست رییس‌جمهور ترومن دربارهٔ کره مخالف بود و به‌رغم محبوبیت ژنرال، رییس‌جمهور مجبور شد او را از این پست برکنار کند.

---

۱. نطق «وظیفه، افتخار، کشور» در آکادمی نظامی آمریکا، وست پوینت، نیویورک، آمریکا، شنبه ۱۲ می ۱۹۶۲.

درس‌هایی از داگلاس مک آرتور

سخنرانی شما باید متناسب باشد، دستاوردها را منعکس کند. دستاورد را به انحاء مختلفی می‌توان بیان کرد: با غرور و رخوت، با تواضع یا فهرست‌وار. هر موردی که به کار رود (و رخوت مناسب نیست) باید بدانید شنونده به کدام ارج می‌نهد و مطالب شما را به چه دیدگاهی می‌نگرد. نطق «وظیفه، افتخار، کشور» را هم پایه نطق گتیسبرگ لینکلن می‌دانند که از مهیج‌ترین و منعکس کننده‌ترین سخنرانی‌های دولتی و بیانگر ایثار و فداکاری است. سخنرانی خیلی احساساتی نیست ولی روی معنای این سه واژه برای سربازان و مردم تکیه دارد: «این کلمات نشانگر بالاترین قوانین اخلاقی است و از بوته آزمایش هر اخلاق و فلسفه‌ای که تاکنون برای اعتلای بشر عرضه شده سربلند آمده است. الزام آن برای اعادهٔ حق و محدودیت آن سلب‌کننده ناراستی است.»

تواضع مؤثر است. نطق با یک قصه صمیمانه، ساده و ملایم آغاز می‌شود که مطالب زیادی را درباره سخنران ابراز می‌دارد. سخنرانی تلویحاً به شنونده اجازه می‌دهد زمان حال را مغتنم شمرد و نسبت به سربازانی که برای تمجید از ایثارشان گرد آمده‌اند احساس صمیمیت فوق‌العاده کند: «امروز صبح که هتل را ترک می‌کردم دربان پرسید: ژنرال، قصد کجا دارید؟ و من پاسخ دادم: وست پوینت. او گفت: جای قشنگی است. تاکنون آن‌جا بوده‌اید؟» در این حال ژنرال کار عاقلانهٔ دیگری انجام می‌دهد که برای هر سخنران ابزار مفیدی است. او جای این‌که اعتراض کند، مدعی می‌شود که خیلی هم به حساب نمی‌آید. این کار خردمندانه صورت گرفت (به خصوص اگر سوابق شما شناخته شده باشد و عالی محسوب شود). این کار موجب می‌شود مخاطبان شما را باور داشته باشند. اثر آن روی شنوندگان و مردم همانند احساسی که بر می‌انگیزد، خوب است. همچنان که مک آرتور می‌گوید: «وظیفه، افتخار، کشور، این سه

واژه مقدس، کاملاً اعتقادات قلبی شما را تأیید و تأکید می‌کند، یعنی آن‌چه می‌توانید باشید و آن‌چه خواهید بود. این نکات، نقاط عطف شما برای ایجاد عزم و اراده در موقعی است که عزم متزلزل شده و برای ابقای اعتقاد در زمانی است که ایمانی در کار نیست و برای ایجاد امید در حالی است که امید عبث به نظر می‌رسد. متأسفانه، زبان من عاجز از رساندن بلاغت آن معانی و ذهن من عاری از الهام شاعرانه و بیان من فاقد استعارات پر جلوه‌ای است که بتوانم تمام مفاهیم این واژه‌ها را برایتان شرح دهم.»

همیشه زمینه مطلب را در خاطر داشته باشید. بسیاری سخنرانی‌ها از مسیر منحرف شده یا کاملاً از موضوع خارج می‌شوند.

این کار افراط و تفریط است. ما همگی سخنرانی‌هایی را شنیده‌ایم که خوب شروع شده‌اند و سپس راه‌های طولانی پیچاپیچ را طی می‌کنند که در آن علامت راهنمایی نیست تا موضوع را به جاده امن هدایت کند و قابل شناسایی باشد. این بدان معنی نیست که یک سخنرانی باید در یک خط راست و از این شاخه به آن شاخه پریدن یا فرصت نفس تازه کردن ادامه یابد. از این شباهت که بگذریم، باید زمینه و پیام مطلب به نحوی در سراسر کلام حاضر باشد. در این معنی، سخنرانی مک آرتور دارای بلاغت فراوان و حاوی قصه‌ها و لحظاتی حقیقت ساز و همواره تم اصلی را که سه واژهٔ مورد بحث است و اصالت فرد و شهرت او در مقام سرباز را نشان می‌دهد، حفظ می‌نماید. در هر سخنرانی به هر سبب، لازم است زمینهٔ اصلی همیشه در ذهن شما و شنوندگان باشد. این تمرکز، انگیزه سخن خواهد بود.

میراث مک آرتور

مک آرتور پس از اخراج توسط ترومن به واشنگتن دی‌سی بازگشت و در ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ آخرین نطق رسمی خود را طی خطابه وداع با کنگرهٔ آمریکا ادا کرد. این نطق با ۳۰ بار تمجید و هلهله مخاطبان روبه‌رو شد. او

یادآوری کرد: «سربازان ما نمی‌میرند فقط محو می‌شوند و من نیز مانند کهنه سربازان حماسی، شغل نظامی خویش را ترک می‌گویم و محو می‌شوم. سربازی که سعی کرد وظیفه‌اش را آن‌چنان که خداوند نور بینش آن وظیفه را به او اعطا کرد، انجام دهد. بدرود.» یکی از آخرین موارد حضور او در ملاءعام موقعی بود که سخنرانی ۱۹۶۲ وست پوینت «وظیفه، افتخار، کشور» را ادا کرد. او آن زمان ۸۲ ساله بود و ۳۴ دقیقه با کمک یادداشت‌ها برای بیش از دو هزار دانشجوِ افسری سخنرانی کرد.

حالت دراماتیک آن موقعیت متناسب بود: ردیف‌هایی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان افسری، یک سالن مملو از تاریخ و یک لحظه و فرصت تاریخی. مک آرتور نطق خود را با یک اختتامیه قدرتمند و مهیج پایان داد که قدری آزار دهنده ولی درهرحال برای او لذت بخش بود و موجب شد دو هزار شنونده برخیزند و تشویق کنند: «سایه‌ها برایم طویل‌تر می‌شوند. گرگ و میش این‌جاست. روزهای قدیم سپری شد، همراه رنگ و بوی آن. خاطره آن سوسوزنان در میان رؤیا محو شد... در رؤیا صدای غرش توپ، تق تق شمخال، زمزمهٔ غریب غم‌انگیز میدان جنگ را می‌شنوم. اما در شبانگاه حافظه‌ام به وست پوینت باز می‌گردم. انعکاس اصواتی مانند «وظیفه، افتخار، کشور» آن‌جا پیچیده است. شما را وداع می گویم.» در سالن چشمی خشک نبود.



مالكولم ایکس

۱۹۲۵ - ۱۹۶۵

آمریکا

مالکولم ایکس

«برگ رأی مثل گلوله است. شما رأی نمی‌اندازید مگر هدفی را ببینید. اگر هدف در دسترس نباشد رأی را در جیب نگه دارید.»[1]

مالکولم ایکس با نام مالکولم لیتل ۱۹ می ۱۹۲۵ متولد شد. او یک روحانی مسلمان آمریکایی آفریقایی‌تبار و یک فعال حقوق‌بشر بود که ۲۱ فوریه ۱۹۶۵ حین سخنرانی در نیویورک کشته شد. او از نظر طرفدارانش سخنگوِ شجاع مدافع حقوق آمریکاییان آفریقایی‌تبار بود و آمریکاییان سفیدپوست را از نظر ارتکاب جرائم علیه سیاهان محکوم می‌کرد. مخالفان و مسئولان او را موعظه‌گر خشونت و نژادپرستی می‌دانستند. او یکی از با نفوذترین آمریکاییان آفریقایی‌تبار قرن بیستم است.

درس‌هایی از مالکولم ایکس

سخنرانی با اعتقاد و پرشور مفید است. نطق «رأی یا گلوله» یک نطق واضح بود که در آن مالکولم ایکس از شنوندگان که بیشتر آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار بودند می‌خواست از حق رأی دادن خویش استفاده کنند. اما با کاربرد سخنان خشونت‌بار به شنوندگان هشدار داد که اگر ایالات متحده در راه مساوات کامل آمریکاییان آفریقایی‌تبار سنگ‌اندازی کند باید اسلحه برداشت و به کار برد. این نطق حتی امروز تکان‌دهنده است.

---

۱. نطق «رأی یا گلوله»، کلیسای متدیست کوری، کلیولند، آمریکا، جمعه ۳ آوریل ۱۹۶۴.

زبان می‌تواند ترس ایجاد کند. آن‌چه مالکولم ایکس، در این نطق و سایر سخنرانی‌ها انجام می‌دهد کاربرد زبان خیابانی است. برخی تمثیلات سخت و تند است و بیان، صریح. این یک گپ کنار بخاری هیزمی نیست بلکه نطق تحریک‌آمیزی برای تهیج سفیدپوستان است، پلیس و سیاستمداران را خشمگین و طرفداران خود را با آنان وارد درگیری مسلحانه می‌کند. او از جوامع آمریکایی آفریقایی‌تبار که هر گونه امید به حقوق خود را از دست داده‌اند انتقاد می‌کند: «فرد سفیدپوست هوشیارتر از آن است که بگذارد دیگری اقتصاد جامعهٔ او را کنترل کند اما شما می‌گذارید هر کس بیاید و اقتصاد جامعه شما را کنترل کند و مسکن، تحصیلات، مشاغل و کسب‌وکار را تحت لوای این‌که شما می‌خواهید منسجم شوید در دست گیرد. خیر شما عقلتان را از دست داده‌اید.»

مالکولم ایکس تحریک کننده‌تر و با زبانی عوامانه‌تر سخن می‌گوید. او احساس ناآرامی جمعیت را درک می‌کند: «هرگاه برای شغل به دشمن خویش تکیه کنید وضع بدی خواهید داشت، بگذارید به شما بگوید اگر دشمن شما را ندزدیده و نیاورده بود شما اکنون در این کشور نبودید. از دیگر سو، برخی فکر می‌کنید سوار کشتی Mayflower به این‌جا آمدید... دولت به ما خیانت کرد. نمی‌توانید آن را انکار کنید.» نطق هوشمندانه و نکته‌سنجی آن سرگرم‌کننده است. کل سخنرانی شنونده را مجذوب می‌کند و عده کمی از آن روی می‌گردانند.

سخنرانی را بجا ارایه کنید. مالکولم ایکس اشاره کرد ۱۹۶۴ سال انتخابات است و موقعی است که: «تمام متقبلان سفیدپوست در جوامع ما و شما رخنه می‌کنند، با وعده‌های دروغینی که قصد عمل بدان را ندارند.» او گفت رییس‌جمهور جانسون حزب دموکرات ظاهراً از لایحهٔ حقوق بشر حمایت می‌کنند اما شواهد کمی از توجه جدی در کار است.» او اشاره کرد

هرچند دموکرات‌ها مجلس نمایندگان و سنا را در اختیار دارند، ولی سیاستمداران اقدام اساسی برای تصویب لایحه نمی‌کنند. او گفت آمریکاییان آفریقایی‌تبار بلوغ سیاسی یافته‌اند و باید برای خویش چاره‌ای بیندیشند و موضعی اتحاد کنند. به علاوه، او روشن کرد آمریکاییان آفریقایی‌تبار می‌توانند رأیٔ تعیین کننده را در انتخابات آتی ارایه کنند. او روشن کرد که آن‌ها می‌توانند نامزدهایی را که به آن‌ها علاقه دارند انتخاب کنند. این یک عملکرد هوشمندانه بود و به‌تدریج مخاطبان را از امکانات‌شان و آن‌چه در صورت عدم اقدام از دست دادند مطلع می‌کرد.

بدزبانی قدرتمند است ولی باید مدیریت شود. مالکولم ایکس تشریح کرد اگر رأی با دقت داده شود یک سلاح تواناست: «برگ رأی مثل گلوله است. شما رأی نمی‌اندازید مگر هدفی را ببینید. اگر هدف در دسترس نباشد رأی را در جیب نگه دارید.» زبان او محرک و نیرومند است و معنی آن مثل بلور روشن و صریح. او گفت: «دولت به سیاهان خیانت کرد.»

میراث مالکولم ایکس

«رأی یا گلوله» نطقی بود که باید به گوش رهبران حقوق مدنی میانه رو می‌رسید. هدف، اقدام کردن بود و این‌که بی‌عملی تأسف‌بار است و نتیجهٔ آن بی‌تغییری و ناامیدی. او گفت: «یا آزادی یا مرگ.» نطق در عین حال حامی ملی‌گرایی سیاهان و دفاع از آن‌ها است. این نطق تعمداً دربارهٔ دین سخن نمی‌گوید ولی هوشیارانه ترجیح می‌دهد تمام آمریکاییان آفریقایی‌تبار را با تمام پیشینه‌ها پوشش دهد.

این نطق و اقدامات مالکولم ایکس آگاهی از مسائل سیاهان را ارتقاء داد و آمریکاییان آفریقایی‌تبار را با میراث خویش آشنا کرد. او در مواردی می‌گفت وقت آن رسیده که سیاهان هرگونه شرم و حیا را کنار نهند. او معتقد بود چیزی وجود ندارد که دربارهٔ آن شرمگین باشند.

بسیاری آمریکاییان آفریقایی‌تبار و مسلماً آن‌ها که در شهرهای بزرگ می‌زیستند. اعتقاد داشتند که مالکوم از جانب آن‌ها حرف می‌زند، خصوصا در مواردی که خودشان جرئت ابراز عقیده نداشتند. به عقیدهٔ مردم، او بیش از فعالان معمولی حقوق مدنی فعالیت کرد هرچند فراخوان خشونت او برای برخی افراد بیش از حد خطرناک به‌نظر رسید.

گفته می‌شود جنبش قدرت سیاهان در مالکولم ایکس ریشه دوانید و این شعار را در آمریکا و فراسوی آن باب کرد: «سیاه زیباست.»



نلسون ماندلا

۱۹۱۸ - ۲۰۱۳

آفریقای جنوبی

نلسون ماندلا

«من آرمان یک جامعه دموکرات و آزاد را تحسین می‌کنم که مردم با هماهنگی در آن زندگی کنند و فرصت‌های برابر داشته باشند. این ایده‌آلی است که به‌خاطر آن زنده‌ام و می‌خواهم به آن برسم. اما اگر لازم باشد آماده‌ام برای این آرمان جان فدا کنم.»[1]

نلسون ماندلا (متولد ۱۸ جولای ۱۹۱۸) پس از احراز مقام وکالت، در کنگرهٔ ملی آفریقا (ANC) یک فعال سیاسی شد. فعالیت این کنگره به علت مخالفت با آپارتاید یعنی سیاست تبعیض نژادی دولت آفریقای جنوبی، ممنوع اعلام شد. در ۱۹۶۰ ماندلا رهبر «نیزه خلق» یعنی جناح مسلح ANC شد در آوریل ۱۹۶۴ او در معرض محاکمه قرار گرفت و به اتهام خرابکاری و طراحی انقلاب خشونت‌بار به زندان ابد محکوم شد. در نتیجه سخنرانی قدرتمندانه و به‌یادماندنی دفاعیهٔ او به یک نماد جهانی در جنبش آپارتاید تبدیل شد.[2] در ۱۹۸۹، رییس‌جمهور فردریک دبلیو. دکلرک در صدد براندازی سیستم آپارتاید برآمد و در ۱۹۹۰، منع و ممنوعیت ANC

---

۱. نطق «آرمانی که حاضرم به خاطرش بمیرم» که در مراسم محاکمه نلسون ماندلا به خاطر اتهام خرابکاری ایراد شد، دیوان عالی آفریقای جنوبی، پروتوریا، ۲۰ آوریل ۱۹۶۴.

۲. هنگامی که این کتاب نوشته می‌شد، نلسون ماندلا در قید حیات بود. بنابراین افعال این بخش در زمان حال به کار رفته است. م

ملغی شد. ماندلا در ۱۱ فوریه ۱۹۹۰ پس از ۲۶ سال زندان آزاد شد. او در روز رهایی نطق محتاطانه‌ای ایراد کرد و گفت هدف او ایجاد صلح برای اکثریت سیاهان کشور و اعطای حق رأی به آن‌ها بود. هرچند او خود را متعهد به صلح و تلفیقی با اقلیت سفیدپوست کرد. اما روشن کرد که درگیری مسلحانه پایان نپذیرفته است. در ۱۹۹۳ ماندلا همراه رییس جمهوری دکلرک جایزهٔ صلح را دریافت کرد و در ۲۷ آوریل ۱۹۹۴ ANC اولین انتخابات چند نژادی آفریقای جنوبی را برنده شد و به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. سیاست‌ها و به‌ویژه سخنان او کشور را از خشونت سازمانی که نسل‌ها مملکت را مبتلا کرده بود دور کرد.

درس‌هایی از نلسون ماندلا

اعتماد القاء کنید. اعتماد مهم است و کسب آن دشوار. چطور می‌توان در یک گروه افراد مهاجم اعتماد القاء کرد. پژوهش نشان می‌دهد کیفیات متعددی موجب جلب اعتماد است، کیفیاتی که در نطق ماندلا دیده می‌شود: شجاعت (ولی نه حماقت) و صراحت، عدم خودخواهی، ارزش نهادن به عدالت‌ورزی، ابراز محبت، ابراز همدلی، حمایت ابراز احترام، دیگران را به حساب آوردن، و ارائهٔ بینشی از آینده که شنوندگان بتوانند با آن هم ذات پنداری کنند.

بینش شجاعانه او در محاکمه ۱۹۶۴ و دراین نطق آشکار شد: «من آرمان یک جامعه دموکرات و آزاد را که مردم با هماهنگی در آن زندگی کنند و فرصت‌های برابر داشته باشند تحسین می‌کنم. این ایده‌آلی است که به‌خاطر آن زنده‌ام و می‌خواهم به آن برسم. اما اگر لازم باشد آماده‌ام برای این آرمان جان فدا کنم.» ماندلا معمولاً نقش دیگران را گوشزد می‌کرد، از جمله نطق «سرانجام آزاد» در می۱۹۹۴ نشان می‌دهد: «قهرمانان آفریقای

جنوبی به آن طی نسل‌ها اسطوره بوده‌اند. اما شما مردم قهرمانان راستین ما هستید.»

روراست، صریح‌اللهجه و موجز سخن بگویید. ماندلا در محاکمهٔ خویش گفت: «این نبرد ANC است و درگیری آن‌ها واقعاً ملی. این تلاش مردم آفریقاست که تحت رنج‌ها وتجارب آن‌ها طی می‌شود. این تلاش برای حق زنده ماندن است.» ماندلا را کمونیست نامیدند تا بهانه‌ای به دست آپارتاید بیفتد. ماندلا این نکته را با صداقت، روشنی و هوشیاری پاسخ گفت: «غالباً همکاری نزدیکی میان ANC و حزب کمونیست وجود دارد. اما همکاری فقط دلیل وجود یک هدف مشترک است. تاریخ جهان پر است از نمونه‌های مشابه و شاید تکان‌دهنده‌ترین تجسم وضع در همکاری میان بریتانیا، آمریکا و شوروی در نبرد علیه هیتلر باشد.»

مردم را مطمئن کنید و هرگز وضعیت ذهنی احتمالی شنونده را نادیده نگیرید. ماندلا موقعی که ریاست‌جمهوری آفریقای جنوبی چند نژادی را پذیرفت، درک کرد پیروزی می‌تواند منشأ عدم قطعیت و دلهره باشد، به‌ویژه میان آن‌ها که بازی را می‌بازند. او جای رد کردن نظراتشان، به آن‌ها اطمینان داد – کاری که مدام انجام می‌دهد – و گفت: «من دست دوستی به سمت رهبران تمام احزاب و اعضای آن‌ها دراز می‌کنم و از آن‌ها می‌خواهم با همدیگر همکاری کنند تا با مسائلی که به‌عنوان یک ملت با آن رویاروییم، مواجه شویم.»

با بیان تجربه شخصی یا موقعیت فردی با مردم رابطه برقرار کنید. ماندلا هرگز از بیان تجارب و نظرات خویش نهراسید و مثلاً در کتاب شرح حال خویش «پیاده روی طولانی به سوی آزادی» چنین کرد. شخصیت ماندلا در نطق‌های او جذاب است زیرا حرف او از دل برمی‌خیزد و به مخاطبان کمک می‌کند بدانند او هم سختی کشیده است. این بدان معنی نیست که

هر سخنوری باید ناملایمات را تحمل کرده باشد – تمام مردم دارای تجاربی هستند که آن‌ها را ساخته و هویت بخشیده است. صاحب‌نظران می‌گویند ماندلا یک فرد عادی است که موفق شده با حفظ متانت، انسجام، انسان دوستی و هدفمندی به‌رغم موانع و بی‌عدالتی پیروز شوید.

میراث ماندلا

نلسون ماندلا نخستین رییس‌جمهور سیاه پوست آفریقای جنوبی است که این خود نوعی میراث است. میراث او دوگانه است. واضح‌ترین آن جمهوری دموکراتیک و چند نژادی آفریقای جنوبی است که او به‌خاطر آن جنگید. میراث دیگر او الهام‌بخشی به دیگران است. دستاورد ماندلا به مهارت او در تشویق مردم با صراحت، سرسختی، همدلی و ایجاد بینش است که با قدرت کلام او بیان می‌شود. لحظاتی هست که تمام جهان با نظرات ماندلا موافق نیست مثل حمایت تلویحی او از دولت انقلابی تروریست‌پرور. صاحب‌نظران گفته‌اند او طی دوران ریاست‌جمهوری آفریقای جنوبی می‌توانست کار بیشتری در متحد کردن کشور و توقف افول اقتصادی کشور انجام دهد. اما این یادبود ماندلا نیست. او همه جا به‌عنوان نماد صلح و استقامت، اراده و ایمان مخلصانه شهرت دارد. سخنرانی‌های او از ترکیب‌بندی، ظرافت، عاطفه و روحیه و مبنای آن دستاوردی است که مردم در صورت خواست واقعی دست می‌یابند. او محترم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین چهره آفریقاست.



جرج هنری مارتین

۱۹۲۶ -

بریتانیا

جرج مارتین

«موسیقی آینده در دستان شماست، آن را پاس دارید، آن یک بخش حیاتی انسانیت است.»[1]

سِر جرج هنری مارتین در سوم ژانویه ۱۹۲۶ متولد شد. او یک تولید کننده، تنظیم‌کننده و آهنگساز بریتانیایی است، هرچند برخی او را «پنجمین بیتل» نامیده‌اند. او در واقع در تولید تمام آهنگ‌های اصلی بیتلز دست داشت و برخی قطعات پیانوِ آن‌ها را نواخت.

تخصص موسیقایی مارتین در پر کردن خلاء میان ایده‌های گروه و نوع صوت و موسیقی دلخواه «چهار شگفت‌انگیز[2]» حائز اهمیت بود. مهارت مارتین را فقط موقعی می‌توان ارج نهاد که دریابید هیچ‌یک از ترانه‌های بتلز مشابه نیستند.

درس‌هایی از جرج مارتین

وقتی موفق می‌شوید، مردم مایلند جزییات را بدانند. چطور موفق شدید، چه کار کردید و داستان شما چیست. تنظیم موسیقی خاص جرج مارتین در بسیاری از صفحات بیتلز هویداست. مارتین در «الینور ریگبی»، همراهی سازهای

---

۱. نطق افتتاحیه، کالج موسیقی برکلی، بوستون، ماساچوست، آمریکا، پنج شنبه ۱۳ آوریل ۱۹۸۹.
۲. لقب گروه بیتلز.م.

زهی را آهنگ‌سازی و رهبری می‌کرد. گنجاندن یک کوراتت زهی در آهنگ «دیروز» هم از ایده‌های اوست. ظاهراً در مورد ترانه «پنی لین» که دارای یک تک نوازی ترومپت است، پل مک کارتنی ملودی را زمزمه، جرج مارتین نت موسیقی را نوشت و یک ترومپت‌نواز کلاسیک آن را اجرا کرد. این و سایر قصه‌ها از جمله جزییاتی است که مردم مایلند بشنوند. این نکات مفرح است و تصویری را مجسم و صمیمیت ایجاد می‌کنند. مانند شومن‌های برنامه‌های گفت‌وگو، با پیش رفتن بحث به سمت هدف اصلی، شنوندگان کم‌کم علاقه بیشتری پیدا می‌کنند. یا در مورد شما، هم‌چنان که روی صحنه ایستاده‌اید، مخاطبان در می‌یابند راز موفقیت‌تان چیست.

برای حضار کمی چاپلوسی کنید. چرا که نه؟ مارتین در نطق دانشجویان کالج موسیقی برکلی می‌گوید: «مرام شما را نیز دوست می‌دارم. این‌جا میان انواع موسیقی‌ها خودپسندی نمی‌بینم. این کالج یک مثال عالی از رویکرد سالم و بی‌طرفانه است که هیچ مرز و طبقه و خودبینی کلاسیک یا پوزخند راک‌اند رول نسبت به سایرین در خود ندارد. شما نمایش‌گر فقط دو نوع موسیقی هستید: خوب و بد.

میراث مارتین

میراث اصلی جرج مارتین مسلماً مجموعه کار درخشان و بی‌همتای او با بیتلز است. این یک دستاورد فوق‌العاده است و ۴۰ سال پس از انحلال بیتلز هنوز موسیقی آن‌ها تازه به‌نظر می‌رسد. چون مارتین را بزرگ‌ترین تهیه‌کننده و تیتلز را بهترین گروه می‌دانند، بیشتر کار آن‌ها را کلاسیک می‌شمرند. مارتین بسیاری جوایز «گرمی» و «بویت» یادی را تصاحب کرد و در ۱۹۹۸ توسط صنایع صوتی و تصویری بریتانیا لقب «مرد سال» را گرفت. در ۱۹۹۹ او را در تالار شهرت راک‌اند رول و در ۲۰۰۶ او را در تالار شهرت موزیک بریتانیا

پذیرفتند. کالج سلطنتی ارتش به او یک سپر قهرمانی اعطا کرد که البته روی آن Beetles حک شده بود.



رابرت گوردون منزيس

١٨٩٤ - ١٩٧٨

استراليا

رابرت منزیس

«خانه، بنیان صحت عقل و هوشیاری است، شرط الزامی تداوم، سلامت آن سلامت کل جامعه را مشخص می کند.»[1]

سِر رابرت گوردون منزیس ۲۰ دسامبر ۱۸۹۴ متولد و ۱۵ می ۱۹۷۸ درگذشت. او بنیان گذار حزب لیبرال استرالیا، شانزدهمین صدراعظم استرالیا و با ادامه دورهٔ صدارت دوم، این افتخار را داشته که طولانی‌ترین دورهٔ صدارت عظما را در کشور از آن خود کند.

منزیس از دههٔ ۱۹۴۰ تا بازنشستگی در ۱۹۶۶ اثر زیادی سیاست استرالیا بر جای نهاد. در ضمن او یک ناطق زبردست هم بود. او نیاز به تعریف اخلاقی و اقتصادی طبقه متوسط احساس می کرد که آن را ستون فقرات کشور می‌دانست. او خواهان حمایت این طبقه اجتماعی بود، بدین معنی که یک تاکتیک سیاسی مناسب را دنبال می کرد و نیز بدین سبب که می‌اندیشید بار مالی کشور بر دوش این طبقه است که درست شناسایی نشده و فاقد حمایت سیاسی است.

برنامهٔ «مردم از یاد رفته» نمونه مهارت سخنوری اوست. این سخنرانی در صدد تعریف، تمجید و حراست از طبقه متوسط استرالیا و تمامی چیزهایی است

۱. پخش رادیویی «مردمان از یاد رفته» ، شبکه مکواری، استرالیا، جمعه ۲۲ می، ۱۹۴۲.

که آن طبقه نمایندهٔ آن است: غرور، نزاکت و عقلانیت. او گفت: «قضیه طبقه متوسط قضیه دموکراسی پویا در قبال یک وضع راکد است. آب راکد صاف و یکدست است و کف، روی آن را می‌گیرد. آب متلاطم هرگز هم سطح نیست و فراز و نشیب و موج دارد و دانشمندان می‌گویند با طی چند صد یارد خود را تصفیه و تزکیه می‌کند. آن‌چه واقعاً برای ما روی می‌دهد به تعداد افرادی که وابسته به طبقه بزرگ و هوشیار و پویای متوسط هستند بستگی دارد یعنی تلاش‌گران، طرح‌ریزان و جاه‌طلبان. ما مسئول نابودی آن هستیم.»

درس‌هایی از رابرت منزیس

مطمئن شوید شنوندگان پیشینه و دستاورد شما را درک می‌کنند. فرض نکنید چون از مقامات ارشد سازمان هستید همه می‌دانند سابقهٔ شما چیست و نظرات شما را معتبر می‌انگارند. نطق منزیس از یک گفت‌وگوِ رادیویی ۱۵ دقیقه‌ای طی جنگ جهانی دوم شروع شد که دوران سختی برای کشور بود. سنگاپور تسلیم شد و نیروِ ژاپن در عرض اقیانوس آرام پیش می‌رفت. تهدید حملات کاملاً جدی بود. منزیس آن زمان صدراعظم نبود ولی از اعضای اپوزیسیون محسوب می‌شد. او از ۱۹۴۲ الی ۱۹۴۶ مطالب هفتگی خود را منتشر و ارزش و آرمان خویش را توصیف و جایی برای خود در گفتمان ملی باز می‌کرد. استرالیایی‌ها روال و منش و لحن و عقل سلیم و محتوای مطالب او را دوست می‌داشتند و او را همراه مطالبش به یاد می‌سپردند. از او در خیابان و رسانه‌ها نقل قول می‌شد. نظرات او به حساب می‌آمد و طبقه متوسط از او الگو می‌گرفت.

تضمین کنید دربارهٔ اموری سخن می‌گویید که شنونده به آن علاقه دارد حتی اگر با تمام مطالب شما موافق نباشد. منزیس در توصیف فضایل طبقه متوسط از عبارات و ارجاعات شناخته‌شده بهره می‌برد. او طبقه متوسط را

ستون فقرات کشور می‌دانست. او عقل معاش، جاه طلبی، نظرات آنان دربارهٔ آموزش و مشارکت آن‌ها در فرهنگ را ستایش می‌کرد.

پخش رادیویی از جهاتی مانند موعظه است تا یک نطق سیاسی. این تکنیک هوشمندانه است و مؤثر. شنوندگان به این «موعظه» دربارهٔ نیاز به تمرکز روی خانه، خانواده و در هم شکستن موانع طبقه اجتماعی پاسخ می‌دادند. برخی مطالب منزیس فوری با استقبال مواجه نشد. موضوع بحث اصلی از مقولات مورد بحث سر میز شام، در دفتر کار و بار محسوب شد و حمایت از اندیشه او را تقویت کرد. او را عادل و معقول و کسی می‌دیدند که امور جاری را به گونه‌ای کلکسیونی درک می‌کرد. زبان سیاسی زبان مردمی است و باید عادی، محاوره‌ای و گاه کلیشه‌ای باشد. این زبان از تصاویر و دیدگاه‌های قابل لمس برای شنونده استفاده می‌کند. هدف آن تضمین موافقت و کشاندن شنوندگان به تفکر از یک دیدگاه خاص است که در نتیجه برای سخنران حمایت به ارمغان می‌آورد. منزیس طرفدار عالی این گونه بیانات بود.

برخی سیاستمداران جدال لفظی را خوش می‌دارند و منزیس از این محبوب همگان نیست. گفته‌اند حین سخنرانی در ویلیامز تاون استرالیا در ۱۹۵۴ یک هوجی فریاد زد: «اگر مَلَک جبرییل باشی به تو رأی نمی‌دهم.» و منزیس پاسخ داد: «اگر ملک جبرییل باشم، ترسم که در جمع رأی‌دهندگانم نباشی.»

صاحب سخن خویش باش. رابرت منزیس حتی در مقام صدارت عظما نطق خود را می‌نوشت. زبان برایش مهم بود و مهارتی که در آن داشت از مزایای وی. هدف او ارائهٔ خود به‌عنوان شخصی بود که مصائب طبقه متوسط را چاره جوست. او وعده می‌داد اگر مردم گوش فرا دهند این مصائب و طبقه متوسط دیگر به وادی فراموشی سپرده نمی‌شود. او دائم این نکته را تکرار می‌کرد و سرانجام آن‌گاه که دولت یافت و توان داشت، بدان وعده وفا کرد.

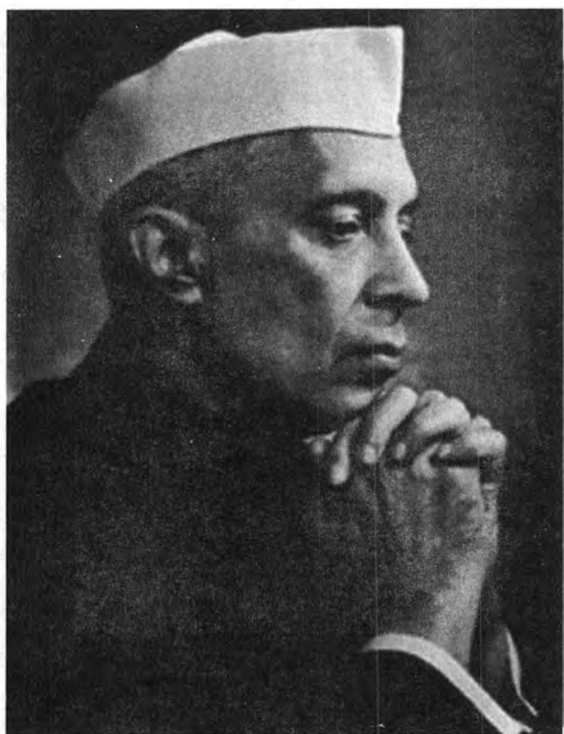
صوت و لحن جالب توجهی عرضه کنید. این کار شاید تمرین لازم داشته باشد ولی سود آن پرداخت می‌شود. صدای خود را ضبط و به نحوهٔ پخش آن دقت کنید. دیگران در مورد آن‌چه می‌اندیشند؟ امروزه فرصت زیادی برای بهبود ارائه سخنرانی وجود دارد. منظور این نیست که لهجه یا سبکی را کنار بگذارید ولی ارائهٔ خوب از ضروریات است. صدای منزیس خوب پخش شده بود و هر کلمه به وضوح درک می‌شد. او لحن حاکی از اعتمادبه‌نفس، محترمانه، دوستانه و با اقتدار داشت. این کیفیت اتفاقی نبود بلکه کار برده بود.

میراث منزیس

در دههٔ ۱۹۳۰ رادیو صمیمانه‌تر و غیررسمی‌تر شد و گویندگان وارد زندگی خصوصی شنونده می‌شدند و مستقیم با او سخن می‌گفتند. فرانکلین دی. روزولت برنامه‌هایی مشهور «گپ کنار بخاری هیزمی» طی دوره رکود پخش می‌کرد که مردم آرامش و الهام می‌بخشید. منزیس همان کار را کرد. هر دو سیاستمدار ثابت کردند پخش رادیویی بهتر از مراسم عمومی یا مقاله روزنامه مطالب را القاء می‌کند. در استرالیا و به سبب پخش رادیویی مشابه، رادیو فرصت ارتباطی اصلی سیاستمداران شد.

تحصیلات عالیه در دوران منزیس بهبود یافت و سیستم موجود (که در جهان مورد ستایش بود) بیشتر نتیجه مساعی اوست. نطق «مردم از یاد رفته» مقدمه حزب لیبرالی شد که او مایل به تأسیس آن بود. مردم به‌ویژه در جناح چپ کارگر از آن نفرت داشتند ولی همین موجب پیروزی منزیس و حمایت حزب لیبرال از او شد.

منزیس دوراندیش بود و یکی از دستاوردهاش افزایش مهاجرت بود و استرالیا سخت نیازمند کارگر ماهر. توانمندی امروز استرالیا به تمام معنا مدیون بینش اوست.



جواهر لعل (پاندیت) نهرو

۱۸۸۹ - ۱۹٦٤

هندوستان

جواهر لعل نهرو

«با زنگ ناقوس اعلام نیمه شب، زمانی که جهان در خواب است، هندوستان در جست‌وجوِ حیات و حرّیت بر می‌خیزد. لحظه‌ای فرا می‌رسد که به ندرت در تاریخ رخ می‌دهد، آن‌گاه که از کهن به نوین گام می‌نهیم، موقعی که عصری پایان می‌پذیرد و روح یک ملت که دیرزمانی است سرکوب شده، جلوه‌گری می‌کند.»[1]

جواهر لعل (پاندیت) نهرو ۱۴ نوامبر ۱۸۸۹ متولد و ۲۷ می ۱۹۶۴ درگذشت. او نخستین صدراعظم هند است. نام جواهر لعل از اصل پارسی آن به نام گوهر سرخ اقتباس شده است. اما او را معمولاً با نام پاندیت که واژهٔ سانسکریتی «استاد» است می‌نامند.

درس‌هایی از نهرو

نطق نیرومند وقت را در می‌یابد. نطق «میعاد با سرنوشت» روز استقلال هند در مجمع اعطای استقلال ایراد شد. آغاز آن قدرتمند و نیازمند توجه است: «سال‌ها پیش میعادی با سرنوشت داشتیم و اکنون زمان بازخرید تعهدمان است نه به گونه‌ای تمام و کمال بلکه با جدیت. با زنگ ناقوس اعلام نیمه شب، زمانی

---

۱. نطق «میعاد با سرنوشت» که در مجمع اعطای استقلال هند، نیودهلی، هند، پنج‌شنبه ۱۴ آگوست ۱۹۴۷ ایراد شد.

که جهان در خواب است، هندوستان در جست‌وجوِ حیات و حریت بر می‌خیزد. لحظه‌ای فرا می‌رسد که به ندرست در تاریخ رخ می‌دهد، آن‌گاه که از کهن به نوین گام می‌نهیم، موقعی که عصری پایان می‌پذیرد و روح یک ملت که دیرزمانی سرکوب شده، جلوه‌گری می‌کند.»

نطق لحظه‌ای تاریخی را مشخص می‌کند که به‌نظر بسیاری در هند جدید، ماهیت تلاش ۱۰۰ ساله هند در راه آزادی را در بر دارد. سخنان، بلیغ و تصویر سازی زیباست. همان طور که تصور می‌رود این سخنرانی خوش ترکیب، سرشار از امید و بینش است. معمولاً مدیران و سیاستمداران حین شرح بینش آینده سازمان یا حزب خود از ساختار آن نسخه برداری می‌کنند.

اگر لحظه مهمی فرا رسیده بیشترین بهره را از آن ببرید. روش ماهرانه‌ای که نهرو نُت صحیح را در این لحظه تاریخی نواخت فوق‌العاده است. او به زبانی شاعرانه پیروزی پس از تلاش طولانی را جشن گرفت بیان، و لطمات تفرقه را اذعان و آینده‌ای نوید بخش، صلح‌آمیز ومتعالبی و کسب جایگاه شایسته‌ای در دنیا را خاطرنشان کرد. او درگیری‌های به‌جا مانده را تشریح و بر این نکته تأکید می‌کند که دشوار خواهند بود. این نطق بلیغ و شاعرانه است و مطالب را روشن و قدرتمندانه ارایه می‌دهد. آن را به‌درستی از بهترین سخنرانی‌ها دانسته‌اند و حتی امروز بسیاری از کودکان هندی آن را از بر می‌کنند.

خطابه دیگران را بخوانید و از آن درس بگیرید. نهرو شخصیت بزرگی بود و مسئول شکل‌دادن به بینش و توصیف هنر امروز. او یک دانشگاهی بود و ریاست خاندان مشهور و پر نفوذ سیاسی نهرو – گاندی را برعهده داشت. دانش‌اش از سخن او هویداست و مانند سایر سخنوران بزرگ، وقت صرف آماده سازی، مطالعه سخنان سایر سیاستمداران و درک مخاطب می‌کرد و این که چرا مقابل او ایستاده‌اند. او پیشینهٔ دانشگاهی خود را به رخ

نمی‌کشید اما می‌کوشید از آن برای القاء و پیشبرد احساسات در یک نطق استفاده کند. نهرو شغل سیاسی خود را به شکل یک سخنران مردد آغاز کرد و باید به خود فشار می‌آورد تا این هنر را بیاموزد. او معمولاً سخنان سیاسی را مطالعه کرد و به نطق‌های رادیویی گوش می‌داد. در ۱۹۴۷ او دارای لحنی روان و آرام بود و از زبان رنگارنگ و توصیف متناسب موقعیت بهره می‌برد.

سخنرانی را طبیعی جلوه دهید. نهرو با وجود آماده سازی و بازنگری نطق، در وانمود کردن این‌که مطالب گویی بداهه است ماهر بود. مردم این نکته را دوست داشتند و تحسین‌کننده این واقعیت بودند که مطالب گویی تمجید و پایبندی به اصول آزادگی است. علاقه‌اش به هند مسری بود. در نطق «میعاد با سرنوشت» می‌گوید: «روز موعود فرا رسید – روزی که سرنوشت معین کرد – و هند دگربار گام پیش می‌نهد، پس از گیرودار طولانی، بیدار، سرزنده، آزاد و مستقل.» این کلام پرشور، ظریف و نیازمند توجه است، اما هنوز طبیعی و غیرفرمایشی به‌نظر می‌رسد.

کلمات را با دقت انتخاب کنید. نهرو کلمه «آزادی» را ۱۴ بار در نطق «میعاد با سرنوشت» تکرار کرد و عبارات به‌یادماندنی بیان داشت. برای مثال «با زنگ ناقوس اعلام نیمه‌شب، زمانی که جهان در خواب است، هندوستان در جست‌وجوِ حیات و حیرت برمی‌خیزد»، «لحظه‌ای فرا می‌رسد که به ندرت در تاریخ رخ می‌دهد»، «آزادی و قدرت مسئولیت دارد»، آشیانه پرافتخار هند آزاد که در آن فرزندان او غنوده‌اند.»

میراث نهرو

نهرو نقش مهمی در شکل گیری دولت هند مستقل و نیز فرهنگ سیاسی و سیاست خارجی کشور داشت. هرچند خشونت به‌زودی جای شور و اشتیاق زود هنگام ملی را گرفت. شورش‌های فرقه‌ای با گریختن مسلمانان

هند به پاکستان و گریز هندوهای پاکستان از ترس در جهت مخالف صورت گرفت. تصور می‌رود دو میلیون نفر در شمال هند کشته شدند. کشمیر به دلیل نزاع تبدیل شد و جنگ بر سر این استان بین دو کشور جدید شکل گرفت.

برای بازسازی اقتصاد ضربه‌خورده کشور، نهرو مخلوطی از برنامه‌ریزی سوسیالیستی و سازمان‌های خصوصی را ارائه کرد. او به ایجاد جنبش‌های بی‌طرف هم کمک کرد.

به‌رغم نظر (شاید غیرعادلانه) بعضی افراد که میراث نهرو را شکست در اداره کشوری نوپا و جلوگیری از فرقه بازی سیاسی و مذهبی می‌دانند، او به‌عنوان پدر هند شهرت دارد. بی‌تردید او کسی است که ایدهٔ هند مدرن را در عمل پیاده کرد.

دختر نهرو، ایندیرا گاندی، از ۱۹۶۶ الی ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ صدراعظم هند بود. پسر او راجیو گاندی حین خدمت به قتل رسید.



باراک حسین اوباما

۱۹۶۱ -

آمریکا

باراک اوباما

«اگر کسی هست که هنوز شک دارد آمریکا جایی است که در آن همه‌چیز ممکن است، کسی که هنوز تردید دارد رؤیای بنیان‌گذاران ما در عصر ما هم زنده است، کسی که قدرت دموکراسی ما را زیر سؤال می‌برد، امشب پاسخ خود را دریافت کرده است. مدت زیادی طول کشید ولی امشب، به سبب آن‌چه امروز انجام دادیم، در این انتخابات، در این لحظه، مهم، دگرگونی در آمریکا رویداد.»[1]

در ۴ نوامبر ۲۰۰۸ سناتور آمریکایی باراک حسین اوباما به‌عنوان چهل و چهارمین رییس‌جمهور آمریکا برگزیده شد.

سخنوران بزرگ مانند هنرمندان بزرگ معمولاً فقط پس از مرگ شناخته می‌شوند. این که مهارت سخنوری اوباما در زمان حیات او ارج نهاده شده گویای قدرت بلاغت کلام اوست.

اوباما در ۴ آگوست ۱۹۶۱ در هونولولوِ هاوایی متولد شد. سپس به اندونزی رفت و تا سن ۱۰ سالگی در مدارس محلی تحصیل کرد سپس به هونولولو بازگشت تا با پدربزرگ و مادر بزرگ مادری خود زندگی کند.

---

۱. نطق پیروزی انتخاباتی «دگرگونی آمریکا روی داد»، گرانت پارک، آمریکا، سه‌شنبه، ۴ نوامبر ۲۰۰۸.

قصهٔ اوباما تازه و سهل‌الوصول است. او فارغ‌التحصیل دانشگاه کلمبیا و مکتب حقوق هاروارد است. آن‌جا نخستین رییس آمریکایی آفریقایی‌تبار نشریه «مرور حقوق هاروارد» شد. سپس در شیکاگو در نقش یک سازمان دهنده جمعیت به کار پرداخت تا موقعی که مدرک تحصیلی حقوق خود را دریافت کرد و سپس در شیکاگو به کار وکالت حقوق مدنی مشغول شد. او طی ۱۹۹۷ الی ۲۰۰۴ در سنای ایلینوی سه دوره را گذراند. روشن است که او به‌عنوان سیاستمدار تجربه محدودی داشت و این نکته در مبارزات انتخاباتی رهبر آمریکا علیه او مطرح می‌شد. به‌هرحال این مانع موفقیت او نشد و بیشتر فصاحت کلام، منش و قدرت سخنوری بود که مردم را قانع کرد او فرد مناسبی است. عناصر دیگری هم وجود داشت، از جمله پیشینهٔ او و روحیهٔ تغییر طلبی در کشور.

درس‌هایی از باراک اوباما

کلمات خود را خصوصی کنید و شنوندگان را ستایش. نطق اوباما مثبت و برای تقدیر از خصوصیات خود افراد جهت گیری شده است. این امر با سابقه و شخصیت او کاملاً جور در می‌آید. زندگی او گاه نامعمول بوده اما همیشه با موفقیت زیاد همراه است. قصه زندگی‌اش خارج از آمریکا محبوبیت فراوانی فراهم و احساس اتکاء به خود و خود باوری در او را تقویت کرد. اوباما رسمی و غیررسمی از داستان زندگی خویش در نطق‌ها استفاده می‌کند. او با شرح پیشینهٔ خود و اطمینان‌بخشی به مردم، با شنوندگان ارتباط برقرار می‌کند. صراحت لهجه‌اش در ایجاد اعتماد نقش مهمی دارد.

شرح حال اوباما نخست در کنوانسیون حزب دموکرات و موقعی که او اهمیت ملی می‌یافت بیان شد: «امروز اینجا ایستاده‌ام، مرهون میراث متنوع خود هستم، آگاهم از این که رؤیای والدینم در دختران گران‌قدرم تداوم

یافته است. این جا ایستاده‌ام درحالی که می‌دانم قصهٔ من بخشی از داستان بزرگ‌تر آمریکاست. من به تمام کسانی که پیش از من آمدند مدیونم و این که در هیچ کشور دیگر دنیا قصهٔ من امکان وجود ندارد.»

روی ارزش‌های مشترک و ارتباط دهندهٔ تأکید کنید. محبوبیت اوباما از درک ارزش، اولویت، رویکرد و شخصیت او در سطح وسیع سرچشمه می‌گیرد. روش بیان شرح حال او همواره آمریکا را در کل درگیر می‌کند و فقط زندگی نامه یک فرد نیست. مثلاً او ارزش مشترک را در نطق کنوانسیون دموکرات در ۲۰۰۴ بیان می‌کند: «در راستای فردگرایی مشهور ما، عنصر دیگر در اسطورهٔ آمریکایی هست. این باور که ما به‌عنوان یک ملت، مرتبط هستیم. اگر کودکی در جنوب شیکاگو نتواند بخواند برای من مهم است هرچند که فرزند من نباشد. اگر جایی شهروندی نتواند پول نسخه‌اش را بپردازد و میان خرید دارو و پرداخت مال‌الاجاره درماند،این امر زندگی مرا تضعیف می‌کند هرچند او مادربزرگ من نباشد. اگر یک خانوادهٔ عرب آمریکایی را بدون حق استفاده از وکیل یا رسیدگی قانونی تعقیب قضایی کنند، این کار آزادی مدنی مرا خدشه‌دار می‌کند. این باور اساسی – من نگهبان برادرم هستم، من نگهبان خواهرم هستم – این کشور را پیش می‌برد.»

منظورتان را بگویید و احتمالات ممکن را ارائه کنید. مردم به دلایل متعددی به اقدام می‌پردازند (و ازجمله وارد سیاست می‌شوند). علل سیاستمدار شدن اوباما کاملاً با زندگی قبلی او و اقدامات بعدی سازگار است: ارائه کمک واقعی به مردم و بهبود وضع آنان و مشارکت در حیات جامعه خویش. توانمندی او در ایجاد رابطه با مردم است، تا حدی با گفتن آن‌چه آن‌ها مایل به شنیدنش هستند (و آن‌چه می‌خواهد بگوید) و تا حدی به علت ارایه یک احساس تازه از وجود احتمالات. اگر شنونده با احتمالاتی

مواجه شود که بتواند آن‌ها را انتخاب و آن‌ها را عملی کند، عکس‌العمل خیلی خوبی خواهد داشت. این رویکرد مثبت و گشاده‌رو از نطق اوباما در گرانت پارک شیکاگو در شب انتخاب به‌عنوان ریاست‌جمهوری هویداست: «اگر کسی هست که هنوز شک دارد آمریکا جایی است که در آن همه‌چیز ممکن است، کسی که هنوز تردید دارد رؤیای بنیان‌گذاران ما در عصر ما هم زنده است، کسی که قدرت دموکراسی ما را زیر سؤال می‌برد، امشب پاسخ خود را دریافت کرده است. مدت زیادی طول کشید ولی امشب، به سبب آن‌چه امروز انجام دادیم، در این انتخابات، در این لحظه مهم، دگرگونی در آمریکا رویداد.»

پیام روشنی داشته باشید ولی واقع‌گرا باشید. شنوندگان مایلند نکات مثبت را بشنوند ولی احمق نیستند. شعار مبارزات اوباما یعنی «بله می‌توانیم» ساده است. برخی می‌گویند برای اوباما خیلی ساده است و او مجبور شد این اصطلاح را با اصرار مشاوران خود قبول کند. اما مردم دنبال دگرگونی و بهبود هستند و هرچه باشد این امور جالب‌تر از رکود و پذیرش وضع موجود است. تغییر، یک پیام محبوب جهانی است و البته می‌دانیم نمی‌توان همیشه این وعده را داد بدون وفاکردن.

از فرصت‌هاتان بهره‌برداری کنید. اوباما نطق اصلی کنوانسیون ملی دموکرات را در جولای ۲۰۰۴ ارایه داد و به سرعت به اشتهار ملی دست یافت. موفقیت او عوامل متعددی داشت ولی او دارای مخالفی بود که یک حزب غیرمحبوب را رهبری می‌کرد و این با احساس ملی که زمان برای تغییر واقعی رسیده همراه بود. مبارزات او مانند نطق او مؤثر و منضبط و حاوی پیام واحدی بود که تکرار یک عبارت نبود ولی با تنوع قصه‌گویی، مثال زدن و تشبیه‌ها غنا یافته بود. او از فرصت‌های خود را استفاده کرد زیرا شنوندگان را درک می‌کرد.

از ابزار زبان به دقت استفاده و پیام‌تان را خصوصی‌سازی کنید. اوباما روند امور را مهار کرد، در عصر کلیپ‌های ویدئویی و Spin، کیفیت سخنرانی‌های سنتی او در ترکیب با فنون جدید مبارزاتی به موفقیت او کمک کرد. با این‌که فنون بیانش از قبیل تکرار یک قطعه در شروع جملات متوالی توسط سخنورانی چون سیسرو و کندی به کار رفته بود، ملاحظه این سبک در قرن بیست‌ویکم نامعمول بود. علل متعددی هست که چرا اوباما توانسته چنین بلاغتی ابراز دارد که هم‌عصران او از آن پرهیز دارند. نخست، بیان او مصادف عصر اوست و به هیچ روی گیج‌کننده، نخبه‌گرا یا از خود بیگانه‌کننده نیست.

زبان و عبارات واقعی و مردمی‌اند. شرح مطالب خصوصی و درگیرکننده شنونده، در مطالب او جلوه می‌کند. سرانجام، او به بزرگانی که پیش از او آمدند اشاره می‌کند که یکی از آن‌ها لینکلن است. اوباما خود را میراث‌دار سیاست رستگاری‌گرا می‌داند، یک مژده‌دهندهٔ امید و دگرگونی- و مردم از این جهت به او عشق می‌ورزند.

سایر نطق‌های بلیغ یا سخنرانان شهیر را به‌عنوان مثال ذکر کنید. نطق اوباما معمولاً به سایر سخنرانان، نطق‌ها و مطالب اشاره دارد. اگر این کار درست انجام نشود فقط موجب گیجی و قطع رشتهٔ کار می‌شود. در مورد اوباما نقل قول از دیگران به شنونده کمک می‌کند با کلام او آشنا شود و مقیاس جاه طلبی او را درک کند. این فن معمولاً در سخنرانی‌های بزرگ تاریخ به کار می‌رود. مثلاً اوباما در نطق افتتاحیه ژانویه ۲۰۰۹ گفت: «ما یک ملت جوان می‌مانیم، اما به نقل از کتاب مقدس، زمان کنار نهادن امور کودکانه فرارسیده است. زمان آن فرا رسیده که روحیه پایای خویش را باز تأکید و جنبهٔ بهتر تاریخ خود را انتخاب کنیم، آن هدیهٔ گرانبها را پیش بریم، آن آرمان بزرگ را که نسل به نسل انتقال یافته است: وعده خدادادی

مساوات برای همه، آزادی برای همه و استحقاق داشتن بخت جست‌وجوِ سعادت کامل برای همه.»

البته موضوع سخن و محتوای آن باید با نقل قول‌ها مترادف باشد وگرنه کار عبثی خواهد بود. شاید این یک دلیل برای پرهیز رهبران از کاربرد نقل قول است. فقدان جاه‌طلبی مانند هراس از تظاهر نابجا می‌تواند از علل افول محبوبیت این فن باشد. شاید به سادگی باید گفت در دوران پر جنبش، مساوات‌طلبانه‌تر کلیپ‌های ویدئویی، الهام گرفتن، از مُد افتاده است. هرچند، طبیعت بشر دگرگون نشده و هنوز به ارجاعات شجاعانه و قدرتمند پاسخ می‌دهد.

میراث اوباما

تاکنون، میراث اوباما حاکی از روحیهٔ تغییر و امید در دوران سخت بوده و این احساس که همه چیز ممکن است. با انتخاب اوباما در دوران جنگ، عدم قطعیت شدید و بحران اقتصادی جهانی و موقعی که مردم طالب قطعیت، رهنمود، خوش بینی، انسان دوستی، باور، الهام و به طور کلی اموری بهترند، او توانست این نکات را با روشنی، قوت و انسجام ارایه کند. جالب توجه است که محبوبیت او خارج از آمریکا با داخل آن کشور مشابه است. او مردم را با یک احساس قوی امکانات و احتمالات و اقدام عملی و شخصی که با قدرت در کلامش القاء می‌شد به جنبش درآورد.



کونان کریستوفر اوبراین

۱۹۶۳ -

آمریکا

کونان اوبراین

«بنابراین، این چیزی است که برای همه شما آرزومندم: هم بد هم خوب. بیفتید، خرابکاری کنید، گاهی چیزی را بشکنید و به یاد بسپارید داستان هرگز تمام نمی‌شود.»[1]

کونان کریستوفر ابراین ۱۸ آوریل ۱۹۶۳ متولد شد. او شومن آمریکایی تلویزیونی و کمدین برنده جایزه امی است و به‌خاطر برنامه «آخر شب NBC با کونان اوبراین» مشهور است. او در ۲۰۰۹ جانشین شومن «تونایت شو» جی لنو، شد. سخنرانانی که مانند ابراین از طنز استفاده می‌کنند باید شنونده را درست بشناسند. بیشتر بدین سبب که شوخی مؤثر است و مردم می‌خندند. در ضمن نباید طنز موجب حواس‌پرتی یا توهین شود. طنز ضعیف می‌تواند یک فرصت سخنرانی را خراب کند و حتماً تاکنون با این رویداد برخورد کرده‌اید. برگشت به حال اول از طنز یا یک شوخی ضعیف دشوار است.

درس‌هایی از کونان اوبراین

شوخی در مواردی خوب است ولی خطرآفرین. کونان اوبراین خطاب به دانشجویان هاروارد از سنت طنز مسخره کردن بهره برد. او از تعدادی

---

۱. نطق افتتاحیه، کلاس ۲۰۰۰ هاروارد کمبریج، ماساچوست، آمریکا، چهارشنبه ۷ جون ۲۰۰۰.

گوهرهای مطایبه برای اشاره به مطلب و تزیین داستان با تأثیر زیاد به کار گرفت و رابطه فوری و قوی با مخاطب برقرار کرد. حالت برای او ساده‌تر تمام می‌شود زیرا مخاطب انتظار دارد کمی سرگرم‌کننده باشد و دعوت به‌خاطر همین بود. اما این کار نیز اگر درست تدبیر نشود مشکل‌آفرین می‌شود. اوبراین چنین آغاز کرد: «آخرین باری که به هاروارد دعوت شدم ۱۱۰ هزار دلار برایم آب خورد، پس ببخشید اگر کمی سوءظن دارم.» سپس ادامه داد و با تأکید روی لبخند و خنده گفت: «من یک تز نوشتم به نام «فنون ادبی در آثار فلانری اکانر و ویلیام فاکنر» و سه سال پس از فارغ‌التحصیلی آن را در داشبورد خودرو نگه داشتم تا در صورتی که پلیس گفت بزن کنار به او نشان دهم. گواهینامه ثبت، کنکاش فرهنگی کودک انسان در خشم و هیاهو...»

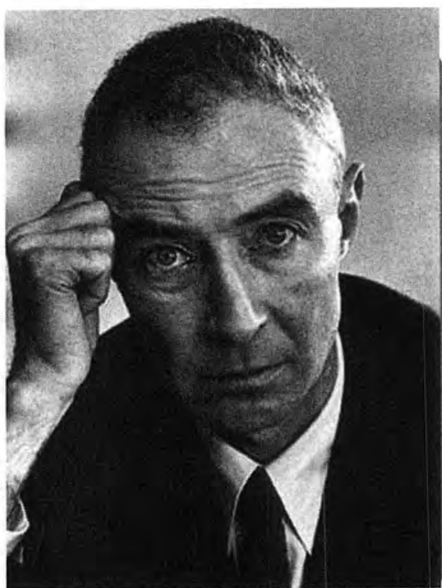
او مطالب جدی هم می‌گوید از قبیل این‌که چگونه درشتی‌های سرنوشت را با ملایمت از سر بگذرانیم. شنوندگان به سرعت می‌توانند متوجه شوند آیا شوخی به تأکید روی یک نکته جدی کمک می‌کند یا نه و از این جریان لذت می‌برند. تفاوتی هست میان خنده‌آور بودن به‌خاطر خندیدن یا کاربرد آن برای دستیابی به امور دیگر.

میراث کونان اوبراین

ترکیبی از لودگی، طرح‌های تکرارشونده و دست انداختن خود اوبراین را به ستاره تلویزیونی تبدیل کرد. شو آخر شب او یک دهه است که مطلوب دانشجویان و منتقدان شده است. او هوشمند و خنده‌آور به‌نظر می‌رسد. او در راستای رسانه‌های رایج است بدون این‌که خیلی به دولت نزدیک شود. او تندی می‌کند ولی بی‌ادب نیست و بدبین است بدون این‌که همه‌چیز را به باد انتقاد بگیرد. مردم اوبراین را چهره جدیدی می‌دانند. کسی که چهره تلویزیون آمریکا را دگرگون کرد که کار فوق‌العاده‌ای بود. او

برای نطق در هاروارد انتخاب عالی بود و همراه شوخی مطالب پندآموز و خردمندانه بیان کرد. اوبراین از نفوذ خود در رسانه‌ها و جوانان آگاه است و مثلاً از سازمان مبارزه با گرسنگی «برچسب برای ظروف» حکایت می‌کند که خود از بنیان‌گذاران آن است.

اوبراین نطق افتتاحیه هاروارد را چنین پایان داد. «اجازه دهید شما را با یک ایده نهایی ترک کنم، اگر هر بار سقوط می‌کنید بتوانید بلند به خود بخندید، مردم فکر می‌کنند مست هستید.»



یولیوس رابرت اوپنهایمر

۱۹۰۴ - ۱۹۶۷

آمریکا

رابرت اوپنهایمر

«اکنون مرگ شده‌ام، نابودگر جهان‌ها.» [1]

یولیوس رابرت اوپنهایمر متولد ۲۲ آوریل ۱۹۰۴ و متوفی در ۱۸ فوریه ۱۹۶۷است. او استاد فیزیک دانشگاه کالیفرنیا بود پس از آن به کار برای دولت آمریکا دعوت شد. شهرت او در رهبری پروژه منهتن بود که در آزمایشگاه ملی لس آلاموس نیومکزیکو در خفا اجرا می‌شد. این ابتکار ضدونقیض که طی جنگ جهانی دوم (و به سبب آن) انجام شد برای ساخت اولین سلاح اتمی جهان بود. برخی عنوان افتخارآمیز شبهه‌انگیزی به او دادند: «پدر بمب اتم».

اولین آزمایش بمب اتمی در ۱۶ جولای ۱۹۴۵ اتخاذ شد و آن را به نام یکی از سونات‌های جان دون، ترینیتی (تثلیث) نام دادند. گفته شد پس از انفجار بمب و اوپنهایمر از کتاب مقدس هندوها بهاگاوادگیتا (ترانه خداوند) نقل کرد: «اگر درخشندگی هزار خورشید یکباره در آسمان منفجر می‌شد، مانند جلوهٔ شکوه حق تعالی بود» و زمزمه کرد: «اکنون مرگ شده‌ام، نابودگر جهان‌ها.» پروژه منهتن پرسنل زیادی داشت که به ۱۳۰ هزار

---

۱. مصاحبه در مستند تلویزیونی «تصمیم انداختن بمب» شبکه NBC، آمریکا، سه‌شنبه ۵ ژانویه ۱۹۶۵.

نفر می‌رسید. در نتیجه پروژه سه بمب اتمی منفجر شد: اولین بمب در سایت آزمایشی خورنادا دل مورتو [به زبان اسپانیولی: مسیر مرد مرده]، دومی در هیروشیما و سومی در ناکازاکی. سرتیپ «امس اف. فارل» از طرف ارتش سرپرست آزمایش تثلیث بود. او همراه اوپنهایمر در سنگری در ۱۰ مایلی سایت انفجار قرار داشت. او بعدها نوشت: «اثرات آن بی‌سابقه بود، و شکوهمند، زیبا، اعجاب‌آور و وحشتناک می‌نمود. تاکنون هیچ پدیدهٔ ساخت بشر با این قدرت عظیم روی نداده بود.»

فارل نقل می‌کند: حین انفجار بمب، اوپنهایمر با فرا رسیدن آخرین ثانیه عصبی‌تر می‌شد و به زحمت نفس می‌کشید. به یک دیرک تکیه داد تا خود را سرپا نگهدارد... وقتی اعلام‌کننده فریاد زد حالا! و این انفجار نور شدید رخ داد و سپس غرش عمیق انفجار به دنبال آمد، چهره او آرامش کاملی به خود گرفت.» بر اساس گفته برادرش اوپنهایمر حین انفجار فقط اظهار کرد: «عمل کرد.»

درس‌هایی از رابرت اوپنهایمر

سخنرانی به‌ویژه در مواردی که جزییات کم است، نباید طویل باشد. بعدها اوپنهایمر در گزارش تلویزیونی ۱۹۶۵ دگربار از بهاگاوادگیتا نقل قول کرد: «می‌دانستیم جهان دیگر مانند قبل نیست. برخی خندیدند، برخی گریستند، بیشتر ساکت بودند. من جملاتی از کتاب مقدس هند بهاگاوادگیتا را به یاد آوردم، ویشنو در تلاش اغوای شاهزاده برای انجام وظیفه‌اش بود و برای تأثیرگذاری روی او هیبت چند بازویی به خود گرفت و گفت: «اکنون مرگ شده‌ام، نابودگر جهان‌ها. فکر می‌کنم هر یک از ما به نحوی همان گونه تصور می‌کردیم.»

این قطعه کوتاه، تکان‌دهنده و عاطفی از پخش برنامه، اوپنهایمر را نشان می‌دهد که در آن اوقات بیمار سرطانی بود و با یادآوری آن روز

در ۱۹۴۵ عواطف شدیدی بروز داد و نیز بدان سبب که در ۲۰ سال بعدی جهان شکل دیگری به خود گرفت. کلمات به آرامی و با ترتیب بیان شد. واژه‌ها بسیار نیرومند بودند زیرا به چیزی تاریخی اشاره داشتند. این کلمات به جزییات بیشتری نیاز ندارد و توضیح نمی‌خواهد. قدرت مطلب در چهره اوپنهایمر و در بیان ساده و آمیزه‌ای از امید و نومیدی آشکار بود. مطمئن شوید از بهترین نقل قول استفاده می‌کنید و باید مطلقاً با موضوع پیام شما متناسب باشد. از آن‌جا که اوپنهایمر در سانسکریت تخصص داشت احتمالاً اصل متن هندی کتاب مقدس را خوانده و ترجمهٔ آن را ارائه کرد.

میراث اوپنهایمر

پس از جنگ جهانی دوم اوپنهایمر مشاور ارشد کمیسیون انرژی اتمی آمریکا شد. او از روی احساس گناه یا درک آن‌چه خلق کرد، از مقام خود استفاده داد و در راستای کنترل انرژی اتمی در جهان و مهار مسابقه تسلیحات اتمی با اتحاد شوروی اقدام کرد. طی تحقیقات آزاردهنده مکارتی در دهۀ ۱۹۵۰ برای کشف فعالیت کمونیستی در هر قشر اجتماعی، اوپنهایمر خلع مصونیت شد و کار تحقیقاتی او خاتمه یافت. او به‌عنوان آکادمیسین و نویسنده به زندگی ادامه داد. یک دهه بعد رییس‌جمهور جان اف. کندی جایزه «انریکو فرمی» را به اوپنهایمر اعطا کرد (که توسط رییس‌جمهور لیندن بی. جانس به او داده شد) که گویای احیاء و بازشناسی سیاسی او است.

اوپنهایمر کمی پس از آزمون تثلیث، سخنگوِ علوم در برابر مردم آمریکا شد. جهان در اعجاب کامل از این قدرت جدید به سر می‌برد. فیزیک اتمی اکنون یک نیروِ سیاسی عظیم بوده است زیرا تمام دولت‌ها قدرت راهبردی بزرگ تسلیحات اتمی را دریافته‌اند و تقاضا برای آن کم

نشده است. «قدرت فوق‌العادۀ جدید» شاید دیگر جدید نباشد اما هنوز خارق‌العاده و عواقب دهشتناک آن نیز چنین است.



امیلین (امیلی) پَنکهرست

۱۸۵۸ - ۱۹۲۸

بریتانیا

املین پنکهرست

«شما آن را به زنان کشورتان واگذار کردید، مردها تمام ممالک متمدن رستگاری خویش را به زنان وانهادند.»[1]

امیلین (امیلی) پنکهرست، فعال سیاسی و از رهبران جنبش آزادی زنان بریتانیاست. هرچند از لحاظ تاکتیک‌های شوک نظامی مورد انتقاد است، باور متعصبانه و عزم جزم او در کمک به آزادی زنان در بریتانیا قابل تحسین است. او در ۱۵ جولای ۱۸۵۸ متولد و در ۱۴ جون ۱۹۲۸ وفات یافت.

درس‌هایی از املین پنکهرست

فلاکت و ایمان قوی می‌تواند دستمایه سخنان بسیار انگیزه‌بخش باشد. امیلی پنکهرست نشان داد اگر بحث مهمی را مطرح می‌کنید باید صریح باشید. بسیاری، سخنرانان صراحت را دوست ندارند و در نتیجه مقدار زیادی از سخنرانی صرف مطالب نامرتبط با بحث اصلی یا عدم بیان صحیح مطالب می‌شود.

پنکهرست مشهورترین نطق خود رادر یک تور جمع آوری اعانه در سراسر آمریکا در پاییز ۱۹۱۳ بیان کرد. او گفت: «آن‌ها مرا زندانی کردند و سه سال محبوس بودم تا این که میله‌های زندان را شکستم. چهار بار مرا باز

۱. نطق «آزادی یا مرگ»، هرتفورد، کانکتیکات، آمریکا، سه‌شنبه ۱۳ نوامبر ۱۹۱۳.

گرداندند، چهار بار دیگر در درهای زندان را زدم و باز کردم... پس آیا ثابت نکردیم نمی‌توان انسانی را که رضایت نمی‌دهد، مهار کرد؟» او در فواصل زندانی شدن گاه از روی یک برانکارد نطق می‌کرد که واقعاً مریض بودن یا نبودن او نکته مهمی نیست، اما افراد اندکی در آن زمان عکسبرداری می‌شدند و عکس‌ها واقعاً مؤثر بود. نطق او مانند افراد شهیر بود. او می‌دانست شنوندگان چه موافق و چه مخالف خواستار دیدنش هستند و او برای شگفت‌زده کردن و شوکه کردن آن‌ها اقدام می‌کرد.

شنونده را درک کنید. مثلاً اگر می‌دانید مخاطب فوری با نظر شما موافقت می‌کند به او بگویید گاه باید مطالب شگفت‌آور و تکان‌دهنده بگویید. این کار خوب است به شرطی که پای آن بایستید. نطق «آزادی یا مرگ» در مقابل شنوندگان متشکل از انجمن آزادی زنان کانکتیکات تحت رهبری کاترین هاثورن هپبرن (مادر هنرپیشه مشهور سینما) بیان شد. آن‌ها می‌دانستند که چند ماه پیش امیلی دیویدسن عضو اتحادیه اجتماعی – سیاسی زنان (WSPU) ناگهان جلوِ اسب پادشاه هنری پنجم حین اسبدوانی در دربی انگلستان جهید. دیویدسن چهار روز بعد درگذشت. عکس حادثه دربی در روزنامه‌های سراسر جهان منتشر شد. پنکهرست در این نطق می‌خواست این گونه تاکتیک‌های رزمی WSPU را توجیه کند. شعار آن‌ها این بود: «عمل نه حرف.» در واقع، این فرآیند برای بسیاری افراد خشن و ترسناک می‌نمود و نتیجه آن بود که بیشتر جنبش رهایی زنان بریتانیا را از خود بیگانه کرد.

مطلب را روشن بیان کنید. نطق «آزادی یا مرگ» ۱۹۱۳ با دعوت از شنوندگان برای بررسی وضعیت پنکهرست به‌عنوان یک جنایتکار و پوچ بودن آن آغاز می‌شود.

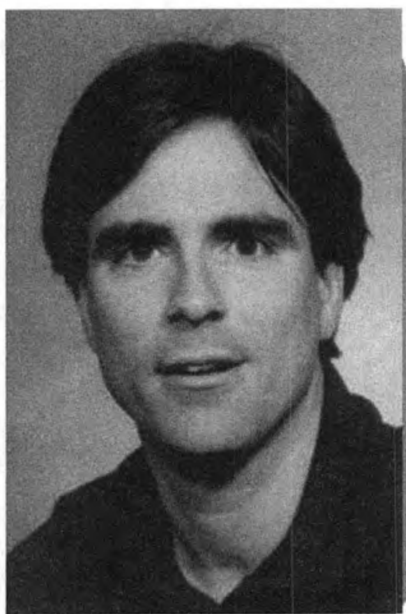
این یک ترفند هوشمندانه است و از سوی جانیان سابق، سیاستمداران یا کاسبکاران که به‌خاطر سوءرفتار متهم می‌شوند ولی ظاهر و رفتاری شبیه افراد عادی دارند به کار می‌رود. پنکهرست به شنوندگان خاطر نشان می‌کند که تاریخ انقلاب و جنگ داخلی را به یاد آورند (فراموش نکنید او در آمریکاست) و با ظرافت یادآور می‌شود عدم توانایی زنان در کاربرد خشونت در حالی که دو جنگ را برای رهایی خویش و خاتمه بردگی از سرگذرانده‌اند نامعقول است: «شما جنگ داخلی را با ایثار زندگی انسان‌ها و در راستای رهایی بردگان برنده شدید. شما آن را به زبان کشورتان واگذار کردید، مردها تمام ممالک متمدن رستگاری خویش را به زنان وانهادند.» سپس در عین شگفتی او با کمک استعاره به مردمی که ورودش را به هرتفورد خوشامد می‌گفتند می‌تازد. او به مخاطبان می‌گوید هیچ اهمیتی نمی‌دهد اگر طرفداران را به ضدیت وادارد زیرا خواستاران رهایی زنان در انگلستان، سال‌ها از همدردی عمومی برخوردار بوده‌اند ولی طرحی نبسته‌اند و اکنون زمان عمل است. او مخاطبان را به عمل دعوت می‌کند: «وقتی جنگ مغلوبه شود، رویدادهایی رخ می‌دهد، مردم رنج می‌کشند، رزمندگان مانند افراد دیگر رنج می‌کشند و در جنگ داخلی هم این اتفاق می‌افتد. وقتی اجدادتان چای را به خلیج بوستون ریختند، تعداد زیادی از زنان از نوشیدن چای محروم شدند. چرا شما با پرتاب ویسکی از روی عرشه این کار را ادامه ندادید؟ شما زنان را فدا کردید و جنگ‌های زیادی بوده که مردان را با افتخار مزین کردید درحالی‌که زنان در عمل ایثار بیشتری کرده بودند. تا بوده همین بوده.»

میراث پنکهرست

تا ۱۹۱۶ بیش از یک سال پس از این نطق، پنکهرست برای بار دوازدهم زندانی شد ولی فقط ۳۰ روز محبوس ماند که تمام این مدت در حال اعتصاب غذا بود. مطابق گزارش‌ها زندانبانان جرئت نداشتند به او به زور

غذا بخورانند. درهرحال، به علت انزجار عموم، غـذا دادن بـه زور در ۱۹۱۳ ملغی شده بود. دولت بریتانیـا بـه وضـوح از شـهرت پنکهرسـت و WSPU مطلع بود. در اعلام جنگ علیه آلمـان در ۱۹۱۴ دولـت کمـک WSPU را در حمایت از جنگ خواستار شد و موافقت کرد تمـام زنـدانیان WSPU را رها و برای تظاهرات نفرگیری با شرکت ۳۰ هزار نفر مبلغـی هنگفـت بـدان پرداخت. پنکهرست تحت شعار «مردها باید بجنگند و زنان باید کـار کننـد» از اتحادیـه‌هـای تجـاری خواسـت بگذارنـد زنـان در مشـاغل سـنتی مـردان استخدام شوند.

در ۱۹۱۸، زنان ۳۰ سال به بالا در بریتانیا (فقط صاحب‌خانه یا همسر یک صاحب‌خانه یا مالک زمین) حق رأی یافتنـد. جنـگ داخلـی پنکهرسـت در نهایت به صلح رسید. فقط ۱۰ سال بعد در ۱۹۲۸ بود که زنان بریتانیا صاحب حق رأی مساوی مردان شدند.



رندلف (رندی) فردریک پوش

۱۹٦۰ - ۲۰۰۸

آمریکا

رندی پوش

«نمی‌توانیم کارت‌هایی را که گرفته‌ایم عوض کنیم، فقط نحوهٔ بازی کردن را می‌توان عوض کرد.»[1]

رندلف (رندی) فردریک پوش ۲۳ اکتبر ۱۹۶۰ متولد شد و ۲۵ جولای ۲۰۰۸ در ۴۷ سالگی از دنیا رفت. او استاد علوم کامپیوتر در دانشگاه کارنگی ملون (CMV) پیتسبورگ پنسیلوانیا بود. در سپتامبر ۲۰۰۶ در یوتیوب مشهور و به سایر سخنرانی‌های عمومی از جمله در شو اپرا وینفری دعوت شد. بعدها او یک کتاب پرفروش با عنوان «آخرین نطق» منتشر کرد.

درس‌هایی از رندی پوش

به مردم یک الگو نشان دهید. نطق نهایی پوش با این کلمات مردم را تحریک می‌کرد: «نمی‌توانیم کارت‌هایی را که گرفته‌ایم عوض کنیم، فقط نحوهٔ بازی کردن را می‌توان عوض کرد.»

البته غیرمعمول است که فردی با وجود ابتلا به بیماری مرگبار این انگیزه، صراحت و کنترل در ایراد سخنرانی را از خود نشان دهد چه رسد به این‌که نطق او جالب و تأمل‌انگیز باشد. فضایل عمومی مانند شوق، صراحت، زیرکی و درایت همواره جذاب و الهام‌بخش است. هرگاه

---

۱. «آخرین نطق» دانشگاه ملون، پیتسبرگ، پنسیلوانیا، آمریکا، سه‌شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۷.

موضوع جدی و اتفاقا چون جدی است از طنز استفاده کنید. پوش گفت: «هرگاه فیلی در اتاق هست، او را معرفی کنید.» البته او به بیماری خود اشاره و این نکته را مطرح می‌کرد که با قدم گذاردن در اتاق، مردم یا از او دوری یا سعی می‌کردند چیزی نگویند. طنز مناسب از فنون مهم سخنرانی است و به مردم امکان تخلیه عواطف را می‌دهد، آنان را به همدیگر نزدیک می‌کند و می‌تواند آرامش دهد و حتی تفکر را تحریک کند. آرام می‌سازد، تهییج و شنوندگان را جذب می‌کند.

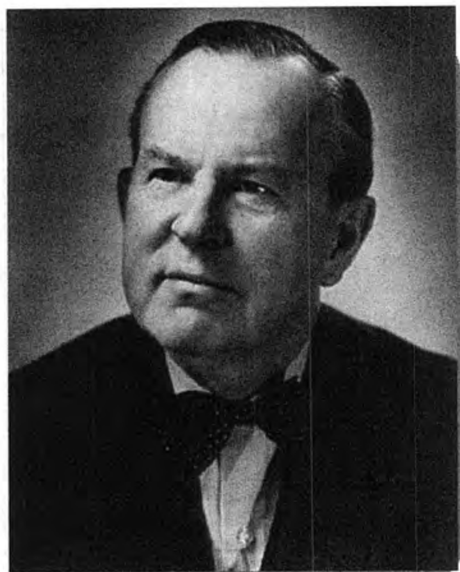
به نقاط قوت خود تکیه کنید و از وجودتان لذت ببرید. پوش یک دانشگاهی و ناطق مجرب بود. او به‌خوبی سخن می‌گفت و از این کار لذت می‌برد و درک می‌کرد چطور باید گروهی از مردم را مخاطب قرار دهد.

گشاده‌رو باشید. گشاده‌رویی و بیان تجربه شخصی (مثلاً بیان روابط خانوادگی) راه مؤثری برای درگیرکردن شنونده است و به مردم کمک می‌کند شخصیت شما را درک کنند و اولویت و دید شما را بدانند. به موضوع بحث ارزش می‌دهد، نه از لحاظ تضمین احساس اندوه بلکه با ایجاد احساس همدلی. اما این کار خطرآفرین است و در مواردی و در فرهنگ‌های خاص نامطلوب.

موضوع ارزشمندی عرضه دارید. مهم‌ترین بخش نطق کجاست؟ ارزشمندترین نکته‌ای که در یک سخنرانی شنیدید کدام بود؟ رندی پوش نکات خردمندانه‌ای در نطق خود بیان کرد که از تجربه او نشأت می‌گرفت: «وفاداری یک خیابان دوطرفه است، صادق باشید، این یک موضوع درازمدت است، به بازخورد گوش کنید، قدردانی کنید، در کاری مهارت پیدا کنید زیرا شما را ارزشمند می‌کند.» این عبارات به تنهایی خارق‌العاده نیستند ولی در متن یک پیام مستقیم و صریح، که با عواطف سرشار شده ولی حالت محاوره‌ای دارد و واقعیتی را بیان می‌کند، نافذ هستند.

میراث پوش

او به پل‌زدن میان هنر و علم علاقه داشت و به رابطه علوم کامپیوتری و هنرهای تجسمی می‌اندیشید. تدریس او به گونهٔ مثبتی حالت نمایشی داشت و بازخورد دانشجویان عالی بود. میراث او دو پهلوست: الهام ارائه شده در سخن او و احساس ناشی از نحوهٔ ارائه نطق نهایی. وجود الهام چه در عقاید و مطالب شما و چه در تصور شنونده از شما که متفاوت خواهد بود، از عناصر حیاتی نطق‌های عالی است. الهام و اعجاب دوشادوش هم می‌روند. سخنرانی بزرگ می‌تواند هر دو را کسب کند. همان گونه که پوش گفت: «هرگز اعجاب کودکانه را از دست ندهید. آن هم بسیار مهم است.»



لستر باولز (مایک) پیرسون

۱۸۹۷ - ۱۹۷۲

کانادا

لستر پیرسون

«عصر ما سرشار از دشواری و تنش و خشونت است و در عین حال حاکی از پیشرفت و دستاورد. در آن، هم امید زندگی بهتر برای همه انسان‌ها و هم تهدید حیات انسانی نهفته است. کدام سر بر می‌آورد؟»[1]

لستر باولز (مایک) پیرسون ۲۳ آوریل ۱۸۹۷ متولد شد و ۲۷ دسامبر ۱۹۷۲ از دنیا رفت. او چهاردهمین صدراعظم بریتانیا از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸ و برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۵۷ بود. کانادا تحت رهبری او به امنیت دست یافت. دولت اقلیت او انواع مزایای عمومی ابتکاری را عرضه کرد: برنامه بهداشت دولتی، سیاست بازنشستگی، وام دانشجویی و برنامه وسیع آموزشی. او در طراحی مجدد پرچم کانادا که در زمان او موجب جر و بحث شده بود دست داشت. پیرسون در عین حال روی روابط فرانسویان کانادا با سایر اقوام متمرکز بود که تا مدت‌ها پس از صدارت او مشکل مهمی به حساب می‌آمد. پیرسون از لحاظ فعالیت در سازمان ملل متحد و سیاست بین‌الملل شهرت داشت. او یک شنونده استثنائی بود و با ارائه نطق‌های مجاب‌کننده و عالی با مخاطب رابطه برقرار کرد. معلم پرواز او در

---

۱. نطق عمومی حین دریافت جایزه انسان دوستی ویکتور گونسالس، سنت مارتین این دفیلدز، لندن، بریتانیا، سه‌شنبه ۱۳ جون ۱۹۷۲.

جنگ جهانی اول نام مایک را به او داد چون نام لستر را مناسب یک خلبان زمان جنگ نمی‌دید.

درس‌هایی از لستر پیرسون

حتی اگر یک سخنران بالفطره نیستید، احساس، ایمان و نطق خوش او ترکیب تفاوت بزرگی ایجاد می‌کند. پیرسون یک ناطق بالفطره نبود ولی سخنان او دارای نوعی عزم صامت، احساس و ایمان راسخ بود. امور مورد بحث را هربار از دید تازه‌ای مطرح می‌کرد تا شنونده متوجه تفکر نوآور و پویای او باشد. مثلاً او در نطق لندن در ۱۹۷۲ گفت: «جان کندی در سخنرانی انتصاب به ریاست‌جمهوری گفت اگر جامعه‌ای نتواند به اکثریت فقیر کمک کند، معدود افراد ثروتمند را نمی‌تواند حفظ کند. او درست گفت، نه تنها از لحاظ روابط فقیر و غنی در کشور بلکه از لحاظ روابط میان کشورها... عصر ما سرشار از دشواری و تنش و خشونت است و در عین حال حاکی از پیشرفت و دستاورد. در آن، هم امید زندگی بهتر برای همه انسان‌ها و هم تهدید حیات انسانی نهفته است. کدام سر بر می‌آورد؟»

او عقیده داشت جهان خیلی از خود راضی است. زبان او تند است و با استفاده از این زبان تاسفش را بیان می‌کرد. اما اهمیت هوشیاری را با کلامش می‌ستاید: «پس از سرخوردگی که جنگ پدید آورد به‌نظر رسید به آن سیستم بهینه نزدیک شده‌ایم؛ یا از ترس بروز دوباره آن، انگار به آن سیستم روی آوردیم. سپس فراموش کردیم. به‌نظر می‌رسد اوضاع بهبود یافته، بحران تمام شده و ما دگربار بی‌خیال و مجادله جو و خودخواه شده ایم. به حالت عادی تفرقه و اخلال بازگشتیم. سعی کردیم برنامه‌ریزی «علیه» چیزی کنیم نه «برای» چیزی، رقابت را بر همکاری ترجیح دادیم و عشق وطن را با برتری جویی پیوند زدیم. عظمت را با

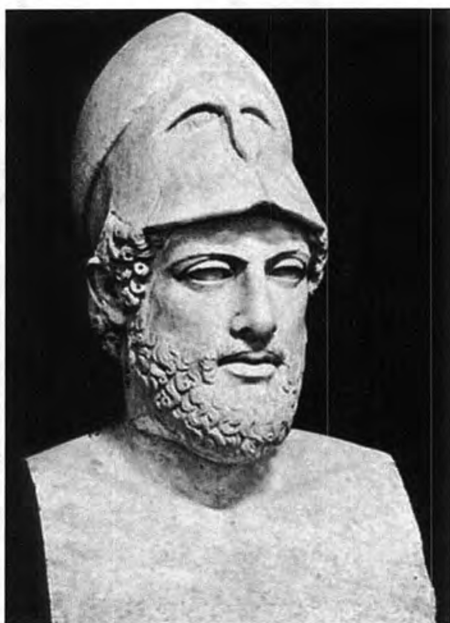
قدرت اشتباه گرفتیم: خدایی که ما را نیرومند کرد، باز هم نیرومندتر خواهد کرد.»

میراث پیرسون

پیرسون از زبانی عالی برای ترسیم تصویری روشن و خلق حالتی اندوهناک بهره برد: «تهدید باقی جهان، هرچند گاه با کلمات اغراق‌آمیز که تن را می‌لرزاند بیان می‌شود، ولی واقعی است. پیامبران پایان دنیا شاید اشتباه کنند اما این یک واقعیت است که انسان می‌تواند جهان خود را با انفجار هسته‌ای یا فرسایش زیستگاه ها نابود کند.»

او از نظر کمک به تشکیل سازمان ملل متحد در خاطرها مانده است. او مایل بود سازمان ملل متحد پرقدرت‌تر و این نکته مطلوب بسیاری افراد بود. او معتقد بود همکاری جهانی الزامی است و در این راه با تعهدی آشکار و عزمی راسخ گام برداشت و هرگز به جنجال و هیاهو روی نیاورد. جهان‌گرایی و حمایت او از اقدامات تأمین صلح سازمان ملل متحد اصولی بود و هنوز در مشارکت کانادا در بسیاری مأموریت‌ها و عدم حمایت از تحریم‌هایی که از تصویب سازمان ملل متحد نگذشته، هویداست. او معتقد بود کمک به جهان در حال توسعه یک وظیفه قطعی و اخلاقی است. امروز برنامه‌های رفع فقر، تغذیه و سلامتی جهانی کانادا از جمله بهترین‌هاست و این پیشرفت مدیون پیرسون است.

پیرسون به ادب و متانت شهره بود. او می‌گفت: «من با تواضع و افتخار این [جایزه انسان دوستی ویکتور گونسالس] را می‌پذیرم و می‌دانم بسیاری از افراد در این راه زحمت زیادی کشیده‌اند و مستحق‌تر از من هستند. نیز می‌دانم این جایزه یادمان کسی است که زندگی‌اش را وقف خدمات ایثارگرانه و پیروزمندانه به انسانیت کرد. من هم او را از صمیم قلب و با صداقت ارج می‌نهم.»



پریکلس

۴۹۵ قبلِ میلاد - ۴۲۹ قبلِ میلاد

یونان

پریکلس

«برای شما که پسران و برادران در گذشتگان هستید، تلاش در رسیدن به آن‌ها را کوششی دشوار می‌بینم.»[1]

پریکلس در ۴۹۵ قبلِ میلاد متولد و ظاهراً در ۴۲۹ وفات یافت. او یک ژنرال بزرگ آتنی، یک دولتمرد و یک سخنران بود که در دوران نبردهای پارس و پلوپونزی زندگی می‌کرد یعنی عهد طلایی آتن. نفوذ او چنان بود که توسیدیدز (که شرح حال او را در «تاریخ جنگ‌های پلوپونزی» آورده) او را «نخستین شهروند آتن» می‌نامد.

آتن در پایان اولین سال جنگ در ۴۳۱ قبلِ میلاد مراسم تدفینی برای کشته‌شدگان نبرد برپا کرد. نطق آن را پریکلس ارایه کرد که خود طی بیماری واگیردار دهشتناکی که سال‌های بعد در سراسر آتن شیوع پیدا کرده بود جان سپرد. این نطق بیانگر احساسات آتنی‌هادر رابطه با مردگان و ماندگان است. رسم این بود که مردمان جنگ را سه روز تحت پوشش نگه می‌داشتند تا مراسم قربانی انجام شود و در پایان سه روز مراسم تدفین انجام می‌شد که ۱۰ تابوت قبرسی بقایای آن‌ها را در خود حمل می‌کرد یعنی یک تابوت برای هر قبیله آتن. مراسم به «کرامی کوس» که یک گور عمومی

---

۱. نطق تدفین، ثبت شده توسط توسیدیدز، آتن، یونان، زمستان ۴۳۱ قبلِ میلاد مسیح.

بود و محل دفن اجساد، ختم می‌شد. بخش مهم و نهایی مراسم، نطق یک چهره مشهور آتن بود که در این حالت قرعه به نام پریکلس افتاد.

درس‌هایی از پریکلس

زمینه نطقِ جذاب شامل قدردانی، حقیقت و ارج نهادن به دیگران است. نطق او با تحسین سنت تدفین عمومی کشته‌شدگان جنگ آغاز می‌شود ولی می‌گوید: «اشتهار شجاعان، نباید در دهان یک فرد به مخاطره افتد.» نطق با تحسین خاتمه می‌یابد: «بزرگداشت اعمال تا حدودی انجام شد، زیرا مردگان با عمل خویش بزرگ هستند و فقط می‌ماند زندگی کودکان، آنان که باید تا زمان بلوغ با هزینه عمومی تأمین شوند. این هدیه قاطعی است که آتن همراه یک تاج گل، فرزندان زنده و مرده خویش را پس از نبردی چنین، پاس می‌دارد. زیرا هر جا فضیلت بیشتر ارج نهاده شود، آن جا، شریف‌ترین شهروندان در خدمت دولتند و اکنون که شما سوگواری کردید، هرکس برای از دست رفته خود، می‌توانید بروید.»

خط مشی سخنرانی را دگرگون و از تکرار ملال‌آور، خودداری کنید. پریکلس از روال عادل سخنانی تدفین منحرف می‌شود و یادآوری دستاوردهای بزرگ جنگی آتن را در گذشته حذف می‌کند. در عوض روی این متمرکز می‌شود: «راهی که با پیمودن آن به این مقام دست یافتیم، نوعی دولت که تحت آن عظمت ما رشد کرد و عادات ملی که از بطن آن جوانه زد.»

از تشبیه استفاده کنید. سخنرانی روال عادی سخنرانی تدفین آتن را ندارد بلکه برخی آن را ستایش آتن می‌دانند. مسلماً مطالب پریکلس دستاورد آتن را در رأس مطلب ارایه می‌کند و از آن برای انگیزش دولت و مردم در حال جنگ بهره می‌گیرد: «برخی از شما در سنینی هستید که خواستار فرزندان بیشتر هستید. پس تحمل این اندوه برای شما راحت‌تر

است. نه فقط کودکانی که از این پس متولد می‌شوند موجب فراموشی ازدست‌رفتگان خواهند شد بلکه شهر نیز دوچندان بهره می‌برد. شهر متروکه نمی‌شود و امن‌تر می‌شود.»

میراث پریکلس

میراث او در فرهنگ، هنر، ادبیات و دستاورد آموزشی و معماری آتن که او موجد آن بود دیده می‌شود. مقداری از آن میراث برجاست مثل آکروپولیس که شامل پارتنون هم است. پریکلس جامعه‌ای عادل آفرید که خوب از آن دفاع می‌شد. او آتن را وادار کرد به خویش افتخار کند و دولت قدرتمندی ایجاد کرد که پس از او بقا یافت. او معتقد بود (با نگرش مدرن) که دموکراسی موجب پیشرفت شهروندان بر پایهٔ فضیلت نه ثروت یا طبقه میراثی است علاقه مندان به سخنرانی عالی پریکلس را استاد خود می‌دانند و نفوذ او در این رشته پابرجاست. از آن‌جا که رهبری او با دولت هوشیار و کارآمد آتن همگام بود سال‌های ۴۶۱ الی ۴۲۹ قبلِ میلاد را عصر پریکلس می‌نامند.

پریکلس مسئول استقرار آتن به‌عنوان مرکز یونان بود و شهرت آن را به داشتن دموکراسی، عدالت و فرهنگ جا انداخت. او شاعر، فیلسوف، سرباز و دولتمرد بود و خود را وقف آتن کرد. در سخنرانی تدفین گفت: «زیرا قهرمانان تمام زمین را به مثابه گور خود می‌دانند و در سرزمین‌هایی دور از وطن، جایی که سنگ نوشته قبر اعلام می‌دارد، در تمام سینه‌ها ثبت هستند بدون این‌که لوحی آن‌ها را حفظ کند و فقط در دل نهفته هستند.»



ویلیام لایون فلپس

۱۸۶۵ - ۱۹۴۳

آمریکا

ویلیام لایون فلپس

«کتاب امانت مانند مهمانی در خانه است و باید با وسواس و نکته سنجی با آن رفتار کرد. نباید زیر سقف شما به آن صدمه برسد. نباید آن را بی‌حفاظ رها کرد، نباید آن را خط خطی کرد، نباید صفحات آن را تا کرد، نباید با آن خودمانی رفتار کرد. و سپس یک روز –هرچند به ندرت این کار می‌شود– باید آن را پس داد.»[1]

ویلیام لایون فلپس (متولد ۲ ژانویه ۱۸۶۵ و متوفی ۲۱ آگوست ۱۹۴۳) نویسنده، منتقد و تحصیل‌کرده آمریکایی است. او در ییل و هاروارد تحصیل و در هر دو ادبیات انگلیسی تدریس کرد. دانشجویان در ییل او را الهام‌بخش‌ترین استاد می‌نامیدند، فلپس یک سخنران جذاب و عاشق ادبیات بود و می‌توانست کشش خود را نسبت به یک کتاب، یک نویسنده یا یک ژانر به دیگران منتقل کند. همواره جلسات سخنرانی او شلوغ بود. سخنرانی او با طراوت و تعالی بخش بود. او را یک استاد و سخنران بزرگ می‌دانستند که همواره مطالبی برای آموختن به دانشجویان داشت.

درس‌هایی از ویلیام لایون فلپس

---

۱. «لذت کتاب‌ها»، برنامهٔ رادیویی، آمریکا، سه‌شنبه ۶ آوریل ۱۹۳۳.

روش‌های نوین بیان ایده‌هارا بیاموزید. بررسی زبان و ساختار کلامی فلپس جالب است: «البته هیچ دوستی مانند زنان و مردان زنده و واقعی نیست ولی، عشق من به مطالعه هرگز مرا گوشه‌نشین نکرد. چطور چنین چیزی می‌تواند روی دهد؟ کتاب از مردم، توسط مردم و برای مردم است. ادبیات بخش نامیرای تاریخ و بهترین و بیشترین بخش ماندنی شخصیت است... (اما) در یک کتابخانه خصوصی هر لحظه می‌توان با سقراط و شکسپیر یا کارلایل، دوما، دیکنز، شاو ما بری یا گلزورثی مکالمه کرد. تردیدی نیست که در این کتاب‌ها این مردان را در بهترین حالت خود می‌بینید. آنان برای شما نوشتند... شما مانند تماشاچی‌های یک هنرپیشه و برای آن‌ها ضروری هستید فقط جای این‌که آن‌ها را نقاب‌دار ببینید، به کنه وجودشان می‌نگرید.» متوجه هستید که کنایات ادبی و سبک ملایم اغواگر، بسیاری را پس از شنیدن پخش رادیویی وادار به سرزدن به قفسهٔ کتابخانه می‌کند.

میراث فلپس

این نطق یک برنامه رادیویی آمریکایی بود. در دسامبر ۱۹۳۸ مجله لایف مقاله‌ای به فلپس اختصاص داد و او را «پیشروترین مروج انسانیت» نامید. طی ۴۰ سال تعلیمات وی، بی‌خطا و مثال‌زدنی بود و دانشجویان و دانشگاهیان را وادار به تفکر دوباره دربارهٔ تعداد عظیم عناوین کتب موجود کرد. او مسئول تشویق مردم به مطالعه خارج از سیستم کالج و دانشگاه بود. فلپس عشق به ادبیات و لذت مطالعه را به آمریکاییان هدیه کرد. او در برنامهٔ ۱۹۳۳ نتیجه گرفت: «بیشتر زندگی من در اتاق حاوی ۶ هزار کتاب سپری شد. من جواب آماده‌ای برای یک پرسش رایج دارم. می‌پرسند آیا تمام این کتاب‌هارا خوانده‌اید؟ جواب من هم صادقانه و هم غیرمنتظره است: «بعضی را دوبار.»



رانیای اردنی

۱۹۷۰ -

کویت

رانیای اردنی

«ما در جهانی هستیم که مبتلا به فقر دانش چند فرهنگی، تحمل و احترام است... شرکت‌ها باید نقش اصلی در پل زدن میان غرب و شرق را داشته باشند و ما را همسایگان بهتری کنند... با جهانی شدن اقتصاد، تعهد ما نسبت به همدیگر بیشتر می‌شود.»[۱]

او در کویت از والدین فلسطینی در ۳۱ آگوست ۱۹۷۰ متولد شد. در کویت به مدرسه رفت و در دانشگاه آمریکایی قاهره مدرک مدیریت کسب‌وکار را گرفت و سپس در سیتی بانک و اپل کامپیوتر امان مشغول شد. او با عبدالله بن حسین شاهزاده اردن در ۱۰ جون ۱۹۹۳ ازدواج کرد و با پادشاهی همسرش در ۱۹۹۹ ملکه اردن شد.

از مسائل مورد علاقه او مسئولیت‌پذیری شرکت‌هاست. او در سخنرانی مجمع جهانی اسکال از شرکت‌ها می‌خواهد روی مسئولیت چند فرهنگی تکیه و به گفت‌وگو میان غرب و شرق کمک کنند. این سخنرانی خاص مانند سایر موارد دارای سبک متوازن و صریح با صمیمیت و انسان دوستی است.

ملکه رانیا درصدد ایجاد درک بهتر میان کسب‌وکارهای خاورمیانه با مثلاً آمریکاست. او معتقد است طرفین از همدیگر می‌آموزند و به‌ویژه در

۱. سخنرانی در مجمع جهانی اسکال، آکسفورد، بریتانیا، سه‌شنبه ۲۷ مارس ۲۰۰۷.

زمینه رهنمودهای اخلاقی، استاندارد اداره شرکت‌ها و حمایت از جوامع پیشرفت می‌کند.

درس‌هایی از ملکه رانیا

از فضایل عمومی بهره‌برداری کنید. ملکه رانیا از لحاظ زیبایی و شخصیت معروف و معمولاً فهرست زیباترین افراد قرار دارد و از او عکس‌های زیادی گرفته‌اند و زن با نفوذی محسوب می‌شود. او از زمانی که ملکه اردن شد با مهارت از این مقام بهره‌برداری و برای ارتقای آگاهی و اعانه جمع کردن برای مصارف متعدد اقدام کرد.

بیش از هر چیز یک تم خوش‌بینانه مثبت و ساده در سخنان او موج می‌زند این‌که جهان با همکاری، تفاهم و آرزو دگرگونی، جای بهتری خواهد بود. پیام او معقول است و شنوندگان به آن گوش می‌دهند. مخاطبان او که مؤسسات بزرگ هستند حمایت و پشتیبانی ارائه می‌کنند. ملکه رانیا برای ایجاد تفاهم میان مسلمانان و مسیحیان اقدام کرده است: «ما هنوز دیگران را با برچسب‌ها پیش‌داوری می‌کنیم نه با تجربه شخصی و تماس مستقیم.» در نطق اصلی او برای مجمع اقتصادی جده در فوریه ۲۰۰۷ او روی دو اولویت تأکید دارد: اول نیاز مسلمانان در ایجاد یک محیط امن از نظر اقتصادی برای نسل‌های آیندهٔ خاورمیانه و دوم، نیاز به تصحیح درک غلط غرب از مسلمانان و منطقه به طور اخص: «به‌عنوان یک مسلمان، یک عرب، یک مادر و عضو خانواده جهانی از نحوهٔ برخورد جهان اسلام و غرب و سوءظن، ترس و تعصب موجود و روی گرداندن آن‌ها از همدیگر احساس خطر می‌کنم.»

حرفه‌ای باشید و بهترین کار را ارائه دهید. شواهد رویکرد حرفه‌ای ملکه رانیا در این واقعیت آشکار می‌شود که او از خدمات «نویسندگان ضلع

غربی» که یک مؤسسهٔ لابی‌گری و روابط عمومی تحت ریاست یکی از خطابه‌نویسان رییس جمهور کلینتون است بهره می‌برد.

میراث رانیا

ملکه رانیا از طرفداران سازمان‌های نوع‌دوست و اقدامات آن‌هاست. او نقش خود را ارتقای آگاهی و گردآوری اعانه می‌داند. او زندگی خانوادگی را ترجیح می‌دهد و در سراسر جهان سفر و اهدافی مانند اصلاحات آموزشی و تأمین خرده سرمایه را دنبال می‌کند.

پیام او مبنی‌بر تغییر، انسانیت، تفاهم و آرمان خواهی دلگرمی بخش مردم در سال‌های متلاطم اوایل قرن ۲۱ است. او عنان امیال خویش را آزاد نهاده و دیگران از جمله زنان عرب را تشویق به پیروی می‌کند. این واقعاً یک میراث قوی است: «من در نظر دارم در هفته‌ها و ماه‌های پیش‌رو این ایده‌هارا گسترش دهم و هدف من پیشتازی در ایجاد فرهنگ اعتماد و احترام میان اسلام و غرب است و گمان نمی‌کنم در طلب دستیابی به ستارگان باشم.»



رونالد ویلسن ریگان

۱۹۱۱ - ۲۰۰۴

آمریکا

رونالد ریگان

«سرنشینان شاتل فضایی چلنجر همان طور که زندگی کردند به ما افتخار دادند. ما هرگز آنان را فراموش نمی‌کنیم و نه آخرین بار که آن‌ها را دیدیم، امروز صبح بود، همانطور که برای سفر آماده می‌شدند و دست به نشانه وداع تکان دادند و از «بند زمین ناسازگار رستند» تا «چهره خدا را لمس کنند.»[1]

رونالد ویلسن ریگان نهم فوریه ۱۹۱۱ متولد و در پنجم جون ۲۰۰۴ درگذشت. او چهلمین رییس‌جمهور آمریکا از ۱۹۸۱ الی ۱۹۸۹ بود. فاجعه شاتل فضایی چلنجر در ۲۸ ژانویه ۱۹۸۶ رخ داد و چند ثانیه پس از پرواز، شاتل برفراز اقیانوس اطلس منفجر شد. این یک لحظه تکان‌دهنده برای آمریکا بود که از داشتن این فناوری به خود می‌بالید.

اگر قرار باشد نطقی به نحو صحیح در زمان صحیح ارائه شود وجود خطابه‌نویس ارزشمند است. پگن نونان نویسنده وال استریت ژورنال و خطابه‌نویس ارشد ریگان بود و این نطق که نوشت از هر سو با تحسین مواجه شد و چهره ریگان را به‌عنوان یک فرد قادر به ایجاد رابطه بهبود داد.

---

۱. نطق وضعیت اتحاد که با اعلامیه فاجعه چلنجر تعویض شد، واشنگتن دی سی. آمریکا، ۵ بعدازظهر به وقت شرقی، سه‌شنبه، ۲۸ ژانویه ، ۱۹۸۶.

درس‌هایی از رونالد ریگان

مصائب و شکست‌ها نیازمند قابلیت تطبیق و کیفیات مهم رهبری است. رییس‌جمهور ریگان در شب حادثه قرار بود نطق وضعیت اتحاد سالانه‌اش را ارایه کند. این نطق به تعویق افتاد و در عوض حادثه چلنجر را از کاخ سفید مطرح کرد. این یک نطق آرام و با دقت بود و احساسات کشور را منعکس می‌کرد. نطق، خسران و امید را در بر دارد: «به خانواده‌های آن هفت نفر: ما نمی‌توانیم مانند شما اثرات کامل این مصیبت را درک کنیم. اما خسران را حس می‌کنیم و بسیار به فکر شما هستیم. عزیزان شما شجاع و پر جرئت بودند و دارای آن روحیه ویژه که می‌گوید: چالشی پیش روی‌ام قرار ده و من با شادی با آن درگیر می‌شوم.» این خطابه با یک نقل قول زیبا از شعر پرواز بلند توسط افسر خلبان جان جیلپسی مگی جونیور خاتمه یافت (که در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۱ حین عملیات کشته شد) و حال و هوای ملت را بیان می‌کرد: «ما هرگز آن‌هارا فراموش نمی‌کنیم و نه آخرین بار که آنان را دیدیم، امروز صبح بود، همان‌طور که برای سفر آماده می‌شدند و دست به نشانه وداع تکان دادند و از «بند زمین ناسازگار رستند» تا چهره خدا را لمس کنند.»

در شرایط دشوار باید روحیه شنوندگان را درست درک کنید. حین بیان اطلاعات دشوار دربارهٔ موقعیت سخت باید نطق دارای ساخت حرفه‌ای در تحریر، استعارات و ارایه باشد. در ضمن باید سخنگو جامعه‌ای باشد فراتر از فرد سخنران تا حمایت و همدلی را تأمین کند. ریگان روحیات مردم را درست فهمید. در این نطق او فضانوردان را به یاد می‌آورد و طبعاً خانواده‌شان را پشتیبانی می‌کند اما به گونه‌ای امیال یک جمع بزرگ یعنی خواسته مردم آمریکا را هم برآورده کند.

موقع بیان پیام‌های سخت باید سریع مخاطبان را به خود جلب. فوریت و سرعت نطق بسیار مؤثر است. نطق فوری مشخص می‌کند که بینندگان باید تسلی داده شوند. به علاوه ریگان متوجه شد مردم برای درک بهتر تراژدی به کمک نیاز دارند.

در مورد رساندن اخبار بد بدترین روش وانمود کردن آن است که «امور بد» وجود ندارد. این یک مانور سیاسی است اما امروزه شنوندگان آن را نمی‌پذیرند به‌ویژه که خبرها سریع پخش می‌شوند. این امر فقط محدود به جهان سیاست نیست، مدیران نیز می‌کوشند امور بد را زیر سیاست‌گذاری‌های خوب استتار کنند و این فن سرخوردگی می‌آفریند. مردم احمق نیستند. اگر صریح باشید و در مورد آینده ایده‌های بدیع ارایه کنید می‌توانید شنوندگان را جلب کنید. شما باید در همان جناح عاطفی افراد پیش روی خود جلوه کنید. ریگان در این نطق لزوماً بحثی ارایه نمی‌دهد بلکه تسلی می‌دهد و مهم‌تر این که می‌کوشد معنایی برای حادثه پیدا کند. او شنوندگان را برای امیدواری آماده می‌کند بدون این که به هر شکل نسبت به خانواده‌های تحت تأثیر فاجعه بی‌احترامی کند.

وی فضایی آفرید که در آن هر کس بتواند سوگواری کند و تسلیت بشنود: «پروازهای شاتل بیشتر و خدمهٔ بیشتری در آینده خواهند آمد و بله داوطلبان بیشتر، شهروندان بیشتر و معلمان بیشتری در فضا خواهند بود. چیزی این جا به پایان نمی‌رسد...»

میراث ریگان

شهرت ریگان از چند لحاظ لطمه دید که از جمله مدیریت ضعیف اتحادیه‌هاو سوء رفتار با کارگران اعتصابی. برخی سیاست‌های خارجی نیز درست هدایت نشد (از قبیل قضیه ایران – کنترا و عواقب نامید اتحاد شوروی به نام «امپراتوری شرّ» اما او توسط بیشتر آمریکاییان به شکل یک

رهبر مثبت دیده می‌شود که موجب شد آمریکاییان خود را باور کنند. او امید رؤیای آمریکایی را درک کرد و این یکی از عوامل انتخاب او بود. او یک آمریکای خسته و بدبین را به ارث برد که فوری به خوش بینی او جواب داد. بنابر این وقتی گفت: «هر کس به اندازهٔ توانش صعود خواهد کرد»، مردم تشویق می‌شدند. وقتی می‌دیدند می‌تواند به وعده‌اش وفا کند، خوش وقت می‌شدند. تحت حکومت ریگان آمریکاییان بیشتری نسبت به سابق شاغل شدند، کسب‌وکارهای جدیدی راه افتاد و وال استریت رونق یافت.

در پایان تشکیلات ریگان تمام نارسایی‌های اجتماعی رفع یا رسیدگی نشده بود هرچند با تشویق کنگره به کاهش مالیات‌ها و مقررات زدایی، وی دوره‌ای از رشد اقتصادی بی‌سابقه را به آمریکا ارمغان آورد.

در ۱۹۸۸ ریگان کاری کرد که غیرممکن می‌نمود: او با گورباچف موافقت کرد ذخایر اتمی دو کشور را کاهش دهد. شاید این قسمتی از نسیم تغییراتی بود که او از عاملان آن محسوب می‌شد. مسلماً این تغییر اروپای شرقی و اتحاد شوروی را درنوردید. پس از ترک کاخ سفید، دیوار برلین سقوط و گورباچف اتحاد شوروی را منحل کرد. اکثراً موافقند که به‌رغم برخی نارسایی‌ها، ریگان اقتصاد آمریکا را بهبود بخشید، روحیه مردم را ارتقاء داد، و اتکای مردم آمریکا را به دولت کاهش داد و این وضعیت پس از ترک کاخ سفید ادامه یافت.



فرانکلین دلانو روزولت
۱۸۸۲ - ۱۹۴۵
آمریکا

فرانکلین دلانو روزولت

«تنها چیزی که باید از آن ترسید خود ترس است، این روزهای تاریک ارزش دارد به شرطی که به ما بیاموزد سرنوشت راستین ما تسلین نشدن و رسیدگی به امور هم نوعان خود است.»[1]

فرانکلین دلانو روزولت سی‌ودومین رییس‌جمهور آمریکاست که به FDR شهرت دارد و آمریکا را در تاریک‌ترین اوقات رهبری و به غلبهٔ کشور بر شوک، شرمساری و رکود اقتصادی کمک کرد. این کار بر اساس سیاست «طرح نو» یا «نیودیل» انجام شد. رهبری او طی جنگ دوم جهانی مؤثر بود و پس از پیوستن آمریکا به جنگ علیه آلمان و ژاپن، بسیاری او را تجسم امید و امنیت می‌دانستند. او چهار بار به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. و ۳۰ ژانویه ۱۸۸۲ متولد و ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ درگذشت.

درس‌هایی از فرانکلین دلانو روزولت

انگیزه اخلاقی را بروز دهید و بلافاصله لحن صحیح را برقرار کنید. یک سخنران برای نشان دادن شجاعت اخلاقی به جنگ و اوضاع اضطراری نیاز ندارد. در هر جنبه زندگی مواقعی هست که باید روی سکو رفت و از مردم خواست از هدف مورد بحث دفاع کنند. سخنان روزولت حول نیاز به اقدام

---

۱. نطق مراسم تحلیف، واشنگتن دی سی. آمریکا، یکشنبه ۴ مارس ۱۹۳۳.

فوری و تصمیمات آنی با عواقب درازمدت دور می‌زد. در تاریخ استقرار او در مقام خود در مارس ۱۹۳۳ اقتصاد آمریکا ورشکسته بود. در زمان مرگ او، متفقین در حال پیروزی در جنگ دوم جهانی بودند ولی آینده اروپا و آسیا نامطمئن بود. ولی او در اثنای ریاست‌جمهوری نه فقط اطمینان یافت که آمریکا باید برخی بزرگ‌ترین چالش‌ها را حل کند بلکه آن را به روشی انجام دهد که ظهور آن را به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی تضمین نماید که بر قرن بیستم مسلط باشد. این قصد از نخستین نطق او پیداست نه فقط مطالب نطق بلکه نحوه بیان آن نیز چنین است.

وقتی پیام سخت است، بروید سر اصل مطلب. FDR در نطق مراسم تحلیف، مقدمه را رها می کند و سر اصل مطلب می‌رود گویی بی‌صبرانه منتظر است دربارهٔ اقتصاد آمریکا کاری کند که تا ۱۹۳۳ مدتی افول و رکود را تجربه کرده بود. اولین سخنان او پویا، صریح و اضطرارانگیز است: «مطمئن هستم هموطنان آمریکایی انتظار دارند با انتخاب من به مقام ریاست‌جمهوری، آنان را با صراحت خطاب و تصمیمی را اتخاذ کنم که موقعیت کنونی کشور ایجاب می کند. اکنون زمان گفتن حقیقت است، تمام حقیقت با شجاعت و صراحت. ما نباید از صداقت در مورد وضعیت امروز کشور طفره رویم.»

با شنوندگان ارتباط برقرار کنید. روزولت درک می کرد که ریاست‌جمهوری آمریکا نسبتاً یک مقام اجرایی ضعیف است که در محدودهٔ بازرسی و تفتیش (مطابق خواست بنیانگذاران آمریکا) به سر می‌برد. پس قدرت او نسبتاً محدود است و به حکایت دیگران بستگی دارد ولی انتظارات زیاد و شرایط الزام‌کننده اقدام وسیع، قاطع و بی‌سابقه است. چالش در تلفیق این اضداد بود و روزولت می‌دانست چطور باید این کار را انجام دهد. اقدام سیاسی ضروری بود. اما همزمان، همدلی و حمایت مردم

آمریکا مورد نیاز بود. روزولت در نخستین پاراگراف اولین نطق خود جایی را هدف می‌گیرد که مردم را برای اولین بار طی بحران تشویق می‌کند و می‌گوید: «تنها چیزی که باید از آن بترسیم خود ترس است.»

روزولت در گفت‌وگو رودررو می‌توانست افراد را تهییج و همین کار را در رسانه‌های جمعی انجام داد. او می‌دانست در هر موقعیتی چطور صحبت کند، چه موقع صدا را بلند کند و آهسته حرف بزند، چه وقت مانند پدربزرگ و چه موقع مانند رهبر حرف بزند و با شور و شوق سخن بگوید. او طی روزهای تاریک رکود از [برنامه] گپ «کنار بخاری هیزمی» یعنی پخش رادیویی برای جلب مردم آمریکا بهره می‌برد و معمولاً از کنگره دوری می‌کرد و حمایت مردم را خواستار می‌شد. فرانسس پرکینز، وزیر کار او و اولین زنی که در کابینه قرار داشت حین پخش رادیویی روزولت در کاخ سفید بود. او می‌گوید روزولت به ۲۰ تا ۳۰ دستیار حاضر در اتاق بی‌توجه و کاملاً متمرکز روی مردم آن سوی خط بود: «او حین سخن گفتن سرتکان می‌داد و دست‌هایش با حرکات ساده، راحت و طبیعی حرکت می‌کرد. چهره او باز و لبخند می‌زد گویی واقعاً در ایوان جلوِ در مقابل مردم است. مردم این را حس می‌کردند و با محبت به او روی می‌آوردند.»

احساسات مشترک را بیان کنید، موقعیت را جمع بزنید و رفتار خود را شرح دهید. این کلید ایجاد ارتباط و رهبری قوی است. روزولت مرد خانواده خوش‌خلق، مجرب، هوشمند، صمیمی و دارای اعتمادبه‌نفس بود. او عزم راسخی داشت و برای نمونه با ناراحتی‌های معلولیت از فلج اطفال کنار می‌آمد و اطمینان می‌یافت این ضعف با امور مردم آمریکا تداخل نکند. روزولت در سراسر دوران خدمت در درک روحیات مردم موفق بود و افکار و احساسات مردم را به چالش می‌کشید و همان را به نمایندگی از همه بروز می‌داد. این یک مهارت مهم سخنوری است. مثلاً او در مراسم

تحلیف می‌گوید: «این ملت خواهان اقدام و آن هم یک اقدام فوری است.» سپس سیاست‌های شجاعانه را شرح می‌دهد. به همین شکل در خطاب به اجلاس مشترک کنگره در دوران پس از حمله ژاپن به «پرل هاربر» مروارید، هفتم دسامبر ۱۹۴۱ را چنین تعریف کرد: «تاریخی که به بدنامی سرخواهد کرد.» او ادامه داد: «تصور می‌کنم وقتی می‌گویم ما نه‌تنها تا جای ممکن از خود دفاع می‌کنیم بلکه مراقبیم خیانت دیگری ما را به خطر نیندازد، نظر کنگره و مردم آمریکا را بیان می‌کنم.»

میراث روزولت

ارتباط روزولت با آمریکاییان یک پیوند قوی بود که از توان برقراری ارتباط او سرچشمه می‌گرفت. زبان او آسایش بخش بود، به آن‌چه می‌گفت اعتقاد داشت و پیامش مستقیم و مصرانه بود. در پایان نطق می‌گوید: «از کنگره می‌خواهم اختیارات باقی مانده را جهت رویایی با بحران اعطا کند — قدرت اجرایی وسیع جهت اعلام جنگ علیه وضعیت اضطراری با مقیاسی که گویی مورد حمله یک دشمن خارجی قرار داریم به من داده شود. در مقابل اعتمادی که به من می‌شود، شوق و تعهد متناسب با زمانه را باز می‌گردانم. کمتر از این نمی‌توانم کاری کنم.»

میراث سیاسی روزولت عظیم است: چیزی در حد اختراع مجدد بالاترین مقام و ظهور آمریکا به‌عنوان قدرت برتر غرب در قرن بیستم. او در عین حال الهام‌بخش میلیون‌ها نفر از راه‌های مختلف است از جمله با باور خود. این دستاورد با رهبری شجاعانه، انعطاف و قاطعیت عمل گرایانه به دست آمد. سخن او در خدمت این کیفیات ارزشمند است.



تئودور (تدی) روزولت

۱۸۵۸ - ۱۹۱۹

آمریکا

تئودور روزولت

«منتقد به حساب نمی‌آید، افتخار از آن کسی است که واقعاً در میدان باشد و چهره‌اش با گرد و غبار، عرق و خون پوشیده شده، که شجاعانه می‌کوشد، که خطا می‌رود و بارها و بارها شکست می‌خورد، زیرا هیچ تلاشی عاری از خطا و شکست نیست.»[1]

تئودور (تدی) روزولت ۲۷ اکتبر ۱۸۵۸ متولد و ششم ژانویه ۱۹۱۹ فوت کرد. بیست و ششمین رییس‌جمهور آمریکا (۱۹۰۱ – ۱۹۰۹) و احزاب جمهوری‌خواه و پیشرو را رهبری کرد. او از نظر انرژی و طیف علائق خود شهره بود که شامل اکتشاف طبیعت، جغرافیا، تاریخ و اترش و دستاوردهای مشابهی هم داشت.

درس‌هایی از تئودور روزولت

از تجربه استفاده کنید. بسیاری از سخنرانان این کار را نمی‌کنند که امر عجیبی است زیرا تجربه آن‌ها احتمالاً خود علت سخنرانی است. شنونده می‌خواهد بداند چه چیز به دست آورده و این چه اثری روی سخنان آنها نهاده است. روزولت از عمق تجربه خود برای تجسم مردی که می‌داند شنونده طالب چیست، بهره می‌برد، می‌تواند آگاهانه دربارهٔ آن‌چه حس

---

۱. نطق «مرد در میدان»، دانشگاه سوربن، پاریس، فرانسه، ۲۳ آوریل ۱۹۱۰.

می‌کند برای آمریکا مهم است سخن بگوید. او در سخنرانی «مرد در میدان» ۱۹۱۰ از اصطلاحات کوتاهی که گویی کاوش او برای کسب دستاورد بود استفاده کرد: «منتقد به حساب نمی‌آید و نیز فردی که به سکندری خوردن مردان قوی اشاره می‌کند یا این‌که کنندگان کار چطور می‌توانستند بهتر عمل کنند. «منتقد به حساب نمی‌آید، افتخار از آن کسی است که واقعاً در میدان و چهره‌اش با گرد و غبار، عرق و خون پوشیده شده، که شجاعانه می‌کوشد، که خطا می‌رود و بارها و بارها شکست می‌خورد، زیرا هیچ تلاشی عاری از خطا و شکست نیست.» اما کسی که واقعاً می‌کوشد کار را انجام دهد، کسی که شوق بزرگ و تعهد بزرگ را می‌شناسد، کسی که خود را وقف هدف ارزشمندی می‌کند، کسی که در بهترین حالت می‌داند در نهایت پیروزی دستاورد بزرگ چیست و کسی که در بدترین حالت، اگر شکست خورد، حداقل حین دلاوری فراوان شکست خورده و بنابراین جای او کنار افراد خونسرد و بزدل نیست که نه پیروزی می‌شناسند و نه شکست.»

بهترین سخنرانان دارای انرژی زیاد جسمانی و ذهنی هستند. روزولت می‌توانست با اقشار گسترده مردم رابطه برقرار کند. او نیاز جوامع خاص آمریکا را می‌شناخت و مایل بود سخنان خود را با هر طبقه از شنوندگان تطبیق دهد. شوق و نیروِ او موجب شد یک سفیر کبیر شود و بگوید: «باید همیشه به یاد داشته باشید که رئیس‌جمهور is about six.»

انرژی خود را به جریان اندازید. روزولت علائق زیادی داشت ولی قادر بود یک نگرش کلی را با جزییات متوازن سازد. برای حیات بخشیدن به یک تصویر بزرگ باید آن را پر کرد و او درست شایسته این کار بود. سخنان او گویای عمق و درک و تخصصی است که همکاران و اسلاف او نداشتند. این حالت را امروزه فقط در قالب یک گروه بزرگ مشاوران

می‌توان یافت. روزولت مایل بود آمریکا مدرن باشد و این مستلزم هر دو خصلت اقدام و هوشمندی یک فرد است.

میراث تئودور روزولت

او نخستین رییس‌جمهوری است که جدی در مورد حفاظت زیبایی‌های آمریکا برای نسل‌های آتی اندیشید. بیش از ۲۰۰ میلیون هکتار زمین حفاظت شد و اثرات آن و سایر اقدامات مشابه مانند جنگل‌های ملی شده، مناطق حفاظت شده، پرندگان، پارک‌ها، کوه‌هاو شکارگاه‌ها فراسوی دوران تصدی او برقرار ماند.

روزولت به دولت باز معتقد بود و هر روز ارباب جراید به کاخ سفید دعوت می‌شدند تا عکس بگیرند و از رهبر تشکیلات سؤال کنند. این مقدمهٔ گفت‌وگوهای مطبوعاتی امروزی تحت بیرق مصاحبه‌های ریاست‌جمهوری است. در روابط خارجی، روزولت مایل بود انزوای آمریکا را کمتر و نقش رهبری آن در جهان را بیشتر کند. او آگاه بود که کشور باید توان رزمی خود را در درگیری‌های بین‌المللی بیاموزد. او نیروهای مسلح به‌ویژه نیروِ دریایی آمریکا را به‌عنوان یک واحد بسیار نیرومند که قدرت جهانی آمریکا را تضمین می‌کرد تقویت کرد. او مسبب عملیات کانال پاناما بود و واسطه پایان جنگ شوروی و ژاپن بود و جایزه صلح نوبل را به خاطرش کسب کرد.

روزولت در داخل کشور، تجارت آمریکا، عدالت اجتماعی و ایجاد نظم و قانون را تقویت کرد. او به امریکاییان یک «معامله عادلانه» پیشنهاد و به میلیون‌ها نفر در سراسر کشور کمک کرد درآمد عادلانه‌ای داشته باشند. او مشخصاً بدهی ملی را کاهش داد. آمریکا با مشاهده روزولت در می‌یافت سخنوری و ارتباط گسترده در آینده از اهمیتی بسیار فراتر از گذشته برخوردار خواهد شد.



اچ. لی اسکات جونیور

۱۹٤۹ -

آمریکا

لی اسکات

«ما با تأمین کننده همکاری می کنیم تا محصـول پایـدارتر شـود. در عـین حال کمک به آن‌هاخود یک عملکرد پایدار شده است.»[1]

اچ. لی اسکات جونیور رییس والمارت از ژانویه ۲۰۰۰ تـا ژانویـه ۲۰۰۹ بود. نام او در فهرست ۱۰۰ فرد بانفوذ سـال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ مجلـه تـایم بـود. اسکات در ۱۹۴۹ در میسـوری آمریکـا متولـد شـد و در ۱۹۷۹ بـه والمـارت پیوست. او می گفت کسی نمی‌تواند بزرگ‌ترین شـرکت دنیـا را اداره کنـد بلکه باید رهبری کند. این کار برای او ترکیبی بود از میزبانی شو گفت‌وگـو و مدیریت پروژه که می‌باید مستقیم و به کرات با کارکنان، عرضـه کننـده و سهامداران صحبت کند. در نگرش رهبری کسب‌وکار او ارتبـاط رودررو و بررسی علمی الزامی بود.

والمارت یک کسب‌وکـار بـزرگ اسـت و هنـوز بـزرگ‌تـرین شـرکت آمریکاست و بزرگ‌ترین مصرف کننده انرژی کشـور محسـوب مـی‌شـود. اخیراً از لحاظ سیاست‌های کـاری و مـنش پایـداری و محـیط زیسـتی از آن انتقاد می‌شود. به‌رغم این انتقادهای گـاه شـدید، والمـارت از حمایـت بـازار برخوردار است و اکنون بزرگ‌ترین خرده فروشی جهان بر اسـاس عایـدات

---

۱. «قابلیت تداوم ۳۶۰: عملکرد خوب، بهتر، با یکدیگر»، نطق برای برنامه کسـب و کـار و محـیط زیست شاهزاده ولز، لندن، بریتانیا، سه‌شنبه یکم فوریه ۲۰۰۷.

محسوب می‌شود. والمارت تحت نظر اسکات مسئولیت اجتماعی و شرکتی خویش را در سطح آمریکا و جهان باز تعریف کرد. این نطق بخشی از آن انگیزش است: «ما باور داریم خانواده‌های شاغل نباید مجبور باشند بین محصولی که می‌توانند بخرند و یک محصول پایدار انتخاب کنند. ما می‌خواهیم کالای ما، هم قابل خرید و هم پایدار باشد. این فقط به کاهش رد پا زیست محیطی مربوط نیست بلکه درباره اقدام عملی – حتی بدون داشتن تمام پاسخ‌ها– و یک تهاجم پایدار میان تمام ذینفعان شرکت است. ما این رویکرد را پایداری ۳۶۰ درجه می‌نامیم.»

درس‌هایی از لی اسکات

جذابیت و صمیمیت حقیقی مؤثر است. حین نطق برای مردم باید بدانید شنوندگان برای شما جمع شده‌اند. گاه مردم تحت فشار راهی جز شرکت در جمع ندارند ولی معمولاً برای شنیدن حرف‌های شما می‌آیند. لی اسکات این مطلب را می‌دانست و شنوندگان را مانند جان چمبرز از سیسکوسیستمز و چند سخنور بزرگ دیگر ارج می‌نهاد.

اسکات مطالب خود را به شکل ساده و راحت بیان می‌کند. حالت او منبعث از تنبلی نیست (که بسیار آزاردهنده است. بلکه شنونده را درگیر می‌کند. آن‌ها تلویحاً می‌دانند مطالب برای آنان طوری بیان می‌شود که انگار اولین‌بار است آن را می‌شنوند. او مبتکر است و طنز خوب و جذابیت حقیقی‌اش سرگرم‌کننده است؛ و هر دو به روشنی انتقال می‌یابد.

از اعداد عاقلانه استفاده کنید و برای تجسم، اطلاع رسانی یا تمرکز یک بحث آن‌ها را به کار برید. محتوای نطق را تا جای ممکن ساده کنید. برخی سخنرانی‌ها بسیار پیچیده است یا مطول، ملال‌آور، خودپسندانه، منحرف از موضوع، آهسته، سریع، فاقد صلابت یا از نظر معنی و جاه‌طلبی محدود. کاربرد ارقام در نطق همیشه مناسب نیست، اعداد فراموش می‌شوند و ارزش

افزوده خود را تلف می‌کنند. پاورپونت نباید با تمام رنگ‌ها یا متنی که جز ردیف اول بقیه حضار نتوانند بخوانند تهیه شود. اسکات در نطق «پایداری ۳۶۰: عملکرد خوب، بهتر، با همدیگر» از ارقام به‌خوبی برای تجسم عملکرد کلان استفاده می‌کند. این کار بحث را جالب و محتوا را با معنی می‌کند.

میراث اسکات

این نطق اهمیت پایداری در کسب‌وکار را نشان می‌دهد. احساس می‌شد والمات در جنبش جهانی محدود سازی مواد زائد و بازیافت اهمال می‌کرد. فعالیت والمارت و وعده پایداری در عمل موجب ایجاد موج‌های وسیعی شد زیرا اگر وعده‌ها عملی شود کل دنیای خرده‌فروشی تحت تأثیر قرار می‌گیرد به‌ویژه زنجیره عرضه که از آن تبعیت می‌کند. منش و ارتباطات شرکت درباره پایداری بهبود زیادی داشت. علاقه به دگرگونی عملیات و همزمان پول در آوردن با رضایت هر دو سوِ صندوق پرداخت مواجه شد. برنامه پایداری والمارت در کوتاه زمانی پول زیادی صرفه‌جویی کرد و مقدار زیاد مواد زائد کمتر شد. سیاست مواد زائد تغییر کرد و مواد قابل بازیافت در خطوط تولید بهبود یافت که بیشتر در بخش بسته‌بندی و انبار بود. نطق اسکات نیز کسب‌وکارها را با توجه به نگرانی عمومی و سپس عکس‌العمل صحیح و سریع منعکس کرد. او نتیجه گرفت: «ما مایلیم عملکرد خوب، بهتری، با همدیگر داشته باشیم، معتقدم می‌توانیم پایداری را ماندگار کنیم.»



ریکاردو سملر

۱۹۵۹ -

برزیل

ریکاردو سملر

«همه می‌توانیم یکشنبه‌شب ایمیل بفرستیم اما چند نفر می‌دانیم چگونه باید بعدازظهر دوشنبه به سینما رفت؟ اگر ندانید چطور باید از دو الی چهار به سینما بروید مشکل دارید چون با چیزی روبه‌رو هستید که زندگی را نامتوازن می‌کند ولی آن را با چیز دیگر متوازن نمی‌کنید.»[1]

ریکاردو سملر در ۱۹۵۹ در سائوپائولو برزیل به دنیا آمد. او مدیر و مالک اکثریت سهام شرکت سمکو SA است، شرکت نوآور مهندسی برزیلی، و از لحاظ نوعی دموکراسی رادیکال صنعتی شهرت دارد. سملر به‌خاطر انگیزش ارزش شرکت و ایجاد محیط کاری عالی زبانزد است. شرکت او در اموری مانند ساخت وسایل مخلوط کن، برج خنک ساز، مدیریت املاک در آمریکای لاتین، مشاوره زیست محیطی فعال است.

سملر حین کار، افزایش عایدات هنگفتی را مدیریت کرده و سیاست‌های نوآورانه مدیریت کسب‌وکار او جهانیان را جلب کرده است. او دو کتاب درباره تحولات سمکو و مهندسی مجدد محیط کار نوشته است: «اعجوبه: داستان موفقیت در پس غیرعادی‌ترین محیط کاری جهان»

---

۱. نطق «رهبری از طریق فرآیند حذف»، مکتب مدیریت MIT اسلون، کمبریج ، ماساچوست، آمریکا، پنج شنبه، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۵.

که یک کتاب پرفروش بین‌المللی و در ۱۹۹۳ منتشر شد. و نیز «آخرین هفته هفت روزه: تغییر نحوه کارکردن» که ۲۰۰۳ منتشر شد.

درس‌هایی از ریکاردو سملر

به مردم نگرشی نوین و توضیح دهید چگونه امور بهتر می‌شود. سملر در نطق «رهبری از طریق فرآیند حذف» گفت: «چرا امروزه خودرو مثل خط تولید فورد در ۱۰۰ سال قبل تولید می‌شود؟» پاسخ او سرراست و هیجان‌آور است: «مشکل در اساس سازمان‌هاست و رهبری که تغییر صنعت را برای دست اندرکاران آن غیرممکن می‌کند.»

سبک سملر درگیرکننده است. او سبک غیررسمی را با هیبت و بینش خود در می‌آمیزد. سخن او سرشار از نکته‌سنجی و قصه‌گویی است که هر یک نکته‌ای را ثابت می‌کند. او چپ‌گراست و شنوندگان از شنیدن بینش‌های نو درباره مسائل کهنه شادمان می‌شوند. قصه‌هاش شخصی و طنزآمیز است و تفکربرانگیز: «فرزندانمان را به هر گوشه دنیا می‌فرستیم تا برای دموکراسی بمیرند ولی موضوع را به محل کار سرایت نمی‌دهیم. این یک خطای مصیبت بار است زیرا مردم به خودی خود راه‌حل‌های خود را تهیه می‌کنند و چیز متفاوتی می‌آفرینند.»

به اطراف حرکت کنید. سملر مطلب خود را با دقت طرح ریزی می‌کند. با دقت درباره شنونده فکر می‌کند و از سازمان‌دهندگان مراسم پرسش‌های دقیقی به عمل می‌آورد. او برای این‌که یادداشت به کار نبرد این کار را می‌کند و البته نیز برای این‌که بتواند اطراف صحنه و سالن حرکت کند. این کار به سخن او نیرو بخشیده و به سملر امکان جلب توجه شنونده را حین مکث و توقف خود می‌دهد. اگر قرار است حین سخنرانی به اطراف حرکت کنید، بی‌هدف سرگردان نشوید، یک هنرپیشه چنین نمی‌کند. باید

محلی برای رفتن داشته باشید و به دلیلی به آن‌جا بروید. حرکات شما باید تعمدی باشد و مردم بفهمند چرا حرکت می‌کنید.

معتبر باشید. این‌که کسب‌وکار سملر یعنی سمکو موفق است به او کمک می‌کند. عدم پیروی او از روال عادی امور شرکتی هیجان‌آور است و برای سملر اعتبار کسب می‌کند. به زبان ساده، مردم در موقعی که فرد نصیحت کننده، خود موفق است، و بیایید صادق باشیم، جالب توجه است، دقیق‌تر گوش می‌دهند و بیشتر فکر می‌کنند. نطق باید جالب توجه باشد.

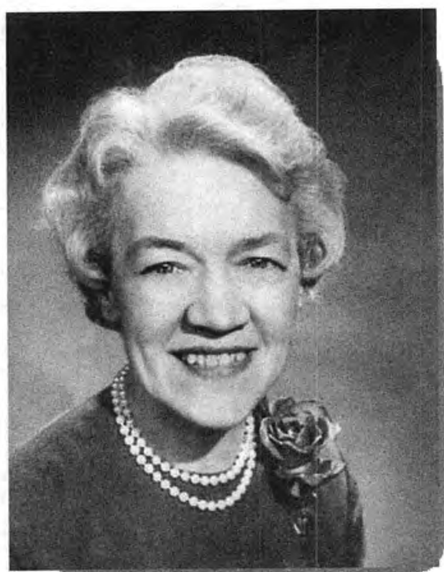
میراث سملر

رویکرد سملر به مدیریت بر اساس توانمند سازی است. او اساساً معتقد است که باید به مردم اعتماد کرد تا کار صحیح را برای کسب‌وکار خود انجام دهند. آزادی عمل و انجام خطا برای برخوردی دموکراتیک با مدیریت مهم است. این کار سختی است. این کار به چالش کشیدن ایده‌های مربوط به نحوه مدیریت سازمان و برخورد با جهان کار است. سملر پشت اصطلاحات و تزهای مکتب کسب‌وکار پنهان نمی‌شود. او درس خوانده هاروارد است ولی ترجیح می‌دهد با زبانی ساده سخن بگوید و مثال‌های آسان به کار برد. جذابیت او در مفهومی کردن کردن موضوع است. سملر با به دست گرفتن کسب‌وکار تولیدی پدرش در دهه ۱۹۸۰ دموکراسی محل کار را به سطح جدیدی ارتقاء می‌دهد و این سبک مدیریت غیرعادی موجب توجه دنیای تولید به سمکو و دستاوردهای آن می‌شود.

کارکنان سمکو سطح پرداخت و ساعت کار خود را تعیین می‌کنند. سرپرستان توسط گزارش مستقیم خود بررسی می‌شوند. طرح رسمی، چارت سازمانی، قواعد نوشته شده، بیان نگرش و بایدها و نبایدها، یا ده دلیل مشتاق بودن به دیوار الصاق نشده است. افراد هرگاه بخواهند چرت

می‌زنند. آن‌ها گروه مدیریت شرکت را انتخاب می‌کنند. آنان در مورد خرید یک کسب‌وکار یا تعطیل دیگری، تصمیم می‌گیرند.

این مدل، محبوب همگان نیست ولی تقویت مدل مدیریت کنونی محسوب می‌شود. سملر در «آخر هفته، هفت روزه» می‌گوید: «سمکو فقط دگرگونی مدل کاری سنتی نیست، ما با نوعی قاعده رفتاری در قلب فرهنگ غرب مقاومت می‌کنیم. تعجبی ندارد که ایده‌آل‌های ما برای خارجی‌هاو سایر شرکت‌ها قابل درک نیست.»



مارگارت چیس اسمیت

۱۸۹۷ - ۱۹۹۵

آمریکا

مارگارت چیس اسمیت[1]

«نمی‌خواهم ببینم حزب جمهوری‌خواه سوار بر چهار اسب دروغ‌پردازی به پیروزی سیاسی برد: ترس، نادانی، کوته‌فکری و آبروریزی.»

مارگارت چیس اسمیت سناتور جمهوری‌خواه و اولین زن انتخاب شده در مجلس نمایندگان و سناست. او در ضمن نخستین زنی است که در یک همایش اصلی حزب، به عنوان نامزد ریاست‌جمهوری معرفی شد. مارگارت حین ترک دفتر کار سابقهٔ طولانی‌ترین زمان خدمت یک زن سناتور در آمریکا را داشت. در دوره پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه اواخر دهه ۱۹۴۰، مک کارتیسم راه افتاد. هزاران آمریکایی به جاسوسی شوروی متهم شدند و تحت تحقیق قرار گرفتند. در این راستا، مشاغل و آبروها از دست رفت و خانواده، دوستان و محل سکونت آنان نابود شد. برخی مانند اسمیت از متلاشی‌شدن زندگی مظنونان آزرده بودند. هرچند مک‌کارتی حامیان زیادی داشت ولی بقیه از این اروپایی نفرت‌آور روی‌گردان شدند. اسمیت در حمله به مک‌کارتیسم نطق «بیانیه وجدان» را در سنا ایراد کرد و خواهان پایان دادن به این «قتل شخصیت» شد. او معتقد بود کشور برخی اصول اساسی آمریکایی‌گری را از دست داده مثل حق انتقاد، حق داشتن نظر

---

۱. متولد ۱۴ دسامبر ۱۸۹۷، متوفی ۲۹ می ۱۹۹۵.

غیررایج، حق اعتراض و حق تفکر مستقل. او با این رفتار سرطان مانند مخالف بود که چیزی ندانی و با همه چیز مخالف باشی.

درس‌هایی از مارگارت چیس اسمیت

زبان زیبا و ساخت عالی هر استدلالی را پیش می‌برد. اسمیت مطلب خود را چنین ارائه کرد: «من با اختصار سخن می‌گویم زیرا مطالب بسیار مهم‌تر از آن است که بخواهم آن‌ها را تزیین ادبی کنم. من به سادگی سخن می‌گویم طوری که حرفم به دل بنشیند. به‌عنوان یک جمهوری‌خواه حرف می‌زنم. به‌عنوان یک زن، یک سناتور، یک آمریکایی حرف می‌زنم.» عبارات ساده است و نوعی لحن خشم و سرخوردگی سرپوش گذارده شده را نشان می‌دهد. این نشانه یک مطلب مهم است. تکرارها، تنش و بیان مضمون و حالت نمایش ایجاد می‌کند.

اولویت شنوندگان را درک کنید. اسمیت مطمئن نبود برخورد با نطق چگونه است و چه کسانی آن را حمایت می‌کنند. در نهم فوریه ۱۹۵۰ سناتور مک‌کارتی نطق ناخوشایند «سخنرانی در باب هدایت» را ایراد کرد و سیاست خارجی ترومن را با گفتن این‌که وزارت کشور و وزیر آن دین آچیسون به «کمونیست‌های خائن» پناه داده به باد انتقاد گرفت. در مورد تعداد کمونیست‌های پناه داده شده اختلاف وجود دارد. برخی آن را ۲۰۰ نفر می‌دانند و مک‌کارتی آن را ۵۰ نفر ذکر کرد. فهرست هرگز علنی نشد و فقط معدودی معتقد بودند که چنین چیزی وجود داشت. ولی آن مطلب لطماتی وارد آورد.

اسمیت «اعلامه وجدان» را چند ماه بعد در جون ارائه کرد. در آن، وی اصرار داشت سنای آمریکا باید روش‌های کمیته پارلمانی فعالیت‌های غیرآمریکایی مک‌کارتی (HUAC) را با اولویت اول بازنگری کند ولی نامی از مک‌کارتی نبرد. نکته این بود که بیگانه ترسی در آمریکای مدرن

جایی ندارد و باید قبل نابودی آزادی متوقف شود. او گفت در آمریکا کسانی بر مسند قدرت‌اند که حقوق اساسی آمریکاییان را نادیده می‌گیرند: «اعمال این حقوق اساسی نباید به بهای آبرو و حق زندگی فرد تمام شود تنها به این دلیل که با فردی آشناست یا عقاید مخالفی دارد.»

درک کنید که نطق شما نوعی عملکرد است و سبک خود را با محتوای مطلب تطبیق دهید. مارگارت چیس سخنانی مهم و تشویق‌کننده می‌گفت. او آن‌چه را دیگران فکر می‌کردند بلند ادا کرد. او بیان کرد این اشتباه است افرادی که فقط عقیده خود را بیان می‌کنند فاشیست، خائن و جاسوس نامیده شوند. مک‌کارتی و ردیف پشت سر او در سنا قرار داشت. اسمیت سخن کوتاه خود را با اعلام این‌که «سالن فعلی به مجمع نفرت و قتل شخصیت تبدیل می‌شود» شروع کرد. او خواستار برگشت به «حق تفکر مستقل» و ایجاد حزب جمهوری‌خواه شد که واقعاً «منادی وحدت و احتیاط» باشد. این نوعی بلاغت نیرومند بود و عزم [راسخ] او احترام زیادی برایش در پی داشت.

او در پایان این سخن کوتاه مثل دیگران فکر می‌کرد که مک‌کارتی جواب دهد و با خشم تمام حرف‌های او را رد کند. اما در کمال شگفتی مک‌کارتی محل را بدون هیچ حرفی ترک کرد. برخی همکاران اسمیت از مطالب او دفاع کردند ولی کل سالن ساکن بود و همه از مخالفت با مک‌کارتی می‌ترسیدند.

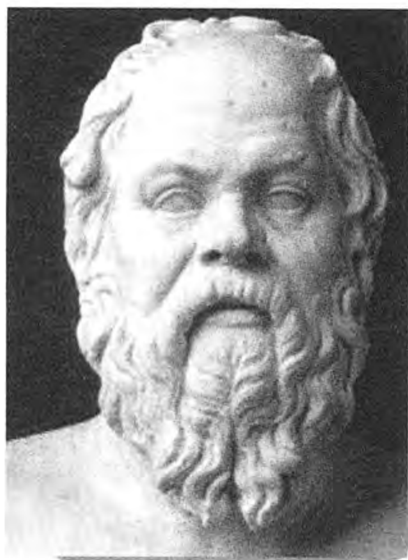
کمی بعد، رسانه‌ها سخنان شجاعانه اسمیت را مورد حمایت قرار دادند. باید به یادداشت مک‌کارتی یک شبکه از کمیته‌ها برقرار کرد و جاسوسانی را تشویق می‌کرد که به‌راحتی فردی را که با او دشمنی داشتند لو می‌دادند.

میراث اسمیت

سردبیران جراید و بخش اعظم جمعیت آمریکایی‌ها، شجاعت اسمیت در ایستادگی مقابل استبداد خانگی و فضای ترس و نفرت را ارج نهادند.

رییس‌جمهور ترومن بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و به او گفت: «خانم اسمیت، «اعلامیه وجدان» شما از بهترین اتفاقاتی است که در واشنگتن و در تمام سال‌هایی که در سنا و کاخ سفید سپری کردم رخ داده است.» مک‌کارتی و پیروان او سعی کردند اسمیت را بی‌اعتبار کنند ولی در ۱۹۵۴ مک‌کارتی سانسور شد و آبروش ریخت هرچند تا زمان مرگ در ۱۹۵۷ سیاستمدار ماند. آن لحظه آن‌چه اسمیت در نطق خود «چهار سوار دروغ پراکنی – ترس، نادانی، کوته فکری و آبروریزی» نامید به پایان رسید.

سال‌ها بعد، نتیجه سخنان او به یاد ماند و بارها در جراید تکرار شد: «من به‌عنوان یک آمریکایی، مایلم ببینم ملت ما قدرت و وحدتی را که زمانی با آن با دشمن نه با خودمان می‌جنگیدیم بار دیگر به دست می‌آورد.»



سقراط

٤٦٩ قبلِ میلاد - ۳۹۹ قبلِ میلاد

یونان

سقراط

«وقتِ وداع رسید و ما هر یک به راه خود می‌رویم. من می‌روم بمیرم و شما می‌روید که زنده بمانید. کدام بهتر است، فقط خدا می‌داند.»[1]

سقراط که حدود ۴۶۹ قبلِ میلاد متولد شد فیلسوف یونانی بود و از بنیان‌گذاران فلسفه غرب. و شگفت‌آور این‌که نوشته‌ای بر جا نگذاشته است. فقط از طریق شرح دیگران می‌توان او را شناخت که بیشتر به قلم افلاطون شاگرد او تحریر شده است درک قوی ما از این طریق به واسطه افلاطون حاصل شده است.

سقراط متولد آتن بود و در جنگ پلیپونزی با اسپارت جنگید ولی بعد به قدرت صلح ایمان آورد و طرفدار عدم خشونت، فلسفه و استدلال شد. اواخر عمر را در اماکن عمومی آتن سپری و با شهروندان مباحثه فلسفی می‌کرد و آنان را به تحلیل وا می‌داشت. این تحلیل نفس و تبیین مسائل زمینه تفکر و تعلیم سقراط شد.

اصطلاح پرسش‌گری سقراطی نوعی آموزش را بیان می‌کند که طی آن معلم مستقیم اطلاعاتی نمی‌دهد ولی پرسش می‌کند. شاگرد پرسش‌ها را با پرسش‌های عمیق‌تری جواب می‌دهد و از محدودیت علم خویش آگاه است.

---

۱. سخنرانی دفاعیه محاکمه، «دفاعیه سقراط» نوشته افلاطون، آتن، یونان، ۳۹۹ قبلِ میلاد مسیح.

سقراط در ۷۰ سالگی به کفرگویی علیه آتن و فاسدکردن جوانان شهر متهم شد. احتمالاً اتهام از روی حسادت و نفوذ او به‌عنوان یک دردسرآفرین در حوزه اندیشه عنوان شد. پس از محاکمه و موفقیت افترازنندگان از او انتظار می‌رفت با دعای خیر برای کسانی که او را محکوم کردند خویشتن را تبعید کند. هرچند در ۳۹۹ قبلِ میلاد، در عین شگفتی آتن و به‌ویژه اتهام زنندگان، وی نوشیدن شوکران و شهادت را برگزید.

«دفاعیه سقراط»، شرح افلاطونی دفاعیه او علیه اتهام «فاسدکردن جوانان، سرپیچی از پرستش خدایان و ابداع الهه‌های نو» است. واژه آپولوجی (Apology) به معنای قدیم آپولوجیا (Apologia) یعنی دفاع علیه اتهامی در مورد اهداف یا عقاید شخصی به کار رفته است.

درس‌هایی از سقراط

به حقیقت پافشاری کنید. سقراط از هیئت منصفه می‌خواهد او را نه به سبب بلاغت بلکه حقیقت داوری کنند. او قضاوت قاضیان را دچار تردید نخواهد کرد. می‌گفت حقیقت است که اهمیت دارد. او متعهد به سخنوری صریح با زبانی محاوره‌ای بود. شاید او مطایبه کرد زیرا به‌رغم این تأکیدات سخنش بسیار بلیغ بود. اما به اندازهٔ کافی متقاعدکننده نیست. با این حال نفس کلام شگفت‌آور و زبان آن، روان و سیال است. نثری دلنشین دارد.

نقایص جسمی یک سخنران بزرگ را عقب نمی‌اندازد. سقراط خوش اندام نبود و بر اساس تندیس او، او سنگین وزن، دارای پیشانی بلند، سربزرگ، بینی سربالا، حالتی خیره، چشمان برجسته و لبان درشت بود. با این حال افلاطون اصرار دارد چهره او چیزی از جذابیت و افسون جمعیت با سخنوری‌اش نمی‌کاهد.

درک مسئله را تا حد افراط ادامه دهید. سقراط می‌دانست درک آدمی محدود است و در نتیجه بحث هم به همان اندازه محدود است. این امر او را

به‌شدت سرخورده می‌کرد: «اگر اندکی درنگ می‌کردید... آرزوتان با سیر طبیعی برآورده می‌شد. اکنون فقط با کسانی از شما که مرا به مرگ محکوم کردند، سخن می‌گویم. و چیز دیگری هم برای گفتن به آن‌ها دارم. شما می‌پندارید من به سبب کمبود واژگان محکوم شدم، منظورم این است که اگر مناسب می‌دانستم کاری را ناکرده نگذارم، چیزی را نگفته نگذارم، شاید تبرئه می‌شدم. چنین نیست، آن نارسایی که منجر به محکومیتم شد از کلمات نبود — مسلماً نبود. اما من شجاعت و گستاخی یا تمایلی به مخاطب قرار دادن شما آن‌چنان که مایل بودید نداشتم، گریستن و نالیدن و زاری و گفتن و انجام بسیاری چیزها که شما به شنیدن آن‌ها از عادت دارید ولی درخور من نیست.»

انتهای کلام نباید لزوماً طولانی باشد یا به شکل دردناکی ارائه شود. سخنرانی باید بدون عذر و بهانه اضافی یا جست‌وجوِ بخشش، ترحم، جلب توجه یا سایر روش‌های رذیلانه جلب توجه تماشاچی‌ها تمام شود. سقراط دفاعیه را با این عبارت مشهور خاتمه می‌دهد: «اکنون اگر این‌طور پندارید که آگاهی وجود ندارد بلکه تنها خوابی مانند خواب خفته‌ای که حتی با رویا دیدن هم مختل نمی‌شود، مرگ یک ارمغان غیرقابل توصیف است، اکنون اگر مرگ چنین باشد می‌گویم مردن مزیت است زیرا در آن حال ابدیت فقط یک شب است. اما اگر مرگ سفری به مکانی دیگر است، و آن جا، چنان که مردمان گویند، همه مردگان حاضر باشند، پس دوستان من و داوران، چه چیز بالاتر از این؟ اگر در حقیقت وقتی زائر به جهان مادون وارد می‌شود، از عاملان عدالت در این جهان رها شود و داوران حقیقی را بیابد که گفته‌اند آن‌جا قضاوت واقعی خواهند کرد، یک فرد چه چیزها را فدا نکند که بتواند با ارفئوس و میوزها و هزیود و هومر مکالمه کند؟ وقت

وداع رسید و ما هر یک به راه خود می‌رویم. من می‌روم بمیرم و شما می‌روید تا زنده بمانید. این کهکدام بهتر است، فقط خدا می‌داند.»

میراث سقراط

استیو جابز در نیوزویک، اکتبر ۲۰۰۱، نوشت: «من تمام فناوری‌ام را با یک بعدازظهر گفت‌وگو با سقراط عوض می‌کنم.» نفوذ سقراط در تاریخ، آموزش، فلسفه و تفکر فراگیر است. شاگرد برجستهٔ او افلاطون آکادمی را در ۳۸۵ قبلِ میلاد مسیح بنا کرد یک مکتب که ابتدا آموزه‌ای نداشت. شاگرد افلاطون، ارسطو، معلم اسکندر کبیر شد و در ۳۳۵ قبلِ میلاد ارسطو مدرسه خویش لیسیوم را برپا کرد. این تحولات بدون سقراط روی نمی‌داد. نفوذ سقراط در تاریخ و روش بحث پرسش و پاسخ او امروزه نیز برای بررسی مطالب پیچیده برای یافتن نکته اصلی سخنگو به کار می‌رود این نوعی درمان است و راهی برای بررسی مسائل حقوقی، پزشکی و فلسفی. بیشتر جنبه‌های مدرن بحث و مجاله، در مواردی که انگیزه، حقیقت و توازن باشد، نتیجه مستقیم رویکرد و تفکر سقراط است.



تئودور چایکین (تد) سورنسن

۱۹۲۸ - ۲۰۱۰

آمریکا

تد سورنسن

«ما باید گوش دهیم نه این‌که سخنرانی کنیم، بیاموزیم، تهدید نکنیم... در تحلیل نهایی ملت ما در سراسر جهان نمی‌توانند امن باشند مگر شهروندان در داخل امن باشند.»[1]

تئودور چایکین (تد) سورنسن (متولد هشتم می۱۹۲۸) وکیل و نویسنده بازنشسته بود. او از مشاوران رییس‌جمهور جان اف. کندی و از خطابه‌نویسان برجسته او بود. کندی سورنسن را «بانک خون هوشمندی» می‌نامید. سورنسن در ۳۱ اکتبر ۲۰۱۰ درگذشت. نطق افتتاحیه رییس‌جمهور کندی که توسط سورنسن نوشته شد از آمریکایی‌ها چنین خواست: «نپرسید کشورتان برای شما چه کرده، بپرسید شما برای کشورتان چه کردید؟» این عبارت فراخوان به عمل، هنوز با تشکیلات کندی مترادف است.

درس‌هایی از تد سورنسن

نویسندگی عالی وقت می‌گیرد، ولی خیلی خیلی مهم است. وقتی نطق مهمی می‌شنویم، نوشتار عالی آن به وسط چشمان ما می‌کوبد. مجله «واشنگتن مانتلی» سورنسن را دعوت کرد تا نطقی بنویسد که مایل است

---

۱. «بینش نو»، خطابه پذیرش نامزدی ریاست جمهوری حزب دموکرات، نطق آماده شده برای ارائه فرضی، دنور، کلرادو، آمریکا، ۲۸ آگوست، ۲۰۰۸.

نامزد بعدی دموکرات در کنوانسیون حزب در دنور در آگوست ۲۰۰۸ ایراد کند. از او درخواست شد نامزدی را در نظر نگیرد و « اهمیتی به مصلحت‌ها و تاکتیک‌ها ندهد » یعنی هرچه می‌خواهد بنویسد. بی‌قید و شرط. نطق موقع خواندن به همان زیبایی است که اگر توسط یک فرد دارای بلاغت مانند اوباما بیان شود.

عبارات ساده و به‌یادماندنی مؤثر است. این نطق «می‌توان انجام داد، انجام خواهد شد» در این‌باره است که نسل کنونی آمریکا ممکن است مملکتی ضعیف‌تر از آن‌چه به دستش رسید تحویل فرزندان کشور دهد. نطق قدرتمند، عاطفی و به‌یادماندنی است. نکات مهم برای تأکید احتمالات تکرار می‌شود. خواننده یا مخاطب جذب می‌شود. سورنسن به‌خوبی می‌دانست چه موقع غرور و عواطف را تحریک و فرد را درگیر و جلب کند. منطق استدلالی او که به هر طرف می‌رود، هدف می‌گیرد و آتش می‌کند، فوق‌العاده است.

شروع سخنرانی را کمی متفاوت عرضه کنید. از ابتدا گوش کردن مردم را تضمین کنید. این خیلی مهم است. مانعِ باز کردن قوطی کوکاکولا یا خوردن ذرت بو داده شوید. مانعِ مکالمه مدیر با فرد مجاور شوید و مانع فریاد درعرض سالن. جلب توجه کنید و درخواست شنیدن.

نحوه شروع و ختم سخنرانی مثل درست کردن ساندویچ مهم است: «این مبارزات طولانی شد، گران بود، رسانه‌هاتوجه زیادی به امور بی‌ربط به آینده کشور کردند. من به هر یک از مخالفان ارجمندم به جهت انجام مبارزات خوب در ۵۰ ایالت اول احترام می‌گذارم.» سپس سورنسن اهداف را مشخص می‌کند اما با نوعی ساختار جملات که به گوش بنشیند: «در این مبارزات، وعده‌ای نمی‌دهم که نتوانم وفا کنم، خرجی را که نتوان تأمین کرد تعهد نمی‌کنم، پستی را که نتوانید بدان اعتماد کنید پیشنهاد نمی‌کنم، و

تعهد خارجی که نتوان عملی کرد نمی‌دهم... از لیبرال خواندن خویش طفره نمی‌روم به همان معنی که فرانکلین و تئودور روزولت، کندی‌هاو هری ترومن لیبرال بودند. لیبرال‌هایی که ثابت کردند دولت ذاتاً شر نیست بلکه بهترین راه ایجاد آمریکایی سالم‌تر، درس خوانده‌تر و پر رونق‌تر است.»

بلاغت عالی و متن خوب در نطق‌های اصلی ارزشمند است. بهتر است از خدمات کسی که سخنرانی عالی می‌نویسد استفاده کنید. چرا که نه؟ داشتن یک خطابه نویس خجالت ندارد. این یک حرفه پر مهارت است و همگان در آن دست ندارند. شما یا چنین هستید یا نیستید. حتی اگر باشید، شخصی را به کار گیرید که بتواند شما را وادار کند که بهتر بنویسید.

سورنسن همواره اهمیت داشتن یک ایده آلیست در نقش رییس‌جمهوری تأکید می‌کرد. او استدلال می‌کرد که این کار، نوشتن مطالب صحیح برای نطق صحیح در زمان صحیح را تسهیل می‌کند. شما حین شنیدن متن خوب و استدلال عالی آن را تشخیص می‌دهید. ارایه کلید قضیه است ولی ارایه بدون ساختار و محتوا سبک است و گاه هیچ. حتی حین ختم سخن (مواقعی که سخنان از تب و تاب افتاده) قدرت هم‌چنان برقرار می‌ماند. کل بحث با شگفتی ارایه می‌شود و هیچ افولی در کار نیست. از اول تا آخر جذاب است. گفته‌اند جان اف. کندی از نقل قول از ارشمیدس لذت می‌برد کسی که اصل اهرم را با گفتن این جمله توضیح داد «جایی برای ایستادن به من بده و من دنیا را تکان می‌دهم.» هموطنان آمریکاییم، من این‌جا ایستاده‌ام به من بپیوندید و ما با همدیگر دنیا را تکان می‌دهیم.»

میراث سورنسن

سورسنسن پس از قتل کندی در ۱۹۶۳ چند ماه به رییس‌جمهور لیندن بی. جانسون کمک کرد. او اولین نطق لیندن جانسون را برای کنگره همراه

اولین نطق وضعیت اتحادیه نوشت. سورنسن در عین حال کتاب «کندی» را نوشت که شرح حال پرفروش بود و در ۱۹۶۵ منتشر شد. خطابه نویسی در موفقیت کندی اهمیت داشت. آن‌چه می گفت و می‌خواست انجام دهد نه این که انجام داده بود از دستاوردهای مهم تشکیلات کندی شد. گفته‌اند می‌توانست به برخی وعده‌ها عمل کند اما مسلماً به مخاطب کمک می کرد تا مسائل روز را درک و نیز به آمریکایی بودن افتخار کند و شروع به توصیف نقش کشور در جهان کرد. بیش از آن، انتظارات کشور از فرد را توضیح داد. سورنسن هنر سخنوری و بلاغت را گرامی می‌داشت.



چارلز ادوارد موریسی اسپنسر (نهمین ارل اسپنسر)

١٩٦٤ -

بریتانیا

چارلز ارل اسپنسر

«فردی با نجابت ذاتی که از طبقه اجتماعی خاصی نبود و ثابت کرد برای ادامه جادوِ خاص خود به عناوین سلطنتی نیاز ندارد.»[1]

چارلز ادوارد موریسی اسپنسر، نهمین ارل اسپنسر، ۲۰ می ۱۹۶۴ متولد شد و از نوه‌های ملکه الیزابت دوم بود. او برادر دایانا بود که شاهدخت ولز به شمار می‌رفت و به دلیل نطق تدفین خواهرش در مراسم تدفین او شهرت یافت.

درس‌هایی از چارلز اسپنسر

نخست حال‌وهوای موقعیت را درک کنید. مدح، نطقی است که در ستایش فردی تهیه می‌شود. این نطق مهیج و نیرومند بود و طیف و عمق احساسات عمومی را در بر می‌گرفت. این نطق از خاندان سلطنتی یا رسانه‌ها انتظار نمی‌رفت. اما اسپنسر جای بیان عبارت اسفبار، به چند نفر از دشمنان خواهرش تاخت از جمله شاهزاده چارلز. جهان دایانا را می‌پرستید و از رفتار چارلز و خانواده سلطنتی با او منزجر بود. نطق ساده است ولی قدرت دارد: «در سراسر جهان او نماد انسانیت از خود گذشته و حامی مشخص حقوق بی‌نوایان بود، یک دختر بسیار بریتانیایی که فراتر از ملیت بود.»

---

۱. ستایش دایانا در مراسم تدفین شاهزاده خانم ولز در کلیسای وست مینستر، لندن، بریتانیا، شنبه ششم سپتامبر ۱۹۹۷.

شنوندگان را شگفت‌زده کنید. اسپنسر خطاب «او» را به «شما» تغییر می‌دهد. این فن هوشمندانه‌ای است زیرا مداحی را شخصی و احساس آن را مطلقاً مستقیم می‌کند: «وسوسه تقدیس خاطره ات وجود دارد. نیازی به این نیست. تو به‌عنوان یک انسان با کیفیات بی‌همتا به اندازه کافی سرفرازی که نیاز نیست تو را یک قدیس بدانند.» این کار نطق را شخصی، خصوصی و عاطفی می‌کند. در نطق عباراتی تکرار می‌شود که بر قدرت آن می‌افزاید.

سخنان پر قدرت به یاد می‌ماند. اسپنسر در آغاز سخن از فن «تکرار ثلاثه» جهت ایجاد احساس فقدان شدید بهره می‌برد: «امروز در برابر شما به‌عنوان نماینده خاندانی در عزادار، کشوری در سوگ و برابر جهانی شگفت‌زده می‌ایستم.»

میراث اسپنسر

سخنرانی تدفین با هلهله فوری جمعیت شاهد مراسم بیرون از حصار کلیسا مواجه شد. چارلز اسپنسر گفت با منتقدان این نطق شگفت‌آور، مهیج و طعنه‌آمیز مشکلی ندارد: «شما نمی‌توانید آن‌چه را در ذهن دارید بگویید و سپس موقعی که مردم با مطالب شما موافق نیستند ناراحت شوید.»

سخنرانی تدفین احساساتی هشت دقیقه‌ای توسط سه میلیارد نفر در جهان شنیده شد و موجب شد خانواده سلطنتی در رفتار خود نسبت به دایانا و مرگ او تجدید نظر کند. مسلماً خانواده سلطنتی پس از مراسم بیشتر از قبل با احساسات او همراه شد. اسپنسر حال و روز موقعیت را دریافت و کلماتش افکار عمومی را بازتاب داد.



سون يات سن
١٨٦٦ - ١٩٥٢
چين

سون یات سن

«ما از آسیاگرایی برای تجدید حیات آسیا حمایت می‌کنیم. فقط با تعریف تمام مردم آسیا بر اساس خیرخواهی و فضیلت، آن‌ها قوی و نیرومند می‌شوند.»[1]

سون یات سن ۱۲ نوامبر ۱۸۶۶ متولد و ۱۲ مارس ۱۹۵۲ درگذشت. او یک انقلابی چینی و رهبر سیاسی بود و به پدر چین مدرن شهرت دارد. او نیروِ پشت سرنگونی خاندان کینگ در ۱۹۱۱ بود و در ۱۹۱۲ ریاست موقت بنیاد جمهوری چین را قبول کرد. سپس از بنیانگذاران و اولین رهبر کومیناتانگ یعنی حزب ناسیونالیست چین شد. او به‌عنوان یک چهره متحد ساز در چین پس از امپراتوری در میان سیاستمداران قرن بیستم چین از لحاظ ارجمندی هم در چین و هم در تایوان منحصر به فرد است. او به تقویت درونی چین با اتکاء به منابع طبیعی و نیز فناوری نو می‌اندیشید. این همواره یک فرآیند ساده نیست زیرا رهبران چین با سنت‌های اجتماعی چین انس دارند. جهان بینی او که سه اصل مردمی را به قول او در برداشت حاوی انگیزه پیشبرد چین نو بر اساس ایده ناسیونالیسم، دموکراسی و سوسیالیسم بود. در حالی که اطرافیان فضایل غرب را می‌دیدند او به فضیلت آسیا باور

۱. نطق آسیاگرایی، اتاق بازرگانی، کوبه، ژاپن، جمعه ۲۸ نوامبر ۱۹۲۴.

داشت: «آسیا در نظر من مهد کهن‌ترین تمدن جهان است و ریشه سایر تمدن‌هارا می‌توان در آن یافت. وقتی آسیا به این نقطه می‌رسد، موج نوینی سر بر می‌آورد که تجدید حیات آسیا است.»

او در قلب قسمت اصلی سخنرانی می‌گوید: «چین در یک دوره هزار ساله در جهان سرآمد بود و موقعیتی شبیه بریتانیا و آمریکا داشت. ملل ضعیف‌تر چین را به‌عنوان ارباب محترم می‌دانستند و سالانه به خواست خود هدایایی برای آن ارسال می‌کردند و این را افتخار خود می‌دانستند. اما چین چگونه ارزش خویش را در میان بسیاری ملل کوچک و ضعیف حفظ کرد؟ آیا ارتش را برای وادار کردن آن‌ها به ارسال هدایا به اجبار فرستاد؟ به هیچ وجه. این قدرت نظامی نبود که ملل را به ارسال هدیه وا می‌داشت بلکه نفوذ حکومت صلح آن بود.» حکومت صالحه انگیزه اخلاقی سون یات سن برای چین بود.

درس‌هایی از سون یات سن

نطق عالی مدت‌ها پس از ارایه دوام می‌آورد و سابقه یک ابتکار، ایده یا بینش راهنما می‌شود. سون یات سن نطق را در ۱۹۲۴ در کوبه و چند ماه قبل مرگ ایراد کرد و این بیانیه نهایی او بود. اتاق بازرگانی کوبه و سه روزنامه این مراسم را برگزار کردند و او را در مقابل ۲۰۰۰ ژاپنی سخن گفت. نتیجه‌گیری او یک بیانیه تاریخی مهم بود: «شما ملت ژاپن دارای این گزینه‌اید: یا پنجه گربه حکومت و قدرت غرب شوید یا دژ حکومت صالحه شرق. مردم ژاپن هستند که باید با دقت راه خود را انتخاب کنند.»

سون یات سن هنوز در چین و تایوان منبع الهام مهمی برای سیاستمداران و شهروندان محسوب می‌شود هرچند او را همواره بر حق یا رهبری قدرتمند نمی‌دانستند. در حقیقت او بیشتر عمرش را در تبعید گذراند و در تفکر خود از دیدارهایی که از آمریکا داشت تاثیر پذیرفت. او اهمیت

زیادی برای دیدگاه‌های آبراهام لینکلن قائل بود. سخنرانی گتیزبرگ لینکلن درخواست «دولتی از مردم، از طرف مردم و برای مردم» را ارائه می‌کرد و به نظر سون یات سن همین اصل بنیادین مدرسه قانون برای مردم خود بود.

میراث سون یات سن

کومینتانگ سون یات سن را احیاء کرد و خاطره او را گرامی داشت و مقبره بزرگی برایش در مجاورت پایتخت نانجینگ برپا و مراسم تدفین او را سیاسی کرد. مطالب سون یات سن ایدئولوژی مرکزی کومینتانگ در چین و تایوان شد. کمونیست‌ها پس از پیروزی بر نیروهای ناسیونالیست در ۱۹۴۹ نیز او را از خود می‌دانستند، و به‌نظر او اشاره می‌کردند که اتحاد کمونیسم برای توسعه سیاسی چین کافی است.

در میدان «تیان آن من» در روز استقلال و روز ملی روزهای، تصویر سون یات سن مشاهده می‌شود. بسیاری از چینی‌ها می‌پندارند او بود که پیش‌نویس چین مدرن را تدوین کرد.



مارگارت هیلدا تاچر

۱۹۲۵ - ۲۰۱۳

بریتانیا

مارگارت تاچر

«گفته می‌شود به سبب گذشتهٔ ما به‌عنوان یک ملت، انتظارات زیاد، و اهداف جاه‌طلبانه است. من چنین نمی‌بینم. در زندگی سیاسی من جاه‌طلبی مدام افول داشته. پاسخ ما به سرخوردگی، بلندتر گام برداشتن نیست بلکه کوتاه کردن فاصله‌ای است که باید طی شود. اما با اعتماد به خود و آینده‌مان، عجب ملتی می‌توانیم باشیم!»[1]

مارگارت هیلدا تاچر، بارونس تاچر، ۱۳ اکتبر ۱۹۲۵ به دنیا آمد.[2] او از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ صدراعظم بریتانیا و تنها زنی بود که این پُست را داشت. وقتی تاچر صدراعظم شد می‌بایست افول اقتصادی بریتانیا را معکوس می‌کرد. فلسفه سیاسی و سیاست اقتصادی او روی کاهش دخالت دولت، بازار آزاد و کارآفرینی متمرکز شد. او ناسیونالیست قدرتمندی بود که جنگ ۱۹۸۲ فالکلند باعث اهمیت او دوباره در ۱۹۸۳ انتخاب شد. رویکرد سخت و سازش‌ناپذیر و بلاغت او و نیز سختگیری در قبال اتحادیه‌های تجاری، کمیسیون اروپا، تروریست‌های ایرلند، اتحاد شوروی و مخالفان سیاسی نام «بانوِ آهنین» را برایش به ارمغان آورد. او در ۱۹۸۴ از یک تهاجم

---

۱. نطق «زنان اهل پشت کردن نیستند»، کنفرانس حزب محافظه کار، برایتون، بریتانیا، جمعه ۱۰ اکتبر ۱۹۸۰.

۲. هنگامی که این کتاب نوشته می‌شد، مارگارت تاچر در قید حیات بود. بنابراین افعال این بخش در زمان حال به کار رفته است. م

جان سالم به در برد. روش صریح و پویای او موجب بروز نظرات افراطی شد: یا او را دوست داشتند یا از او نفرت داشتند و این قطبیت امروزه هم وجود دارد. پس از انتخاب مجدد برای دوره سوم در ۱۹۸۷ تفرقه رشد و در کابینه جلوه کرد. او در نوامبر ۱۹۹۰ از مقام خود استعفا داد.

درس‌هایی از مارگارت تاچر

صریح و روشن و سازش‌ناپذیر باشید. در مورد موضع خود مردم را روشن کنید. سازش یعنی هیچ‌کس آن‌چه را واقعاً می‌خواهد نمی‌یابد. بهتر است یک جایگزین واضح و حل مسئله منسجم ایجاد کنید و سپس به آن بچسبید. اگر لازم است می‌توانید همواره پرسش‌ها را جواب دهید و بعد موضع خود را تعدیل کنید. اما مردم صلابت می‌خواهند به شرطی که توجیه آن عرضه شود. به طرفداران آن‌چه را می‌خواهند بدهید. تاچر به‌خوبی حامیان خود را درک کرد و توانست آن‌چه را می‌خواهند بدهد: یک بینش روشن، پیشرفت به سوی اهداف، اولویت‌هاو تغییر او در نطق «زنان اهل پشت کردن نیستند» می‌گوید: «اگر بتوانم یک دکمه را فشار دهم و مشکل بیکاری را حل کنم، فکر می‌کنید همین الان دکمه را نمی‌زنم؟ آیا کسی فکر می‌کند در ادامه بیکاری کنونی کوچک‌ترین بهره‌برداری سیاسی وجود دارد یا یک مذهب اقتصادی که بیکاری جزو مراسم آن است؟»

شجاع باشید اما همواره دنبال کمک بگردید. مارگارت تاچر یک سخنران بزرگ نبود و در مورد سخنرانی و رسیدگی به رسانه‌ها درس می‌گرفت. گاه گسستگی خاصی میان سخنان او بود که منش او در خلوت نیز چنین نشان می‌داد. در نطق او سخت‌گیری با ادراک، استدلال منطقی بی‌رحمانه با طنز متعادل می‌شد اما گاه ارایه او معتدل نبود. هرچند وقتی او گرم یک استدلال دقیق بود (و در این کار مهارت داشت) به‌عنوان یک سخنران انگیزه بخش و نیرو دهنده، راهنما و رهبری بی‌همتا بود: «اگر مردم

ما احساس کنند جزو یک ملت بزرگ هستند و آماده خواستن الزامات حفظ عظمت آن، ما یک ملت بزرگ خواهیم بود و خواهیم ماند. پس چه چیز ما را در دستیابی به آن متوقف می‌کند؟ پس چه چیز مانع راه است؟»

یک تحلیل منطقی و متقاعدکننده همراه دستورالعمل شخصی و آمرانه. تاچر به‌عنوان صدراعظم مهارت و منطق یک دانشمند (شیمی‌دان) و یک وکیل دعاوی را داشت. او مستمر علل پدیداری یک رویداد را بیان می‌کرد، سپس با بینش روشن، آینده وضعیت را شرح می‌داد. او می‌توانست ایده‌هاش را با همان قدرت بفروشد که ایده‌های مخالف را در هم می‌شکست: «بدون اقتصاد سالم نمی‌توانیم جامعه سالم داشته باشیم. بدون جامعه سالم، نمی‌شود اقتصاد را چندان سالم نگه داشت.»

میراث تاچر

از تمام صدراعظم‌های پس از جنگ بریتانیا دو نفر در شکل دهی به بریتانیای مدرن بیشتر سهیم بودند: کلمنت اتلی که پیشرو دولت رفاه بود و به جنبه رسیدگی و جامعه گرایی زندگی بریتانیایی توجه داشت و مارگارت تاچر که زندگی اقتصادی و کارآفرینی بریتانیا را همراه تأکید روی مسئولیت فردی و هویت ملی احیاء کرد.

تواضع و درک صبورانه به سبک تاچر نمی‌آمد بلکه او دقیق و سخت‌گیر یا تا حدی نامهربان بود و این به زیان او تمام شد زیرا بیش از تفکرات و سیاست او، این خصایص جلوه می‌کرد و مشکلاتی برایش ایجاد کرد. با این حال او برای مردم رهبری و پویایی آفرید و سه انتخاب پیاپی را برنده شد.



لئون تروتسکی
۱۸۷۹ - ۱۹۴۰
شوروی

لئون تروتسکی

«قدرت تاریخی که شاکی در این محکمه نماینده آن است عبارت است از خشونت سازمان‌یافته اقلیت علیه اکثریت. قدرت جدید که طلیعه‌دار آن شوروی است اراده سازمان یافته اکثریت است که اقلیت را به نظم می‌خوانند. در این تمایز، حق انقلابی وجود شوروی نهفته است، حقی که فراسوِ هر تردید اخلاقی یا حقوقی است.»[1]

لئون تروتسکی هفتم نوامبر ۱۸۷۹ با نام «لف داویدویچ برنستین» در یانوکوا امپراتوری روسیه (که امروزه کیروهارد اکراین است) متولد شد. تروتسکی از رهبران انقلاب روسیه بود و دستیار لنین و یک نظریه پرداز مارکسیست. او ابتدا کمیسار خلق در امور خارجه و سپس بنیانگذار و فرمانده ارتش سرخ و کمیسار خلق جنگ شد و از اولین اعضای پولیت بورو بود.

پس از رهبری درگیری علیه سیاست‌ها و ظهور استالین در دهۀ بیست و افزایش نقش بوروکراسی در اتحاد شوروی، تروتسکی (که آن زمان شانس آورد توانست فرار کند) از حزب کمونیت اخراج و از اتحاد شوروی

---

۱. نطق لئون تروتسکی، محکوم به حبس ابد در دادگاه تزاری، سنت پترزبورگ، روسیه، جمعه دوم نوامبر ۱۹۰۶.

دیپورت شد و در ۲۱ آگوست ۱۹۴۰ در تبعید در مکزیک توسط یکی از عمال استالین به نام رامون مرکادر به قتل رسید.

تروتسکی پس از انقلاب ۱۹۰۵ رهبر اتحادیه سنت پترزبورگ شد. در دسامبر، این اتحادیه اعلامیه‌ای دال بر نفی پرداخت بدهی و وام اخذ شده توسط دولت تزاری منتشر کرد. اتحادیه تحت محاصره ارتش در آمد و رهبران آن دستگیر و در ۱۹۰۶ به اتهام شورش مسلحانه محاکمه شدند. تروتسکی حین محاکمه طرفدار سوسیالیسم بود، نیرویی که می‌رفت تا سیاست قرن بیستم را تحت تأثیر قرار دهد به‌ویژه از ۱۹۱۷ الی ۱۹۸۹. این سخنرانی تروتسکی مهم بود تا جانش را نجات دهد و موقعیت او را در آینده روسیه مستحکم کند. او در محاکمه بهترین سخنان عمر خود را بیان کرد و به‌عنوان سخنوری بلیغ شهرت یافت. او به‌رغم این – یا به علت این – به دیپورت شدن محکوم شد و سپس ۱۹۰۷ به لندن گریخت. این عصر خشونت، فقر شدید، اعتصاب و خیانت بود. مردم عصبی، هراسان و مردد بودند.

درس‌هایی از لئون تروتسکی

مسائل مخالفان را درک و به صراحت بررسی کنید. سپس آن‌ها را به نحوی غیرتهاجمی تفککی کنید زیرا قرار است نطق شما در یک دادگاه بیان شود. تروتسکی در درک طرف مقابل بحث و سپس نابودی او استاد بود. این یک فن مناسب سخنوری است. او غالباً با پرسیدن این کار را می‌کرد. از قبیل: «پس می‌خواهید چه کنیم؟ اگر به روش شما عمل کنیم، مشکلات این است. به همین دلیل، این بهترین راه پیشرفت است.»

دیدگاه و اعمال خویش را توضیح و سپس دگرگونی را با قدرت پرورش دهید. تروتسکی در دورانی انقلابی می‌زیست که مردم هم از تغییر و هم وضع موجود متنفر بودند. او این را درک می‌کرد و صبورانه و با

انرژی آن را توضیح می‌داد. چه چیز روال جاری اجتماعی نادرست است و چگونه بهبودی حاصل می‌شود.

برخلاف تعصب و تمامیت‌خواهی که خصیصه رژیم کمونیست است، نطق تروتسکی امیال آرمانی و احساسی را بیان می‌داشت، به‌ویژه در عصر قبلِ انقلاب ۱۹۱۷: «اتحادیه، به‌عنوان قدرت جدید تاریخی و تنها قدرت در عصر ورشکستگی کامل اخلاقی، سیاسی و فنی تشکیلات قدیم، به‌عنوان تنها ضامن امنیت شخصی و نظم اجتماعی بهترین معنای کلمه، خویش ار محق در رویارو قرار دادن نیروش با این عناصر می‌داند. نماینده قدرت قدیم که کاملاً بر اساس ظلم جنایتکارانه است، حق ندارد با برآشفتگی اخلاقی درباره روش‌های خشونت‌بار اتحادیه سخن گوید.»

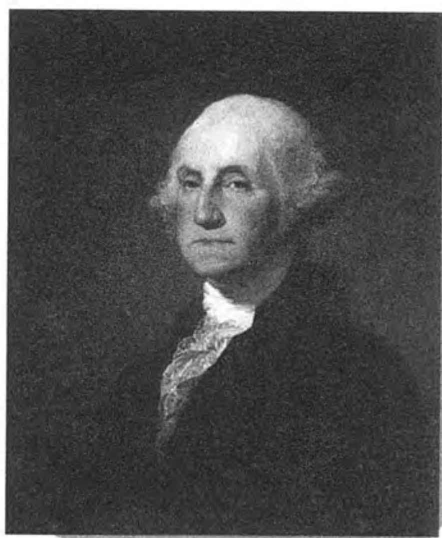
قدرت خویش را درک و اولویت حامیان را متوجه شوید. تروتسکی می‌دانست برخی با او مخالفند بنابراین جای مصالحه و رعایت حال آنان، ترجیح داد به اولویت‌هایی که با حامیان خود در آن شریک بود. بچسبد. یعنی در سال‌های قبلِ ۱۹۱۷ از آمریکا او دارای موقعیت عالی سازماندهی حامیان خویش و کنترل آن‌هااز طریق شوراهای کارگری بود.

میراث تروتسکی

میراث اصلی او کمک به ایدئولوژی مارکسیسم بود. او یک متفکر بی‌رحم و خشن و در عین حال آرمان‌گرا بود. او کاملاً معتقد بود محق است و جایی برای تردید نداشت. با این حال به‌رغم هوشمندی، موقعیت، نفوذ و پشتیبانی و ایمان به عقایدی که ابراز داشت سرانجام توسط رقیب بزرگ خود استالین کشته شد.

زمانی تروتسکی قدرت کافی برای مانور با استالین را داشت. پس با این‌که هوش و بلاغت مهم است ولی باید واقعیت امور را درک کرد.

واقعیت حقیقی، نه آن‌چه دیگران ترسیم می‌کنند. هر چیز دیگر به سادگی آرمان خواهی پوچ و نابجا است.



جرج واشنگتن

۱۷۳۲ - ۱۷۹۹

آمریکا

جرج واشنگتن

«نام آمریکایی که به شما تعلق دارد، به مفهوم ملی شما، باید همواره غرور و وطن‌پرستی عادلانه را ستایش کند.»[1]

جرج واشنگتن ۲۲ فوریه ۱۷۳۲ متولد شد و ۱۴ دسامبر ۱۷۹۹ درگذشت، او اولین رییس‌جمهور آمریکا بود و از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۷ در این مقام به سر برد. در ۱۷۲۹ یک نطق وداع برای خاتمه دورهٔ اول تصدی مقام با کمک جیمز مدیسن نوشت (که از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۷ رییس‌جمهور بود). هرچند واشنگتن مورد انتقاد کابینه قرار گرفت و موافقت کرد یک دوره دیگر در مقام خود بماند. این‌جا بود که نطق قبلی را بازنگری کرد که این بار با کمک الکساندر همیلتن انجام شد. تاریخ نگاران معتقدند سبک از همیلتن و ایده از واشنگتن بود. نطق وداع توسط واشنگتن قرائت نشد ولی منتشر شد. در تاریک‌ترین روزهای جنگ داخلی در ۱۸۶۲ سنا برای بزرگداشت صدوسی‌امین سالگرد تولد واشنگتن آن را قرائت کرد که این کار به دست دبیر سنا جان دبلیو. فورنی انجام شد.

بار دیگر در ۱۸۸۸ یعنی صدمین سالگرد تصویب قانون اساسی، سنا مراسم ۱۸۶۲ را به یاد آورد و مسئول مربوطه نطق واشنگتن را در ۲۲ فوریه

---

۱. نطق وداع، ایندیپندنت کرونیکل، آمریکا، یکشنبه، ۱۸ سپتامبر، ۱۷۹۶.

قرائت کرد. سپس سنا این کار را سالانه در دستور کار و از ۱۸۹۶ تا کنون هر ساله یکی از اعضای سنا از احزاب مختلف نطق ۷۶۴۱ کلمه‌ای را در سالگرد تولد او قرائت می‌کند و این کار ۴۵ دقیقه طول می‌کشد. در پایان هر بار سناتور نام خود و چند سطر یادداشت را در یک کتاب جلد چرمی که نزد وزیر کشور است ذکر می‌کند.

درس‌هایی از جرج واشنگتن

یک ساختار واضح ارایه کنید که زمینه‌های خاص را پشتیبانی کند. روی این زمینه‌ها تا حد معقول تأکید وآن را روشن کنید.

بیش از هر چیز واضح حرف بزنید. نطق واشنگتن دارای سه زمینه است. ابتدا اخطار در مورد چیزی است که فرقه‌گرایی سیاسی زیانبار نامیده می‌شود. او از آمریکاییان می‌خواهد برای صلاح کشور متحد شوند نه فقط برای یک ایالت یا گروه. زمینه دوم هشدار پرهیز از اتحاد خارجی دائمی است به‌ویژه در اروپا که موجب خطر و بدهکاری می‌شود. سوم قضیه دین و اخلاق است که او آن را «حامی غیرقابل چشم‌پوشی» در راستای سیاسی می‌داند. این زمینه است که سیاستمداران ارشد آمریکا و اروپا به آن اشاره دارند و نطق واشنگتن معمولاً در این حالت مرجع نقل قول است. واشنگتن اخلاقیات را «فنر لازم برای دولت مردمی» می‌داند و شنوندگان به این نکات توجه کردند.

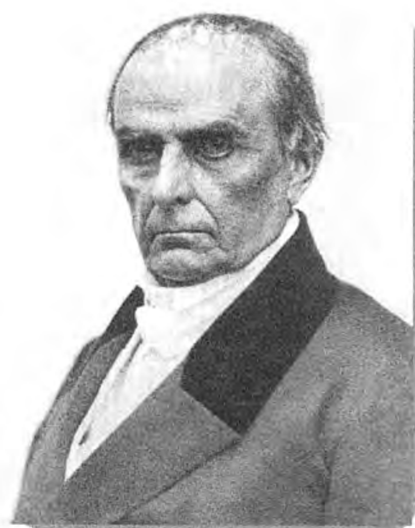
قدردانی حقیقی در مواقع لازم مناسب است. سخنران عالی از مردم (یا موقعیت) که موجب شده یک هدف، پروژه، تصمیم،استدلال و غیره عملی شود سپاسگزاری می‌کند. منظور یک فهرست خرید از مردم و مسائل نیست می‌توانید به نطق پذیرش جایزه اسکار که فهرست نام‌ها است فکر کنید بلکه منظور گنجاندن این عوامل و حامیان رویداد است. اعتبار هر چیز به ندرت فقط یک نفر را شامل می‌شود. واشنگتن «نطق وداع» خود را با یک

سطر تواضع و تکریم آغاز می‌کند: «در نگرش به لحظه‌ای که قرار است شغل دولتی من پایان پذیرد، احساس من اجازه نمی‌دهد از قدردانی و دین خود به کشورم و افتخاراتی که به من بخشید صرف‌نظر کنم.»

به ایده‌آل‌های خود مطمئن باشید و عبارات حمایت کننده، رهنمون و مشوق بیان کنید. دروغ پایدار نیست و سرانجام فاش می‌شود و چیزی بسیار کمتر از توقعات شنونده را عرضه می‌دارد. از میان توانایی‌های بزرگ واشنگتن قدرت شخصیت، مهارت رهبری و تجربه است و تا ۱۷۹۶ شخصیت و پرستیژ او در ۴۵ سال به دولت خدمت کرده بود. نطق وداع از این دارایی‌ها برای اعتبار بخشیدن به این نکات استفاده می‌کند.

میراث واشنگتن

یکی از وظایف رهبر (در کسب‌وکار و سیاست، در قرن هجدهم یا بیستم) برنامه‌ریزی جانشینی است. این یک وظیفه کلیدی و یک مهارت نادر است. نطق جرج واشنگتن مسائل مهم زندگی آمریکا (وحدت، هدف، سیاست خارجی واخلاق) را مطرح کرد. سخنان او راهنمای قانون‌گذاران و سیاستمداران از زمان تصدی مقام و به‌ویژه قرائت سالانه نطق از سال ۱۸۹۶ مهم است. مردم هنوز درباره کلمات مهم اتحاد و آزادی می‌اندیشند: «اتحاد دولتی که شما یک ملت را هم تشکیل می‌دهد برای شما عزیز هم هست. این واضح است زیرا رکن اصلی استقلال واقعی، پشتیبانی از آسایش در داخل، صلح در خارج و امنیت و رونق همان آزادی است که شما بسیار ارج می‌نهید.»



دنیل وبستر

۱۷۸۲ – ۱۸۵۲

آمریکا

دنیل وبستر

«آقای رییس‌جمهور، هرگاه دریانور روزها در هوای بد در دریای نا آشنا سرگردان است، طبیعتاً نخستین مکث توفان و اولین رخ نمایی آفتاب را مغتنم می‌شمرد تا بتواند عرض جغرافیایی خویش را محاسبه و مشخص کند عناصر طبیعت تا چه اندازه او را از مسیر دور کرده‌اند. اجازه دهید این مصلحت اندیشی را تقلید کنیم.»[1]

دنیل وبستر به‌عنوان وزیر کشور معاهده وبستر — اشبورن را که مرز میان آمریکا و کانادا را مشخص می‌کند منعقد کرد. پاسخ اول و دوم او به سناتور هین در ۱۸۳۰ از بلیغ‌ترین سخنانی است که در کنگره بیان شده است. وبستر ۱۸ ژانویه ۱۷۸۲ متولد و ۲۴ اکتبر ۱۸۵۲ درگذشت.

درس‌هایی از دنیل وبستر

با تکرار و تمرین استاد شوید. وبستر به‌عنوان نخستین خطیب آمریکایی شناخته می‌شود و نطق او در «پلی ماوث راک» ۲۲ دسامبر ۱۸۲۰ در دومین سالگرد صد ساله مهاجران او را به شهرت رساند. وبستر به‌خوبی سخنرانی را آماده می‌کرد و آن را بیشتر از حفظ بود و فقط یادداشت‌های کوچک بر می‌داشت. او کاملاً به اصول اساسی دولت مسلط بود و نقاط مختلف

۱. «دومین پاسخ به هین»، واشنگتن دی سی، سه‌شنبه/ چهارشنبه، ۲۷/۲۶ ژانویه ۱۸۳۰.

آمریکا را می‌شناخت و نظر آن‌هاو در واقع سایر ملل را درباره مسائل بین‌المللی می‌دانست. نطق او در ۱۸۲۵ حین استقرار سنگ بنای یادبود در بانکر هیل حاوی عبارات واضح درباره اصول زیربنایی جنگ استقلال آمریکا: «امید است این ستون که در میان بلندی‌های معابد بسیاری که به خدا اختصاص یافته به آسمان می‌رود بتواند احساس پرهیزکاری، وابستگی و قدرشناسی را در ذهن همگان برانگیزد. سرانجام امیدواریم آخرین بنایی که از دورنمای کسانی که ساحل وطن را ترک می‌کنند و نخستین بنایی که بازدیدکنندگان می‌بینند چیزی باشد که یادآور آزادی و شکوه این کشور باشد.»

هرگاه لازم است ایمان قوی را بستر نطق قرار دهید. کسانی که شاهد نطق «دومین پاسخ به هین» بودند، سخنرانی اختتامیه وبستر را که ۲۶ ژاویه ۱۸۳۰ ایراد شد مشهورترین نطق سنا می‌دانند. وبستر درحالی‌که سالن سنا پر بود، از صدای قوی خود بهره برد و نطقی را طی دو روز ایراد کرد که «دومین پاسخ به هین» نام گرفت و در مقابل استدلال سناتور هین بود که ملت فقط یک احتماع از ایالات خود مختار است و ایالات می‌توانند هرگاه بخواهند از آن جدا شوند. وبستر فریاد زد چنین نیست بلکه این «یک دولت مردمی است که مردم تأسیس کردند و مسئولان آن در قبال مردم پاسخگو هستند و قابل اصلاح است. همان طور که مردمی که آن را انتخاب کردند قابل اصلاحند.»

مطمئن شوید سخنان مؤثر است. پنج دقیقه مطالب مفید بهتر از یک ساعت لاطائلات است به شرطی که مطلب روشن باشد و استدلال، قوی. مطلب را خلاصه بگویید چون برای شنونده مهم است. با این‌که وبستر می‌توانست عواطف را تحریک کند ولی سخن نیز عالی بود و استدلالات دقیقی داشت. مردم مشتاق مطالعه دوئل کلامی ۱۸۳۰ با سناتور هین بودند.

بلاغت وبستر در کشور طنین افکند و او را یک دولتمرد ملی معرفی کرد. که می‌تواند بحث درباره ماهیت اتحاد را رهبری کند.

سخن شاعرانه آن زمان مؤثر بود و اگر با دقت به کار رود اکنون هم مؤثر است ولی بررسی و آماده کردن آن وقت می‌گیرد. شروع سخن او محتاطانه است: «آقای رییس‌جمهور، هرگاه دریانورد روزها در هوای بد در دریای نا آشنا سرگردان است، طبیعتاً نخستین مکث توفان و اولین رخ نمایی آفتاب را مغتنم می‌شمرد تا بتواند عرض جغرافیایی خوی شار محاسبه و مشخص کند عناصر طبیعت تا چه اندازه او را از مسیر دور کرده‌اند. اجازه دهید این مصلحت اندیشی را تقلید کنیم. و قبلِ این‌که بر موج‌های این جدال فراتر شناور شویم به نقطه جدایی مراجعه کنیم تا حداقل بدانیم اکنون کجا هستیم.» سپس او از قطع‌نامه سنا یاد می‌کند و می‌داند همگان خواهان شنیدن آن هستند، آمادگی او خیلی خوب بود.

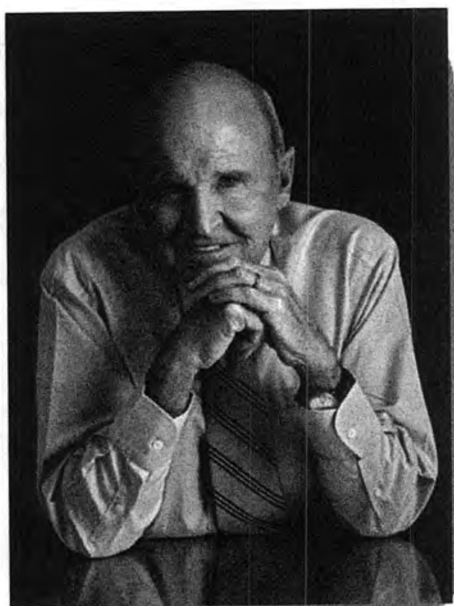
سبک را مخلوط و از یکنواختی پرهیز کنید. سبک و رویکرد وبستر روحیه ملایم را با خشم جهت دار در آمیخت. این قطعه نشانگر کارایی کاربرد زبان است هرچند طبق استانداردهای روز تصنعی است: «آقای رییس‌جمهور هنوز کاری مانده که انجام شود، که تاکنون مهم‌ترین وظیفه است و احساس می‌کنم این فرصت آن را برعهده من نهاده است و آن بیان، و دفاع، از چیزی است که فکر می‌کنم اصول حقیقی قانون اساسی است که تحت آن جمع شده‌ایم. شاید بهتر بود آرزو می‌کردم وظیفه‌ای چنین سنگین به دست‌های توانمندتری سپرده می‌شد. می‌توانستم آرزومند باشم این کار توسط کسانی انجام شود که شخصیت و تجربه و نفوذ و نظرشان را اعتبار می‌بخشد ولی متعلق به من نباشد. اما، عالیجناب، من در این موقعیت قرار گرفتم و آن را نمی‌جستم و باید به بیان احساس خویش ادامه دهم بدون

این که دغدغه خاصی در ابراز آن داشته باشم، با شفافیت اندیشه و دقت تا جایی که ممکن است.»

میراث وبستر

آیزاک بست پسر یکی از پیک‌های سنا در مورد سبک وبستر گفت: «او از قدرت خویش آگاه بود و چنان خوب کلید منابع ذهنی خویش را تحت سلطه داشت که هرگز تحریک و آزرده نشد، سبک لباس پوشیدن او در سالن سنا بی‌رقیب بود. او قبلِ نطق بی‌هدف به‌نظر می‌رسید. چنان بلند شد که گویی بر خویش کاملاً مسلط می‌شود و برای کمد به این مسئله دست راست را لابه‌لای جلیقه‌اش فرو می‌برد و دست چپ کنار بدن آویزان بود. چهره گرفته‌اش با شعله‌ای در اندرون گرما می‌یافت.» عالی نیست اگر دربارهٔ شما چنین بگویند؟

توصیف وبستر از دولت آمریکا «ایجاد شده برای مردم، توسط مردم و جوابگو به مردم» بود که بعدها توسط آبراهام لینکلن درنطق گتیزبرگ در کلمات «دولت مردم، توسط مردم، برای مردم» انعکاس یافت. وبستر «دومین پاسخ به هین» را به منظور تهیه یک اعلامیه ویرایش و قطعه بلاغی را به یک سند انگیزه بخش و بسیار موضوع مطالعه تبدیل کرد. وقتی برای آن گذاشت همان وقت آماده کردن سخنرانی بود. وبستر برای آمادگی نطق جهت چاپ آن را از حالت سخنرانی به حالت مناسب برای مطالعه مردم در همه جا تبدیل کرد. او برای تطبیق نطق وقت گذاشت زیرا می‌دانست فنون، ضرب المثل، زبان محاوره و مکث که برای شنونده جالب است روی صفحه چاپی اثر ندارد. این یک درس خوب برای همه ما است.



جان فرانسیس (جک) ولش

۱۹۳۵ -

آمریکا

جک ولش

«مهم است بدانید مجبور نیستید بین یک شرکت با تولید زیاد و شرکت با مسئولیت اجتماعی انتخاب کنید. شما هر دو را دارید.»[1]

جان فرانسیس (جک) ولش ۱۹ نوامبر ۱۹۳۵ متولد شد. او از ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱ رییس جنرال الکتریک بود و به رهبر عالی کسب‌وکار شهرت یافت. با تلاش او DE یک کاسه و کارش رقابتی‌تر شد. در ۱۹۸۱ او در نیویورک نطق «رشد سریع در اقتصاد با رشد کند» را ارایه کرد. به گفته رسانه‌ها این آغاز تمرکز مدیران (شامل ولش) روی موضوع ارزش سهامدار است.

درس‌هایی از جک ولش

اگر سختگیری کنید باید بتوانید آن را با مهارت مدیریتی استثنایی پشتیبانی کنید. بی‌پردگی ولش او را فردی آتشین مزاج، مجادله جو، و وارث مارد ایرلندی‌اش می کند. ولش برای رساندن مطلب از قصه‌های کاری بهره می‌برد و نیز تجارب شغلی را با علاقه نقل می کند و مخاطبان، همکاران، سایر مدیران و سیاستمداران این عشق به کار را مسری می‌یابند. او مطالب خود را با واقعیات، طرح‌های خود را با مثال و تصمیمات را با عملکرد مؤثر پشتیبانی می کند.

---

۱. نطق «شرکتی که به آن افتخار می‌شود» برای سهامداران در اجلاس سالانه جنرال الکتریک در ۱۹۹۹، کلیولند اوهایو، چهارشنبه ۲۱ آوریل ۱۹۹۹.

زرنگی تا موقعی که می‌دانید چه جوابی می‌گیرید خوب است. این نطق از لحاظ بیان ارقام عملکرد جنرال الکتریک هوشیارانه است ولی او دربارهٔ امور انسانی و عملکرد شرکت برای جوامع بزرگ اطراف جهان هم حرف می‌زند. مخاطبان جلسه عام سالیانه ارقام شرکت را به‌خوبی درک و سپس احساس دو چندان خوبی در مورد باز گرداندن چیزی می‌کنند: «ما یک رقم بزرگ دیگر در ۱۹۹۸ علاوه بر ۱۰۰ میلیارد دلار عایدات برآورد کردیم. در اجلاس رؤسا، در فیلادلفیا، ۱۹۹۷، یک رهبر انگیزه بخش یعنی ژنرال کالین پاول کسب‌وکار سیستم‌های صنعتی ما را به چالش کشید، تا معیار داوطلبی جنرال الکتریک را بالا برد و به گام یک میلیون ساعت خدمات داوطلبانه جوانان آمریکا در سال تا آوریل ۲۰۰۰ متعهد شد. افراد جنرال الکتریک ارقام درشت رندی مثل این را دوست دارند و مایلنددر آن‌چه اهداف گسترده شده می‌نامیم مشارکت کنند. آن‌ها این یکی را از پارک به در کردند.»

نیروِ شخصیت خود را حین سخنرانی القا کنید. ولش یک داستان‌سرای بزرگ است و همین مایه یک سخنور خوب را تشکیل می‌دهد. او با هیکل عضلانی و پهن و صورت پریده رنگ شبیه یک تاجر موفق نیست. همیشه کمی لکنت دارد که از زمان طفولیت با او است ولی مطالب خود را با نیروِ خالص شخصیتی به کرسی می‌نشاند که با اشتیاق مسری جهت برنده شدن و توجه کامل نشان دادن به جزییات که عیب بسیاری از مدیران است در آمیخته. این کیفیات بسیاری افراد را درون یا بیرون جنرال الکتریک بر می‌انگیزد و این با نطق‌های او که درباره موضوعات مدیریت بین‌المللی است ادامه یافته است. او را یک سخنور عالی می‌دانند و از همان ابتدا مبالغ هنگفتی در سطح جهانی برای سخنرانی‌های عمومی او پرداخت شده است.

میراث جک ولش

فلسفه ولش در جنرال الکتریک آن است که یک شرکت یا باید در صنعت شماره یک یا دو باشد یا کلاً بازار را ترک کند. این یک رویکرد ساده، صریح و جاه‌طلبانه است و روی دستیابی به نتیجه و ایجاد ارزش سهامدار متمرکز. این فلسفه توسط هیئت مدیره آمریکا و در اثر موقعیت و شهرت مستمر ولش، در جهان رونوشت برداری می‌شود.

شهرت ولش اصولاً براساس صراحت و سخت گیری او در ملاقات با مدیران است. اما او را خوش رفتار هم می‌دانند. او مدیریت نُه لایه جنرال الکتریک را پیاده سازی کرد و احساس غیرتشریفاتی بودن را به شرکت بخشید و برنامه کیفیت «شش سیگمای» موتورولا را اتخاذ کرد که اواخر ۱۹۹۵ برای شرکت عایدات فراوانی داشت. در ۱۹۹۹ مجله فورچون او را مدیر قرن نامید.



توماس وودرو ویلسن

۱۸۵۶ - ۱۹۲۴

آمریکا

وودرو ویلسن

«کار ترسناکی است که این مردمان بزرگ صلح‌جو را به جنگ هدایت کنیم، اما حق از صلح گران قدرتر است و ما برای آن‌چه همواره در دل عزیز می‌داریم خواهیم جنگید. برای دموکراسی، برای حقوق کسانی که زیر بار قانون می‌روند تا در دولت خود جایی داشته باشند، برای چیرگی سراسری حق توسط تجمیع آزاد مردان چنان که صلح و ایمنی را به تمام ملل عرضه و هان را سرانجام آزاد کنند.»[1]

دکتر توماس وودرو ویلسن ۲۸ دسامبر ۱۸۵۶ متولد و ۳ فوریه ۱۹۲۴ درگذشت. او بیست و هشتمین رییس‌جمهور آمریکا از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ بود.

در سوم فوریه ۱۹۱۷ ویلسن قطع روابط سیاسی با آلمان را به کنگره اطلاع داد. دوم آوریل همان سال پیام جنگ را به اجلاس مشترک کنگره فرستاد و خواستار اعلام جنگ علیه آلمان شد و کنگره موافقت کرد. ویلسن معتقد بود درگیری رسمی در جنگ برای امنیت دموکراسی آمریکا ضروری است: «کشتی‌های آمریکا غرق شده، حیات آمریکاییان به طرق مختلفی اتلاف شده که دانستن آن‌ها تکان‌دهنده است، بلکه کشتی‌ها و مردمان سایر ملل بی‌طرف یا دوست به همان نحو در آب‌ها غرق شده و خشک و تر با هم سوخته است.»

---

۱. «پیام جنگ»، کنگره، واشنگتن دی سی، آمریکا، دوشنبه دوم آوریل ۱۹۱۷ .

درس‌هایی از وودرو ویلسن

نطق حاوی انتظارات از آمریکار و وظایف آن در دفاع از خویش و دیگران بود. او می‌گفت جنگ تهدیدی است برای ممالک متمدن و خوش رفتار و این نطق در کنگره به کوتاه شدن مدت جنگ کمک کرد: «جهان باید برای دموکراسی امن شود. صلح باید براساس بنیان آزموده آزادی سیاسی بنا شود. ما خود پرست و خواهان پیروزی و سلطه نیستیم و خود را مصون نمی‌دانیم و پاداشی برای ایثار داوطلبانه نمی‌خواهیم. ما فقط یکی از قهرمانان هستیم.»

آمادگی برای نوع جمعیت متفاوت است اما حیاتی. کشور می‌دانست جنگ قطعی است و ویلسن دوم آوریل را تاریخ اعلام قضیه به کنگره نامید. آن شب او نطق را بازخوانی و اصلاح کرد و گفته می‌شود بیشترین تشویق یک رییس‌جمهور را در کنگره دریافت کرد. پیام جنگ سه عامل اصلی داشت: سبک، مضمون و تأثیر دراماتیک. به‌عنوان یک سخنرانی ساختار خوبی داشت بود و مهارت نویسندگی ویلسن را نشان داد. اصطلاحات او عالی و قدرتمند است. تمام نطق‌ها برای به جنگ کشاندن یک کشور نیست ولی به‌هرحال نطق شما باید آمادگی و ساخت خوبی را داشته باشد. سخنوری همواره بر یک زمینه ارزشمند استوار است و باید بر آرمان‌های شنونده تأکید کند. پیام جنگ به یک اوج دست یابد، موقعیت را توصیف کند و سپس امید دهد پس از اتخاذ تصمیم جنگ، کشور با افتخار پیش می‌رود: «ما جان و مال خود را وقف این وظیفه و هر آن‌چه هستیم و داریم می‌کنیم، با غرور آن دسته افرادی که می‌دانند زمان آن رسیده که آمریکا مفتخر است تا خون و توانایی خویش را برای اصولی که بدان حیات و سعادت و صلح بخشیده فدا کند. خدا یارش باد که کار دیگری نمی‌تواند کند.» سخنرانی با زبان دل مردم و رهبران آن‌هاسخن می‌گوید، چه با نتیجه

موافق یا مخالف باشند. این نطق الهام‌بخشی است و درست یا نادرست با آرمان غالب در مورد آزادی مطابقت دارد.

می‌توان دشواری نطق را پنهان کرد یا بر آن غلبه. بسیاری سخنرانان بزرگ دارای مشکلات گفتاری از قبیل لکنت، تکرر، و خوانش پریشی هستند از جمله: پادشاه جرج ششم، ویستون چرچیل، لویس کارول، رودی جولیانی، ترومن کاپوت، رابرت کندی، امپراتور کلودیوس، همفری بوگارت، ژنرال آتنی السیبیادس، مرلین مونرو، جیمز استوارت، تایگر وودز، دموستنس، ازوپ، لنین، ارسطو، اسحاق نیوتون، آنورین، بیوان، جک ولش، جیمز ارل جونز و آلن تورینگ.

ولسن دچار خوانش پریشی بود و اختلال حواس پرتی داشت. او به خودش تندنویسی آموخت تا عدم امکان درست نوشتن را جبران کرده باشد. هرگاه می‌شد با کمک چند یادداشت سخنرانی می‌کرد.

میراث ویلسن

همواره نطق را تمرین می‌کرد، ویلسن معتقد بود جنگ جهانی اول باید «جنگی باشد که به جنگ‌ها خاتمه دهد.» او می‌دانست تنها راه صلح واقعی وادار کردن ملل مهاجم به جست‌وجوِ صلح به‌عنوان گزینه‌ای در قبال جنگ است. جاه‌طلبی او در تشویق به صلح تابع شرایطی بود که از درگیری‌های آتی ممانعت کند. نقشه او ثمر نداشت و ۲۱ سال پس از پایان جنگ اول، جنگ جهانی دوم آغاز شد.

ایده‌های ویلسن به‌ویژه درباره سیاست داخلی در کنگره و میان مردم پرطرفدار بود هرچند سیاست خارجی او همواره مطابق برنامه‌ریزی اجرا نشد. مثلاً او نتوانست کنگره را وادار به قبول عضویت آمریکا در لیگ ملل کند. هرچند سیاست خارجی تحت اداره او بازنگری شد و آمریکا را در سیاست بین‌المللی ذی‌نفوذ کرد.

قبلِ پایان دوره ریاست‌جمهوری، جایزه نوبل به ویلسن اعطا شد. او خرسند بود ولی نه آن‌قدر که از عضویت آمریکا در لیگ ملل شاد می‌شد. میراث اصلی او تلاش‌هایی بود که به تأسیس سازمان ملل متحد منجر شد. نخستین دوره ریاست او شاهد قانون‌گذاری چالش‌برانگیز برای کارتل‌های بانکی و عملیات صنعتی به نفع مالکان کسب‌وکار بود و بین کارگر و کارفرما تعدیل برقرار کرد. این تغییرات فدرال که به اندازه سیاست خارجی چشمگیر نبود در ایجاد ثبات برای اقتصاد آمریکا و ترویج عدالت در صنعت، کشاورزی و تجارت مؤثر بود.



اپرا گیل وینفری

١٩٤٥ -

آمریکا

اپرا وینفری

«خدا از مردم خوب برای انجام کار خیر استفاده می‌کند.»[1]

اپرا گیل وینفری ۲۹ ژانویه ۱۹۵۴ متولد شد. او ابتدا یک مجری تلویزیونی بود. اپرا مالک انواع رسانه‌ها و از افراد نوع دوست است. برنامه تلویزیونی بین‌المللی او «شو اپرا وینفری» جوایز زیادی برده است و بهترین شو گفت‌وگو شناخته شده است. اپرا در ۲۰۰۶ از باراک اوباما حمایت کرد و موجب جلب یک میلیون رأی در انتخابات برای حزب دموکرات شد. خیلی‌ها از او پیروی می‌کنند.

مجله تایم از ۲۰۰۴ الی ۲۰۰۸ او را جزو با نفوذترین مردم جهان نامید و در ۲۰۰۵ بزرگ‌ترین زن تاریخ آمریکا در یک همه‌پرسی شناخته شد. در یکم دسامبر ۱۹۵۵ در مونتگمری آلاباما یک زن آمریکایی آفریقایی‌تبار به نام رزا پارکز دستور راننده اتوبوس را برای دادن جای خود به یک مسافر سفیدپوست رد کرد. این اولین بار نبود که چنین اتفاقی افتاد و دیگران در دعاوی مشابه در دیوان عالی برنده شده بودند ولی مورد اخیر موجب بایکوت اتوبوس مونتگمری شد و ذهنیت ملت را تغییر داد.

---

۱. در ستایش رزا پارکز، کلیسای AME متروپولتین، واشنگتن دی سی، آمریکا، ۳۱اکتبر ۲۰۰۵.

رزا پارکز به نماد مقاومت در قبال تبعیض نژادی تبدیل شد. او با رهبران حقوق مدنی مثل مارتین لوتر کینگ جونیور همکاری کرد و موجب ترویج افکار او شد.

درس‌هایی از اپرا وینفری

نطق می‌تواند ساده باشد. سادگی در محتوا و احساسات در صورت آمادگی خوب سخنرانی، مؤثر است. بسیاری از سخنرانان مایلند در پایان روز چند کلمه را روی تکه کاغذی یادداشت و بقیه زیاده روی می‌کنند. نطق اپرا وینفری ساده است و قصه‌ای را از ته دل بیان می‌کند: «آن روز که تو جات را در اتوبوس به دیگران ندادی، تو، خواهر رزا، مسیر زندگی مرا عوض کردی و زندگی بسیاری مردم جهان را تغییر دادی. اگر او تصمیم به نشستن نمی‌گرفت من امروز و هر روزه در مکانی که حالا هستم نبودم. من این را می‌دانم. من این را می‌دانم. من این را می‌دانم. و به آن افتخار می‌کنم. اگر او چنین نمی‌گفت ما تکان نمی‌خوردیم.»

میراث وینفری

رزا پارکز در کتابش «رزا پارکز، داستان من» می‌نویسد: «مردم می‌گویند چون خسته بودم جام را ندادم ولی این درست نیست. من از نظر جسمی خسته نبودم، پیر نبودم، ۴۲ سال داشتم، خیر من فقط از تسلیم شدن خسته بودم.» اپرا وینفری این نقل قول را مبنای سخن گفتن دربارهٔ زندگی رزا پارکز قرار داد.

بسیاری ستایش رزا پارکز را تحسین می‌کنند: «و آن لحظه که تصمیم به ماندن در صندلی گرفتی، انسانیت خویش را احیاء کردی و به همه ما بخشی از خودمان را برگرداندی. من به این دلیل از تو سپاسگزارم. نطق قوی، عاطفی و دقیق بود و حقیقت را گفت و حرف دل خیلی‌ها بود.



آدلاین ویرجینیا وولف

۱۸۸۲ - ۱۹٤۱

بریتانیا

ویرجینیا وولف

«اجازه دهید فرضیه‌بافی کنم، زیرا دستیابی به واقعیات سخت است، چه می‌شد اگر شکسپیر یک خواهر با استعداد به نام جودیت داشت.»[1]

آدلاین ویرجینیا وولف ۲۵ ژانویه ۱۸۸۲ متولد شد و ۲۸ مارس ۱۹۴۱ خودکشی کرد. او یک داستان‌سرای انگلیسی بود و اکنون از چهره‌های پیشروِ قرن بیستم محسوب می‌شود. بین پایان جنگ جهانی اول و شروع جنگ دوم وولف چهرهٔ برجسته جامعه ادبی لندن و عضو گروه بلومبزبری بود. مشهورترین کار او داستان‌های خانم دالوی (۱۹۲۵)، به سوی فانوس دریایی (۱۹۲۷)، اورلاندو (۱۹۲۸) و اتاقی از آنِ خود (۱۹۲۹) است. می گفت: «اگر زنی بخواهد داستان بنویسد باید پول و اتاقی از آن خود داشته باشد.» این جمله آخر دستمایه نطق ۱۹۲۸ در دانشگاه کمبریج شد.

نطق، کاوش ویرجینیا وولف برای یافتن زندگی زنان درگذشته و او متعجب بود چرا زن‌هامثل مردها ادبیات عالی خلق نکردند و عللی را که موجب نوشتن موفقیت‌آمیز بود نام می‌برد و تصور کرد: اگر شکسپیر خواهری به نام جودیت داشت چه رخ می‌داد.

---

۱. نطق «زنان و داستان» در کالج های گیرتون و نیونهام، دانشگاه کمبریج، بریتانیا، شنبه ۲۰ اکتبر و جمعه ۲۶ اکتبر ۱۹۲۸.

درس‌هایی از وولف

از داستان توصیفی و مثال برای رساندن مطلب استفاده کنید. وولف دنبال شرایط لازم جهت ایجاد اثر هنری بود. مثلاً آیا جنسیت اثر دارد؟ او می‌خواست بداند خواهر شکسپیر چه حالتی می‌توانست داشته باشد و این زمینه داستان سرایی شد: «نمی‌توانستم از تفکر خودداری کنم، هم چنان که به آثار شکسپیر در طاقچه نگریستم کاملاً غیرممکن می‌نمود زنی بتواند در عصر شکسپیر نمایش‌نامه‌های او را بنویسد. اجازه دهید فرضیه‌بافی کنم، زیرا دستیابی به واقعیات سخت است، چه می‌شد اگر شکسپیر یک خواهر با استعداد به نام جودیت داشت.»

او زنان دانشجوِ مقابل خود را انتقام‌جویانه خواهر فرضی شکسپیر می‌دانست، یک دختر با استعداد و جاه‌طلب که در این سناریو می‌رود در اثر عواقب کوشش بی‌نتیجه در دستیابی به جاه‌طلبی خالقانه خویش خودکشی کند. نطق «زنان و داستان» صمیمانه است و ضد و نقیض: درواقع سلسله‌ای از اندیشه است شنونده بیش از آن‌چه می‌انگارید می‌فهمد. همه‌چیز را بیان نکنید. این مردم تلویزیون و سینما می‌بینند و داستان را همیشه خوب دنبال می‌کنند. ویرجینیا وولف انتظار دارد شنونده بدون گفتن همه‌چیز، مضمون را دریابد. مجبور نیستید به تفصیل در مورد ایده‌ای بگویید که بعد عرضه می‌شود. بدانید مردم مطالب را بدون تفصیل و پاورپوینت درک می‌کنند و می‌توانند از هر ایده به ایده دیگر بروند بدون این‌که پل‌های زیادی طی کنند.

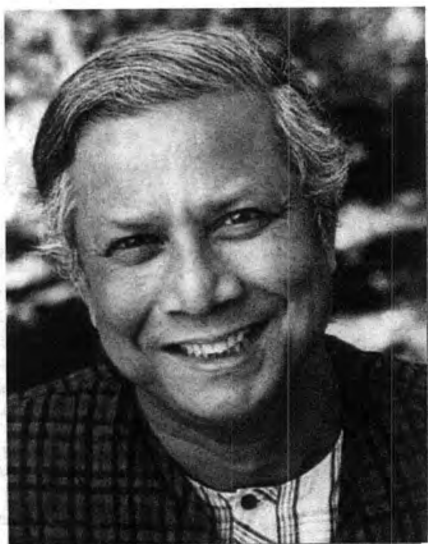
در موقع مناسب ضدو نقیض گویی کنید. وولف هر قسمت را طوری شروع می‌کرد که انگار وسط صحبت قطع شده بود. این یک فن خوب است که شما را در مقابل شنونده گرم و علاقه مند نشان می‌دهد. این نوعی بیان «خب کجا بودیم؟» است. بیش از هر چیز قصه او به‌یادماندنی است. به

یادماندن خوب است. وولف نتیجه می‌گیرد: «این کمابیش نحوه پیشرفت قصه است، فکر می‌کنم، اگر زنی در عصر شکسپیر نبوغ او را داشت، می‌توانستم حدس بزنم آن وقت اشعار زیادی بدون امضاء می‌نوشت، غالباً زنی بود که...»

میراث وولف

نطق زمانی ایراد شد که زنان اندکی برای مستقل بودن کار می‌کردند. زنان از لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی در اولویت دوم بودند. ویرجینیا وولف نگاهی داشت بر تاریخ آموزش زنان و مردان انگلستان. می‌پرسد چرا مردان آن‌قدر پول دارند که پسران شان بتوانند تحصیل کنند ولی زنان پول کمی برای سپردن به دخترشان دارند: «اگر مایلید کتابخانه را قفل کنید اما نمی توانید بر آزادی ذهن من قفل و چفت و بست بزنید.» این نطق و داستان «اتاقی از آنِ خود» بود که تمرکز روی آینده آموزش زن و جامعه را ایجاد کرد. وولف می‌گفت: «اکنون اعتقاد دارم این شاعر که هرگز کلمه‌ای ننوشت و در تقاطع‌ها دفن شد هنوز زنده است. او در شما و در من و بسیاری زنان که امشب این‌جا نیستند زنده است، زیرا آن‌ها اکنون در حال شستن ظروف و خواباندن بچه در تخت خواب هستند.»

ویرجینیا وولف را یک فمینیست و مدرنیست می‌دانند زیرا روز حقوق زن برای زیستن زندگی که بازتاب زندگی مردان باشد تمرکز داشت.



محمد يونس

- ١٩٤٠

بنگلادش

محمد یونس

«معتقدم نمی‌توان با اقدام نظامی بر تروریسم غلبه و باید آن را به شدیدترین لحن محکوم کرد. ما باید علیه آن موضع بگیریم و تمام روش‌های خاتمه آن را پیدا کنیم. باید علل ریشه‌ای تروریسم را مشخص کنیم تا آن را برای همیشه خاتمه دهیم. معتقدم صرف منابع در جهت بهبود زیست فقرا راهکار بهتری از صرف آن برای اسحله است.»[1]

محمد یونس ۲۸ جون ۱۹۴۰ در چیتاگونگ یا بنگلادش امروزی متولد شد. او یک بانکدار و اقتصاددان موفق بنگلادشی بود که بانک مشهور بین‌المللی گرامین را بنیان نهاد و از طریق آن ایده «خرده اعتبار» یعنی وام به کارآفرین‌های فقیر را که سایر بانک‌ها به آنها وام نمی‌دهند مطرح کرد. در ۲۰۰۶ او جایزه صلح نوبل را برای «تلاش در ایجاد توسعه اقتصادی، پیشرفت از پایین» اخذ کرد.

درس‌هایی از محمد یونس

از موقعیت خود برای نمایش احساسات و توصیف اعتقادات بهره گیرید. یونس نطق جایزه نوبل ۲۰۰۶ را برای تأکید روی اهمیت اقتصاد در

---

۱. نطق «فقر تهدیدی برای صلح» که حین دریافت جایزه نوبل ۲۰۰۶ در اسلو نروژ یکشنبه ۱۰ دسامبر ۲۰۰۶ ایراد شد.

ممانعت از مشکلات اجتماعی/ سیاسی به کار برد. از نظر او مردم در رفاه شورش نکرده و رفتار افراطی ندارند، در حالی که فقرا چنین هستند. این نظرگاه ساده لوحانه‌ای است اما او آن را در نطق خودهوشمندانه و با تسلط به کار گرفت. او محیطی را که افراد بی‌چیز در آن شاد و مفتخر باشند می‌شناخت. می‌دانست خرده اعتبار مفید است.

با این‌که تعداد کمی از ما زرق و برق سکوِ نوبل برخورداریم ولی هنوز معقول است بهترین راه ارایه نظرات و تجارت خود را پیدا کنیم. با بیان داستان می‌توان مثال آورد و نظر را منتقل کرد.

هوشیار و مراقب باشید. یونس فردی آرام، متفکر، متین و هوشمند است: کیفیاتی که مدت‌ها قبلِ این‌که جایزه نوبل را ببرد وجود داشت. حین ارایه نظر، برنامه عمل یا رفتار خاص، اتخاذ یک سبک اندیشیده موفقیت‌آمیز است. افرادی که از تریبون به‌عنوان یک فرصت استفاده می‌کنند، آمادگی بیشتر، تفکر عمیق‌تر و عملکرد بهتری خواهند داشت.

قدرت صراحت و شجاعت را درک کنید. بحث در مورد نحوه نبرد با تروریسم عاطفی و پیچیده است. یونس گفت: « فقر عبارت از فقدان حقوق بشر است. سرخوردگی، تهاجم و خشم ناشی از فقر مانع صلح در جامعه است. برای ایجاد صلح پایدار باید زندگی معقولی برای مردم فراهم کرد.»

یونس این مطلب را در نطق دسامبر ۲۰۰۶ با درک و روشنی بیان کرد. تحلیل او ساده و تفکر برانگیز بود: آثار تروریسم را از بین نبرید، علل را بیابید و این کار را با اسلحه انجام ندهید بلکه از ابزارهای اقتصادی/ مالی استفاده کنید.

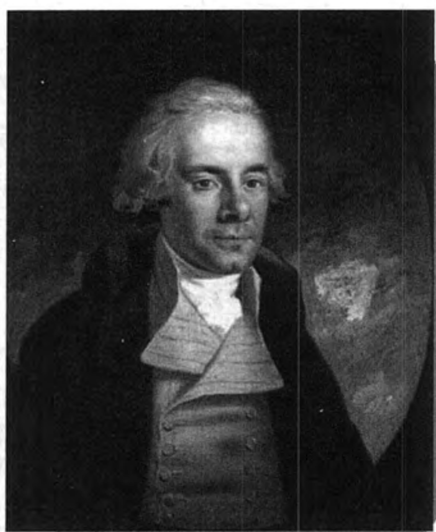
توان خود را به کار گیرید. یونس خصایص یک استاد موفق و یک مدیر پیشرو کاری را داشت و در نطق جایزه نوبل خصوصیات یک سخنران و مدیرعامل را هم نشان داد. او با قدردانی از مشارکت و موفقیت مردم آغاز

کرد. او جالب، الهام‌بخش، منطقی، مجرب و صاحب اختیار به‌نظر می‌رسید. از یادداشت استفاده می‌کرد ولی مطلب را کاملاً می‌شناخت و در نتیجه یادداشت‌ها فقط یک تور ایمن بود (که کار بدی نیست). او با همان مطالب آغازین مطلب را تمام کرد: «گرامین مرا به خلاقیت انسان معتقد کرد و به این نتیجه رسیدم که انسان برای رنج کشیدن از گرسنگی و فقر آفریده نشده است.»

میراث یونس

یونس در هیئت مدیره بنیاد سازمان ملل متحد که یک نهاد خیریه است و در ۱۹۹۸ تأسیس شده خدمت می‌کند که با مشارکت بخش عمومی – خصوصی مشکلات مهم جهانی را هدف گرفته است. در ۱۸ جولای ۲۰۰۷ نلسون مندلا، گارساماشل، و دزموند توتو مجمع رهبران جهانی را در ژوهانسبورگ تشکیل دادند که «شیوخ جهانی» نام دارد و باید خرد، رهبری مستقل و انسجام را برای برخی مشکلات جهان به کار گیرد و محمد یونس این‌جا کنار کوفی عنان، گرو هارلم برونتلاند، جیمی کارتر، لی ژائوژینگ و مری رابینسون قرار دارد. این درک واضح نشان می‌دهد، شجاعت، نوآوری و تغییر را می‌توان با رویکرد ملایم و خردمندانه و روحیه‌ای آرام به دست آورد.

یونس قبلاً میراثی از تغییرات اجتماعی در بنگلادش ایجاد کرده بود و نیز در سال ۲۰۰۰، هیلاری کلینتون اظهار داشت یونس به او کمک کرده تا طرح خرده اعتبار را به برخی جوامع فقیر آرکانزاس ارایه دهد.



ویلیام ویلبر فورس

۱۷۵۹ - ۱۸۳۳

بریتانیا

ویلیام ویلبرفورس

«وقتی عظمت موضوعی را که در مقابل مجلس قرار است مطرح کنم در نظر می‌آورم، می‌بینم در آن منافع نه فقط این کشور یا اروپا بلکه دنیا و نسل آینده مطرح است: و همزمان به ضعف طرفداران این هدف بزرگ فکر می‌کنم — آن گاه، که این اندیشه‌هابه ذهنم فشار می‌آورند، برایم مشکل است نسبت به این عملکرد از عدم کفایت خویش نهراسم.»[1]

ویلیام ویلبر فورس در هال بریتانیا، ۲۴ آگوست ۱۷۵۹ متولد و ۱۸۳۳ درگذشت. او که پسر تاجر متمولی بود در دانشگاه کمبریج درس خواند و آن‌جا رابطه‌ای پایدار با صدراعظم آتی ویلیام پیت کوچک برقرار کرد و سپس در ۱۷۸۰ نماینده مجلس شد. ایمان تازه او به مسیحیت او را به بررسی اصلاحات اجتماعی و رهبری آن کشاند. او با طرفدار لغو بردگی توماس کلارکسن معتقد به خاتمهِ تجارت برده با کشتی‌های بریتانیا که آفریقاییان را برای خرید و فروش به هند غربی می‌بردند، رفیق شد. شرایط قبل، حین و بعدِ سفر کاملاً نامطلوب بود و تعداد زیادی از بردگان تلف می‌شدند. ویلبرفورس مدام طرح‌های لغو بردگی را در مجلس مطرح می‌کرد که بی‌نتیجه بود. هرچندر ۱۷۸۹ او نطق مهمی در مورد این موضوع در مجلس

---

۱. نطق لغو بردگی، مجلس عوام، لندن، بریتانیا، ۱۲ می۱۷۸۹.

عوام ایراد کرد و گفت: «این کار برای یک ملت آینده‌نگر اخلاقاً زشت است. او با تفصیل نحوه انتقال بردگان را توصیف و شهادت شهود وحشت زده را تکرار کرد. ویلبرفورس اصرار کرد مردم نباید وانمود کنند نمی‌دانند چه خبر است. هرچند رأی‌گیری لغوبردگی با آرای مخالف ۱۶۳ علیه ۸۸ مردود شد، اما حکایت وحشتناک تجارت برده سر زبان‌ها افتاد و خواست ویلبرفورس روشن شد. هر سال ویلبرفورس کوشید مجلس، قانون بردگی را لغو کند و بالاخره در ۱۸۰۷ تجارت برده لغو شد ولی منجر به آزادی بردگان سابق نشد و فقط سال ۱۸۳۳ بود که آزادی بردگان در امپراتوری بریتانیا اعلام شد.

درس‌هایی از ویلیام ویلبرفورس

اگر نکته مهمی دارید و شواهد تکان‌دهنده مؤید آن سات تصویر تفصیلی آن را ترسیم کنید ویلبرفورس از زبان گویا و شواهد غیرقابل انکار برای بیان مطلب استفاده و تفصیل دردناک آن را بیان کرد. آن سال‌ها، خبرنگاران نطق را می‌نوشتند و در نشریات چاپ می‌کردند که همین موجب انتشار خبر رفتار وحشیانه با بردگان شد و موضعی مغایر نظر نمایندگانی که در مجلس این کار را یک تجارت پر سود می‌دانستند مطرح شد.

ویلبرفورس از صوت آهنین خود بهره برد و صداش را با نکات مطرح شده تطبیق داد. او از شنوندگان می‌خواست گوش کنند. هنگام بیان نحوه رفتارش با هم‌نوعان خود صداش به زمزمه و گاه به غرش تبدیل می‌شد تا نفرتش را اعلام کند. ادموند بورک (دولتمرد ایرلندی، نویسنده، سخنران، نظریه پرداز سیاسی، فیلسوف و نماینده مجلس) اظهار کرد که نطق مزبور «معادل هر آن چیزی است که در عصر مدرن شنیده شده و شاید یادگارهای بلاغت یونانی هم از آن بهتر نباشند.»

میراث ویلبرفورس

او در نطق خود گفت: «نمی‌خواهم کسی را سرزنش کنم ولی خود را شرمنده می‌بینم که من هم جزو کسانی هستم که با کل ارلمان بریتانیای کبیر این تجارت وحشتناک را تحت اختیارات خود را تحمل می‌کند. ما همگی گناهکاریم و همگی باید به گناهان اعتراف کنیم و تقصیر را به گردن دیگری نیندازیم و بنابراین من هرگونه تخفیف نظر در مورد توصیفات افرادی را که در این تجارت منفور دخیل بودند، محکوم می‌کنم.» ویلبرفورس در پایان حرف‌هاش، مسئولیت خطای مطلق (و ناراحتی) تجارت برده را در کف پارلمان نهاد: «با شنیدن تمام این مطالب می‌توانید روی برگردانید ولی هرگز نمی‌توانید بگویید نمی‌دانستید.» ویلبرفورس جنبش لغو بردگی را ۲۶ سال رهبری کرد تا لایحه تجارت برده در ۱۸۰۷ تصویب شد. او در ۱۸۲۵ از سیاست کناره گرفت و ۲۹ جولای ۱۸۳۳ درگذشت که اندکی پس از تصویب لایحه آزادی بردگان در امپراتوری بریتانیا بود. او کنار دوست خود پیت در کلیسای وست مینستر مدفون است.



کوسنو سو سرودی هارد جو (سوکارنو)

۱۹۰۱ – ۱۹۷۰

اندونزی

سوکارنو

«این قرن بیستم دوره پویایی فوق‌العاده است. شاید پنجاه سال گذشته شاهد پیشرفت مادی بیش از ۵۰۰ سال قبهٔ آن بوده، انسان آموخت بسیاری از رویدادهایی که او را تهدید می‌کرد مهار و آموخت مسافت را طی کند.»[۱]

سوکارنو یا «کوسنو سو سرودی هارد جو» ششم جو ۱۹۰۱ متولد شد و نخستین رییس‌جمهور مستقل اندونزی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷ بود که در آن سال مقهور کودتای نظامی شد و ژنرالی جاش را گرفت. او تا لحظه مرگ در ۲۱ جون ۱۹۷۰ در حبس خانگی به سر برد. رهبری او همراه نطق‌های آتشین و بلاغت الهام‌بخش بود.

نخستین کنفرانس بزرگ آفریقا – آسیا را با نام کنفرانس باندونگ می‌شناسند که شامل کشورهای تازه استقلال یافته دو قاره بود. هدف کنفرانس، ترویج همکاری اقتصادی – فرهنگی و ضدیت با استعمار به‌ویژه آمریکا و شوروی بود. سوکارنو خود را از رهبران این گروه می‌دانست. تمرکز کنفرانس یافتن روش‌هایی بود که کشورها توسعه یابند و بتوانند کمتر به ممالک صنعتی اتکاء کنند. توافق شد که روش اصلی اقتصاد

---

۱. نطق افتتاحیه کنفرانس باندونگ، باندونگ، اندونزی، ۱۸ آوریل ۱۹۵۵.

مستقل ارایه کمک فنی کشورها به یکدیگر بود. سوکارنو می‌اندیشید کمک فناوری یک کشور در حال توسعه به دیگری رمز موفقیت است.

درس‌هایی از سوکارنو

طیف وسیعی از واژگان را برای بیان مطلب به کار برید. زبان را خوب به کار گیرید. این نکته بدیهی را بسیاری از سخنرانان رعایت نمی‌کنند و فرض می‌کنند شنونده درک خوبی دارد. سوکارنو که یک سخنران برجسته و توانا در تهییج مردم بود به‌عنوان یک ناسیونالیست پرشور شهرت داشت و کاملاً ضدغرب بود. او طیف وسیعی از کلمات را برای تفهیم موضوع به کار می‌برد. صبور بود و موضوع را به ملایمت ولی قاطعانه پیش می‌برد. در ضمن لحن و زبان خود را برای صحبت با شنوندگان خاص تغییر می‌داد و شنوندگان این موضوع را ارج می‌نهادند و دشمنان رشک می‌بردند.

اگر تصویر رهبری قوی را ارائه کنید، مردم – حداقل در حال حاضر – آن را باور می‌کنند. سوکارنو در این نطق یک رهبر آسیایی را نشان می‌دهد که میان گروهی از کشورها وزنه‌ای محسوب می‌شود. او خود را رهبر طبیعی گروه تصور می‌کرد و متعهد به قدرت اتحاد بود. می‌گفت: «هیچ کاری ضروری‌تر از حفظ صلح نیست. بدون صلح، استقلال ما بی‌معنی است. بازسازی مملکت بی‌معنی است. انقلابات در مسیر خود نمی‌افتد... چه می‌توان کرد، خیلی کارها! می‌توان سخن مستدل را در امور جهانی تزریق کرد. می‌شود تمام توان روحی، اخلاقی و سیاسی آسیا و آفریقا را با هدف صلح به کار برد. بله ما! مردم آسیا و آفریقا که یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر می‌شویم می‌توانیم آن‌چه را من خشونت اخلاقی ملل در راستای صلح می‌نامم به جریان بیندازیم. نگاه کنید، مردمان آسیا صداشان را بلند می‌کنند و جهان می‌شنود.»

میراث سوکارنو

کنفرانس باندونگ با کنفرانس بلگراد در ۱۹۶۱ ادامه یافت که منجر به تأسیس جنبش غیرمتعهدها شد. در سال‌های بعد درگیری میان کشورهای غیرمتعهد، استقلال بیان شده در باندونگ را از بین برد. سوکارنو کشورش را متحد و آزاد کرد. او مردم را از احساس حقارت رهانید و [کاری کرد که] اندونزیایی بودن احساس افتخار کردند که این پس از ۳۵۰ سال مستعمره هلند بودن و چهار سال اشغال ژاپنی‌ها کار ساده‌ای نبود. آن‌چه سوکارنو در ۱۷ آگوست ۱۹۴۵ کرد خارق‌العاده بود. او مردمی با پیشینه متفاوت نژادی، فرهنگی و مذهبی را بدون خونریزی متحد کرد که کاری بی‌همتاست.

سوکارنو که یک سخنران و رهبر فرهمند و آرمانگرا بود اتحاد بود اتحاد را چند صباحی به ارمغان آورد ولی در عملی کردن ایده‌های خود موفق نشد. رهبران آفریقایی – آسیایی برای جشن گرفتن پنجاهمین سالگرد کنفرانس باندونگ در آوریل ۲۰۰۵ مجمعی در باندونگ و جاکارتا برگزار کردند ولی اشاره اندکی به سوکارنو شد.



واسلاو هاول

۱۹۳۶ -

چک

واسلاو هاول

«بدترین چیز این است که در محیط آلوده اخلاقی سر کنیم. ما از نظر اخلاقی بیماریم چون مطلبی می‌گوییم که به آن اعتقاد نداریم. ما آموختیم چیزی را باور نکنیم، به همدیگر بی‌اعتنا باشیم، فقط به خودمان بیندیشیم. مفاهیمی مانند عشق، دوستی، محبت، تواضع یا بخشش عمق و ابعادشان را گم کرده‌اند و برای بسیاری از ما فقط خصوصیات روان‌شناسی محسوب می‌شوند یا تعارفات لجام گسیخته دوران باستان، که کمی مضحک می‌نماید.»[1]

واسلاو هاول پنجم اکتبر ۱۹۳۶ متولد شده و نمایشنامه نویس، کارگردان و سیاستمدار چک است و مخالف حزب کمونیست تحت‌الحمایه شوروی. او دهمین و آخرین رییس‌جمهور چکسلواکی (۱۹۸۹ – ۱۹۹۲) و اولین رییس‌جمهور، جمهوری تازه تأسیس چک (۱۹۹۳ – ۲۰۰۳) است.

پخش رادیویی سخنرانی هاول راه آینده را روشن کرد. آن را نطق «محیط آلوده اخلاقی» می‌نامند. هاول پس از دهه‌ها دولت ریاکارن، فقدان آزادی و دروغ، به پا خاست و حقایق را روشن کرد و حرف دل مردم را

۱. نطق سال نو برای ملت، رادیوِ چک، پراگ، جمهوری چک، اول ژانویه ۱۹۹۰.

گفت. نطق و اسلاو مردم چک را به در دست گرفتن سرنوشت خود تشویق کرد و مسئولیت تحمل استبداد را برای دورانی دراز بر دوش خودآن‌ها قرار داد. نطق فقط خطاب به رژیم کمونیست نبود.

نطق ۱۹۹۰ برای مردم از لحاظ صراحت مهم بود. هاول اقتصاد کشور، سیستم آموزشی و محیط زیست را خراب اعلام کرد. او وعده داد نهادهای مهم کشور پس از دهه‌ها بی‌توجهی و بی‌احترامی به شهروندان احیاء می‌شوند.

درس‌هایی از واسلاو هاول

صراحت مطلق می‌تواند شنونده را تحت تاثیر قرار دهد ولی آن‌ها را بیدار می‌کند. هاول گفت: «وقتی درباره فضای آلوده اخلاقی حرف می‌زنم همه ما را شامل می‌شود. ما همگی به سیستم تمامیت‌خواه عادت کرده‌ایم و آن را نوعی واقعیت غیرقابل انکار می‌دانیم که به تداوم آن کمک می‌کند. به عبارت دیگر ما همگی مسئول عملکرد ماشین تمامیت خواهی هستیم. هیچ‌یک از ما فقط قربانی آن نیست بلکه از سازندگان آن هستیم.» مطالب قوی و صریح است و آرام ولی با اعتقاد بیان می‌شود: «ما در یک محیط آلوده اخلاقی زندگی می‌کنیم. ما از نظر اخلاقی بیماریم چون مطلبی می‌گوییم که به آن اعتقاد نداریم. ما آموختیم چیزی را باور نکنیم، به همدیگر بی‌اعتنا باشیم، فقط به خودمان بیندیشیم.»

گاه سخنرانی باید حرف دل دیگرانی را بیان کند که آن‌هاجرئت بیانش را ندارند. پس از دهه‌ها کنترل ظالمانه دولتی، هاول موج نوین آزادی را که شرق اروپا را در می‌نوردید مطرح می‌کند و از شهروندان می‌خواهد جمهوری‌ای با اقتصاد پر رونق ولی از نظر اجتماعی عادل بسازند.

استعاره و عواطف در جای خود مؤثر است. واسلاو از استعاره مکانیکی برای توصیف رژیم کمونیستی به مثابه «پیچ و مهره یک ماشین بسیار عظیم،

پر سروصدا و متعفن» بهره می‌برد و «محیط آلوده اخلاقی» را بیماری مردم می‌داند. هدف نطق اتحاد مردم برای مشاهده نیازهای اجتماعی و ایجاد هدف واحد احیای کشور است. او در عین صلابت یک شاعر بود. مردم شعر می‌طلبیدند، کمی احساسات که روح را نوازش کند، ولی در عین حال رهبری و جهت‌دهی لازم داشتند.

میراث هاول

مقاومت هاول در قبال رژیم ظالم میراث اوست. او کشور از شکست کمونیسم در ۱۹۸۹ تا اولین انتخابات آزاد در ۱۹۹۰ و سپس تا احیای اقتصادی و اتخاذ جایگاهی در جامعه ملل و در ناتو و اتحادیه اروپا هدایت کرد. بسیاری می‌پرسیدند آیا شاعری را به رهبری ملتی گماردید؟ مطلقاً.



موريس هارولد مك ميلن

١٨٩٤ - ١٩٨٦

بريتانيا

هارولد مک‌میلن

«نسیم تغییر در قاره می‌ورزد و خواهی نخواهی رشد آگاهی ملی، یک واقعیت سیاسی است. همگی باید واقعیت را بپذیریم و سیاست ملی باید مسئولیت آن را برعهده گیرد.»[1]

موریس هارولد مک‌میلن اولین ارل استاکتون، ۱۰ فوریه ۱۸۹۴ متولد و ۲۹ دسامبر ۱۹۸۶ درگذشت. او نخست‌وزیر بریتانیا در سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ بود. وقتی دولت محافظه کار بریتانیا دریافت روزهای امپراتوری پایان یافته است، صدراعظم هارولد مک میلن در نطقی در پارلمان، آپارتاید آفریقای جنوبی را محکوم کرد. این نطق یک ریسک محاسبه شده بود. مک میلن می‌توانست به اهمیت رابطه تجاری با کشورهای آفریقایی یا نیاز به دگرگونی نظام جهانی که در این نوع سخنرانی‌ها رایج است، بپردازد. او این مطالب را گفت ولی شجاعانه یکی از سیاست‌های بریتانیا در قرن بیستم را نیز بیان کرد. هرچند این نطق توسط مخاطبان اکثراً سفیدپوست مجلس آفریقای جنوبی و مردم محلی کم اهمیت انگاشته شد اما اهمیت آن در جامعهٔ بین‌المللی احساس شد.

درس‌هایی از هارولد مک‌میلن

---

۱. نطق «نسیم تغییر» برای پارلمان آفریقا، کیپ‌تاون، آفریقای جنوبی، سوم فوریه ۱۹۶۰.

شجاع باشید. سخنرانی مشکل است و همیشه پیام پرطرفداری ندارد. مک میلن جرئت زیادی داشت که توجه بین‌المللی رابه آپارتاید جلب کرد به‌ویژه در حضور طراح ارشد و معمار آن دکتر ورورد. قبلِ انتقاد منتقدان، بدانید چه جوابی باید بدهید. هم‌چنان که سخنرانی را آماده می کنید، مطمئن شوید که می‌دانید به مخاطبان چه بگویید.

می‌توان گفت: «هستند کسانی که می گویند... ولی پاسخ من به آن‌ها این است...» هر سخنرانی‌ای که در میان آن مطالب ضروری پرطرفدار نیست، باید دارای استدلال مخالف باشد. اگر بدانید مطالب شما در ذهن اپوزیسیون چه انعکاسی دارد می‌توانید از نکات منفی بپرهیزید.

همیشه مؤدب باشید هرچند وسوسهٔ رفتار دیگری وجود داشته باشد. مک میلن همیشه مؤدب و موقر بود. تمامی سخنرانی‌های او با اطمینان ایراد می‌شد.

میراث مک‌میلن

نطق نسیم تغییر علاوه بر آغاز مجدد سیاست ضداستعماری آغاز جابه‌جایی سیاسی بود که پس از آن هم در اتحاد آفریقای جنوبی هم در بریتانیا رخ داد، جمهوری آفریقای جنوبی در ۱۹۶۱ شکل گرفت و این کشور از کشورهای مشترک‌المنافع جدا شد. این رویدادها دلایل زیادی داشت اما گشاده‌رویی بریتانیا در قبال حکومت خودگردان آفریقا یکی از آن‌هاست.



فيدل الخاندرو كاسترو

١٩٢٦ -

كوبا

فیدل کاسترو

«ما امنیت یک فرد آمریکای شمالی را به خطر نمی‌اندازیم. ما امنیت یک خانواده آمریکای شمالی را به خطر نمی‌اندازیم. ما تعاونی داریم، اصلاحات کشاورزی داریم، مزارع، مدارس، خانه‌ها، بسیج سوادآموزی و ارسال هزاران هزار معلم به داخل کشور، احداث بیمارستان، ارسال پزشک، اعطای مدارک تحصیلی، احداث کارخانه، افزایش ظرفیت تولید کشور، ایجاد پلاژهای عمومی، تبدیل پادگان به مدرسه و اعطای حق آینده بهتر برای مردم ما زندگی یک خانواده یا یک شهروند آمریکای شمالی را به خطر نمی‌اندازیم.»[1]

فیدل الخاندرو کاسترو روز ۱۳ آگوست ۱۹۲۶ متولد شد. او تا فوریه ۲۰۰۸ رییس‌جمهور کوبا بود و از رهبران انقلاب کوبا به شمار می‌رود. او هنوز دبیر کل حزب کمونیست کشور است و این پست را از زمان ایجاد آن در ۱۹۶۵ اشغال کرده است. در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ «سی‌ای‌اِی» با کمک هزار تبعیدی کوبایی در خلیج خوک‌ها در ساحل جنوبی کوبا حمله‌ای را ترتیب داد. نبرد شکست خورد و بیشتر افراد دستگیر شدند. پیروزی کاسترو موقعیت

---

۱. بخش‌هایی از نطق فیدل کاسترو در مراسم روز کارگر هاوانا، کاخ انقلاب، هاوانا، کوبا، دوم می ۱۹۶۱ کمتر از دو هفته پس از حمله به خلیج خوک‌ها.

او را در کوبا تحکیم کرد و سایر ممالک کمونیست و آمریکای جنوبی به کوبا نزدیک‌تر شدند. در نطق روز کارگر (که سالانه انجام می‌شود) کاسترو اعلام کرد دولت دیگر انتخابات برگزار نمی‌کند بلکه به حمایت مستقیم مردم در تظاهرات عمومی (همان روز) اتکاء دارد که این حرف شنوندگان را خشنود کرد ولی طرفداران دموکراسی دریافتند این ایده در کوبا دیگر مرده است.

درس‌هایی از کاسترو

احساسات مهم است. موضوع کاسترو هرچه بود، در تظاهرات عمومی سخنرانی‌های جذب کننده‌ای ایراد می‌کرد. او احساساتی بود و اگر شما اسپانیولی ندانید باز هم از حرکات و عواطف شدید او چنین استنباط می‌کنید. کاسترو که یک رهبر عالی یا حتی عادل نبود، به‌رغم داشتن بلاغت، مثال خوبی از رهبری است که تمام عناصر موفقیت را دارد: یک بینش هدایت‌گر، عواطف، انسجام و توان جلب اعتماد، توان ایجاد کنجکاوی و شخصیت.

مهم است که فقط پیشنهاد خود را به بحث نگذارید بلکه نشان دهید می‌توانید جلو به‌عنوان رهبر حرکت کنید. گفتن و عمل کردن تفاوت دارد و رهبران گاه می‌گویند و عمل نمی‌کنند. البته جاذبه کاسترو رهایی کوبا از دست آمریکاست. طی حمله خلیج خوک‌ها کاسترو که شخصاً در خط مقدم می‌جنگید (که در نظر کوبایی‌ها او را محبوب کرد) حمله‌کنندگان را به تسلیم واداشت و موجب تحقیر آمریکا شد. این نکته تاریخی نه فقط روی بینش رهبری کاسترو اثر گذاشت. بلکه کاربرد ابزارهای رهبری را به نمایش گذارد.

اگر ناچارید حالت دفاعی بگیرید به آن جنبه مثبت بدهید. کاسترو موفق شد پیامی را که توسط تحریم آمریکا بیان شده و تنبیه کوبا بود تغییر دهد و

این تغییر مفهوم به کوبایی‌ها فهماند آن‌ها قربانی یک ابرقدرت ظالم هستند. کاسترو جای کاهش بینش آن‌ها در جهت موفقی شدن تضمین کرد کشور حول او به پا خیزد.

نحوه ارایه خودتان یک امر حیاتی است ولی اگر ریسک‌ها را درست محاسبه نکنید حالتی ابلهانه می‌گیرید. کاسترو در کاربرد نمادها ماهر بود (سیگار، یونیفرم، ریش، چهره چه گوارا)، کلیت او یک جاذبه رومانتیک داشت. مردم کوبا و حامیان خارجی این تجسم را دوست داشتند.

میراث کاسترو

تحت قانون کوبا مخالفان از لحاظ «خطر اجتماعی» زندانی می‌شوند و اتهام مشخصی ندارند. به‌رغم برخی مخالفان (گفتن تعداد آن‌ها دشوار است) سیستم رفاه اجتماعی کاسترو برای او و برادرش رائول حمایت مردمی ایجاد کرد. آموزش سراسری، استخدام تقریباً تضمینی و بهداشت پر کیفیت از دستاوردهای اوست. این امر چون بدون کمک غرب و تحت تحریم آمریکا که از ۱۹۶۱ آغاز شد، انجام شده جالب‌تر هم نمود دارد. اما صدها هزار کوبایی که تحت نظام کاسترو نتوانستند در انتخابات آزاد شرکت کنند ۹۰ مایل دریا را تا ساحل فلوریدا پارو زدند.

رژیم کوبا هنوز روزنامه‌ها، کانال‌های تلویزیون و رادیو و وب سایت‌ها را کنترل می‌کند. دولت و مدارس دارای ارتباط اینترنتی هستند ولی بیشتر خانه‌ها چنین نیستند. اگرچه بیشتر کوبایی‌ها تا پایان زندگی سیاسی او به فیدل ایمان داشتند، ولی او حسن نیت آن‌ها را به‌خوبی پاسخ نداد. او مانند همه مستبدان هرگز از سوءظن شورش مردم خود نیاسود.



آن ریچاردز

۱۹۳۳ - ۲۰۰۶

آمریکا

آن ریچاردز

«او با یک پای نقره‌ای در دهان متولد شد.»[1]

مهمترین مهارت سخنوری این است که خودتان باشید. آن ریچاردز، متولد یکم سپتامبر ۱۹۳۳ و ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۶ درگذشت. او بخش زیادی از این خصوصیات را داشت: سخنرانی او همیشه اصیل و خودجوش بود.

درس‌هایی از آن ریچاردز

از ابتدا همدلی ایجاد کنید. خوش برخوردی خاص او و خودمانی بودنش از ابتدا مشخص بود. بلافاصله همدلی ایجاد می‌کرد: «خانم‌ها و آقایان شب به خیر و شب به خیر دوستان (به اسپانیولی).» با دو زبان سخن گفتن (براساس نوع مخاطب) همیشه نادیده انگاشته می‌شود. این کار مؤدبانه است و چون کم پیش می‌آید فوری شنونده را که به زبان محلی او حرف زده‌اید تشویق می‌کند با شما صمیمی شود.

مخالف رامنزوی کنید. آن ریچاردز تگزاسی اصیلی بود و می‌گفت: «پس از سال‌ها شنیدن سخنان بوش فکر کردم لازم است بدانید لهجه واقعی تگزاسی کدام است.» در یک جمله طنزآمیز او اعتبار خویش را ثابت کرد و مخالف را نوعی تازه وارد ناشی جلوه داد.

---

۱. آن ریچاردز، کنوانسیون ملی دموکرات‌ها، آتلانتا، جورجیا، ۱۹۸۸، دربارهٔ رییس‌جمهور بوش.

از تفرقه، وحدت بیافرینید. آن ریچاردز که فعال خستگی‌ناپذیر حقوق زنان است از فرصت برای اشاره به این‌که زنان کاملاً تریبون را در اختیار ندارند بهره می‌برد. او درباره تنها زن دیگری که قرار بود دوازده سال قبل نطق اصلی را در کنوانسیون دموکرات‌هاایراد کند (باربارا جردن یک تگزاسی دیگر) می‌گوید: «دو زن در یکصدوشصت سال خیلی شیرین کاری است!» طنز تلخ مطلب را برای شنونده مفهوم‌تر می‌کند.

با شنونده رابطه حقیقی و اصیل برقرار کنید. با ارتباط برقرار کردن با امور روزمره مثل بسکتبال می‌توان با شنونده رابطه اساسی یافت. آن ریچاردز این کار را به صورت طبیعی انجام می‌داد: مثل این‌که «اکنون مستقیم با تو نه به طرف تو سخن می‌گوییم.» او آن‌چه را سیاستمداران می‌جویند و نمی‌یابند به دست آورد: رابطه حقیقی با مردم. نکته این است: این امور اجباری نیست، شما یا اصالت دارید یا ندارید. وقتی می‌گفت: «امشب حالتی دارم که در کلاس هشتم بسکتبال بازی می‌کردم» شما فوری وارد جهان او می‌شدید و با احساس و نظرات او همراهی می‌کردید. شما به اعتقاد دارید و اعتماد می‌کنید زیرا او خاطرات شخصی را با شما در میان می‌گذارد. این نطق پرحکایت و تجربه‌های خصوصی است که با شنونده رابطه دارد و آن ریچاردز را یکی از شما می‌سازد و می‌دانید آن‌چه راگفت احساس کرده است و می‌توانید او را باور کنید.

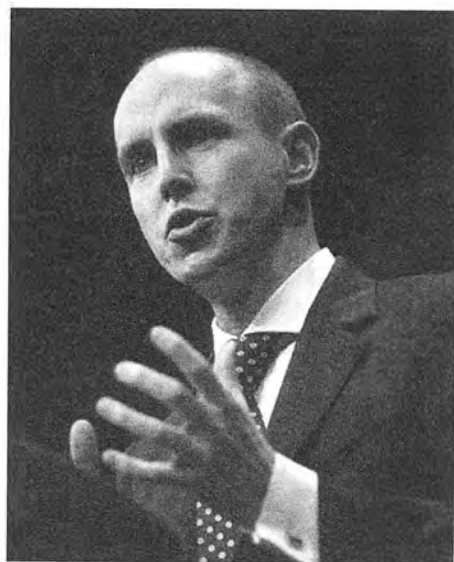
ایثار کنید و خود را با یک قهرمان ملی مرتبط بسازید. رکود یک موقعیت عاطفی را در روان آمریکایی‌ها اشغال کرده است و جایگاه فرانکلین روزولت هم چنین است. آن ریچاردز با تداعی این لحظه تاریخی و روزولت، رابطه‌ای خاص با شنونده می‌یابد: «من در دوران رکود زاده شدم، در یک جامعه کوچک بیرونِ واکو و با شنیدن سخنان روزولت در رادیو بزرگ شدم.» این کار شنونده را به سمت او جلب می‌کند.

می‌توانید به من اعتماد کنید. آن ریچاردز با یادآوری شنیدن سخنان بزرگسالان دوروبر خود در دوران قدیم، تضمین می‌کند مردم می‌توانند به او اعتماد کنند: «آن‌ها سخنان سرراستی می‌گفتند کسانی که بهترین شیوه زندگی را داشتند. ما هم امشب می‌خواهیم چنین کنیم.» سپس مخاطبان آماده اعتماد به سخنان او می‌شوند.

مثال واقعی. او با ذکر نامه‌ای از مادری جوان در لورنای تگزاس درباره نگرانی مخارج اصولی زندگی خانواده‌اش نشان می‌دهد که در مسائل آن‌ها شریک است. این نکته در هر فرهنگی مؤثر نیست ولی می‌تواند راه مؤثری برای ارتباط خصوصی با شنونده باشد. اثرات کامل زمانی حاصل می‌شود که آن ریچاردز با مادر جوانی که فکر می‌کند فراموش شده موافقت می‌کند: «البته فکر می‌کنید فراموش شده‌اید، زیرا همین طور است.»

میراث ریچاردز

او یک فرماندار دموکرات زن در یک ایالت جمهوری‌خواه و مردسالار بود. او در مقام خزانه‌دار و فرماندار تگزاس توان بریدن روبان و به انجام رساندن امور به نحو بهتر را داشت. او سیستم‌هارا مدرن سازی و دولت را شفاف و مسئولیت پذیر کرد و اقلیت‌ها و زنان زیادی را به پست و مقام رساند. هوش او و انتقاد از مخالفان موجب جلب حمایت عموم شد ولی دشمنانی هم تراشید. وقتی جرج دبلیو. بوس در ۱۹۹۴ او را از فرمانداری تگزاس خلع کرد انتقام پدرش را گرفت. درهرحال میراث او شامل توانمند کردن مردم بود: او آن‌ها را مشتاق شنیدن حرف‌هاش کرد.



دنیل حنان

۱۹۷۱ -

پرو

دنیل حنان

«شما صدراعظم بی‌اعتبار یک دولت بی‌اعتبارید.»[1]

دنیل حنان متولد یکم سپتامبر ۱۹۷۱ پس از نطق گوردون براون ریاست اجلاس G20، نطق کوتاهی کرد در آن [وضعیت] صدراعظم بریتانیا را افشاء. این نطق در یوتیوب مشهور شد و در رسانه‌ها سروصدا کرد (که این در مورد سخنرانی‌های پارلمان اروپا نادر است) و موجب حقارت عمومی گوردون براون شد. دنیل حنان به این نکته تأکید دارد که نطق متناسب و جذاب و کاربرد حقایق به‌عنوان اسلحه نه در حمایت از استدلال، به یاد می‌ماند و مؤثر است.

درس‌هایی از دنیل حنان

زمان نطق مهم نیست. نطق سه و نیم دقیقه طول کشید و در آن مدت صدراعظم بریتانیا لت و پار شد. این یک کلاس درس برای آموزش نحوه ارائه یک سخنرانی قدرتمند و کاربرد ماهرانه و مطمئن فنون بیان بود. مانند آگهی‌های خوب که باید تمام مهارت‌هارا در ۳۰ ثانیه گنجاند، دنیل حنان هم مهارت‌های یک نطق بلند را در چند دقیقه خلاصه و حداکثر تأثیر را ارائه کرد.

---

۱. دنیل حنان، پارلمان اروپا، استراسبرگ، ۲۴ مارس ۲۰۰۹.

از کلمات مخالفان برای درهم شکستن آن‌ها بهره گیرید. او از کلمات گوردون براون و نطقی که همان موقع در پارلمان اروپا کرد و ادعای حمایت از تجارت آزاد به‌رغم گفتن «مشاغل بریتانیایی برای کارگر بریتانیایی» بهره برد. این سبک تناقض، نطق او را سرشار از تنش کرد و نطفه حمله او شد. ارایه آرام و حرفه‌ای نطق حنان جایی برای پنهان شدن صدراعظم در انظار رسانه‌ها باقی نگذاشت.

تکرار همواره ارزش دارد. دنیل حنان از تکرار در آغاز جمله بهره می‌برد و با تکرار دو جمله متوالی به شکل مشابه «شاید شما جنبه اخلاقی بیشتری داشتید اگر...» و «شاید مشروعین بیشتری می‌داشتید اگر...» توجه را به نکات اصلی جلب کرد. فقط تکرار مهم نیست بلکه انتخاب کلمات تکرار شده مهم است. او با کاربرد کلمه شاید، بذر تردید را در ذهن‌مان می‌کارد و به این نتیجه می‌رسیم که گوردون براون فاقد جنبه اخلاقی و مشروعیت است.

از مثال‌های نیرومند استفاده کنید که برای شنونده آشنا باشد. دنیل حنان با اظهار این که بریتانیا در حالت برابری منفی است، یادآور اثرات برابری منفی قیمت خانه شد که خاطره دردناکی را زنده می‌کرد و اشاره کرد هرچه با ۲۰ هزار پوند بدهی ملی به دنیا می‌آید و پرداخت بهره این بدهی گران‌تر از آموزش آینده بچه تمام می‌شود. لازم نیست اقتصاددان باشید تا مطلب را درک کنید: این نکات هراس و نگرانی مردم را بر می‌انگیزد.

استعارات را گسترش دهید تا اثرات نطق تعمیم یابد. برای بیان سوء مدیریت گوردون براون در اقتصاد بریتانیا از استعاره کشتی، بادبان کشتی و ناوبری استفاده می‌شود. گسترش استعاره برای تأکید روی نکات مهم مفید است زیرا تصاویر با مفاهیم و احساسات اضافی در می‌آمیزد و مثلاً نیازی به تفصیل تمام روش‌های نادرست مدیریت براون نیست و استعاره آن را در هم پیچیده و

خلاصه و بدون تفصیل زیاد نظر شنونده را به سمت سخنرانی متمایل می‌کند. این فن برای نطق کوتاه مناسب است زیرا وقت اندک است و باید شنونده را تحت تأثیر قرار داد. با هر بار کاربرد استعاره اثرات تجمیع شده و ایده جدیدتر راحت‌تر به ایده قبلی پیوند می‌خورد.

تجانس آوایی اساساً مناسب است. این فن رایج است (یعنی از یک حرف مشابه برای شروع کلمات استفاده شود) و می‌تواند ایده‌ها را پیوند زند و تأکید ایجاد کند مثلاً حنان برای پیوند مستقیم صدراعظم با اوضاع رو به افول اقتصاد بریتانیا می‌گوید:

تعمداً وضع ما را خراب‌تر و با اسرافکاری، اندک اندوختهٔ ما را خرج کرد.

این‌جا تکرار حرف W شبیه شلیک پیاپی توپ‌های کشتی است و نیروِ سخن را می‌افزاید. از دنباله استفاده کنید. حنان با تداعی این وضع و مؤسسات معتبر اعتبار سخن خویش را بیشتر و گوردون براون را منزوی کرد. او گفت در قیاس با سایر ممالک همه می‌دانند بریتانیا فقیر شده و توان مقابله با رکود را ندارد: «صندوق بین‌المللی پول چنین گفت، کمیسیون اروپا چنین گفت، بازار چنین گفت.» سپس با گفتن: «آن‌ها (مردم) می‌توانند آن‌چه را بازار قبلاً می‌دید، ببینید.» مردم را به صحنه می‌آورد، شنونده را به خود نزدیک و از مخالف دور می‌کند.

میراث حنان

شاید گوردون براون از سخن کوتاه خود برای شنوندگان معدود در پارلمان احساس امنیت می‌کرد ولی میراث نطق حنان این بود که سیاستمداران را با عصر یوتیوب آشنا کرد تا بدانند مخاطبان زیادی وجود دارد. پس از گسترش فوری و شدید این نطق در یوتیوب و پوشش رسانه‌ای در جهان، تمام سیاستمداران باید مراقب باشند. درک چیزی به نام نطق بی‌اهمیت وجود ندارد.



نيل كيناك

١٩٤٢ -

بريتانيا

نیل کیناک

«وعده نامحتمل پیروزی به ارمغان نمی‌آورد.»[1]

در ۱۹۸۵ کنفرانس حزب کارگر بریتانیا برگزار شد و رهبر آن نیل کیناک (متولد ۲۸ مارس ۱۹۴۲) در نطق برق‌آسا و متقاعدکننده با مخالفان رادیکال چپ حزب برخورد کرد. این حقیقت تلخی بود که رأی‌دهندگان فکر می‌کردند تمایلات نظامی جناح چپ شامل رهبر شورای شهر لیورپول درک هتن و رهبر اتحاد ملی معدن‌کاران ارتور اسکارجیل) کنترل حزب کارگر را در دست دارد. نیل کیناک به حزب اعلام کرد تمایلات رزمی بخت انتخاب مجدد را از میان برده و در این راه بی‌کفایتی و نقایص جناح چپ را در ترسیم زشتی مجسم کرد.

درس‌هایی از نیل کیناک

احساساتی، صریح، صادق باشید و در صورت لزوم مقابله کنید. اثرات سیاسی این نطق کاملاً احساس شد و می‌رفت که ماهیت و ذات حزب کارگر را دگرگون کند. تفرقه داخلی امکان انتخاب مجدد و رهبری حزب را از یمان برده بود. نیل کیناک می‌دانست برای انتخاب مجدد باید با جناح چپ نظامی‌گرا درافتد. موفقیت نطق نشان می‌دهد تفرقه شدید را می‌توان با

---

۱. نیل کیناک، کنفرانس حزب کارگر، بورنهاوث، الاکتبر ۱۹۸۵.

احساس و صراحت رفع کرد. زمان مبارزه فرا رسیده بود: نمی‌توان با مشاغل و خدمات مردم بازی سیاسی راه انداخت. کیناک می‌خواست حزب کارگر، زندگی مردم را بهبود دهد نه این‌که با جنگ داخلی تخریب شود.

نیل کیناک از موقعیت دشوار شورای شهر لیورپول تحت نظر درک هاتن برای نمایش خطر اجازه دادن به جناح چپ افراطی در اثرگذاری روی سیاست‌هاو ارایه پیام حاکی از عدم توان حزب به رأی‌دهندگان استفاده کرد: «شما با راه‌حل‌های افراطی آغاز می‌کنید که سپس به یک تعصب تبدیل می‌شود... و سال‌ها به آن دست پیدا می‌کنید اما آن نسبت به نیازهای واقعی بی‌ربط و کهنه شده است.» این واژگان تصویری از رفتار قهقرایی و غیرمنعطف چپ افراطی ترسیم می‌کند.

شنونده را بشناسید. نطق کنفرانس حزب کارگر شنوندگان متعددی دارد مثل مخاطبان در سالن سایر اعضای حزب و حامیان در کشور و رأی‌دهندگان آتی و روزنامه نگاران نقاد. معمولاً جلب توجه طیف بزرگ مخاطبان مشکل است اما لازم بود کیناک فراتر از سالن کنفرانس برود و مردم متقاعد کند می‌توانند به حزب کارگر اعتماد کنند و درعین حال صلابت حزب را حفظ کرد. طنز معمولا ضدمحافظه‌کاری برای خودی‌ها جالب بود اما لازم بود رهبری و مشکل تمایل نظامی مطرح شود.

یک تصویر واضح و صمیمی ترسیم کنید. کیناک برای رفع اتهام خیانت به حزب کارگر از سوی جناح چپ به دین خود به جنبش کارگر اشاره کرد. او تصویر واضح و صمیمانه‌ای ترسیم کرد تا مردم «از اتاقک‌های آفت‌زده و نمناک به یک خانه موقر تحت دولت کارگر نقل مکان کنند.» او روی کمک حزب کارگر در آموزش و کاریابی تأکید کرد که مکرر با بیان «بختِ زیستن» مخلوط می‌شد و روشن می‌کرد چقدر به حزب ارزش می‌دهد: «من و میلیون‌ها نفر از نسل من تمام بخت خود را به

این جنبش مدیونند.» برای شما هیچ تردیدی نمی‌ماند که او می‌خواست سایرین «بختِ زیستن» داشته باشند ولی جناح چپ رزمگرا مانع بود حزب کارش را ادامه دهد.

هوچیان را اداره کنید. از لوازم سیاستمداری اداره هوچیان است. ولی اگر تعدادشان در صف مخاطبان زیاد شود باید آماده بود و سریع اندیشید. نیل کیناک پس از نطق و تهاجم به نظامی‌گری با فریاد و هوِ تماشاچی‌ها روبه‌رو شد. پاسخ او فوری و موجب انزوای هوچی‌گرها شد و آن‌ها را از چشم مردم انداخت: «صدای مردم نیازمند واقعی بلندتر از هو کردنی است که از قبل ترتیب داده شده باشد.»

میراث کیناک

نطق نیل معمولاً شجاعانه تلقی می‌شد و در حکم مقابله با تفرقه داخلی و غیرقابل اجتناب بود و بالاخره یک نفر باید آن را ایراد می‌کرد. آن را نطقی دانستند که حزب کارگررا دگرگون و راه را برای سیاست کارگری جدید و موفق تحت رهبری تونی بلر باز کرد. تمایل نظامی سرکوب شد و تأثیر آن در حزب کاهش یافت. هنوز راه زیادی مانده بود تا دولت کارگری به قدرت رسد اما حداقل کار شروع صفحه جدید شده بود. نیل کیناک حق رهبری یک رهبر حزب را بر کرسی نشاند.



مری رابینسون
- ۱۹٤٤
ایرلند

مری رابینسون

«نباید این مراسم با سخن‌سرایی خاتمه یابد بلکه باید موثرتر عمل کرد. سند واقعی مشارکت زنان را در تمام سطوح ارائه کنید.»[1]

مری رابینسون ۲۱ می۱۹۴۴ متولد شد. نطق یاد شده در یک نهاد بین‌المللی غیردولتی زنان ایراد شده که با شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد رابطه دارد. این نهاد به دنبال ترویج مساوات جنسیتی و توانمندسازی مردان و زنان سراسر جهان به‌ویژه در ممالک مسلمان است.

درس‌هایی از مری رابینسون

دیپلماسی و نیاز به صراحت را متوازن کنید. سبک دوستانه مری رابینسون در ذکر شرکت در جلسه‌ای که در سینمایی در کابل افغانستان پس از سقوط رژیم طالبان برگزار شد، صمیمانه و از نظر دیپلماسی ماهرانه بود، زیرا او ریاست عالی حقوق بشر سازمان ملل را عهده‌دار بود (۱۹۹۷-۲۰۰۲). او گفت زنان، خرده‌ریزهای کف سینمایی را که تحت زمامداری طالبان تعطیل شد پاک و آن‌جا تجمع کنند تا منشور حقوق خویش را تدوین کنند. این منجر به ایجاد چهره مثبتی از زنان برای کنترل و اداره امور شد. او دوستانه می‌خندد و یادآور می‌شود چگونه با همکاری خود وارد

---

۱. مری رابینسون نطق در «مشارکت آموزش زنان»، نیویورک پنجم مارس ۲۰۱۰.

سینما شد: «سپس ما در هشتم مارس وارد شدیم. من آن موقع را خوب به یاد دارم.»این روش غیرتهدیدآمیز دوستانه می‌تواند مردم را متقاعد کند تا مطالب شما را بپذیرند.

قطعنامه امنیتی ۱۳۲۵ – اشاره به یک قطعنامه سازمان ملل متحد چقدر کار خشک و بی‌روحی است ولی برای این مخاطبان همان چیزی بود که می‌خواستند. نکته این است: مهم نیست یک مطلب چقدر بی‌مورد به‌نظر برسد. چنان‌چه شنونده به آن نیاز دارد، پس مناسب است. این قطعنامه که در اکتبر ۲۰۰۰ تصویب شد اهمیت نقش زنان را در رفع مخاصمه و بازسازی پس از جنگ و تلاش‌های انسانی دریافته است. هدف از آن حفاظت از دختران و زنان در قبال خشونت جنسی در مناطق جنگی و پس از جنگ است.

اهمیت اخلاقی موضوع را گوشزد کنید. مری رابینسون می‌گوید تمام کشورها به ماده یک اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متعهد نیستند. این یک آغاز خشک در سخنرانی نبود زیرا طیف مردم مورد بحث گسترده است. جامعه حقوق بشر به جمله نخست اعلامیه کاملاً معتقد نیست که می‌گوید همه انسان‌ها آزاد خلق شده‌اند و از نظر احترام و حقوق برابرند. آرامش بیان او برای نطق در نیویورک مناسب بود، این جمله بازگشت به احساسات بود که مؤید قانون اساسی آمریکا را به وجود آورد.

همیشه خودتان باشید و از فراموش کردن مطلب نگران نباشید. روش آرام و آهسته رابینسون مشابه مکالمه شخصی و هوشیارانه با خود شماست. ایجاد همدلی با شنوندگان از اصول روش دیپلماسی مری رابینسون است. ایجاد همدلی کاربردهای زیادی دارد که شامل غلبه بر گاف‌های گاه‌به‌گاه است. یک بار رابینسون که اسامی افراد دست اندرکار یک گروه جامعه مدنی را فراموش کرده بود گفت: «احتمالاً پیر شده‌ام.» و سپس با سرعت

موضوع را به یادآورد. شنوندگان که قبلاً با او همدلی و دوستی برقرار کرده بودند همواره حالتی صمیمانه داشتند و با او همراهی می‌کردند.

موضوع را شخصی و واقعی کنید. رابینسون با صحبت درباره فعالان «مشارکت آموزش زنان» در نواحی مختلف، نطق را شخصی کرد. این کار به‌ویژه در مورد شنوندگان که کار عملی در سراسر جهان را برعهده دارند موثر است. صحبت درباره تلاش‌های اصولی او با شنونده ارتباط ایجاد کرد. این شراکت در تجارب و رویکرد قصه‌گویی در مددکاران به زنان در غلبه به شرایط دشوار مؤثر افتاد: «ما درعین حال به اقدامات موثری در راستای حفاظت واقعی از زن و دخترها و خانواده‌شان می‌اندیشیم.» جدال در صحنه و نبرد مداوم علیه موانع سخت زنان روحیه را تخریب می‌کند و اگر فردی را در جناح خود بیابید دلگرم‌کننده است. مری رابینسون نشان داد شخصاً مشکلات زنان را درک کرده و گفت سازمان ملل از اهداف «مشارکت آموزش زنان» حمایت می‌کند.

میراث رابینسون

این نطق خردمندانه بود. کلکی در کار نبود فقط واقعیت و استدلال و حکایات بیان شد. وقتی هدف شما صحیح است و شنونده با شماست، فوت و فنی لازم نیست و صراحت کافی است فقط باید استدلال قوی و صداقت و عدالت داشته باشید. اما عظمت وظیفه تضمین مساوات جنسیت و کاهش خشونت مبنی‌بر جنسیت فراسوِ یک نطق است. وقایع کنگو در آگوست ۲۰۱۰ با تهاجم به ۲۰۰ زن ساکن در نزدیک کمپ سازمان ملل از این دست است.



ویلیام پیت

۱۷۰۸ - ۱۷۷۸

بریتانیا

ویلیام پیت

«من متهم به آغاز فتنه‌انگیزی در آمریکا هستم.»[1]

ویلیام پیت در ۱۵ نوامبر ۱۷۰۸ متولد و ۱۱ می ۱۷۷۸ درگذشت. در ۱۷۶۵ پارلمان بریتانیا قانون تمبر برای اخذ مالیات از مطالب چاپی و اسناد حقوقی و روزنامه‌ها را در مستعمرات آمریکا تصویب کرد (برای تأمین بودجه حظور نظامی بریتانیا در آمریکا). پیداست که مالیات با خشم آمریکایی‌ها مواجه شد زیرا به منزله نقض حقوق آن‌ها بود. آن‌ها هیچ دخالتی در وضع مالیات نداشتند و شعاری شد برای تلاش در راه استقلال آمریکا: وضع مالیات بدون نمایندگی نمی‌شود. حزب ویگ با این مالیات مخالف بود و گفت وضع مالیات مستعمرات خلاف قانون اساسی است زیرا آن‌ها قادر به انتخاب نماینده در مجلس عوام نیستند و در نهایت قانون تمبر در ۱۸ مارس ۱۷۷۶ لغو شد ولی دیر شده بود و مستعمره‌نشینان در ۱۷۷۶ استقلال خود را اعلام کردند.

درس‌هایی از ویلیام پیت

استدلال مجاب‌کننده بیاورید. ویلیام پیت به سخنان جرج گرنویل صدراعظم پاسخ می‌داد. جمله آغازین صریح است: «من متهم به شروع

---

۱. ویلیام پیت، ارل اول چتهام، که علیه لایحه تمبر در مجلس عوام سخن می‌گفت، ۱۴ ژانویه ۱۷۶۶.

فتنه‌انگیزی در آمریکا شده‌ام.» این جمله صحنه را آماده کرد و حاکی از قضاوت بعدی بود. یک جمله آغازین نیرومند می‌تواند عاطفی باشد و توجه را جلب کند. مردم می‌خواهند بدانند چه چیزی بعد می‌آید. پیت مخالفان در مجلس را کوبید زیرا آزادی بیان را جرم می‌دانستند. او با القای این‌که مخالفان حق و آزادی سخن گفتن را از میان برده‌اند و با افزودن این‌که «هیچ فردی نباید از این کار بترسد» به مقابله با سیاست دولت رفت.

توان خود را به کار برید و بحث را به دست گیرید. پیت دقت کرد به دام مقایسه موشکافانه موارد مشابه با یکدیگر نیفتد. اصول ذاتاً پاسخ عاطفی می‌طلبند که در ایجاد ارتباط با مخاطب مهم است. ارتباط عاطفی مثل ارتباط عقلانی مهم است: «من درباره قانون با آقایان بحث ندارم... بلکه به هدف دفاع از آزادی، براساس اصول کلی، اصول قانون اساسی، این کار را انجام می‌دهم.» جنبه احساسی و اثر این جمله با تکرار «اصول کلی» به دست می‌آید. این فن بیان می‌تواند نکته را جا بیندازد. کاربرد کلمه مهم است زیرا افراد را به بنیان دموکراسی بریتانیا فرا می‌خواند.

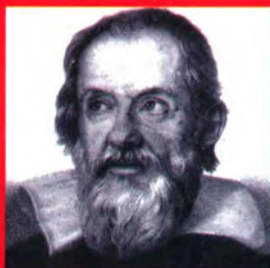
بحث مالی را با دقت بیان کنید. پیت ادامه داد بریتانیا پول زیادی از مستعمرات به دست می‌آورد: «سود بریتانیا از تجارت مستعمرات با تمام شعب آن سالانه دو میلیون است.» پیام روشن است: مستعمره‌نشینان خرج خود را در می‌آورند. پیت ادامه داد: «این بودجه‌ای است که پیروزی شما را در جنگ اخیر فراهم کرد.» پس دین آمریکا به بریتانیا کاملاً ادا شده بود: «شما این را به آمریکا مدیون هستید: این قیمتی است که آمریکا برای حراست خود به شما می‌پردازد.»

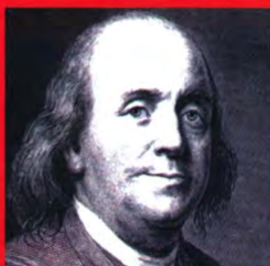
ارجاع به ارزش‌های سراسری مثل عدالت و وفاداری. در پایان سخن، پیت به قدرت بریتانیا و افتخار ملی اشاره دارد: «به یقین باید گفت نیروِ این کشور می‌تواند آمریکا را خردِ خاکشیر کند.» این مطلب به مجلس اطمینان

داد او حامی بریتانیا است و مطلب او خیانت‌بار نیست و قابل قبول است. این موضوع او را از اتهام فتنه‌انگیزی تبرئه می‌کند. او ارزش و روحیه ارتش بریتانیا را مثال می‌زند و اعتماد شنونده را جلب می‌کند و احترام آن‌ها را می‌انگیزد تا جایی که مخالفت او با قانون تمبر به نوعی درخواست قیام مسلحانه تبدیل می‌شود: «اما براین اساس، در مورد قانون تمبر با این‌که بسیاری آن را غیرعادلانه می‌دانند ولی من کسی هستم که دستم را به مخالفت با آن بلند می‌کنم.»

میراث پیت

همراهِ حذف قانون تمبر، پارلمان قانون بیانیه را تصویب کرد که طی آن، بریتانیا حق دارد در آینده هر قانون یا مالیاتی را برای مستعمرات وضع کند. (ویلیام پیت از معدود افرادی بود که علیه آن رأی داد) این کار یک نوع پشت دستی زدن به مستعمره‌نشینان بود. آن‌چه پارلمان با دست پس زد با پا پیش کشید. این کار تعجبی نداشت زیرا اقتصاد و امور عملی مهم‌تر از اصول و مالیات به این معنی بود که صادرات بریتانیا به آمریکا خدشه‌دار شده و تهدید باج‌گیران مالیاتی، اخذ مالیات را دشوار کرده است. پارلمان بریتانیا یک قدرت امپریالیستی بود و احساس می‌کرد حق کنترل تام تمام امور را داراست. پیت از روی اصول با مالیات مخالفت کرد و خطر سیاسی گوشزد شد اما او استثناء بود نه قاعده. بیشتر افراد مجذوب استدلال اقتصادی کوتاه‌مدت بودند و مالیاتی را می‌طلبیدند که غیرعملی و مصیبت‌بار و این نکته مهم بود. چنان که گذر زمان ثابت کرد، پارلمان از درک احساسات مردمی در آمریکا عاجز بود و از انقلاب گریزی نبود.

سخنرانی مهم و مشاهده یک سخنران قهار و شنیدن سخنانش یک تجربه دلگرم‌کننده و الهام‌بخش است و می‌تواند به باور و درک مسائل بسیاری کمک کند. می‌تواند مواقعی که دوروبرمان نومیدی موج می‌زند،

به ما دلداری دهد و شجاعت بخشد. می‌تواند یک تئاتر عالی باشد یا تفاوتی ایجاد کند. پس از ترک محل و ورود به دنیای واقعی، احساس می‌کنیم آن‌چه شاهدش بودیم «دنیای واقعی» بوده است، بنابراین دو چندان سرزنده و شاداب می‌شویم. چه چیز موجب اثربخش‌شدن یک سخنرانی است؟ آیا اثربخشی اهمیتی دارد؟

پاسخ به پرسش‌هایی از این دست و راهکار تبدیل‌شدن به یک سخنران چیره‌دست را از لابه‌لای سخنرانی‌های مهم تاریخ بیرون آورده‌ایم و در این کتاب در اختیار شما قرار داده‌ایم.


٩٧٨-٦٠٠-٦٩٥٥-٤١-٤

9786006955414

Javad Atashbari

نشر شورآفرین